

مؤلفه میرزا اسمعیل المتخلص به دردی

جغرافیای عالم

معنی جغرافیا این است بیان وضع و حالت ارض و این علم غالبا بر سه قسم است۔

(۱) متمتیکل جیاگرفی یعنی جغرافیائی که بموجب علم ریاضی است و بیان می کنند زمین را از روی قاعدهٔ نجوم یعنی بودن ارض یکی از جملهٔ انجم متحیره و اندازه و ترکیب و محل آن که نسبت بسایر متحیره در چه مقام واقع است یعنی بعد آن از آفتاب چیست۔

(۲) فیزیکل جیاگرفی یعنی جغرافیائی که بیان میکند وضع طبیعی و تقسیم سطح ارض و آب و هوا و خاک هر اقلیمی از آنرا و آنچه بالطبع در هر زمینی و اقلیمی از آن حاصل میشود۔

(۳) پلیتیکل جیاگرفی یعنی جغرافیائی که بیان میکند ارض را بموجبی که در قبضهٔ مختلف دول و طوایف است و نیز بیان میکند حدود هر ملکی را و قواعد و آئین و حالات و طبایع و مذاهب خلق هر یک از آن ممالک را

اول متمتیکل جیاگرفی

بالجمله متمتیکل جیاگرفی می آموزد ما را که این زمینی که ما بر آن اقامت داریم یکی است از جملهٔ انجم متحیره و جسمی است بالطبع خنک که دوران دارد گرد جسم دیگری بسیار گرم و در محل و وقع و بعد از آفتاب معین جاری مقیم است نسبت بسایر متحیره۔

جغرافیای عالم

صورت و شکل زمین گوی مانند و کروی است چنانچه بلغت یونانی میگویند ابلیت اسفرائد ولیکن کسانیکه آگهی ندارند و تامل نمیکنند و نمیتوانند که غالباً از دیدن جبال و اتلال عظیمه گمان میکنند که زمین بی ترکیب و ناهموار است و چون ملاحظهٔ صحاری و برابری سطحه را مینمایند چنان بنظرشان می‌آید که ارض مسطح است ولی هیچ وجه ارتفاع جبال و مسطح بودن صحاری برابری الارض را از کرویت خارج نمیسازد و گذشته براهین قاطعه و ادلهٔ باهره معلوم شده است که زمین کروی است ـ

(۱) آنکه چون آفتاب و ماه و سایر متحیره کروی اند عقل حکم میکند که زمین نیز باید کروی باشد ـ

(۲) آنکه سایهٔ زمین چنانچه در خسوف ماه دیده شده همواره مدوّر نموده است ازاین معلوم می‌شود که زمین کروی است ـ

(۳) آنکه در هر کجائی که شخصی بایستد افق گرداگرد خود دایرهٔ مشاهده میکند و خود را در وسط آن نقطهٔ می‌بیند چون اینحال در هر کجای عالم برهمین منوال است ظاهر میشود کروی بودن ارض ـ

(۴) آنکه چون کشتی بجانب خشکی آید ابتدا دکل آن کشتی بنظر ناظر می‌آید انگاه رفته رفته تنهٔ آن کشتی دیده میشود و حال آنکه اگر زمین کروی نمیبود برعکس این مشاهده میشد ـ

(۵) آنکه کروی بودن ارض بحساب و پیمایش نیز ظاهر و ثابت شده و در این صورت منجمین باین ملاحظات معلوم کرده اند کروی بودن ارض را و نه فقط کروی بودن آن را بطور اجمالی سرسری معلوم کرده اند بلکه تحقیق نموده اند که زمین بکلّی کروی و مدوّر نیست چون گوی بلکه چون نارنج است و در طرفین شمال و جنوب آن چیزی کاسته است که محسوس نمی‌شود ـ

زمین همواره در گردش است و گردش آن بر دو قسم است گردشی که بگرد محور خود می‌کند

جغرافیای عالم

وگردشی که بگرد آفتاب می کند- اما گردشی که بگرد خود می زند زمان آن یکروز و شب است
که گردش روزینه اش می گویند که مدت واقعی آن ۲۳ ساعت ۵۶ دقیقه و ۴ ثانیه است
و در این صورت در حوالی خط استوا در هر ساعتی زمین یک هزار میل گردش می کند و روز
و شبی که حاصل می شود از این حرکت شبان روزی است که زمین می کند از مغرب بمشرق
اما گردشی که زمین می کند بگرد آفتاب یکبار در سال است که می نامندش گردش سالیانه
که از آن حاصل می شود فصول و نیز ظاهر میگردد حرکت موهومی آفتاب در میان ثوابت
زمان واقعی این دوران بگرد شمس ۳۶۵ روز است و ۶ ساعت و ۹ دقیقه و ۱۰ ثانیه
و اندازهٔ مسافتی که ارض طی می کند بگرد شمس در این حرکت در هر ساعتی بیش از ۱۲۰۰۰۰
میل است- اگر زمین بطور کمال مدور و کروی بود از هر طرفی قطرش مساوی بودی
ولیکن چون نارنجی شکل است آن قطری که از آن واقع است در طرف شمال و جنوب اندکی در
مسافت کمتر است از اقطار دیگر آن مثلاً اگر خطی بکشند از جنوب بشمال کمتر خواهد بود از آن
خط یا خطوط دیگری که مصلّوب بکشند بالای آن مانند خط استوا که از مشرق است بمغرب یا
باطراف دیگر آن و منجمین بتحقیقات درست یافته اند که قطر زمین از مشرق بمغرب در خط استوا
۷۹۲۵-۲ میل است و از شمال بجنوب ۷۸۹۹-۲ میل است بعبارهٔ دیگر
۲۶ میل فرق دارد-

بالجمله باین حساب گرداگرد زمین قریب ۲۵۰۰۰ میل است و سطح آن میل مربع قریب ۱۹۷۰۰۰۰۰۰
میل و تمام زمین از حیثیت جسامت و قطر قریب ۲۶۰۰۰۰۰۰۰۰۰ میل کیوبیک است

[illegible]

شمال
مشرق — مغرب
جنوب

[illegible]

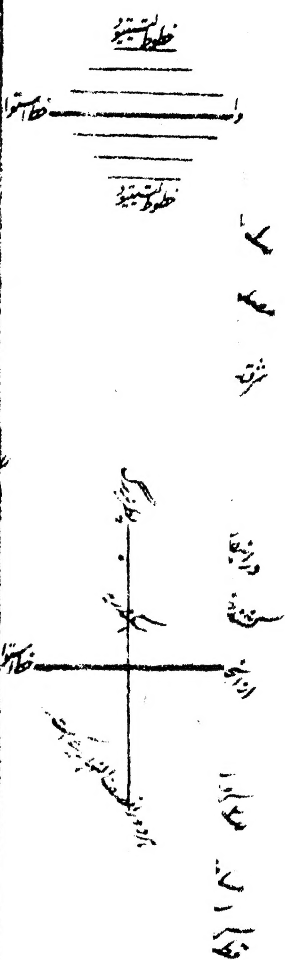
جغرافیای عالم

حدود و مناطق ارض

بجهة تحدید کردن و پیمایش و دانستن امکنه و اراضی و غیر ذلک منجّمین حد و منطقه های مختلف قرار داده اند
در زمین ـ حدود اصلی و اهم همه دو قطب است و هشت حد ـ
اما دو قطب دو نهایت و نوک محور زمین است که زمین همواره بگرد آن در گردش است که یکی را
میگویند قطب شمالی و دیگری را قطب جنوبی ـ اما هشت حد مشرق است و مغرب و شمال و جنوب
و وسط مشرق و جنوب و وسط جنوب و مغرب و وسط مغرب و شمال و وسط شمال و مشرق ـ و شرق
(یا مشرق) آنطرف از افق را میگویند که آفتاب از آن طالع میشود ـ و غرب (یا مغرب) آنطرف را میگویند
که آفتاب در آن غروب میکند ـ جنوب آنطرف را میگویند از افق که چون نیم روز میشود آفتاب محاذی
صورت ناظر است و شمال آنطرف را میگویند که محاذی جنوب است ـ اگر کسی بخوبی خود را آگه سازد از این
حدود و اوقات را بخوبی میتواند دریافت زیرا کسانیکه ابتدای ساعات و وقت را از نیم روز یا نیم شب
میگیرند اول طلوع را ساعت ۶ میشمارند و چون آفتاب بوسط مشرق و جنوب میرسد ساعت ۹ حساب
میکنند و چون محاذی جنوب میرسد ساعت ۱۲ یعنی ظهر میشمارند و این قاعده در هر کجائی از عالم
بکار می آید و مفید است ـ و همچنین آشنا شدن با ستاره شمال که یک ستاره ایست برابر محاذی قطب شمالی
و این نه آن ستاره است که در بنات النعش است که جدی نام دارد زیراکه جدی محاذی واقعی نیست با شمال
و دانستن این ستاره اکثر در شب بسیار مفید است منطقه ـ منطقه هائی که جغرافیا دانان استعمال میکنند
اینهاست خط استوا خطوط مریدین و خطوط پرلل ـ اما منطقه یا بزرگ است چون خط استوا و خطوط
مریدین یا کوچک است مانند خطوط پرلل ـ خط استوا خط خطی است مفروض که گرد زمین برابر و بدون کم در یا

جغرافیای عالم

وسط شمال و جنوب و بنابراین زمین منقسم است بدو قسمت مساوی بواسطهٔ خط استوا یکی آنکه در شمال خط
مذکور است که مینامندش نصف شمالی و یکی آنکه در جانب جنوب آن خط است که میگویندش نیمهٔ جنوبی و در این صورت
خط استوا خط اصلی است که از ان خطوط لتیتیود شمالی و جنوبی را حساب میکنند ـ همهٔ منطقه‌ها را خواه کبیر
باشد و خواه صغیر در ۳۶۰ درجه تقسیم کرده‌اند و هر درجه را در ۶۰ دقیقه و هر دقیقه را در ۶۰ ثانیه ـ علامت درجه
در هر کجا دیده شود این است (°) علامت دقیقه این است (′) و علامت ثانیه این است (″) مثلا
۲۰° ۱۵′ ۱۰″ بیست درجه و پانزده دقیقه و ده ثانیه است نیمی از هر منطقه ۱۸۰ درجه است و هر ربعی از ان
منطقه ۹۰ درجه ـ و باید دانست که هرچند هر دایره را اعم از انکه بزرگ باشد یا کوچک ۳۶۰ درجه فرض کرده‌اند
مگر انکه اندازهٔ مسافت را از خط استوا میگیرند و در این صورت هر درجه در خط استوا بحساب جغرافیادانان شصت میل است
مریدین خط نصف النهار را میگویند و آن خط عظیمی است مدور که از میان دو قطب شمال و جنوب میگذرد
و خط استوا را قطع میکند و کرهٔ ارض را منقسم بدو نیمه میسازد شرقی و غربی ـ خاصیت این مریدین
این است که نصف النهار هر کجای عالم را که در طرف شمال و جنوب خط استوا است مشخص میکنند با دیگری که در
محاذات آن واقع است و درین صورت میتوان مریدینها بسیاری فرض نمود مگر غالباً ۲۴ مریدین فرض شده و مقرر میسازند
پرلل خطوطی را میگویند که واقع شده‌اند در دو جانب خط استوا و انکه پرلل میگویند بجهت آن است که
فاصلهٔ فیما بین هر دو خط مساوی است و انکه کوچک‌تراند از خط استوا بعلت آن است که هر قدر بشمال
و جنوب نزدیک میشود گرداگرد زمین کم میشود لهذا آن خطوط هم کوچکتر میشوند ـ هر دو مقام و مکانی که
از شرق و غرب است در تمام عالم اگر محاذی یکدیگر واقع اند در یک پرلل (خط) واقع اند و هر دو مقام
و مکانی که در هر کجای عالم در مختلف جاها واقع شده‌اند بحسب بعد از خط استوا با شمال و جنوب یکدیگر



یکدیگر پرللهای مختلف دارند بنابراین عدد پرلل بعید وبی شمار میشود مگر چهار از این پرللها محل

ونام خاصی دارند ومسافت شان نیز مساوی است که اینها باشند۔

(۱) ترابیک آف کنسر که واقع است ۲۳° و ۲۸′ در شمال خط استوا۔

(۲) ترابیک آف کپریکارن که واقع است ۲۳° و ۲۸′ در جنوب خط استوا۔

(۳) ارکتیک سرکل که واقع است ۲۳° و ۲۸′ نزدیک قطب شمال۔

(۴) انترکتیک سرکل که واقع است ۲۳° و ۲۸′ نزدیک قطب جنوب۔ این چهار

خط روی زمین را منقسم میسازند به پنج هوای خاص۔

(۱) تاریدزئن (یعنی نطاق حراق) که در جانب شمال محدود است به ترابیک آف کنسر

ودر جانب جنوب به ترابیک آف کپریکارن که خط استوا در وسط واقعی آن واقع است۔

(۱) ناردن تمپریت زئن (یعنی نطاق معتدل شمالی) که کشیده میشود از ترابیک آف کنسر

تا به ارکتیک سرکل۔

(۳) سوت تمپریت زئن (نطاق معتدل جنوبی) که کشیده میشود از ترابیک آف کپریکارن

تا به انترکتیک سرکل۔

(۴) نارت فریجید زئن (نطاق بارد شمالی) که مشتمل بر تمام آن قسمت از زمین است که

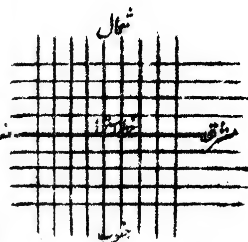
در شمال ارکتیک سرکل واقع است۔

(۵) سوت فریجید زئن (نطاق بارد جنوبی) که مشتمل است بر تمام آن قسمت از

زمین که در جنوب انترکتیک سرکل است۔

لتیتیود و لانجیتیود

این الفاظ یا نامها شامل جغرافیا شد قبل از آنکه کروی بودن زمین معلوم گردد هنگامیکه هنوز گمان میرفت که طول زمین از شرق بغرب بیش بود از طول آن از شمال بجنوب و چونکه همواره خلق لفظ عرض را استعمال میکنند بر آن طرف سطح چیزی که از طول آن کمتر است و طول را استعمال میکنند بر آن طرف سطح چیزی که از عرض آن بیشتر است لهذا لفظ عرض یا لتیتیود را آورده استعمال کردند بجهة مساحت و درازی شمال و جنوب ارض و لفظ طول یا لانجیتیود را بجهة مساحت و درازی مشرق و مغرب آن ـ خط استوا خط اصلی و عمده ایست که لتیتیود را از ان گرفته میشمارند و که زمین را منقسم میسازد به دو حصه برابر مساوی که هر یک از انها از خط مذکور گرفته میرود تا منتهی میشود به قطب شمال و جنوب که هر یک از ان مشتمل است بر عرصه ۹۰ درجه مسافت ـ آن عرصه که در طرف شمال واقع است مینامندش لتیتیود شمالی و آن عرصه که در جانب جنوب است مینامندش لتیتیود جنوبی ـ هر چند احتمال میرود که بدانیم لتیتیود مکانی را بالای سطح زمین مع ذلک هنوز آگهی کامل نداریم از محلیت آن مکان بجهة آنکه مثلاً مکانی در لتیتیود ۵۰ است در شمال ولی در کدام محل خاص از ان مارا باید که آن مکانرا پیدا کنیم معلوم نیست مگر این اشکال مرفوع میشود باختیار کردن یکی از مریدینهائی را که گرداگرد زمین را فرا گرفته اند و فرض کردن آن را مریدین اول آنگاه آن مکانرا نسبت میدهیم بآن مریدین و میگوئیم که چند درجه است در طرف شرقی یا غربی آن این مریدین منقسم میسازد لانجیتیود زمین را بدو حصه مساوی که هر یک از آنها مشتمل است بر نیمی از ارض که یکی را میخوانند لانجیتیود شرقی و دیگری را لانجیتیود غربی و قرار داد شمار لانجیتیود هشتصد و شصت



خطوطی که از مشرق بمغرب می روند لتیتیود و خطوطی که از شمال بجنوب میروند لانجیتیود ـ

این است که میشمارند آنرا از درجهٔ ۰ الی درجهٔ ۱۸۰ در مشرق ونیز از ۰ الی درجهٔ ۱۸۰ در مغرب

دوم فیزیکل جیاگرفی

فیزیکل جیاگرفی ظاهر میسازد که زمین محل سکونت و زیست بنی نوع انسان است ونیز ظاهر میسازد تقسیم وتحدید وجای وقوع واقلیم وهوا وپیدایش طبیعی وامثال ذلک آب وخاکی که سطح ارض مشتمل است از انها ـ تمام سطح ارض مشتمل است از آب وخاک ـ

امّا آب

تقسیم ـ سطح آبی که گرداگرد زمین را فرا گرفته قریب سه چندان سطح زمین است وعمده واقع شده است در جنوب وانچه تحدید کرده اند تمام سطح ارض مشتمل است بر ۱۹۷ ملیین میل مربع که ازان ½ ۵۱ ملیین زمین است و ½ ۱۴۵ ملیین آب ـ اگر دو نقطه یا قطب قرار دهند هر دو محاذی هم یکی در وسط محیط در جائیکه آب بسیار است ویکی در وسط زمین جائیکه خاک بسیار است پس خطی درمیان حقیقی آن کشند حصّهٔ اول تقریباً تمام آب است وحصّهٔ ثانی تقریباً تمام خاک

طبیعت وعنصر ـ آب مشتمل است بر سه عنصر وکیفیت طبیعی ـ

(۱) جوهریّت وروحانیت دارد که ازان بخار حاصل میشود وابر ـ

(۲) جریان ومائیت دارد بعلت آنکه دریاست وآب گیر است وجوی وغیر ذلک ـ

(۳) جسمیت دارد زیرا که منجمد میشود ویخ وتگرگ ازان حاصل میشود ـ امّا مزهٔ آب بر سه قسم است نمکین وعذب ومعدنی ـ انچه در محیط است از قسم نمکین است وانچه در چاهها وچشمه ها است از قبیل عذب است وانچه که مدّتها در مجاورت معدنیات بوده واز انها گاس ونمک حاصل میشود

آنها را میخوانند آب معدنی - اما در رنگ آب شور غالباً سبز رنگ است و هر آبی که در دریای شور غیر
از این باشد اتفاقی است و نسبت دارد به بعضی جهات و اسباب خاصی - و رنگ آبهای معدنی مختلف است
باختلاف رنگ آن شئی که مجاور با آنهاست - اما اعتدال آب در گرمی و سردی چنان است که بموجب
هر حادثه که رخ دهد از درجه انجماد بدرجهٔ جوشیدن میرسد مثلاً ترمامتر را که تحدید اندازهٔ گرمی و سردی بآن
میشود ۲۱۲ درجه از برایش تعیین کرده اند که در آن درجه آب باید بجوش آید چون آن آلت بدرجهٔ ۳۲
قرار میگیرد آب منجمد میشود و باین حساب اعتدال گرمی آب در دریا از ۳۹ ½ درجه کمتر نمیشود -

حرکت - یک حرکتی همواره وجود دارد آب محیط را چنانچه در هر کجای عالم که دریائی است آب
آن در حرکت است و این حرکت مدامی بواسطهٔ حرکت روزینهٔ زمین است و حرارت شمس -
اما اثر حرکت زمین و دوران آن از مغرب بمشرق این است که بظاهر مینماید که آب دریا بجانب مغرب در
حرکت است و این حرکت بیشتر در خط استوا محسوس میشود چه در انجا حرکت زمین بیشتر است و آب میلان
بعقب دارد مثل اینکه هرگاه کاسهٔ آبی در دست کسی باشد و راه برود آب آن کاسه میل دارد بطرف ضد
و مخالف حرکت آن یعنی اگر بریزد از جانب پیش رو نمیریزد بلکه بطرف عقب میریزد - اما اثر حرارت
شمس این است که همواره آن جوانب ارض که محاذی آن هستند بخار از آنها متصاعد است و در نقصان است
آبی که پیوسته بخار میشود در هوا داخل میگردد آبی بجای آن می آید از قعر دریا و لهذا بالای آب همواره متحرک است
ولیکن حرارت آفتاب را یک اثر دیگر نیز هست در خط استوا و آن این است که پیوسته آب را میکشاند
و از یکدیگر جدا می سازد و موجب آن میشود که آب دریا بجانب شمال و جنوب در حرکت باشد -

انقسام آب - آبی که شامل است از یک حصهٔ عظیم سطح ارض غالباً مینامندش دریا و اگر چه دریا

که بیشتر از این است سرمای آن

جغرافیای عالم

دریا در واقع یک آب است که انقسام نمی پذیرد و انقسام آن غیر ممکن است مگر بواسطهٔ سهولت در
رجوع به آن پنج قسمت عظیم تقسیم شده که هر یک از آن محیطی میخوانند بنامی خاص که اینها باشند
(۱) پسیفیک[1] (۲) ائلنتیک[2] (۳) اینڈین[3] (محیط هندوستان) (۴) ارکتیک[4]
(۵) انترکتیک[5] - اما محیط پسیفیک - این محیط را که مردم جرمنی و فرنس میخوانند
"محیط عظیم" فراگرفته است بیش از یک ثلث سطح کرهٔ ارض را و کشیده شده است از ارکتیک سرکل
در شمال تا بخط انترکتیک سرکل در جنوب و از جانب اشیا و اسطرلیا در جانب مغرب تا امریکا در مشرق
خط استوا از وسط این محیط میگذرد و آنرا منقسم بدو قسمت میکند که یکی را میخوانند "محیط پسیفیک شمالی"
و دیگری را "محیط پسیفیک جنوبی" - مساحت این محیط را مختلف تحدید کرده اند و در این اوقات
تازگی حساب کرده اند ۶۷۸۱۰۰۰۰ (یعنی ۶۷ میلیین و ۸۱۰ هزار) میل مربع است - این محیط را
دریاهای عظیمی نیست که دیده باشند در وسط ارض مگر چند دریایی دارد و هر چند اعظم محیط هاست و
آرام ترین همه مگر چندان مفید نیست یعنی از برای تجارت و آمد و شد و در این محیط جزایر بیشماری ست
در دو جانب خط استوا اغلب کوچک مگر بعضی از آنها بزرگترین جزایر عالم هستند - اگرچه کماکان عمق
این محیط را دریافت نتوانسته اند کرد مگر بعضی از جاهای آنرا دریافته اند که بیش از ۵ میل عمیق بوده -
محیط اتلنتیک - وجه تسمیهٔ این محیط این است که قربت دارد به کوه اطلس در جانب شمال و
مغرب افریقا - این محیط اهم و معروف تر و عمیق تر و سهمناک تر از همه محیط هاست - فرق این
با سایر محیط ها این است که بالنسبه باریک تر از همه است و قوت جریان آن بیش از همه و جزایر آن کمتر
از همه و ساحل خشکی آن بیش از همه - عمدهٔ شعب این محیط که از آن جدا شده داخل اراضی دنیای قدیم

جغرافیای عالم

میشوند اینها هستند (۱) دریای مدیترینین وشاخه های آن (۲) دریای مرمرا (۳) دریای اسود (۴) دریای ازو (۵) دریای بالتیک مع دو خلیج بتنیا وفنلند - اما در طرف دنیای جدید که طرف مغرب بوده باشد فقط خلیج مکسیکه است وبحیره هدسن عرض وطول این محیط را مختلف تخمین نموده اندازه ۲۵ الی ۵۳ ملین مربع دانسته اند وباعتقاد یکی از جغرافیا دانان معروف معتبر موجود ۳۵۱۶۵۰۰۰ میل مربع است یا بعبارت اخری پنج یک تمام کرهٔ ارض نهایت عرض آن ۴۱۰۰ میل است از شرق بغرب واقل عمق آن قریب ۲ میل است -

محیط اینڈیا - باین مناسبت این محیط را مینوانند محیط هندوستان که سه طرف ملک مذکور را فراگرفته واین محیط کشیده میشود از ایران وهندوستان در طرف شمال میرود به انترکتیک سرکل در جانب جنوب واز استریلیا در طرف شرق تا افریقا ومحیط اتلنتیک در طرف غرب - شعب عمدهٔ این محیط دریای بنگاله است ودریای عربستان وخلیج فارس ودریای احمر - گرمی وحرارت این محیط از سایر محیط ها بیش است بنابراین بخار آن نیز بیش است از سایر محیط ها ودر این محیط چند جزیرهٔ بسیار عمده ایست وفسحت این محیط ۲۹۲۱۹۰۰۰ میل مربع است -

محیط ارکتیک - این محیط را محیط شمال ومحیط منجمد هم میگویند زیرا که بیشتر آن در فریجید زون واقع است وقریب مدور است در شکل وگرداگرد آن بقدر ۲۴۰۰ میل است وفسحت آنرا این تخمین کرده اند میل مربع ۵۶۹۲۰۰۰ میل است واین محیط فقط بیک راه بسیار عریض یعنی در وسط ناروی وگرین لند ملحق میشود به محیط اتلنتیک عرض وطول این محیط بالفعل بر بنده معلوم نیست -

محیط انترکتیک - مشتمل است بر تمام آبی که در جنوب انترکتیک سرکل واقع است -

سطح این محیط را تحدید کرده اند قریب ۰۰۰۰۰۰ میل مربع است - اگرچه آبهای این محیط با سایر محیط ها پیوستگی و اتصال دارند مگر بواسطهٔ آنکه یخ بسیاری در این محیط است از ۸۰ درجهٔ لتیتیود جنوب امکان پیشتر رفتن نیست و نیز بواسطه طوفانهای عظیم و بادهای بسیار سخت و سرد - هرچند که بالنسبه بدیگر محیط ها چندان تفحص و جستجو در این محیط نشده مع ذلک خبر داده اند دریا نوردان که در این محیط زمینهای عظیمهٔ مرتفع و کوههای آتش بار بسیار است که مدام برف پوش است از بس آنها است از بیخ آن دم یک نفس آنجا یافت نمیشود

ناموهایی که در جغرافیا مصطلح است

قبل از آنکه شروع شود به بیان این ناموها اظهار میسازیم بنده که در اینجا و در هر جا اگر لفظی و نامی و اصطلاحی از برای چیزی باشد که بنده بدانم و شنیده باشم یاد کتابی دیده باشم یا توانم جعل کنم بهما نرا خواهم نوشت والا همانکه در لغت انگریزی است مینویسیم - چون آب دریا داخل زمین میشود و شعبه شعبه میگردد و صور و اشکال مختلفه هم میرساند هر شعبه و صورت و شکلی از آنرا با سمی میخوانند مثل محیط بحر خلیج بی لنگرگاه کریک رُند فرت استواری استریت چنل -

محیط - در حقیقت آن آب عظیمی را میگویند که تمام زمین را فرا گرفته و قریب سه ربع زمین را شامل است بحر آب بزرگی را میگویند و در اصطلاح جغرافیادانان آن شعبه و شاخ از محیط را میگویند که کم و زیاد زمین گرداگرد آنرا فرا گرفته - خلیج آب پهن یا دریای باریکی را میگویند که مسافت بعیدی یا بسیار در بطن ارض دویده است مانند خلیج فارس - بی دریایی را میگویند که در شکم ارض در شده است و زمین بگرد آن مانند هلال یا کمان کشیده شده - کریک گوشه یا کنج دریا را میگویند - رُند (یعنی رسته) جائی یا راهی را میگویند در دریا که محل پناه از باد و طوفان است و کشتی میتواند بسلامت از آن بگذرد

فرت دهنهٔ رودی را میگویند که آب آن داخل میشود در دریا - استریت راه باریکی را میگویند
از محیط که واقع است در میان دو زمین - چینل استریت بزرگ عریض را میگویند - نتیجهٔ مختلف هوا
و باد و طوفان موجب بعضی حوادث میشود در محیط مثل کرنت و ویو و بیلو و سرج که موج
و تلاطم باشند - اما کرنت و جریان حرکتی را میگویند از آب که واقع میشود در بعضی از جاهای دریا و این
چنان است که بعضی از جاهای دریا مانند رود و سیل متحرک است و این بر دو قسم است یکی آنکه بسیار با
قوت حرکت میکند و بیک جانب روان است و گاهی از جریان نمی ایستد بزور بادی که بر خلاف آن می وزد
دیگری آنکه فقط بواسطهٔ وزیدن هوا پیدا میشود و آن بالای دریاست -

اما ویو موجی را میگویند که بلند میشود و باد آنرا دور می برد و محو میسازد -

بیلو تلاطمی را میگویند که در وسط دریا پیدا میشود بواسطهٔ طوفان -

سرج موج عظیم را میگویند -

نتیجهٔ جذبهٔ شمس و قمر آب محیط جذر و مد بهم میرساند و آن بلند شدن و فرو نشستن آب محیط است و شعبها و خلیجهای آن
آبهائی که بشکل باران از آسمان میبارند یا جمع میشوند تا لابها و دریاچهها مجددا ابر میگردند یا از معبرها
لیک یا دریاچه آب بسیاری را میگویند که جمع میشود در جائیکه کم و زیاد داخل وسیع و عمیقی است غالبا آب آن شور است
تالاب و استخر آبگیری است که غالبا کوچکتر از دریاچه است و آب آن شیرین است و مراد بیرون شدن از آن یعنی مجرائی دارد
رود آب جاری بزرگی را میگویند که غالبا از کوهها فرود می آید و چشمههای آن در کوهستان است و
از دیگر مجاری کوچک کوچک هم آب در آن جاریست و آخر منتهی میشود بدریا یا آبگیری -

کنل مجرائی است که دستی می برند بجهت گذشتن کشتی وغیره -

۱ کرنت
۲ ویو
۳ بیلو
۴ سرج
۵ کنل

(۲) اقسام زمین

تقسیم - اندکی زیاده از ربع سطح ارض زمین است که عمدهٔ آن مشتمل است بر دو قطعهٔ عظیم غیرمساوی وبکلی جدا از یکدیگر که مینامند آنها را کانتینِنت - آن قطعه که اکبر است و کشیده شده است بجانب شمال ومشرق وجنوب ومغرب آنرا مینامند دنیای قدیم - در این کانتیننت یا دنیا واقع شده است سه حصهٔ عظیم ارض که از قدیم الایام معلوم بوده است بر هر کسی که یورپ و اشیا و افریقا بوده باشند قطعهٔ دیگری که کوچکتر است مینامندش دنیای جدید که کشیده شده است از شمال بجنوب که تمام ملک امریکا بوده باشد که حصهٔ چهارم زمین است و این دنیای جدید بکلی جدا افتاده است از دنیای قدیم بواسطهٔ محیط اتلنتیک در طرف شرق ومحیط پسیفیک در طرف غرب -

تمام آن زمینی که باقی مانده است در طرف جنوب ومشرق دنیای قدیم شمرده میشود حصهٔ پنجم ارض که مشتمل است بر ملیشیا و استرلیشیا ومیکرنشیا وپلینیشیا وسایر زمینهای انترکتیک - آن زمینهای خوردی که افشانده شده اند بالای سطح تمام دریای عالم آنها را مینامند جزایر -

نامهائی که در جغرافیه استعمال شده است نسبت بارض

زمینی که سطح کرهٔ ارض را فرا گرفته منقسم شده است در میان آبهای عالم به قسمتهای بزرگ و کوچک که امتیاز دارند از یکدیگر باسمای خاصی که بوده باشند کانتیننت و ایلند - هرچند که در واقع زمین کانتیننت بیش از دو نیست که دنیای قدیم و دنیای جدید بوده باشند مگر جغرافیا دانان بواسطهٔ آنکه نام جداگانه نداشتند لازم آمد که نام مذکور را اطلاق و استعمال نمایند برای حصه های عظیمهٔ ارض بنا بر این یورپ واشیا وافریقا وامریکا شمالی وامریکا جنوبی واستریلیا را عموماً کانتیننت میخوانند

ایلند - جزیره رامیخوانند وجزیره قطعهٔ زمینی رامیگویند که بالتمامه محاط باشد با آب - جزیرهٔ کوچکی که در وسط دریا باشد میخوانند ایلت - جزیره کوچکی که در وسط رودی باشد میخوانند ایات چند جزیره که دریکجا جمع شده باشند مانند خوشهٔ انگوری میخوانند آرکپیلاگ زمینهای بزرگی که اکثر اطراف آنها را آب گرفته و از اراضی عظیمه چیزی دور و بیگانه افتاده اند آنها را میخوانند -

پنینسوله و ایستمس (۱) پنینسول زمینی رامیگویند که تقریباً تمام آنرا آب گرفته -

(۲) ایستمس زمین باریکی رامیگویند که در وسط دو زمین بزرگ هست مثل گردن -

مختلف صوری که ساحل هر زمینی است باین نامها میخوانند کنتور کُئست شُر و کیپ و امثال ذلک - کنتور فقط خطی هست که بنظر ناظر می آید از گرداگرد زمین یعنی خطی که جدا میشود از فوق دریا کُئست خطی هست که فی الواقع جدا میسازد زمین را از دریا -

شُر دیگر است از کئست بدینجا مثلاً جائی که شخصی باشد و در زیر قدمش آب دریا باشد کیپ نوک زمین رامیگویند - تشیب و فرازی که بر روی زمین هست باین نامهای ذیل خوانده میشود کوه - تل - زمین مرتفع - کوهستان - دشت - زمین پست - بادی - وامثال ذلک - اگرچه اینها بر اکثری از خلق معلوم هست مگر نه بطوری که در جغرافیا استعمال دارد معلوم هست - کوه مقداری هست از زمین که از سطح ارض مرتفع است و چندان رفعت دارد از اراضی گرداگرد خود که از ۲۰۰۰ فوت بهر رفعت دیگر بلند هست نهایت ارتفاع کوه را قله میخوانند - وسط آنرا کمر میگویند - پایان آنرا بیخ و پایان میخوانند - آن حصه از آنرا که سراشیب میرود دامنه میگویند - سر کوه را هرگاه باریک و تیز باشد نوک مینامند - هرگاه سلسلهٔ از این اراضی مرتفعه (یا جبال) بیک جانبی

بیک جانبی کشیده شود میخوانند سلسلهٔ جبال و هر رشتهٔ از آنها که بهر طرفی روان میشود آنرا میخوانند
شعبه یا شاخهٔ جبال - چون سلاسل متعددی از این جبال پهلوی یکدیگر جمع میشوند آنرا میگویند
دستهٔ از جبال - چون جبال متعددی با آنکه قلل آنها از یکدیگر جدا باشد بیخ و بنیان آنها بیکدیگر پیوسته و
تا یک مسافتی کشیده هست آنها را میگویند زنجیری از جبال - راهی که از وسط سلسلهٔ از جبال میرود آنرا
میگویند معبر و اکثر در ایران میگویند گردنه - قلل مرتفعهٔ بعضی از این جبال مذکوره از قدیم الایام همواره
پوشیده هست با برف و یخ و بهمین منوال باقی هست - بعضی از جبال بسیار مرتفع هست که فرو افتاده اند
در زمینی آنها داخل جمعیت و سلسلهٔ جبال نیستند و آنها را نمیتوان خواند سلسلهٔ جبال و باین گونه جبال
تعلق و قرابت دارند اکثری از کوههای آتش فشان و آنها کوههائی هستند که بشکل قالب قند بالا
رفته اند و رؤس آنها را منافذ و ثقبه هائی است که پیوسته از آنها آتش و دود و خاکستر و چیزهای سوخته
بیرون می آید و باطراف و جوانب آنها مانند سیل روان میشود و از بعضی از این جبال آتش فشان آب
و گل گرم بیرون می آید و از بعضی گرد و انجره متصاعد میشود و با این گونه جبال لازم و ملزوم افتاده است
زمین لرزش یعنی هر کجا که از اینگونه جبال بوده باشد غالباً در انجا زمین لرزش میشود -

تل نیز زمین مرتفعی را میگویند که در جائی واقع است مگر ارتفاع آن گاهی به ۲۰۰۰ فوت نمیرسد
نسبت باراضی گرداگرد و حول و حوش خودش و فرق تل از جبل نه فقط بارتفاع است بلکه نیز بترکیب
و شکل است - زمین مرتفع (که آنرا میخوانند پلتو و تیبل لند) زمینی را گویند که بلند باشد تا
بیک اندازهٔ از سطح دریا مگر سطح آن هموار و یکسان باشد مانند میز - بعضی از اینگونه زمینها سراسر
هموار است و برخی دیگر نشیب و فراز هم دارند و تلها و درها نیز در آنها واقع هست - یکی از بزرگان

جغرافیای عالم

علم جغرافیا لفظ پلتو را استعمال میکنند بر زمینهائی که در رفعت یک امتیازی داشته باشند بر
سایر زمینهای اطراف خود در آب و هوا و بر آمدن گیاه وغیره و زمینی را که از ۱۲۰۰ فوت
کمتر رفعت داشته باشد پلتو نمی خواند -

دشت زمینی را میگویند که بکلی پست و بلندی و ناهمواری نداشته باشد - دشتهای عظیمه تمام روی زمین
بموجب اقتضای مکانیت و آب و هوا یا محض صحرای لم یزرع اند که بندرت در بعضی از جاهای آنها چند
درختی و اندک آبادی یافت میشود مانند بیابانهای عربستان و امثال آن یا اینکه سرسبز و معمورترین
قسمتهای عالم اند مانند دشت بابل یا عراق عرب و دشت ترکستان وغیره -

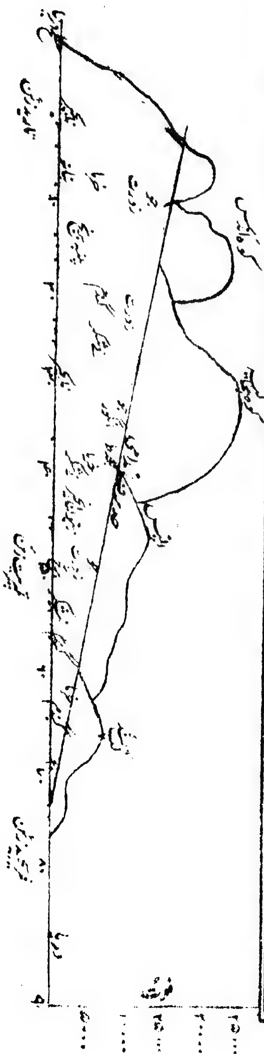
تقسیم نباتات بموجب علم جغرافیا

باستثنای چند قطعه زمین که لم یزرع افتاده اند نبات فرو گرفته است تمام قطعات کرهٔ ارض را -
بهترین وضعی که میتوان مقرر نمود از برای تقسیم محل روئیدن مختلف نباتات در روی ارض این است
که زمین را به هفت زون یا اقلیم فرض نمائیم (۱) زون خط استواء که در آن میروید آنگونه نباتی که
خاص است مر آن هوای گرم را مثل درخت نخل و بنانه و بهترین اقسام چوب و ادویه جات خوشبو
مانند صندل و میخک و دارچینی و امثال ذلک - (۲) زون تراپیک که در آن شکر و قهوه و امثال ذلک
میروید چنانچه ملک هندوستان واقع است در هر دو این زون ها یا اقالیم - (۳) زون بعد از تراپیک
که اقلیم سوم بوده باشد در این اقلیم می روید انجیر و بید انجیر و از اینگونه نباتات - (۴) تمپریت زون
که در آن انگور یافت میشود چنانچه ایران اغلب این اقلیم واقع است - (۵) زون سرد معتدل که
در آن درخت بلوط و گندم میروید - (۶) فرزن زون (اقلیم منجمد) یعنی اقلیم ششم که در آن درخت فر

جغرافیای عالم

درخت ... فر میروید - (۷) پلر زئن (زئن قطب) یعنی اقلیم هفتم که در قطب واقع است که در آن میر دیلیچن و ماس
ولیکن چونکه هوا تغییر و تبدیل بهم میرساند هم بواسطه ارتفاع زمین و هم بواسطهٔ بعد مسافت از خط استوا
بنا براین اگر بخواهیم بدست آریم میوه‌ها و گلهای اقلیم چهارم را فقط باید بالا رویم بر جبال تا رید زئن
یعنی خط استوا و چون کوهستان الپس واقع است در وسط ارضی یا اقلیمی که در آن انگور میروید که آنجا هم
هوا معتدل است در آنجا میتوانیم حاصل نمود نباتاتی را که در اقلیم ششم یافت میشوند - بعبارة اخری
ما ملاحظه میکنیم که میوه یا حبه یا نباتی در ایران میروید و در هندوستان هم میروید در حالتیکه میوه که در شیراز
میروید در اصفهان نمیشود و این بواسطهٔ همین رفعت و سردی و گرمی زمین و هوا است پس اگر ما صورتی بکشیم
از کوههای عالم و در ان ظاهر سازیم اعتدال هوا را در هر جائی از آنها آنگاه بر ما معلوم خواهد شد اثر
ارتفاع زمین یا جبال را در نباتاتی که در هر اقلیم میروید - و باید دانست که همین حالت که در جانب شمال
خط استوا است در جانب جنوب هم هست زیرا که در آنجا هم زمین هست مگر کسانیکه در میان ما ذکری کرده‌اند
از اقالیم عالم گمان کرده‌اند که در جانب جنوب خط استوا زمین و عمارت نیست -

گذشته ازین دو حالت عظیم که ذکر کردیم نسبت دارند بآب و هوا دیگر حالاتی هستند که نسبت دارند
بخاک و رطوبت و امثال ذلک که هر چند محدود و یعنی خفیف اند مگر در اثر کم از دو حالت نخستین نیستند
بهر حال از اتحاد گرمی و رطوبت کیفیتی حاصل میشود که مناسب حال بسیاری از نباتات است چنانچه
نباتاتی که در خط استوا در جنوب امریکا و هندوستان و ازین قبیل جاها میرویند که هوای آنها بغایت گرم است
چندان امتیاز دارند که در هیچ جای دیگر عالم بآن امتیاز و خوبی نمی رویند - امریکا بواسطه آنکه رطوبت بسیار
دارد خیلی عجیب‌تر و مخصوص‌تر است بجهة روئیدن بسیاری از نباتات و از انطرف هوای گرم و خشک تری کم



در جانب شرق است خشک میکند شیرهٔ اشجار و نباتات را و معطر و خوشبو میسازد آنها را و این کیفیت
در اشجار و نباتات امریکا و جزایر دریائی حاصل نیست مانند قهوهٔ عربستان و چای چین و دارچینی سیلان
ولیکن خردمندی انسان بآن مایه است که بعضی نباتات را در جاهای میرویانند که اگر محنت و خردمندی
او نبود گاهی در انجاها نمی روئیدند۔

تقسیم جانور بموجب جغرافیا

جانور نیز تا بیک اندازه و حد خاصی تابع قانون انقسامی است شبیه بقانون انقسام نبات مگر اینکه
پیدا شدن بعضی از جانوران در جاهای سردتر هم ممکن است و قسم خویش هم چنانچه در این اماکن که بسیار
سرد است چهارپایان بسیار عجیبی ممتاز یافت می شود مانند رین دیر (که قسمی است از آهو)
و خرس و روباه قطبی یعنی شمالی۔ طیوریکه در این اقالیم یافت میشوند عمده اردک بسیار بیحسابی است
و همچنین اقسام دیگر مرغابی ها۔ بحار نیز جای اقسام و انواع بسیاری جانوران است که شبیه اند
بجانوران بری مانند نهنگ و لرس و سیل و امثال آن لک۔ در اقالیمی که هوا در انجاها اعتدال
بیش است عدت و اختلاف و اقسام حیوانات نیز بیش است مگر بالنسبه بجانورانی که در اقالیم
اول و دوم هستند که هوای آنجاها بسیار گرم است بی آزارتر اند و نیز برای استعمال انسان مفید تر۔
آمدیم باقالیم اول و دوم که قریب خط استوا باشند در این اقالیم هر نوعی از حیوان بیش است هم بسبب
عدت و کثرت و هم بحسب قوت و هیبت مثلا در این اقالیم حشرات الارض و هوام و کرم و مار و طیور
عظیم الجثه و طویل القامه قوی بسیار است مانند ماری که در هندوستان است که بینامندش بعا
که از ۳۰ الی ۴۰ فوت طول آن است و نیز ماردیگری که در امریکا است که رتل میخوانندش بجهة

بجهة آوازی که میکنند و همچنین در این اقالیم یافت میشود پیل و کرگدن[1] و انواع واقسام بهایم و سباع قوی هیکل مهیب‌ناک دیگر ـ

گذشته از این اقسام عامی که شد بعضی حیوانات اند که خاص اند مر اراضی خاصی را که در دیگر خاکها بقای آنها ممکن نیست و اگرچه در بسیاری از مقامات این خصوصیت میتوان نسبت داد با قتضای خاک و آب و هوا مع ذلک سببهای دیگر هست که بیان آنها مشکل است ـ پیل مثلاً منحصر است بجنگلهای افریقا و هندوستان ـ رهی[2] که طایریست بزرگ خاص است مر زمینی را در جنوب امریکا ـ شترمرغ و زرافه منحصر اند بجنگلهای افریقا ـ و کنگرو[3] منحصر است با سترلیا ـ و همین قاعده جاری است در حالت جانوران و ماهیان دریا که بعضی از آنها در دریاها در جای خاصی یافت میشوند مثل اینکه صدف که آنهم یک نوع جانوری است در دریا در بحرین یافت میشود ـ بعضی از جانوران هستند که گاه گاهی از جائی بجائی نقل مکان میکنند و اراضی و مسافات بعیده را طی مینمایند بجهة تحصیل خوراک و گذاشتن بچه‌های خود و برخی دیگر از جانوران میباشند که در هر جای بودن آنها ممکن است آنهم یا اینکه خانگی اند مانند سگ و گربه و گوسفند و بز و اسب و خر و خوک و گربه و یا اینکه جنگلی هستند مانند روباه و خرس و خرگوش و غیره و چنین است حالت کرم‌ها که مینماید که در همه جا هستند و یافت می‌شوند ـ هنوز در میان آن جانورانی که در هر جائی یافت می‌شوند معلوم شده است که بعضی آب و هوا خاص هست بجهة نشو و نمای بعضی از آنها مثل اینکه انواع واقسام گربه‌ها در قد و جثه تخفیف می‌یابند و کوچکتر میشوند چندانکه از هوای گرم بجانب هوای سرد پیش میروند و برخلاف خرس و نهنگ و موش بزرگ و عظیم الجثه میشوند هر قدر که به قطب شمالی و جنوبی نزدیکتر میشوند ـ گوساله و گوسفند تعلق دارند به هوای معتدل لهذا بهر طرفی از قطب و خط استوا که

(۱) کرگدن
(۲) رهی پرنده‌ایست عظیم از طیور
(۳) کنگرو جانوری است بصورت روباه که پاهای عقب بسیار بلند است و دستهای پیش کوتاه و [illegible] راه نمیتواند رفت و بعضی اوقات به پا بلند مثل آدمی میشود

پیشتر روند از حبشه شان کاسته میشود یعنی نه گرمی مناسب آنهاست و نه سردی - مگر سعی و کوشش
انسان چنان است که این انقسامی که کردیم از برای جانوران تخفیف و تغییر و تبدیل میدهد چه بعضی
از آنها که موذی هستند معدوم و برطرف میکند و بعضی دیگر که مفید اکل و استعمال اند پرورش میدهد و
نگاهداری میکند و کشت و زراعت هم بعضی از جانوران را از خوراک طبیعی خود باز میدارد و برخی را
خوراک آماده میکند و باید ملتفت این معنی بود که طوایفی که ترقی کرده در علم و ادب و تربیت یافته اند
هر دو نبات و حیوان را بممالک و اوطان خود برده تربیت کرده اند و طبیعت ثانوی بخشیده اند -

تقسیم انسان

انسان یافت میشود در هر ملکی و در هر هوائی مثلاً در کناره رود سنگال قریب خط استوا جسم او تحمل آن
حرارتی را که عرق یعنی جوهر شراب را بجوش می آورد و نیز در ارکتیک سرکل تحمل میکند هوائی را که
زیبق در آن منجمد میشود - قوه عاقله او بمرتبه ایست که در هر هوای لباس و پوشاک خود را فراخور آن هوا
ترتیب میدهد و از این بالاتر خردمندی و دانش او بپایه عالیست که در هر جا و مقامی ماکول
و مشروب خود را آماده و مهیا می سازد بهر نحویکه ضرور و پرورش تن و را در کار و مناسب باشد -
در جائی که آب منجمد میشود در آنجا نه کشت را موسم است و نه در را مقدار زیادی از حیوانی را فرو
می برد و بلع میکند که از هر قسم خوراکی حارتر است حال آنکه در وسط خط استوا که تخم مرغ می بندد
گذران میکند بر الطف و ملایم ترقسمی از نباتات و سبزی آلات -

معتدل ترین اراضی اقالیم زمین چنین می نماید که مناسب ترین هر اراضی باشند جهة تربیت و
پرورش بنی آدم چنانچه اکمل صورت و اتم شکل بنی نوع انسان یافت شده است در وسط بزرگترین

جغرافیای عالم

بزرگترین حصه های ارض یعنی اقالیم و اراضیی که واقع اند ما بین دریای مدیترانه و دریای اسود و دریای کسپین
با اقالیم (با این حساب نصفی از ممالکی است که بموجب عقیدهٔ ما مرسوم به اقلیم سوم و چهارم واقع است که ایران هم
شامل است) از این حد اقلیم هر قدر دورتر رویم صورت و شکل انسان از آن اسلوبی که باید داشته باشد
می افتد از آن خوبی و تناسبی که او راست نقص می پذیرد — و باید دانست که این اقلیمی که ما اشاره بآن
کردیم همان اقلیمی است که گمان رفته و عقیدهٔ خلق بر آن است که محل هبوط آدم بوده و نیز جائی که کالبد لطیف
او برا او مقرر شده و نیز جائیکه در آن بمقام اصلی و جای رجعت خود معاودت نمود — در این وقت در این
مقام اراده ما نیست که تاریخ آدم و انقلاب و افتراق و اختلاف ذریّهٔ او را بیان کنیم و باید دانست که
اختلاف ذریّهٔ آدم در زمانی شده است که قبل از تاریخ است مانند دیگر چیزها و حقایق قدیمه در پردهٔ
خفا مانده است مگر چیزی دریافت خواهد شد در این کتاب از وضع و ترکیب و شکل و صورت فرزندان آدم
در هر کجای کرهٔ ارض — بهترین نمونه های سر و صورت قومی است که ایشان را می خوانند اهل کاکشیا
یعنی چرکس یا گرجی — این ذات از خلق را سر بشکل تخم مرغ است و صورت منقسم شده است به سه قسمت
مساوی با واسطهٔ دو چشم و یک دهان با اعتدال و خطی که در میان دو چشم میگذرد اگر تحدید شود و خط متساوی
الاضلاعی از آن نمود آید میشود که فاصلهٔ فیما بین هر یک بحساب اشکال اقلیدسی ۹۰ درجه میباشد قد بلند است
و متوازن و اعضا همه با یکدیگر متناسب بالجمله آنچه در این شکل یافت میشود همان است که خواسته اند انسانی زیبا
و همان است که شخص وجود انسان را در خوبصورتی و موزونیت تکمیل میدهد — اهل یورپ که داخل این فرقه
ذوات شمرده شده اند غالبًا در صورت از این فرقه پست تر اند مگر در استخوان بندی و قوت بیش اند یعنی خوبصورتی
و اعتدال در خود ایشان کمتر در جسم است و بیشتر در روح — چون از این خاک و سرزمین تجاوز نموده قدم

مغرب گرجستان نیز هم ملاقی میشویم با اعراب مور که بلاد آنها در اقصای وسط شمال و مغرب افریقا است این
قوم را پیشانی اندکی بعقب مایل است و سر اندکی از حد اعتدال بلندتر است — مردم بربری که در همان نقوم
شمال و در همان حدود ساکن اند چیزی هم بر این شکل مزید کرده اند و آن این است که اندکی لب و دهان
شان به بیرون مایل است و فی الجمله هم لون شان تاریک است — چون بوسط افریقا قدم نهیم لب و
دهان عظیم الجثه تنشان بنظر می آید و پیشانی عقب افتاده و موی سر مانند پشم بره پیچیده است و پوست بغایت
سیاه و زنگی قسم اعلی همان است — اندکی پیشتر رفته قوم هاتنت بنظر می آید به بدصورتی و قباحت وجه
از فرقه ما قبل الذکر یک پا ایستاده مگر در اقصای خاک افریقا دیده میشود قومی که آنرا بوشمن میخوانند منفورتر
از فرق مذکوره پست تر از صورت انسانی خارج تر اند — اگر از گرجستان گرفته روی بجانب شرق
گذاریم مشاهده میکنیم که خوبصورتی و زیبائی و تناسب به همان و تیره روی بنقصان آید چنانچه پوست اهالی
مغولستان را می بینیم که کاهی رنگ است و صورت پهن و صاف و هیکل درهم پیچیده و مغز سر مسطح و چشم کج
و بالا کوتاه است — اقصای این رشته و خط بلاد جنوب استرلیا است که باشنده آن درپست ترین
درجه صورت و شکل انسانی است — در امریکا نیز ما همین قاعده کلی را ملاحظه میکنیم چنانچه صورت یکی
از بزرگان و رؤسای شمال امریکا را می بینیم که اگرچه بر نسخ او نسبت بآن اصنافی که قبل ازین ذکر کردیم
بانسان نزدیکتر است مگر آنکه در عارض او استخوانی است کران بیرون دیده و گوشه چشمانش برآمده
بالجمله صورت او چندان پست و بلندی و خشونت دارد که او را از صورت انسانی بانداخته — در وسط امریکا
همه این معایب و قبایح مذکوره مضاعف است و چون باقصای جنوبی امریکای جنوبی میرسیم مشاهده
می بینیم که بدترین اشکال و صور شکل و صورت باشندگان آن سرزمین است —

جغرافیای عالم

باید دانست که این بیاناتی که اکنون ذکر رفت در خصوص صور و اشکال اصناف خلقی که در
تمام جهان هستند موجب یازده صوقی است که از اصناف مذکوره در جغرافیای جمهیر صاحب
نقش هست که در این کتاب نقش آن صور ممکن نیست مگر از بیان آنها چیزی بفهم خوانندگان در می آید
هر سعی و کوششی که میشود و اشبود که بنی نوع انسان اکه اکنون در صفحهٔ ارض پراگنده اند صنف صنف
نمایند و اصناف آن را معدود کنند بیهوده و بیفایده و غیر ممکن هست و این شعبهٔ علم تا کنون در
بدایت و آغاز هست بعضی از صاحبان این علم وضع و ترکیب متغیر انسان را اختیار کرده شناخت
قرار داده اند بجهت اینکار و باین موجب خلق عالم را بر پنج صنف مقرر نموده اند اول گرجی دوم
مغول سوم زنگی چهارم امریکایی پنجم ملائی — اما طریقهٔ دیگر هست بهتر از این و آن این هست
که خلق عالم را بر سه صنف تقسیم کنند (۱) سفید یعنی گرجی که فرا گرفته هست ممالک یوروپ و
مشرق اشیا و شمال افریقا را و اکنون پراکنده شده هست در جانب شمال بعضی از ممالک یوروپ
و امریکا و کلنیها در هر گوشه و قسمت جهان — (۲) زرد یعنی مغول که فرا گرفته است طرفهای شرقی
اشیا را و پراگنده شده است در شمال یوروپ و امریکا و بعضی از جزایر محیط پسیفیک — (۳) سیاه
که فرا گرفته است وسط ممالک جنوبی افریقا را و بسیاری از جزایر محیط را و سواحل شرقی استریلیا —
ولیکن ظاهر هست که در هیچ جای عالم کماکان نمیتوان این ذات ها و اصناف را از یکدیگر جدا ساخت
و امتیاز داد زیرا که همه درهم و ممزوج شده اند یا بینکه مکرر قبایل و طوایفی از ملکی جلا گزیده و ملکی دیگر
نقل کرده اند یا آنکه بر سبیل ملک گیری و جهان کشائی بملکی دیگر رفته اند و بهر صورت اختلاط یافته اند
با یکدیگر — و باید دانست که اقسام و اصناف خلق را بحسب اصول لغت و زبان باید به پنج فرقه

دانست بعبارهٔ آخری اینکه لغت اینها همه در اصل یک نوع نسبتی باکدیگر داشته و از یک قبیله بوده اند
اوّل لغت اینڈو یُوربین است یعنی لغتی که اهل هندوستان و اهل یُورپ بآن متکلّم اند که اصل
و مادهٔ آن سنسکرت است بلکه مادهٔ قدیمی تر آن لغت زند است — دوم لغت سیمیتیک است
یعنی لغتی که میگویند تعلق دارد به سام ابن نوح و اولاد او که اصل و مادهٔ زبانی است که اهل شام
و عرب و یهود و قوم آرم و اهل ممالک شمالی افریقا بدان متکلّم اند — سوم لغت تورانیان است
که اصل و مادهٔ زبانی است که اهالی ممالک شمال و وسط اشیا و شمال یورپ بدان متکلّم اند و
لغت تمام اهالی امریکا هم در اصل و مادهٔ اشتقاق باین لغت راجع است — چهارم لغت چینی است
که تمام مردم چین بدان متکلّم اند و مردم شرقی ملک اشیا مثل اهل ختا و ماچین وغیره پنجم لغاتی است
که مردم افریقا یعنی قبایل و طوایفی که در جنوب صحره سکونت دارند بآنها متکلّم اند —

سوم پلیٹیکل جیاگرفی

اصول تعریف عامّی از پلیٹیکل جغرافیا

تا هنگامیکه خلق روزگار میگذارند فقط بمیوه و برگ و بار درختان و به نبات زمین و شکار وحوش
صحرا و طیور هوا و ماهی دریا بهیچ وجه کم از بهائم و حیوانات نیستند و چون اندکی در حالت زندگی
به از این باشند بادیه نشینان و ایلیات اند که بسر می برند به نگاهداری حیوانات و می نشینند در چادرها
که بآسانی آنها را حرکت داده نقل میدهند بجاهای دیگر چون لازم آمد که چراگاه جدیدی بدست آرند
مگر این سلسله را از آن سلسله چندان فرقی نیست و این هر دو صنف از خلق همواره پراکنده و سرگردانند
در صحراها و جدا افتاده اند از سایر خلق — مگر نخستین قدمی که مقرر شده است از برای میدان و عرصهٔ زندگی

واولین درجه که معین کرده اند از برای تربیت یافتن وخوی وعادت انسانی گرفتن اولاد آدم
زراعت است که آنها را مقید میسازد که در جائی اقامت گزینند ومداومت نمایند آنگاه قانونی
درکار دارند که حفظ وحراست اموال ایشان نماید وقدرت شان بخشد که اولاد واحفاد زیادی
از خود باقی گذارند چون چنین شد لازم افتاده است ایشان را آموختن بسیاری از هنرهای مختلف
زیرا که کسی را لازم نیست که زراعت نماید وچون کسانیکه زیاده از اندازهٔ خوراک خود وعیال خود
از کشت وزرع خود حاصل می آرند انچه ازان باقی میماند لازم دارند وطالب اند که با اشیاء متعدد
دیگر معاوضه نمایند ومبادله کنند لازم می آید که تجارت ومعامله درکار باشد وتجارت جاری میشود
ولیکن هنوز گروهی را که زراعت میکنند وهنر می آموزند وتجارت می نمایند میخوانند شان جنگلی ونادان
بعلت آنکه فاقد اند لغت وقانون وعلمی را که مکتوب باشد لهذا این امر لازم دارند که حاصل کنند
چون این کمال را حاصل آوردند آنوقت شمرده میشوند در شمار مردم وطوایف تربیت یافته هرچنکه
تربیت هم از حیثیت طبیعت وهم از حیثیت درجه بغایت اختلاف وکم وزیاد دارد۔

درمیان خلقی که بی نهایت تربیت یافته اند شغل وپیشه بسیار ومتعدد است وشاغلین آن مشاغل
نیز بی حساب اند مگر باید ایشان را چند صنف عظیم قرار داد اول صنف حاصل کننده که بعبارة اخری
تمام کسانی هستند که از خاک وآب حاصل می آورند هرگونه متاعی را که عموم خلق را لازم ومفید است
مثل زارعین وشبانان وماهی گیران وکنندگان معادن وغیرهم دوم صنف پیشه وریا کارگران
یعنی کسانیکه اشیاء خام یا نیافته را میبافند ومیسازند وبکار درمی آورند سوم صنف تجار یعنی
کسانیکه درگردش درمی آورند ومیخرند ومیفروشند درمیان قومی امتعه واشیائی را که درمیان آن

جغرافیای عالم

قوم ساخته و پرداخته شده است و آنچه زیادی باشد ملزوم و صرف آن قوم را معاوضه میکنند
با چیزهای حاصل شده و ساخته و پرداخته طوایف دیگر و داخل این صنف اند دکانداران و
صرافان و دلالان و کشتی سازان و حمالان و غیرهم **چهارم** سپاهیانند که شامل آنها هستند تمام
کسانیکه بند و بست و نظم و نسق امور خلق بدست ایشان است **پنجم** که اخیر این اصناف بوده باشد
اهل شرع و حکما هستند و کسانیکه فاضل و عالم اند در میان قومی که حرفهٔ ایشان این است که وسعت
دهند میدان وسعهٔ علم و فضل را و فزایش دهند دانش و بینش را و مهذب سازند خلق را —

اقسام مختلف حکومتها و ریاساتی که صورت وجود دارند در هریک از ممالک عالم ازین سه قسم
خارج نیستند **مانرکیکل**[1] یعنی ریاستی که حکومت با سلطان و پادشاهی باشد **ارلیستکرتیک**[2]
یعنی ریاستی که حکومت با امرا باشد **دماکرتیک**[3] یعنی ریاستی که حکومت با خلق باشد — اما ریاستی
که پادشاهی مطلق العنان دارد که مالک است بر جان و مال رعیت خود آنرا میخوانند **دسپاتیک**[4]
این پادشاه دعوی میکند که ظل الله است و پادشاهی را از خدا و شمشیر دارد و اقتدار او را هیچ حدی
نیست هرچه بخواهد میکند — ریاست **ابسالیوت**[5] میگویند هنگامیکه گمان میرود که پادشاه سلطنت
را با مضا و رضای رعیت یافته و حکومت میکند بر وفق یک قانون مقرری — ریاست **لیمیتد**[6]
میگویند (یعنی محدود) هنگامیکه امر حکومت و فرمانروائی هرچه باشد کم و زیاد جاری است بر وفق
مجالس شوری و مصلحت بینی اجتماعاتی که وکلا و گماشتگان اند از جانب بعضی از اصناف مخصوص ملک
اما اریستکرسی در جائی جاری است که فرمانفرمائی در قبضهٔ اقتدار اعاظم و اکابر قوم باشند —
اما دماکرسی حکومتی را میگویند که امر فرمانروائی در قبضهٔ اجتماعاتی است که خلق آنها را برمیگزینند

۱ مانرکی پادشاه ... پادشاهی —
۱ مانرکیکل منسوب بپادشاهی
۲ اریستکرسی ریاست امرا
۲ اریستکرتیک منسوب بریاست امرا
۳ دماکرسی
۴ دسپاتیک —
۵ ابسالیوت ...
۶ لیمیتد محدود و منحصر

که وکلای آنها باشند - این قسم حکومت اخیر باز بر سه قسم است یکی آنکه خالص باشد یعنی خلق خود مقرر و مشخص میسازند فرمانروایان خود را دیگر آنکه خلق نواب قرار میدهند که فرمانروایان را برایشان اختیار کنند - قسم سوم اینکه خلق بشخصه یا با واسطه میانجی مقننین قواعد و قوانین خود را اختیار میکنند نه از امرای شهر یا بزرگان ده بلکه از میان یک صنف خاصی از خلق که از قدیم مقرر شده اند بموجب قانون ملک -

چون ملکی را پادشاهی است میخوانندش کینگدم و چون چند ملک تابع یک پادشاه است تمام آن ممالک را میخوانند امپیر و چون ریاست دماکراتیک باشد مگر یک شخصی که پادشاه نباشد گزیده میشود بجهة اینکه حاکم بالاستقلال باشد آن حکومت را میخوانند ریپبلیک یعنی حکومت جمهوری یک سلطنت و ریاستی دیگر هم است که چند ملک و ریاست بالاستقلال با یکدیگر متحد میشوند یکی را بر خود میگزینند که نگاهداری کند و حراست و حفاظت نماید راحت و آسایش و امنیت ملک و دولت و ملت را و این نوع ریاست یا باتحادیست جمهوری باشد مانند ملک یونیتد استیت (در امریکا) یا باتحاد دول و سلاطین است بموجب مختلف قوانین و اصول مانند جرمنی و اسوتیزرلند -

انقسام خلق در مذاهب و عقاید

شرایع و مذاهبی که در آنها یک خدای واحد را ستایش میکنند در عالم سه است - کلیسو - یهود - اسلام

اوّل سه شعبه عظیم مذهب عیسوی اینها است

(۱) کلیسای رمن کتلیک که در آن یک رکن اقرار و اعتراف رئیس یعنی پوپ روم است

بر تمام عیسویان - این عقیده و مذهب جاری است عمده در جنوب ملک یورپ و آن قسمتهای امریکا که خلقش از ممالک اسپین و پرتگال و فرنس جلا یافته در آنجاها سکونت گزیده اند -

(۲) کلیسائی یونان که در آن انکار است از رئیس بودن پپ - این مذهب و عقیده جاری است عمده در مشرق یورپ و ملک روس -

(۳) مذهب پروتستنت که در آن طرق و شوائع بسیار است و این مذهب مطلقاً امتیاز و افتراق دارد از مذاهب فوق بانیکه عقیده در آن عمل نمودن است بر وفق قوانین و شرایع کتاب مقدس (توریة و انجیل)، مگر در این مذهب در بعضی از فروعات اختلاف است و بخصوصه فرقی که درین مذهب اند در طریقه عبادت کردن اختلاف شان بیش است از فروعات مذاهب و شرایع شان و این همه اختلاف بر وفق ترجمه و تاویلی است که هر فرقه از ایشان میکنند از آیات و فقرات کتاب مقدس - این مذهب بیشتر جاری است در جانب شمال و مغرب یورپ و شمال امریکا -

دوم - مذهب یهود است که صرف توحید است و پیروان این مذهب معتقد به هیچ کتاب آسمانی نیستند جز آنکه بر موسی و انبیاء بنی اسرائیل نازل گشت که در کتاب قدیم (یعنی توریة) جمع و ثبت است - معتقدین این مذهب را تقسیم مکانیتی نیست در جغرافیا زیرا که در هر کجای عالم پراگنده اند -

سوم - مذهب اسلام است که آن هم صرف توحید است و اساس آن بر این کلمات نهاده است که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد الرسول الله ارکین و اصول این مذهب نماز است

و دعا و صفا و خلوص و صوم و خیرات و زیارات - پیروان این مذهب همواره منشعب بوده اند به شعب متعدده مختلفه و طریقه در رویّهٔ ایشان مکرّر منجر بوده هست بجنگ و تنازعهای بسیار پرآفت خطرناک و همواره وضع و صورت دین و دولت و امور دینی و ملکی با یکدیگر آمیخته و متحد بوده است و با آنکه لفظ اسلام معنی صفا و صلح و سلامتی است پیروان آن همواره در جدال اند - این مذهب فرا گرفته است عربستان را که از همانجا ظاهر گشت و تمام ممالک ترک و طرف شمال افریقا و ایران را -

شرایع و مذاهبی که در آنها خدایان متعدده ستایش میشوند و جاری هستند اینها هستند -

اوّل - مذهب براهمه یعنی مذهب هنود که بیک خدای اعظم و اکبر قائل اند پیروان آن که موسوم است به **پَرَبْرَهْما**[۱] مع نوّاب و وکلای او که **بَرَهْما** و **ویشْنا** و **سیوا** بوده باشند و ۳۳۳ میلین خدایان کوچک کوچک - کتب مقدسهٔ ایشان **ودا**[۲] ها است و این قوم معتقد اند به تناسخ و تغییر و تبدیل روح و منشعب اند بذاتهای مختلف که بکلّی اختلاط و امتزاج شان غیر ممکن است و عبادات خود را در معابد بجای می آورند که مشتمل است بر رسوم و امور بسیار سخت یعنی ریاضات جانگداز

دوم - مذهب **بودا**[۳] است که مذهب اهل چین است و ماچین و تبّت و خطا و ختن وغیره که پیروان آن چند نفر خدا را قائل اند که بصورت بشر بجهان آمده اند و خاتم و آخرین ایشان **گاگدما**[۴] بوده که متعدد صور و تماثیل ازان ساخته اند و معبود خود قرار داده پرستش آنها میکنند - اگرچه از جملهٔ اصول عقاید این مذهب تناسخ است ولیکن اجازت نیست که پیروان آن مختلف الطرق و ذاتهای گونه گونه باشند و آن ریاضات و عبادات شاقّه در این مذهب نیست که در مذهب هنود است - **لَمَا**[۵] که بزرگترین علمای تاتار و تبّت است بزعم اهالی ممالک مذکوره که بهمین مذهب اند صورت مجسّم بودا است

[۱] پَرَبْرَهْما یعنی برهمای بزرگ
[۲] ودا
[۳] بودا
[۴] گاگدما
[۵] لما

یعنی لباس انسانی دربر کرده بقالب جسمانی در آمده مگر مذهب اهل ممالک مذکوره یک شعبه ایست از مذهب بودا۔
سوم ۔ مذهبی است که مینامندش کانفوشش این مذهب منحصر است عمده بملک چین که در آن آسمان
و زمین اجنّه و شیاطین و انجم و جبال وغیره معبود اند و پرستش میشوند مگر آنکه در این مذهب اصنام ساخته یا
تراشیده وغیره نیست و نه هم علما و اهل شرع هستند۔
چهارم ۔ مذهب مغان است یعنی دین زردشتی که عمده اصول آن پرستش آتش است۔
این مذهب بیشتر وجود دارد در ایران و ممالکی که محدود است بدریای قلزم۔
پنجم ۔ بت پرستی است عموماً که در آن اقسام اجسام و اشیای بیروح را مانند خدا پرستش میکنند و چنین مینماید
که این مذهب فقط یافت میشود در میان مردمی که خالص جنگلی و بهیمه آسا هستند و باید عدد اصنام مذکوره
مطابق باشد بعدد افراد و آحاد عبّاد آنها ۔ در بسیاری از جاها یکی از جمله امور و رسوم این مذهب یعنی
بت پرستی قتل و قربانی انسان است و دیگر اعمال و افعال ممنوعهٔ قبیحه از این قبیل۔

تعداد خلق

ابتدا باید دانست که هر چیزیکه در ان پای عدد و تخمین در میان می آید بطور یقین نمیتوان معین و مشخص نمود
بهمان تخمین باید معین کرد زیرا که چند جغرافیا در نزد بنده است که نمیتوانم بطور یقین بگویم در تعداد خلق کدام
صحیح است هیچیک صحیح نیست در نصوص خلق عالم بالقدر ۱۳۰۰ ملیین نفس اند و از انجمله پیروان
هر یک از مذاهبی که ذکر رفت بموجب ذیل است ۔ عیسوی قریب ۴۰۰ ملیین ۔ یهود ۵ ملیین ۔ مسلمان
۱۵۰ ملیین ۔ هندو ۱۸۰ ملیین ۔ و در مذهب بودا ۴۸۰ ملیین ۔ و سایر مذهب ۱۵۰ ملیین

واللّٰه عالم بحقایق الامور

مملکت یورپ

جغرافیای یورپ

هرچند مملکت یورپ کوچکترین حصه های عظیمهٔ کرهٔ خاک است بجز ملک استریلیا مع ذلک پر دولت ترین و معمورترین و قوی ترین و با دانش و تربیت یافته ترین همه است از حیثیت وضع و شکل و کیفیات جغرافیا در هر گوشه از این مملکت دریائی در وسط معمورهٔ آن دیده و سطح این مملکت مشتمل است بر نمایشات فرح افزا و در هر جانبی از آن رود عظیمی روان است که در همهٔ آنها ممکن است مسافرت نمودن و هوای این مملکت در غایت اعتدال است و مناسب بر طبیعت و مزاج انسان و موافق به ظهور و بروز جوهر و قابلیت آدمی و هرچند خاکش چندان حاصل خیز نیست مگر زحمت و هنرمندی محنت کنندگان و زارعین در آن بیفایده و رایگان نمی ماند۔

مساحت ۔ از قراریکه سنجیده اند مملکت یورپ از مشرق بمغرب که طول آن واقع شده ۳۴۰۰ میل است و عرض آن که از شمال بجنوب است ۲۴۰۰ میل و فسحت آن میل مربع

جغرافیای یورپ

جزایریکه گرداگرد آن واقع اند ۳۹ لک میل است — دریاهائی که در وسط این مملکت و دیده
واقع شده اند — (۱) دریای ابیض است که در اقصای شمال آن واقع است و شعبه ایست از محیط
ارکتیک که وسعت آن ۴۸ هزار میل مربع است — (۲) دریای بلتیک است که متعلق است
بمحیط اتلنتیک و میل مربع ۱۴۰ هزار میل است — (۳) دریای مدیترنین است که بزرگترین
شعب اتلنتیک است و طول آن ۲۴۰۰ میل است و قریب یک ملیین میل مربع است —
(۴) دریای مرمرا است که ۱۷۰ میل طول آن است و ۴۰ میل عرض آن و بواسطه چینل اسلامبول
اتصال می یابد بدریای اسود — (۵) دریای اسود است که ۱۸۰ هزار میل مربع جا را فرا گرفته و این
دریا بواسطه آنکه همواره دران بادهای تند بسیار سخت می وزد و رعد و برق عظیم در آن میشود و موجب
وجه تسمیه آن شده است در میان مسلمانان بخصوص ترکان عثمانی بدریای اسود که گمان کرده اند مسافرت
در آن بسیار خطرناک است — (۶) دریای قلزم است که در واقع دریاچه یا آبگیر است مگر بزرگترین
آبگیرهای جهان است و فرا گرفته است ۱۳۰۰۰۰ میل مربع جا را و این دریا بتحقیق پیوسته است که از
همه دریاهای کره ارض فروتر افتاده چنانچه ۸۳ فوت از سطح دریای اسود فروتر است —

سطح — در مملکت یورپ جبال و تلال و دشت و بادیه در کمال انتظام و باقاعده واقع شده چنانچه
در این مملکت هیچ کوهی نیست که عبور از آن غیر ممکن باشد و هیچ جنگل و دشتی نی که گذر از آن باشکال
صورت گیرد و لهذا هیچ جائی از این مملکت بیحاصل و خالی از فائده نیفتاده است — جبال ده سلسله
کوه کشیده است بالای سطح این مملکت مگر اطول همه این سلاسل سلسله جبال یورال است که
واقع شده و حدی گشته است فیما بین یورپ و اشیا و طول آنها ۱۲۰۰ میل است و ارتفاع قلل آنها

البرز است که متعلق است بکوه کاکسس که کشیده است مابین دریای اسود و دریای قلزم و ارتفاع اینْ قلّه ۱۸۵۲۶ فوت است و الکنه - جبال آتش فشان این مملکت انچه بیکار و خاموش اند غالباً در ارمنی واسعه واقع شده اند مثل ملک فرانس و اسپین و جرمنی و آنها که درکار و متحرک اند یعنی مشتعل اند بجز یکی از انها تمام در جزایر واقع اند - انچه ازین جبال آتش فشان معروف اند اینها هستند - (۱) وِسُووِیس است که در ساحل غربی ملک ایتالی واقع شده و نوک آن بالا رفته است بارتفاع ۳۰۰۰ فوت - نوشته اند که نخستین زلزله که درین کوه شد در سال ۷۹ عیسوی بود که دو شهر عظیم الشان رومیان را در خاک فرو برد و نهان داشت با مخلوق آنها یکی هِرکیولنیم و دیگری پامپی - کیفیت آن این است که چون این زلزله واقع شد از سر این کوه خاکستر و چیزهای سوخته بیرون فرود آمد و این هر دو شهر را فرو برد در زیر زمین بقدر ۱۰۰ فوت - شهر اولین را در سال ۱۷۳۸ عیسوی قسمتی از زیر خاک بیرون آوردند که از انجمله عمارت تیتری بود که ده هزار نفر دران میتوانستند مجتمع شد - امّا شهر دوّمین که پامپی باشد چنان مفقود الاثر گشت که از محل وقوع آن بکلّی احدی را آگهی نبود تا اینکه بطور اتفاق خود بخود در سال ۱۷۴۸ ظاهر و هویدا گشت - (۲) اِتنا است که در جانب شرقی جزیرهٔ سِسِلی واقع شده و بزرگترین همهٔ جبال آتشین است چنانچه ۹۰۰ میل مربّع زمین را فرا گرفته و این کوه را منقولست که از سال ۴۷۶ عیسوی الی ۱۸۶۸ عیسوی ۶۰ مرتبه متزلزل شده - (۳) اِسترامبلی است آنهم در جزیرهٔ کوچکی قریب سِسِلی که همواره مشتعل است و بسوختن اشتغال دارد - انهار - در مملکت یورپ انهار بسیار عظیمه است مگر از انها دو رود عظیم تر اند یکی وُلگا که در جنوب ملک روس واقع است و اتصال دارد بدریای قلزم و دیگری ڈینیوب که از ملک عثمانی شروع میشود و میرود تا بملک جرمنی - رود اولین که وُلگا باشد ۲۲۰۰ میل طویل و بیش از پنج لک میل مربع

ع وَالکنه (زبان ارمنی)
ع وِسُووِیس
ع هِرکیولنیم ع پامپی
ع تیتر - تماشاخانه
ع اِتنا (تلفظ اتینا)
ع سِسِلی
ع اِسترامبلی (تلفظ استرامبلی)
ع وُلگا - ع ڈینیوب

زمین را فراگرفته یعنی آب این مقدار از زمین داخل بآن میشود. در زمین که دنیوب باشد ۱۶۲۳۰ میل طول
و آب .....۱۳۱ میل مربع زمین را نجوه میکشد.

هوا ـ چون تقریباً تمام ارض مملکت یورپ در خط تمپریت زئن واقع است هوایش در غایت
اعتدال است و هنوز اعتدال آنرا اسباب و جهات دیگری هم هست و آن وضع نشست خصوصیت محل
وقوع آنست و این بغایت بر اعتدال هوای آن افزوده چنانچه در تابستان گرمی آن بسیار کمتر و در زمستان
سردی آن نیز بسیار کمتر است از اراضی دیگری که در همین زئن واقع اند مگر با وصف این هنوز هوای یورپ
یک و تیره نیست بعلت آنکه اراضیئی که از ان در جنوب افتاده اند گرمتر اند بواسطهٔ قرب آنها به تاریدزئن
و اراضیئی که از ان در شمال واقع اند سردتر اند بواسطهٔ قرب آنها بحد و قطب شمالی مگر آنچه که از ان در وسط
این دو گرمی و سردی واقع است در عین اعتدال است ـ جهاتی که در فوق گفتیم بر اعتدال هوای این
مملکت می افزایند اینها هستند که در فصل زمستان از بحار سه طرف آن بادهای گرم می وزد و در تابستان
بادهای سرد و باین نحو هوای یورپ همواره معتدل و یکسان است ـ

حاصل ـ حاصل این مملکت آنچه عمده و اهم اند بموجب ذیل تقسیم و نوع نوع شده اند اوّل حیوانات دوم نباتات سوم معدنیات
اما حیوان (۱) دست آموز و رام درین مملکت اینها است ـ اسب و گاو و گوسفند و بز و گراز
و گربه و سگ و یک نوع حیوانی است از قسم آهو که آنرا رین دیر میخوانند و آنرا نیز پرورش میدهند در ممالک
اسویدن و ناروی و روس بجهة حمل و نقل احمال و اثقال و در بعضی از ممالک و اراضی جنوبی
یورپ قاطر هم یافت میشود (۲) وحشی مثل بز کوهی و آهو و روباه و خرگوش و غیرهم و اقسام خرس و گرگ
و گراز نیز در همه جاهای مملکت یورپ یافت میشود ـ چمالیس و ایبکس فقط در کوههای الپس و

جغرافیای یورپ

پیریتیز هست و بوزینه فقط در جبیر التر وجود دارد و شتر در جنوب ملک روس یافت می شود ـ (۳) طیور دست آموز خانگی اینها هستند کبوتر اردک غاز بط بوقلمون طاوس مرگینی فاول وغیره مگر بوقلمون و این چند مرغ اخیر مرغانی هستند که از ممالک خارجه آورده اند ـ (۴) مرغان وحشی مانند لاش خور و بوم و کبک و گنجشک و بلبل و بسیاری از ذاتهای دیگر مرغان شکاری مانند عقاب و باز و شاهین و امثال و لک نیز بعضی بندرت و برخی بکثرت در انمملکت هستند ـ (۵) حشرات الارض و هوام هستند مثل زنبور عسل و زنبور غیر عسل و ملخ و شپره و عنکبوت و مور وغیره ـ کرم پیله در ملک ایتالی و فرنس و اسپین بحساب است ـ مار و چلپاسه و غوک و از این قبیل هوام بسیار کم و قلیل اند ـ ماهی بحساب است و اقسام مختلفه که نامهای آنها در فارسی و عربی بر بنده معلوم نیست و نوشتن نامهای آنها هم مایه معطلی است و شرح و حاشیه لازم دارد ـ

اما نباتات ـ حاصل این مملکت از قسم نباتات مطلقاً اینها است ـ گندم جو زورت برنج اُت ریی میلت تباته کلم چقندر نخود لوبیا شلغم زردک پیاز بیه انجیر انجیر نارنج لیمو خربزه انگور وغیره و اکثر اشجار مانند صنوبر بلوط ندوالو نارنگی همپ فلکس تنباکو هاپ نی شکر وغیرهم ـ

معدنیات ـ الماس لشم لعل زبرجد یاقوت زمرد یگراچ طلا نقره زیبق مس آهن قلع سرب زغال نمک گوگرد زاج مرمر سنگ سلیت حاصل معادن مملکت یورپ است ـ

خلقیت و زبان و مذهب ـ مملکت یورپ قریب ۳۰۰ میلین خلقیت دارد که بیش از ربع خلقیت تمام کرهٔ ارض بوده باشد و از انجمله حساب کرده اند نه قسمت از ده قسمت متعلق اند به آن شعبه مخلوق عالم که ایشانرا اکاشین مینوانند و بقیه آنها از شعبه مغول اند که غالباً در ملک عثمانی و هنگاری و فنلند سکونت دارند ـ لغت اهل یورپ در اصل از لغت اهل ایریا اشتقاق

یافته یعنی مادهٔ همایین زبان بوده و کسانیکه از ذات مغول اند بلغاتی متکلم اند که اصل و مادهٔ آنها لغت تاتاری بوده - مذهب اهل یورپ سوای مغولانی که در ملک ترکی سکونت دارند و بقدر چند ملیین یهود دیگر تمام عیسوی است -

تفصیل ذیل ظاهر میسازد ممالک یورپ و وسعت خلقیت و مالیات و لشکر هر یک از آنها را

ممالک	فسحت بمیل مربع	خلقیت	در هر میل	مالیات	لشکر آماده
اندور	۱۵۰	۱۲۰۰۰	۸۰		
آستریا و هنگاری	۲۴۰۲۵۱	۳۵۹۰۴۰۰۰	۱۹۴	۳۰۰۰۰۰۰۰	۲۵۶۰۰۰
بلجیم	۱۱۳۲۵	۵۰۰۰۰۰۰	۴۴۲	۵۹۰۰۰۰۰	۹۰۰۰۰
دنمارک	۱۴۷۲۶	۱۷۸۴۰۰۰	۱۲۱	۱۲۰۰۰۰۰	۳۰۰۰۰
فرنس	۲۰۳۶۱۹	۳۶۱۰۰۰۰۰	۱۷۷	۲۸۰۰۰۰۰۰	۴۰۰۰۰۰
ممالک جرمنی					
پرشیا	۱۳۵۹۱۹	۲۴۶۹۳۰۰۰	۱۷۶	۲۵۰۰۰۰۰۰	
السیس لارین	۵۵۹۵	۱۵۵۰۰۰۰	۲۷۷		
انهلت	۱۰۲۶	۲۰۳۰۰۰	۱۹۱	۵۵۳۰۰۰	
بیدن	۵۹۰۸	۱۴۶۱۰۰۰	۲۴۳	۱۰۱۳۰۰۰	
بوریا	۲۹۳۲۹	۴۸۶۳۰۰۰	۱۶۴	۳۷۰۰۰۰۰	
برمن	۷۴	۱۲۲۰۰۰		۱۲۲۰۰۰	

جغرافیای یورپ

ممالک	فسحت بمیل مربع	خلقیت	در هر میل	مالیات	لشکر آماده
برنسویک	۱۴۰۴	۳۱۲۰۰۰	۲۲۲	۴۹۹۰۰۰	[illegible] ۳۰۰۰۰۰
هنبرگ	۱۳۴	۲۲۹۰۰۰		۵۱۸۰۰۰	
هسن	۲۹۵۸	۸۵۳۰۰۰	۲۸۷	۶۴۹۰۰۰	
لیپه دتملت	۴۳۸	۱۱۱۰۰۰	۲۵۳	۴۰۸۰۰	
لوبک	۱۲۷	۵۲۰۰۰		۴۷۰۰۰	
× مکلن برگ ا	۵۱۸۲	۵۵۸۰۰۰	۱۰۸	۲۹۰۰۰۰	
× مکلن برگ ب	۱۰۵۲	۹۷۰۰۰	۹۴	۴۵۷۰۰	
الدن برگ	۲۴۲۸	۳۱۳۰۰۰	۱۳۰	۱۵۰۰۰۰	
× رائیس کوچک ج	۳۱۹	۸۹۰۰۰	۲۷۹	۵۶۰۰۰	
× رائیس بزرگ	۱۴۴	۴۵۰۰۰	۳۰۵		
سکس والتنبرگ	۵۱۰	۴۲۰۰۰	۲۷۸	۸۴۰۰۰	
× سکس کبرگ د	۷۶۲	۱۲۶۰۰۰	۲۲۰	۲۱۰۰۰	
سکس مینینگن	۹۵۶	۱۸۸۰۰۰	۱۸۸	۱۰۰۰۰۰	
سکس ویمر	۱۴۰۳	۲۸۶۰۰۰	۲۰۱	۱۱۷۰۰۰	
سکسانی	۵۷۷۶	۲۵۵۶۰۰۰	۴۴۲	۱۸۵۰۰۰۰	
× شومبرگ لیپه ه	۱۷۱	۳۲۰۰۰	۱۸۰	۴۲۰۰۰	
شوارتسبرگ ۱	۳۷۱	۷۵۰۰۰	۲۰۲	۲۱۰۰۰	
شوارتسبرگ ۲	۳۳۲	۶۷۰۰۰	۲۰۱	۲۷۸۰۰	
والدک	۶۳۳	۵۷۰۰۰	۱۳۱	۲۷۵۰۰	

(ا) مکلنبرگ شورین [illegible]
(ب) مکلنبرگ استرلیتز
(ج) [illegible]
(د) سکس کوبرگ [illegible]
(ه) در نوشتن این نوع است [illegible]
(و) شوارتسبرگ [illegible]
شوارتسبرگ [illegible]
چنین نوشته است در جغرافیه

جغرافیای یورپ

ممالک	فسحت میل مربع	خلقیت	در هر میل	مالیات	لشکر آماده
دُرتمبرگ	۷۵۲۸	۱۸۱۸۰۰۰	۲۴۱	۱۲۱۲۰۰۰	
انگلند اسکاتلند آیرلند	۱۱۹۷۲۹	۳۱۴۶۵۰۰۰	۲۶۲	۷۰۰۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
گریس (یونان)	۲۰۲۳۴	۱۴۵۸۰۰۰	۷۲	۴۸۳۰۰۰	۸۹۰۰
لیکتنستین	۶۱	۸۳۰۰	۱۳۶	۲۲۰۰	۶۰
ایتالی	۱۱۴۳۳۲	۲۶۸۰۰۰۰۰	۲۳۴	۱۹۶۰۰۰۰۰	۲۲۲۰۰۰
لگزمبرگ	۹۹۰	۱۹۷۰۰۰	۲۰۰		
مُنکُ	۶	۳۰۰۰			
نِدرلندز	۱۳۶۲۴	۳۸۸۵۰۰۰	۲۸۵	۷۶۰۰۰۰۰	۶۰۰۰۰
پرتوگال	۳۵۲۶۰	۲۹۹۰۰۰۰	۱۱۳	۴۶۰۰۰۰۰	۲۸۰۰۰
رشیا (روس)	۲۰۰۰۰۰۰	۷۱۰۰۰۰۰۰	۳۵	۴۱۰۰۰۰۰۰	۵۰۰۰۰۰
سن مرینو ۱	۲۴	۷۰۰۰			
اسپین	۱۹۶۰۰۰	۱۶۶۰۰۰۰۰	۸۵	۲۰۰۰۰۰۰۰	۲۳۰۰۰۰
اسویدن و ناروی	۲۹۲۷۰۰	۵۹۹۲۰۰۰	۲۰	۳۰۰۰۰۰۰	۱۶۰۰۰۰
اسویتزرلند	۱۵۷۱۴	۲۶۶۹۰۰۰	۱۷۰	۷۲۵۰۰۰	۶۴۰۰۰
ترکی (تماماً)	۲۱۰۰۰۰	۱۶۵۰۰۰۰۰	۷۸	۱۱۴۰۰۰۰۰	۳۰۰۰۰۰
سرویا	۲۱۲۰۷	۱۳۲۵۰۰۰	۶۲	۱۶۵۹۰۰۰	۱۲۵۰۰۰
رُمنیا	۴۶۶۸۶	۴۵۰۰۰۰۰	۹۶	۲۴۸۳۰۰۰	۱۵۵۰۰

(۱) مرینو کمترین است

تاریخ یورپ اجمالاً

احتمال بسیار کلّی میرود که خلقیت مملکت یورپ از زمین کاکسس یعنی کوهستان غربی مملکت ایشیا
رفته باشد که بزعم مورخین یورپ جای نزول و فرود اولاد آدم است و جای نشست کشتی نوح علیه السلام
گریس که یونان بوده باشد در جهان و اول انتشار ذرّیهٔ آدم بر روی جهان مسکون گشت و قریب
۲۰۰۰ سال قبل از حضرت مسیح در اقتدار و استیلا بکمال بود و بنقطهٔ اوج رسید و حاصل مردم آنملک علم بود
و هنر و حکمت که از ایشان در عالم باقی ماند و تا کنون مایهٔ تعجب و شگفت جهان و اصل و مادهٔ کمال دانش
جهانیان است ولی چون بنای سلطنت اسکندر در سال ۳۲۳ قبل از مسیح منهدم گشت و یونان را نام
و آوازه و اقتدار و عظمت از جهان معدوم شد آنگاه دولت و سلطنت روم میان استقامت و قوّت
پذیرفت و مقتدر واحد و فرد ربع مسکون گشت و پای جهانگیری و گیتی ستانی خود را دراز کرد تا بحدّ
خاک اسپین و پرتگال و فرنس و ساحل انگلند بلجیم و اسوتیزرلند و قسمتی از ملک جرمنی
و بعضی از اضلاع هنگاری و خلق تمام این ممالک مذکوره را از تاریکی جهل و بیدانشی بروشنی علم و بینش رهنما
شد و اهل هریک از این ممالک فراخور حال خود چیزی از دانش و کمال درمیان که از یونانیان آموخته بودند
حاصل نمودند. ذرع و حصاد درمیان این مردم جاری شد و شهرها در محلّ اقامت بادیه نشینان عمارت گشت
و از انهمه بالاتر مذهب عیسوی نیز درمیان آمد در روی گیتی را فرا گرفت و موجب و مایهٔ کلّی شد تربیت و ترقی

تاریخ یورپ اجمالاً

وکمال طوایف عالم را - چون آفتاب دولت و اقبال رومیان رو به زوال نهاد و جلاگزینی و نقل
مکان کردن در میان عموم طوایف عالم شایع گشت و عموم پذیرفت انقلاب عظیمی در وضع و حالت
یورپ بهم رسید و قرون و دهور متعدده بموجب رسمیکه مینامیدندش فیوڈل جدال و تنازع جاری
بود در میان مختلف طوایف و ممالک یورپ بجهة تعیین و تشخیص حقوق هریک از افراد خلق - در اواسط
تاریخ عیسوی که میخوانندش میڈل ایجز (که بعبارة اخری اواسط این هزار و نهصد سالی است که از
تاریخ عیسوی میگذرد) ازان عالم و حالت نابودی و نیستی که مملکت یورپ در آن بود باز آمد و صورت
وجودی گرفت و جرمنی فرنس اسپین پرتگال انگلند اسوتیزرلند ایتالی هنگاری بهیما پلند
دنمارک اسویدن ناروی و روس هریک دولتی شد و استقامتی یافت و چون در سال ۱۴۵۳ عیسوی
قسطنطنیه بقبضه ترکان در آمد دولت عثمانی هم در سلسله دول یورپ شامل گشت - آستریا پروشیا
هالند و سردینیا هم بعد ازان دولی شدند مستقلا و روس از زمان پیطر اتبدل یافت و از دول ایشیا
خارج گشته یکی از دول یورپ شد - از زمانیکه بند و بست و نظم و نسق دول یورپ صورت انجام و اختتام
پذیرفت هنگاری پلند جرمنی اسکاتلند بهیما جنوا و میلان از فهرست دول مستقلا خارج شدند
و انا لطرف ریاستهای جرمن کانفدریسی و چند ریاستهای ایتالی و دولت بلجیم و یونان و بعضی از
دول دیگر هم مزید شدند بر دول ممالک یورپ -

هر چند اقل تربیت یافتگان و هنرمندان طوایف یورپ بغایت بیشتر و بیشتر اند در علم و کمال از اکثر
و اعلم طوایف سایر ممالک عالم مع ذلک هنوز افتراق و امتیاز بسیاری هست در میان درجات علم
و دانش و تربیت مختلف طوایف یورپ - در ایام استیلای موریان ملک اسپین بی نهایت ترقی

کرد در علم و دانش و تربیت و محل ظهور و بروز بسیار هنرهای مفیده گشت حالکونی که سایر ممالک یورپ
تماماً در حالت بیدانشی و بهیمگی بوفند بواسطهٔ انقلاب و فتنی که فرا گرفته بود یورپ را از حملات قبایل
و فرقی که از حدود شمال فرود آمده منتشر شده بودند۔ ایتالی در بدایت این ترقی اخیر که بالفعل
در مملکت یورپ وجود دارد فرد بود در تجارت و هنر و علم و مجد تا بهمان علو و کمال رسید که نام نشش
با زمان یونیان و رومیان دم همسری و مساوات میزد۔ اختراع و پیدایش چاپ کردن و بعضی از
جهات و اسباب دیگر که یکی از آنها ریفارمیشن بود که بدنبال آمد اختراع چاپ کردن را بیشتر از
هرچه ممد شدند و تقویت نمودند فزایش علم و ترقی را۔ و لیکن این موجبات و اسباب را هرچند در هر
ملکی اثر بود در ترقی دادن و فزودن تربیت و علم و کمال ولی در بعضی از ممالک اثر آنها بیش بود
از بعضی دیگر ولی حکام عرف و مدبران ملک حاسد و مخالف بودند آزادی چاپ کردن را که
چاپ کنندگان باختیار و کمال آزادی و خاطر جمعی چاپ میکردند هر آنچه که میخواستند و نیز طرق و
شوارعی را که حامیان ریفارمیشن جاری کرده بودند در میان خلق۔ مگر در هیچ ملکی از ممالک سعی
و اهتمامی که شد در معدوم ساختن آزادی امور دین و حکومت چندان مظفر و منصور و بر وفق خاطر خواه
نگشت که در ملک اسپین و ایتالی و پس از ترقی کامل و علو بکمالی در علم و دانش و هنر و بینش که ممالک مذکوره
را بود در صد سال ۱۶ عیسوی تنزل نمودند و از سایر ممالک بدنبال ماندند و از فراز به نشیب و از اوج
به حضیض آمدند و دیگر ممالک فوقیت یافتند بر آنها۔ و در صد سال ۱۷ فرانس از تمام ممالک یورپ
فوقیت و فضیلت بود و از آن زمان الی زماننا هذا فرانس و انگلند و جرمنی در درجهٔ اول و مرتبهٔ نخستین
ایستاده اند در تربیت و دانش۔ نتایجی که حاصل شد از انتشار و ترقی علم و دانش یکی این بود که رسم قول

نوٹ ریفارمیشن یعنی اصلاح و
انتظام — این لفظ در تاریخ یورپ مستعمل
بر تغییر و انقلابی که صورت وجود یافت که
بسبب بسیاری از ممالک یورپ که
اول مذهب کیتهلک بود پروتستنت شدند
مانند مذهب شیعه که از مذهب سنت جدا شد
و بانی و موجب آن یکی از علما گشته مارتن نام
لوتر بود و آغاز این ریفارمیشن در
اوایل صد سال ۱۶ عیسوی بود — رجوع به
تاریخ نمبر سیم تفصیل —

از میان برخاست و یکی آنکه رسم مساوات در حقوق و آزادی هر یک از افراد خلق جاری گشت.
و دیگر از جمله اسبابی که موجب ترقی و انتشار و جریان تربیت و دانش گشت شکی نیست که زور
و استیلای تجارت بود بلکه زور تجارت بیش از هر چیزی و هر سببی اثر هست زیرا که امکان ندارد
تجارت روی بفزایش نهد جز آنکه بینش خلق و خیالات ایشان فسحت و وسعتی بهم رساند و توهمات
عوامانه جاهلانه را بر طرف گذارد و این میلانیکه اکنون وجود دارد در میان مختلف طوایف یورپ
در جاری داشتن و وسعت دادن تجارت فیمابین یکدیگر لازمهٔ آن افتاده است که ترقی دانش را
نیز در میان همه ایشان فزایش دهد و چنین مینماید که این افتراقی که اکنون بالنسبه در میان ممالک یورپ هست
بجز افتراقیکه هست در طبیعت زمین و هوای هر ملکی که تغییر پذیر نیست معدوم شود و زمانی
رسد که همه یکسان گردند.

ترقی ممالک یورپ بمرور ایام

اندکی بیش و مفصل تر از این از تاریخ و ترقی ممالک و طوایف یورپ بمرور ایام خالی از فائده نخواهد بود
خوانندگان این تاریخ را. کسانیکه پس از روم میان از اطراف و جوانب عالم آمدند و حمله بر ممالک
یورپ آوردند آن ادراک را نداشتند که چیزی از قواعد و هنر و علم و دانش در میان ایشان بماند
مگر مذهب عیسوی را اختیار کردند و آنرا آمیخته و ممزوج ساختند بخیالات و توهمات بیهودهٔ خود.
و درو ئیدها[1] در میان اهل گال[2] و بریتین[3] و علماء در میان جرمنهای قدیم و تمام فرق قدیمه
اسکندنیویا[4] کمال اقتدار و استیلا را بهم رسانیده بودند بر قلوب و خیالات خام خلق لهذا
علمای نخستین عیسوی هم این طریقه را بدنبال رفتند و پادشاهان روم و قسطنطنیه که تازه عیسوی
شده بودند بنادانی و حماقت بحساب بی لحاظ بخیرات و مبرات دیر و کلیسا از صرف کردند

۱ دروئید علمای قدیم گال و بریتین
۲ گال فرانس
۳ بریتین انگلستان
۴ اسکندنیویا ناروی و اسویدن را میخوانند

ووضایف وموقوفات مقرّر نمودند وسعی نمودند که خالق را از خود راضی گردانند برضای مخلوق همچنانکه
درمیان ما تاکنون هم این رسوم باقی است وکرورها صرف میشود بنام خدا که دیناری از آن مقبول درگاه
حضرت او نیست بالجمله باراده آنکه جرائم اعمال شرعیه وعرفیه خود را قلم عفو درکشند دیر و کلیسا را ثروت
دادند ولهذا علما از قوی بازو و درشت خو شدند و رفته رفته دخل در امور تاج و تخت سلاطین و رتق
وفتق امور ممالک آوردند - آتش حقد وحسد علما در کانون سینه غیر علما در افتاده علت امر بد کرده وسقم را
برماده افزوده علما سپر کلیسا را بر پشت افگندند وتیغ فولادین در دست گرفته درمیان جدال آمده
سرگرم ایستادند - اگرچه هیچ یک از علمای نصاری در آن زمان الفاظ بی تمیز نمی آورد دیگر احادیث
قدسیه و آیات مؤوّله وفقرات موهومه واخبار وتواریخ وافسانه های غیر واقعه را بهم آمیخته و جعل
میکردند وبهمین اسلحه حمقا را رشته بگردن افگنده تابع خود میداشتند وبدنبال خود روان میساختند
شرلمین پادشاه فرانس و الفرد بزرگ پادشاه انگلند سعی بسیار نمودند واین بیهودگیها را از میان
مرفوع داشتند چنانچه سلطنت وعهد ایشان بواسطه همین گونه کارها مورد تعریف ونام نیک شد
مگر در صدد و مغرب بی دانشی وحماقت غیر علما دستی بود یعنی خلق بی علم و بی فهم بودند که در صد سال نهم
و دهم عیسوی بکلی علما ریش آنها را گرفته بهر جانبی که میل داشتند میکشیدند - مناکحات و معاقدات و
معاهدات ومبایعات ومرافعات ووصایا ومواریث همه در تحت حکومت ومداخلت ایشان
افتاده باب مدخول خوبی از برای ایشان مفتوح داشته بود - اگرچه درین صد سال یازدهم فی الجمله
علم ونوشت وخواند مجدداً اجریان بهم رسانید مگر از آن هیچ فائده بظهور نرسید فقط تنازع بود در سر
کلمات ومعنی تاویل آنها همه بصبر همین چنین گفته بودند و کوفیین چنان همه را زید ضارب بود و عمرو

مضروب و همه اوضاع اشیا در غیر موضع خود استعمال داشت اکنون همه و آتش هر دو موجود بود و نسبی
لازم داشت رسم فیودل درمیان آمد و در هر ملکی صدها ظالم و سرکش سر برکشید و فقط حاکم و مصلح
درمیان زور بود و شمشیر و صفحهٔ یورپ سراسر میدان و معرکهٔ جدالی شد که ضعیف بجهة آزادی تیغ
میزد و قوی بجهة ملک و استیلا پادشاه وقت بی اقتدار بود و امرا بی انتظام و سرخود و سرکش همه
در داخل ملک ظالم بودند و در خارج ملک راهزن ـ بهرحال حالت ممالک یورپ اینسان
بود که جمعی کثیر از خلق آزادی خود را از کف دادند و بنده و برده شدند بجهة نان و رستگاری خود
در بین این فتن و آشوب و تاریکی و جهالت و اتفاقی چند رخ داد و اسباب چندی فراهم آمد که این
بیهودگیها معدوم و منسوخ گشت و انتظام و تواضع و ادب و امثال اینها جاری گشت در میان خلق
اول و اهم این واقعات و جهات رسم شیولری بود یعنی شجاعت و رشادت (و این قاعده داشت
که بعد ذکر میشود) آسایش و امنیت صورت وجود گرفت و تیغ مرد قوی سپر حفاظت و حراست مردم
ضعیف شد و آن چنان بود که امرائی که نخست ظالم و هواپرست بودند عرق حمیت شان بجوش
آمد و رگی از غیرت و مردمی در وجودشان در آخر متحرک شد و بغتة سلسلهٔ مروت و فتوت شان
بحرکت درآمد که ملاحظه نمایند فائده و رفاهیت عموم خلق را و تمهیدی کردند که خلاف و قبایح را
از میان بردارند و عموم خلق را آسوده خاطر دارند و حفاظت ایشان نمایند ـ این سلسله و صنف را
میخوانند نیت ها (یعنی شجاعان و دلیران)، و کسی که نیت بود در هر مقامی صاحب اعتبار و تدین و
مروت و انصاف بود همچنانکه درمیان عرب و عجم همواره شجاعت علامت مردی و فتوت شمرده اند
و مردم شجاع خلاف و عمل قبیح را کسر و نقص اعتبار و شجاعت خود میدانسته اند ـ بالجمله کسی اکه

اراده بود نیت شود اوّل اورا بایستی که در خانه و خدمت نیتی خدمت کند و درجه بدرجه بالا رود
اوّل پیج[1] باشد انگاه بخدمت وملازمت اسکویر[2] شود وتاهنگامیکه کارهی از وی بظهور میرسید که
جوهر و قابلیت و شجاعت ورا معلوم گرداند اجازت نداشت که نیت شود وهنگامیکه وقت
درمیرسید که نیت شود که نیت شود بایستی در خدمت پادشاه یا امیری که اورا خدمت کرده آید
وسوگند خورد که با مولای خود بوفاداری وحق شناسی زیید و خدمت از وکند وحقوق اورا پاس دارد
وزنان محترمهٔ عفیفه را حمایت کند واز دست درازی و تعدّی وخلاف ادباش حفظ نماید واگرچه
جان خودش درمعرض تلف وخطر باشد بیوه زنان و یتیمان را از آفات ومخاطرات وشکنجه وظلم برهاند
و هرگونه شخصی راکه درمصیبت و بلا ببیند یاری کند - پس آن شخص را ملبّس بلباس و مزیّن بزینتی میکردند
که از برای آنکار مقرّر بود وآن پادشاه یا امیر با بر که تیغ یا کف دست خود سه مرّه برگردن آنشخص میزد
باهستگی ومیگفت "بنام خدا وسنت میکائیل وسنت جارج من ترا نیت میسازم با حقوق باش
و دلیر و قوی بازو" شجاعت مروت تدیّن تهذیب انصاف عزت وراستبازی
آثار و علامات و لازم ملزوم این درجه ومنصب بود - باین واسطه جنگها بملایمت ومروت میشد
رفتار و کردار بتواضع واخلاق جاری گشت محبّت و موّدت وتدین و پاکدامنی آمیخته شد
با شجاعت ومردانگی - مگر باید این تمثال را بخاطر داشت که شخص آتش بزرا علمی وادراکی باید که
بداند یک من برنج را چه مقدار نمک درکار است که نه شور شود ونه بی نمک ودراین صورت
هرچیزی را علمی است واز برای هرکاری قانونی مقرّر است ولهذا دراین حالتی که بودند مردم یورپ
درآن زمن باز رشادت وتهوّر ایشان منجر به تباه کاری شده چنانچه در اسپین و انگلند وایتالی مفاسد بسیار

وخلافت بیشماری از آن بظهور رسید و زایل کرد. مگر نباید هم فراموش کرد که این دیه خلق را
دلالت کرد که صلح و ملایمت را با جنگ و جدال آمیخته دارند و خلق را سلیم الطّبع ساخت و زنان را
حرمت و وقار داد چنانچه در تواریخ قدیم عجم هم ملاحظه میکنیم که خلق اینگونه بوده اند. مگر یک رسم
دیگری در میان آمد که فواید این رسم نخستین را چندانکه بود از حیثیت مدنیّت و اجتماع و اختلاط ناقص
ساخت و تخفیف داد و آن رسم رهبانیّت و گوشه نشینی بود که مرد و زن اختیار کردند و این رسم را
نخست نصارای مصر و شام و بیت المقدّس موجب و موسّس شدند که رفته رفته تمام اشیا و
افریقا و یورپ را فرا گرفت. این فعل نیز اشتمال و امتزاج یافت با بیهودگیهای بسیاری
چنانچه اکثر زر خلق صرف میشد بساختن دیر و کُنشت که در آنها مقیم و منزوی شوند و سوگند میخوردند
که از معاشرت و مخالطت خلق بر کنار باشند در تمام عمر خود و بگوشه نشینی هم اکتفا نموده خود را به شکنجه
عذاب و ریاضات سخت در می افگندند چنانچه ستونها ساخته بر آنها بر میشدند و سالهای دراز بر
بالای آنها بر پای می ایستادند بدون سایبان و پناهی که از آفتاب و گرما و سرما محفوظ باشند.
اینسان بود حالت خلق یورپ از سال ۴۷۶ عیسوی الی ۱۰۵۰.

جهاد

یکی از جمله کارهای بیهوده حماقتانه مردم یورپ در این ازمنه جهاد بود با مسلمانان که دو صد سال
طول کشید و هفت مرتبه به بیت المقدّس رفتند و بسیاری از ایشان کشته و هلاک شدند.
کیفیت آن این است که پپ رم گریگوری ۷ را یکی از خیالات این بود که نصارای مغرب را
بجنگ مسلمانان دعوت کند و بیت المقدّس را از کف ایشان (که کفار میخواندند) بیرون آرد.
راهبی پیدا شد موسوم به پیطر هرمیت بزیارت بیت المقدّس رفت و نصارا را در آنجا در

در شکنجهٔ عذاب و تعدّی مسلمانان دیده مراجعت نمود و خیال و عزمیت گرگری ۷ را تجدید نموده صلیبی در دست گرفت و بهر ضلعی از اضلاع و بهر مصری از امصار یورپ دوید و خلق را بجهاد مسلمانان دعوت نمود - در اینوقت پپ اُوربان ۲ بود پیطر را محرّک خوبی دید با او سخنی در میان نهاد و دو مجلس برپا نمود یکی بعد دیگری و این مطلب و عزمیت را در میان آورد در مجلس دوم تمام جالسین متفقاً آواز برآوردند که "این کار کاری است بر وفق مرضی خدا" پس لوائی ساختند و صلیبی سرخ بر آن تعبیه کردند و نیز پارچه یا چیز دیگری بر مثال صلیب بر بازوی راست هر یک از کسانیکه کمر عزمیت بر میان بسته داشتند دوختند و نام آن عزمیت را نهادند کُرُوسِید (یعنی جهاد) اعلیٰ و ادنیٰ پادشاه و گدا شمشیر برگرفتند و حتی زنان لباس مردان و سلاح جنگ در پوشیدند و بالجمله یکصد هزار سوار و ششصد هزار پیاده روان شدند همه بی نظام و بهر کجائی که رسیدند غارت و تاراج کردند و بعضی از یهود را نیز کشتند و از اعمال قبیحه و افعال ناپسندیده و فسق و فجور چیزی فروگذار نکردند - صاحب تاریخ مینویسد که اگر این عدد را سرداری بود فرد و خردمند ممکن بود که تمام مملکت اشیا را پایمال سازد - بیت المقدس را گرفتند و ترکان را شکست دادند مگر در دفعات و واقعات دیگر مغلوب شدند چنانچه وقتی صلاح الدین مصری مجدداً بیت المقدس را گرفت و نصارا را شکست داد و صدها هزار از نصارا در دریا غرق و در صحرا تباه شدند - و چنانچه قبل از این گفتیم هفت مرتبه جهاد شد و جنبش دو صد سال طول کشید از سال ۱۱۰۰ الی ۱۳۰۰ خلق یورپ چندان ترقی نکردند و باز بیهودگی پپ ها و علمای ایشان و توهمات عوامانهٔ خلق جاری بود مگر بواسطهٔ آمد و شد بملک اشیا و جهاد بنهایت ترقی کردند در

تاریخ یورپ از سال ۱۱۰۰ الی ۱۳۰۰

(حاشیه: ۱ اوربان ۲ کروسید)

تجارت و هنرها و علوم بسیاری از مردم اشیا آموختند و کشتی ساختن شروع کردند و درمیان شان جاری شد و ملک ایتالی بی نهایت پر دولت شد و آغاز ترقی ملک ایتالی در این ترقی متأخر ازین زمان بود - و همچنانکه در حالات خلق تغیری بهم رسیده بود در حالت حکومت هم تغییر کلی بهم رسید و ملاحظه فائده عام موجب شد ملاحظه حقوق عام را - چون شهرنشینان آزاد شدند انتظامی بهم رسید در امور بند و بست داخله و خارجه ملک عوام (یعنی وکلای خلق) در اجتماعات عامه و مجالس شورای ملکی راه و بار یافتند - غلامان و چاکران چون سایر خلق آزاد شدند و نام مالک و مملوک یا رسم مولا و عبد از میان برخاست و چیزی هم در انتظام قوانین شرعیه و عرفیه افزوده شد و امتحان گناهان و قصور ظاهره خلق بآب و آتش و امثال آن ملک موقوف گشت و محاربه و مقاتله در خفیه و پنهانی هم برطرف شد و لطور اتفاق رساله جستینین پیدا شد و موجب تغییر و تبدل آئین و قواعد ممالک یوروپ شد و خلق را میلان داد و راغب ساخت بمطالعه کتب قوانین و میان - بالجمله اینها بود ترقی اهل یوروپ در این زمان که ذکر شد -

صاحب تاریخ میگوید فرزند آدم مجبور و کیا اسباب آسایش را از برای خود فراهم دیده شروع میکنند باجماع لوازم و پیرایه و نمایشات و متعلقات آن چنین بود حالت مردم یوروپ در آغاز صد سال چهاردهم بلاد و امصار ملک ایتالی که از سایر جاهای مملکت یوروپ زود تر امنیت و آزادی یافتند باب تجارت را با ملک هندوستان کشودند و هر گونه امتعه را انجو و داخل کردند و نیز در خود بافتند و ساختند و پرداختند در نهایت خوبی و کثرت - و دست بهنرهای گونه گونه مختلف زدند که از انجمله بود نقش کندن پارچه های مس و چاپ نمودن آنها چنانچه تا کنون هم ملک ایتالی در کشیدن تصاویر چه بر مس و چه با قلم بر هر ملکی تفوق

تاریخ یوروپ در آغاز صد سال ۱۴

دارد) و نیز ساختن بارفتن ـ فلندرز که مدتهای مدیدی معروف بود بنفاست کتان و
پارچه های پشمینه همچنانکه ایتالی مشهور بود بخوبی پارچه های ابریشمین و حریر قریب تمام پشمی که در انگلند بود
بخود کشید و عظیم ترین تجارت گاههای ممالک یورپ شد ـ و مجدداً نقاشی و حجاری در ملک ایتالی
جاری گشت و روز بروز در تزاید و ترقی بود ـ در این اوقات بجهة تحصیل علوم مدرسه ها برپا شد
و رسوم و طرق رهبانان از میان رفت و عنان تربیت و تعلیم خلق که در کف اختیار این سلسله بود و با
توهمات مذهبیه آمیخته و آلوده داشتند از کف ایشان گرفته شد و چند نفری از غیر علما و رهبانان که در
زمان اقتدار اعراب در ملک اسپین عربی خوانده بودند (یعنی شاید پدران شان خوانده بودند در اوایل
صد سال یازدهم و ایشان هم از پدران خود آموخته بودند) و صاحب خرد و فرهنگ بودند در شهرهای
عظیمه ایتالی ابتدا و بعد در شهرهای فرانس و جرمنی و انگلند مقرر شدند بجهة تعلیم و تربیت اطفال و جوانان ـ
چنان مینمود که در این آوان جان و روح خلق از خواب غفلت بیدار شده بود و چنانچه هر گونه سعیی که در
ممانعت آموزش و تحصیل علم و کمال شد مگر سودی نبخشید پیوسته در فزایش و جریان بود بخصوص از زمانیکه
ساختن کاغذ (در صد سال ۱۴) و چاپ کردن (در صد سال ۱۵) اختراع شد ملک ایتالی عهد قیصر روم
را دوباره بجهان آورد ـ وضع و حالت زنان نیز ترقی کرد و استیلائی بهم رسانیدند در اجتماعات و
مدنیه و بتابع اسطه رفتار و کردار و گفتار هر صنفی از اصناف خلق یک نوع ملایمت و صفا و کمالی یافت ـ
در این اوان بواسطه همین اسباب یک نوع نظم و شعرگوئی وجود یافت که میخوانندش رُمَنس و این
غالباً شرح حال سلحشوران و عاشقان و معشوقان است مگر بیشتر جعل است و اگر اصلی هم داشته باشد اغراق
بسیار در آن بکار میبرند و پیرایه های بسیاری بآن می بندند مانند اشعار شاهنامه و حکایت بهرام گور و قصه

لیلی و مجنون و امثال اینها ـ عمده مطلب و مقصود و منظور این مرمش در آنوقت استعجاب و حیرت مجاهدین نصارا بود در بیت المقدس که بجها در فته بودند و جاه و جلال خلق و بلاد و امصار مملکت اشیا و طریقهٔ این نحو شعر گوئی را هم بعضی بر آنند که از مردم اشیا آموختند ـ پس چون در میان هر قومی شجعان و مردمان سلحشوری هست لهذا هر یک از طوایف یورپ نیز سر گذشت پهلوانان و دلیران خود را بنظم در می آوردند و این نحو شعر را خلق آن زمان بسیار مطبوع میداشتند ـ سپس بنال آمد قسم دیگری از شعر مشتمل بر قصص و افسانه هائی که در آنها حسن و قبح و حرص و آز و امثال اینها را کنایةً بجای انسان و شخص مجسمی تصور میکردند و تشبیه میدادند ـ آنگاه بدنبال اینها آمد رزمنامه که در ایتالی شایع گشت که مشتمل بود از اشخاص مجسمه موهومی بطور کنایه و آمیخته از فنا و بقا مانند رزمنامه های یونانیان ـ مثل حکایت زال و سیمرغ و کوه و آشیانه و پرورش سیمرغ او را و دیو و اهرمن و اژدها و هفت خوان و امثال اینها همه از این قبیل شعر هست که ذکر شد و آنرا اپیک[1] میخوانند در زبان یونانی ـ باری چند نفر شاعر نامی بسیار عظیم الشانی در این زمان بهم رسید در ملک ایتالی که خداوند ایشان دَنتی[2] بود و اَری[3] اُستهٔ و تَسّهٔ[4] ـ بالجمله این چند نفر و چند نفر دیگر که بعد از اینها آمدند زبان ایتالی را صاف و پاک و با کمال و فصیح نمودند بخصوص پتیرَارک و بُکَشیا ـ

دربار سلطنت انگلند در این زمان بسیار مجلّل و باشکوه بود در تمام یورپ و بسیار مصفّا و با سلیقه و ادوَرد ۳ دلیر او تشویق میکردند شجاعان و پهلوانان و قلعه و پندسار در این سلطنت عمارت شد و در حاشیه بساط این پادشاه نشسته و زیب و زینت مجلس او گشته بود چوسر که نخستین شعرای انگلند بود و علی رغم ولیم کانکر که اراده کرده بود پیش از این که لغت انگریزی را معدوم سازد

[1] اپیک مطلقاً شعری را میگویند که شرح حال پهلوانان و تاریخ جنگ باشد موجب حیرت شود ـ
[2] دَنتی
[3] آری اُستهٔ
[4] تَسّهٔ

چو شهر طرح نوی ریخت و لباس دیگری در بر این لغت پوشانید - در اوایل صد سال ۱۴ نیز
چند قسم نظم و شعر نوی ابداع شد در ملک فرانس و رفته رفته در ڈراما که آنهم قسمی هست از شعر یعنی نقل و
شبیه خوانی بخاطرها خطور کرد و مردم شروع نمودند که هنر و کمال خود را در این فن ظاهر سازند و تماشاخانها
ساختند و علم موسیقی و نوازندگی نیز رو به ترقی نهاد - آخر همه در ملک ایتالی مورخین چندی هم پیدا
شدند و نام میشاول و گوات چردینی مجلل و روشن ساخت نوشتجات و علم و دانش این عهد را

ترقی دریانوردی
۱۱۰۰ — ۱۵۳۳

مسافرت و دریانوردی ممالک یوروپ هر چند از زمان شارلمین بغایت ترقی کرده بود مگر در اوایل
صد سال پانزدهم هنوز دریانوردی و مسافرت در بحر منحصر بود عمده به دریای مدیترینین و دریای
بالتیک و آن هم فقط منحصر بود بکناره و سواحل - اعظم تجارتگاههای یوروپ فلندرز بود که
ریاستهای ایتالی از بنادر مصر اشیاء و امتعه ممالک مشرق را حمل و نقل بآنجا میکردند و تجار هنس نیز
امتعه شمالی را از سواحل دریای بالتیک بآنجا میبردند - در اواخر صد سال یازدهم الفانسه ۶
پادشاه کستیل و لیون اضلاع شمالی این ملکی که اکنون مینامندش پرتگال از کف موریان بدر آورد
و مع دختر خود به هنری ملک برگندی بخشید یکی از امرا و شرفائی که او را در جنگهایش یاری کرده بود و
هنری فقط خود را ملقب و مخاطب ساخت به کونت مگر در سال ۱۱۳۹ پسر او الفانسه خطاب پادشاهی
بر خود قرار داد - پادشاهان پرتگال همواره با اهل مراکش یعنی موریان در جنگ و جدال بودند و در سال
۱۳۸۳ اولاد ذکور از خاندان سلطنت پرتگال مفقود ماند که وارث تاج شود پس از هشت ماه هرج
و مرج ریاستهای پرتگال تاج سلطنت را بخشیدند به جان ملقب به لسبتر و این مرد ستوده ترین پادشاهان
یوروپ بود که یک نوی (یعنی قطار از جهازات) با شکوه عظیم الشان در بحر جاری داشت که با آن دشمنان

خود را ہراسان و منہزم میداشت و عبیت خود را حراست میکرد - پسر او ہنری ۳ شوق زیادی (اشتیاق) به علم نجوم و ستاره شناسی و دریانوردی داشت و اکثر اوقات خود را باین امور میگذرانید و بسیار فواید هم برگرفت چنانچه بهدایت و رهنمائی او مدیرا و ازرس و جزایر کیپ - وِرد در بحر پیدا شد جان ۲ شهر لیزبان را بندرگاهی ساخت که بطور آزادی هر که میخواست بآن می آمد و از آن منفعت و قوم پرتگیز در کمال سرگرمی و شوق بدنبال رفتند جستجو نمودن در عالم و پیدا کردن ممالک جهان را چنانچه برتلامو نامی از میان ایشان باقصای مملکت افریقا رسید و آنجا را نا امید استارمی کیپ یعنی نوک زمینی که پر است از تلاطم و طوفان مگر پادشاه پرتگال این ظهور و پیدایش عظیم را بفایت نیک شمرده نام آن مقام را گذاشت کیپ آف گو ڈ ہوپ یعنی نوک امید نیک دو سال (۱۴۸۲) نوبت سلطنت رسید به امنوئل ۱ او نیز از پی این عزیمت روان شد و همین اراده را پیش نهاد ساخت در سال ۱۴۹۷ چهار جهاز روان ساخت بجهان گردی و دریانوردی بسرداری و بامارت وَسکو دگما این دریانورد عظیم الشان از کیپ آف گو ڈ ہوپ گذشته کالیکوٹ رسید (یکی از بنادر هند) در ساحل ملیبار و در سال ۱۴۹۹ به لیزبان مراجعت کرد - جاهائی که این مرد پیدا کرده بود چندان موجب حیرت و آفرین و تحسین و ذوق شده بود که در سال ۱۵۰۰ سیزده جهاز در تحت امارت شخصی موسوم به الورز کبرال از پرتگال روانه هندوستان شدند این مرد ملک برزیل را در جنوب امریکا پیدا کرد و مقبوض داشت و از انجا به کالیکوٹ روان گشت و در انجا بواسطهٔ خدعهٔ اعراب با باشندگان و ساکنین بمنازعت در افتاد - بعد از آن حکومت این متصرفات هند واگذار شد به شخصی الفانسه البوکرک نام که کالیکوت را پامال کرد

۱ ازرس
۲ کیپ - وِرد
۳ استارمی کیپ
۴ کیپ - آف - گوڈ ہوپ
۵ امنوئل
۶ وسکو - د - گما
۷ الورز کبرال
۸ البوکرک

دگوا را گرفته دار الحکومة ما تیصرف پرتگیز در هند نمود (۱۵۱۱) - این مرد عالی همت حمله آورد بر
ملکا در ساحل کرمندل و کسانیکه بعد از او بطرف مشرق آمدند کمند همت در افکندند بچین و جاپن
در این بین اهل اسپین مملکت جدیدی را پیدا کردند در جانب غرب - مردی از اهالی جنوا
موسوم کرستفر کلمبس در لیزبان بهم رسید که عمر خود را همه مشغول داشته بود بعلم ستاره شناسی
و چنان دریافته بود که باید زمینی دیگر هم باشد در جهان غیر از این مگر بیچاره را خبط دانسته و استهزا
کردند باین تصور و خیال (همچنانکه در این اوقات هم و همیشه از اینگونه اشخاص هم میرسند و رسیده اند
و مردم ایشان را مخبط دانسته و میدانند چنانچه من هم یکی هستم) - باری در سال ۱۴۸۲ از دربار
لیزبان استمدادی طلب داشته که مملکت موهومی خود را جستجو و پیدا کند مسئولش اجابت نشد از دربار
انگلند مدد خواست و از آن هم محروم گشت پس چندین بار از پادشاه اسپین یاری و حمایت طلب
نمود و قبول نیفتاد تا عاقبت پادشاه مذکور مسئولش را بجا آورد و سه جهاز بوی داد و کلمبس روانه شد
و خود در اتلند و بمحیط. ملاحانش سرکشی آغاز کردند ولیکن او بحلم و ملایمت گذرانید تا آنکه در روز ۱۲ اکتوبر
۱۴۹۲ بیکی از جزایر بهاما رسید و نام آنرا نهاد سنت سلودر - چند جزیره دیگر را نیز پیدا کرده
آنگاه بجزیره کوبا برخورد و از آن گذشته بجزیره هسپنیولا رسید و در آن قلعه ساخت و جمعی را در آنجا
بگذاشت یعنی ساکن کرد - باشندگان آن سرزمین چندان ساده لوح بودند که اهل اسپین را خدایان
(یا فرشتگان) دانستند - کلمبس به اسپین مراجعت کرد در سال ۱۴۹۳ از جاهائی که پیدا کرده بود
چندان خوشی و انبساط حاصل شد و خلق مبتهج گشتند که در بین چند ماهی ۱۷ جهاز روانه امریکا شد
مگر در زمان غیبت او چندان کلنی اش (کسانیکه ساکن شده بودند) بدرفتاری کرده بودند با مردم

کریستف کلمب
سنت سلوادور

آن سرزمین که تمام آنها را قبل رسانیدند و کلمبس مجدّداً کلنیئی برپا کرد و بجبر و کیه از طرف متوطنین
شروع سرکشی شد حکومت آن جزیره را به برادر خود واگذار کرده خود روانهٔ اسپین شد با بعضی از امتعه
و اشیا و خاک طلا و مروارید وغیره (۱۴۹۶) مگر در این مرّة نیز محروم گشت که زمین واقعی امریکا
را پیدا کند - مرتبهٔ ثالث با چند جهازی روان شد و روز غرهٔ ماه اگست ۱۴۹۸ بساحل امریکا
فرود آمد - در سال ۱۴۹۹ تجّار سویل[۱] چهار جهاز فرستادند در تحت حکومت دو نفر شخص
معروف موسوم الفنزو[۲] - اسپیداد امریکس وسپوشیس[۳] که بجانب مغرب امریکا
رسیدند و تا آن زمان نامی نبود امریکا را در این وقت امریکس آنرا بنام خود بخواند - در این بین
حاکم جدیدی فرستاده شد به هیسپنیولا و هر دو کلمبس و برادرش را بزنجیر کشیده باسپین آوردند
مگر باز هر دو را رها کردند و کلمبس مرّة چهارم روان شد بدریا نوردی (۱۵۰۲) و کشتی اش شکست
و ملّاحانش سرکشی کردند و پس از مصایب بسیاری در سال ۱۵۰۴ مراجعت نمود باسپین
و ملکهٔ اسپین ایزبله که مشوق و حامیش بود در این اسفار مذکوره مرده بود و همه امیدش بیاس
مبدّل شد و بیچاره گوشه گزید و در کمال احتیاج و بی کس و بی غمخوار در روز ۲۰ ماه می سال
۱۵۰۶ امرد و کسی از حالش آگاه نبود - بخدا دل من بر احوالش میسوزد ولی ندانم دل کسی بر
احوال من خواهد سوخت یا نه -

پس از مرگ کلمبس وضع اسپین همچنانکه پرتگال دگرگون شد و خلق صورت سیرت بهایم گرفتند
مذهب و آز و ظلم دست بیکدیگر کردند مگر کسی که این صفات ناحمود را بد بلا رفت کمتر منصر بحال
خلق و بیشتر مفید بحال خلق شده گرتس[۴] بود سرداری که ملک مکسیکه بدست او مفتوح شدند

۱ سویل
۲ الفنزو - هسپنیولا
۳ امریکس وسپوشیس
۴ فرنند کرتس

قبل ازانکه ملک مذکور مسخّر شود کلنی های اسپین که در پینیلا و کوباد جمیکا و پُرت ریکه بود بکمال

ترقّی و معموریّت بودند - در این آوان اخبار عظمت و جلال و شکوه مانتزوما امپرار مکسیکه و

دار الحکومتش کوش زد حاکم کوبا شد و سلسلهٔ حرصش را متحرک داشت کرتس را فرستاد که آنملک را مسخّر

کند مشار الیه با سپاه معدودی روان شد و در سال ۱۵۱۹ بساحل مکسیکه فرود آمد و با بعضی از

شاهزادگان و امرای آنجا که دشمن بودند با اهل سرزمین مذکور اتفاق نمود و مکسیکه را مسخّر ساخت

و امپرار آنرا گرفتار کرد مگر دیگری را فرستاده بودند که بجای کرتس بنشیند و کرتس لاچار شد که برود

و او را سر راه بگیرد و بنابراین اهالی مکسیکه باغی شدند و امپرارشان هم در بین این مقاتله قتیل آمد

کرتس مجبور شد که شهر مکسیکه را رها کند در سال ۱۵۲۰ - اهل مکسیکه او را تعاقب کردند و عرصه بر او تنگ

گرفتند مگر بسیاری از ایشان تلف شدند و کرتس مجدّداً اتفاقی نمود با طایفهٔ دیگر و شهر مکسیکه را محصور

داشت و فوراً فتح نمود و تمام ملک تسلیم نمودند (۱۵۲۱) -

ملک پیرو سالهای دراز در تحت حکومت سلسلهٔ از سلاطین بود که آنها را اینکا ها (جمع اینکا)

میخواندند که گمان میکردند که آنها اولاد آفتاب اند - در سال ۱۵۲۹ سرداری دیگر از اهل اسپین

با صد نفر مرد حمله بر ملک مذکور برد که در آنزمان بغایت معروف بود بحسب دولت و معموریّت و پس

از مقاومت و مدافعهٔ بسیار آنملک را تابع خویش ساخت (۱۵۳۳) - تسخیر مکسیکه و پیرو اسپین را

دارای ما یتصرّف و اراضیی نمود در مملکت امریکا که هیچ یک از ممالک دیگر یورپ را نبود و مع ذلک از همان

زمان اسپین روی به نشیب و تنزّل نهاد هم در خلقیّت هم در محنت و هم در سرگرمی و شوق - پرتگال

نیز همین آفت را دید و هیچ یک از این دو ملک بهیچ وجه از تسخیرات خود بهره برنگرفت -

۱ مونتزوما ...

۲ امپرار در زبان مکسیکی ...

۳ امپرار لفظ ... از لفظ ... گرفته شده

چنان ... از لفظ شاهنشاه

۴ اینکا منسوب است به اینکا ...

فتوحات و غنایم و دولتی که پرتگیز در جانب شرق و هندوستان یافت و اهل اسپین در امریکا سلسلۂ آز دیگر طوایف یورپ را هم متحرک ساخت و انگلیش و ډچ دامن همت بالا زدند که از ان غنایم و خوان یغما بهره برگیرند و ریفارمیشن هم ایشانرا از انقیاد و اطاعت پوپ رم و سختی و قیود مذهبی رهائی بخشید و آزاد ساخت ـ هنگامیکه کرتس به بندوبست و نظم و نسق مکسیکه مشغول بود شخصی پرتگیز موسوم فرِنَنْدَه مَگِلان که در زیر دست و تحت حکومت اَلبُکُورک خدمت میکرد از سرداران خود رنجیده خاطر گشت و نیز از نظر عنایت پادشاه خود افتاده بدرگاه پادشاه اسپین پناهیده شده نمود که عزمیت کلمبس را تجدید کند که میخواهست طریقی پیدا کند بهندوستان از جانب غرب ـ بالجمله خبر این عزمیت گوش زد چرلس پادشاه اسپین شد مشار الیه اطلبیده حرمت نمود و خلعت داد و لقب بخشید و پنج جهاز داد او را بجهة دو سال مسافرت ـ مگلان در روز ۱۰ اگست ۱۵۱۹ روان شد و بجزایر کَنَرِی برخورده کنارهٔ امریکا را گرفته بجانب جنوب روان شد و در روز ۳۱ ماه مارچ به بندر سنت جُولِیَن رسید که در انتهای امریکای جنوبی واقع است و اراده کرد که زمستان را در انجا اقامت کند درانجا یک جهازش تباه شد و همراهیانش نیز از سردی هوا بجان آمده مبالغه در مراجعتش کردند و غوغا آغاز نمودند مگر حکم نمود که کسانیکه محرک و موجب آن غوغا بودند در خفیه کشتند و یکی را هم علی رؤس الاشهاد بقتل رسانید سایرین خاموش ماندند و باز روی براه نهاد و همه جا در طرف جنوب میرفت تا انیکه محیط جنوبی بنظرش رسید مگر هنوز بسیار دور بود از مقصد خود و سه ماه و بیست روز در جانب شمال و غرب در رفتار بود و بدون انکه خاکی بنظرش در آید و همراهیانش بغایت مصیبت دیدند و آذوقهٔ شان بکلی تمام شد و ایشان گندیده و بدبو

ـه فرننده مگلان
ـه البُکُرک

گشتند و همه بیمار شدند - مگر در این محیط هوا بسیار خوش بود و معتدل و هیچ وجه تلاطم و انقلابی هم در این محیط نبود چنانچه ملاحان این محیط را نامیدند محیط **پسیفیک** (یعنی آرام) - چند جزیره در راه ایشان آمد که چندی را در آنها بسر بردند و باز مزاج شان بسلامتی اول باز آمد از اینجا روانه شده در اندک زمانی **مَنیله**[۱] را پیدا کرد و چند جزیره هم در محیط هندوستان یافت و بالجمله عاقبت بهندوستان رسید - پرتگیزان بغایت متحیر و متعجب شدند که چگونه اهل اسپین باین مقام رسیدند و حال آنکه از طرف دیگری روان شده بودند - پس از طریق کیپ آف گود هوپ به اسپین روان شدند و به بندر سویل رسیدند در سال ۱۵۲۲ و این مسافرت گرد کرهٔ ارض ۱۱۵۴ روز طول کشید -

پرتگیزان و اسپنیارد‌ها[۲] بمنازعت در افتادند بر سر تجارت هندوستان و عاقبت چارلس اسپین از دعوی خود دست برداشت بگرفتن مبلغ خطیری از پرتگیزان (۱۵۲۹) و معاهده هم شد که بواسطهٔ آن تجارت دریاست هندوستان بهمان نحو به پرتگیزان انحصار یافت و منیله از خیال اهل اسپین محو و فراموش شد تا زمان **فلیپ ۲** - بمجرد یکه این پادشاه بر تخت نشست کلنیئی فرستاد که در جزایر مَنیله اقامت گزینند و نام جزایر مذکوره را خواند **فِلیپینز**[۳] (۱۵۵۶) و بجهت آنکه جزایر مذکوره آباد شود کسانیکه در آنجا سکونت گزینند شاکر باشند و دیگران رغبت کنند بسکونت در آنجا اجازتی داده شد که آن کلنی راه تجارتی باز کنند در میان هندوستان و امریکا و امتعهٔ هندوستان را با فلزات امریکا معاوضه و مبادله کنند و نیز از منیله طرق آمد و شد تجارت عظیمی کشودند با چین و خلق بسیاری هم از چین آمده در فلیپینز اقامت و سکونت گزینند در پناه و حمایت اهل اسپین و خود منیله هم

---

[۱] مَنیله (یا منیلا)

[۲] اسپنیارد‌ها (اهل اسپین)

[۲] سپین

[۳] فلیپینز

دار الحکومت این جزایر شد - بالجمله باین واسطه ها کلنی مذکور چندان آباد و پر دولت شد که راه
تجارت عظیمی در دریا باز شد میان مشرق و امریکا اطول همه مسافات از زمینی بزمینی در عالم و
بزودی از هر متاعی از ممالک مشرقیه بافراط بامریکا نقل شد و این کلنی اسپین هم بهیچ وجه متعرض
پرتگیزان نشدند و پرتگیزان فقط بهمین و تیره تمام تجارت شرق را در قبضهٔ اختیار داشتند بلکه
سواحل گینی (۱) و عربستان و ایران را هم مقبوض داشتند و همچنین بعضی از جاهای هندوستان را
و نیز مقبوض داشتند مَلَکّس (۲) و سیلان (۳) و سَنْدا (۴) و تجارت چین و چَپن (۵) را کلنی
برزیل خود را قسمت پر دولت و معموری از مملکت امریکا کردند - چون پرتگال در تحت اقتدار
و حکومت اسپین در آمد بنتیجه زوال دولت و اقتدار سبستیَن (۶) و امرای او (۱۵۷۸)
کلنی های آن بی صاحب افتاد و از خیال محو ماند و بعضی از ماتیصرّف بسیار خوب پر دولت
انرا در ملک هندوستان هلندیچ گرفت و کمپنی ایست اینڈیا در ان برپای کرد و چند سالی با
پرتگیز نزاع کرده عاقبت آنها را از سیلان و ملکّس و تمام ماتصرّف آنها در طرف شرق محروم ساخت
سوای گوا (۷) - از انطرف تجارت چین و چپن را هم مقبوض داشت - جزیرهٔ جاوه که دچها
از ابتدا اقلاع خود را ساختند و در همان اوایل شهر باشکوه بتادیه را در آن عمارت کردند بهمان
نحوی که امروزه هست در آنوقت هم عمده جایگاه نشست و محل اقتدار و استیلای طایفه مذکوره
بود در جانب شرق و هندوستان - سپس دچها گوشه چشمی هم بجانب مغرب افگندند و یک کلنی
هم در شمال امریکا اساس نهادند موسوم به نوا زمبلا (۸) و تجارت اهل اسپین را مختل داشتند
و در هر کجائی که آنها را جایگاه اقامت و سکونتی بود غارت کردند و خود را مالک کلنی برزیل (۹) نمودند

ح۱ گینی
ح۲ مَلَکّس
ح۳ سیلان
ح۴ سَنْدا
ح۵ چَپن
ح۶ سبستیَن
ح۷ گوا
ح۸ نوا زمبلا
ح۹ برزیل از حکومت پرتگال جدا شد در سال ۱۸۲۲

در امریکای جنوبی ولی این نفره دارزمان کوتاه بود زیرا که چون پرتگیزان خود را از چنگ اطاعت و انقیاد اهل اسپین رهایی بخشند در ملک یورپ بغایت بر ایشان سخت مینمود که در زیر زنجیر مطاوعت و ظلم و جفای دیگر با شند در امریکا لهذا بمنازعت برخاستند پس از جنگ و جدال بسیاری مجبور شان ساختند که دست از برزیل بردارند در سال ۱۶۵۴ـ از آن زمان ملک پر دولت مذکور در قبضهٔ پرتگیز ماند و سلطنت متزلزل بی استقامت این قوم را پشت بندی گشت قوی و بهترین ما یتصرف هر دولتی از دول یورپ بود در مملکت امریکا ـ

انگلیش الیست اینڈیا کمپنی

در سال ۱۶۰۰ اشترکای چند برسم تجارت از انگلستان بهندروان شدند خود را مقیم نموده موسوم ساختند به الیست اینڈیا کمپنی (یعنی شرکای شرقی هندوستان)ـ سال بعد از آن پنج جهاز عظیم بدنبال ایشان روان گشت در تحت حکومت کپتان جمیز لنکستر که چند نفر از شاهزادگان هند و راجگان هر جانب برخورد کردند و مشار الیه با ایشان معاهده کرد تجارتی و پس از دو سال مسافرت با نگلند وارد شد ـ چند مسافرت دیگر هم از انگلند شد و همه بانصرت و ظفر اختتام پذیرفت مع ذلک شرکای انگلیش را در هندوستان مشکلات بسیاری درپیش آمد که رفع آنها لازم بود ـ حریفان و بدخشمان ایشان پرتگیز درج را لنگرگاهی بود خاص که ایشان مالک و مستقل بودند و نیز جاهای پناگاه مضبوط که خود ساخته بودند و لشکر و آذوقه و سامان جنگ خوب در آن گذاشته بودند و هر ضلعی از اضلاع و هر قطری از اقطار را که مالک بودند یا بجنگ و غلبه گرفته بودند یا بحکمت و زور و تعدی مقبوض داشته بودند ولی انگریزان فقط باسم تجارت در اینملک نشسته بودند تجار حرکت میکردند ـ بالجمله لاچار شدند که تجارت خود را حراست کنند بنابرین قلاع ساختند و تجارت گاهها قرار دادند در جزایر جاوه و پلرائن و امبائینا و بندا ـ درچهار این حال

خایف و هراسان شدند و چون پرتگیزان را از جزایر هند رانده بودند و میتوانستند بر خود هموار سازند
که دیگری از طوایف یورپ در اینجاها اقامت داشته باشند بخصوص طایفه که قوت دریائی و زور
حکومت و استعداد و ضع و حالتش بیش از هر طائفه بود و احتمال میرفت حریف و غنیم و همچشم قوی بادی
ایشان شود لهذا اکمال سعی را نمودند که بهر نحوی بوده باشد انگریز را از ملک هند بدر کنند و محیط معرکه
جدال شد که اختتام آن معاهدهٔ چندر وزه بود که هیچ یک از طرفین را بر وفق دلخواه نگشت (۱۶۱۹) -
این معاهده را نخست و پیچ شکست و در عهد سلطنت بی استقلال و ضعیف جمیز اول انگلند و در بین جنگ
جدالهای خانگی عهد سلطنت پسر او چرلس اقتدار انگلیش در ملک هندوستان رو به تنزل نهاد
در بین این زمان دولت انگلیش فایز گشت با نقباض زمینی در شمال مملکت امریکا - در سال ۱۴۹۶
جان کبات[١] دریانوردی از اهل وینس[٢] که در ملازمت هنری ۷ بود جزیرهٔ نیوفوندلند[٣] را
پیدا کرد و ساحل شمالی را گرفته پیش رفت و بعضی خلیج و کیپ هم پیدا کرد مگر از پیدا کردن این مقامات
هیچ فائده حاصل نشد انگلیش را اما اواسط ایام سلطنت الیزبت هنگامیکه تعصب و حرص افزون طلبی
فلیپ ۲ (پادشاه اسپین) تمام دول پرتستان را موجب کره و رنجش شد بخصوص انگلیش را
و مایهٔ آن گشت که عزیمتهای مردانه بشود در مجادله و مقاتله با رعیت او در ملک امریکا - نامی ترین
کسانیکه در این عزیمت کمر بست و روان شد سر فرنسیس دریک[٤] بود که با چهار جهاز بدریای
جنوب داخل شد و بسیار غنایم عظیم الشان بچنگ آورده بانگلند مراجعت نمود (۱۵۸۰) - فتح و نصرت
او دیگران را نیز جرأت داد که قدم در این معرکه نهند و در سال ۱۵۸۴ و جهاز دیگر هم روان شد و زمینی را
گرفت که الحال مینامندش نارث کرلینا[٥] گر ملکه الیزبت بجهت آنکه تقویت و تشویق کند فاتحین

[١] جان کبات
[٢] وینس
[٣] نیوفوندلند
[٤] فرنسیس دریک
[٥] نارث کرلینا

آن فتح را زمین مذکور را نامید ویرجینیا مگر این زمین کاهی معمور نشد و عاقبت از دست
دادندش در سال ۱۵۸۸ء - در سال ۱۶۰۶ مجدداً این عزیمت تجدید شد و کلنی جدیدی ویرجینیا
برپا شد که ترقی و علو بسیاری نمود در این مره و بسیاری از آنان که در آن زمن از فتنه و فساد
انگلند در خطر بودند (فرقه که آنها را میخواندند را کلیسیت) بآن سرزمین پناهیدند (۱۶۲۲)
ضلع دیگری که هری لند میخواندندش بزودی پس از این فقره مسکون شد بارمن کیتلیکهای
انگلند بواسطه همان جهت مذکوره - فرقه دیگر هم که آنهارا میخواندند نان کانفارمیست بهمان
جهات در جای دیگر امریکا سکونت گزیدند - علاوه بر این کلنی ها که در شمال امریکا بود انگلیش را
یک کلنی دیگر هم برپا نمود در سُوریْنَم در طرف جنوب امریکا و چند جزیره دیگر را هم مقبوض داشتند
در وِسْت اِنْدِیا در اوایل صد سال ۱۷ قبل از آنکه جمیکا تسخیر شود جزایر بَرْبَدُّس
و سنت کِرِسْتُفِر بخوبی آباد شده بودند و در وی ترقی داشتند و چون شکر را از انجانب میبردند
لهذا تجارت شکر تمام یورپ بقبضهٔ انگلیش بود و در واقع فواید و تجارت را انگلند حاصل کرد
در ملک امریکا خبر بحسن تدبیر و دانائی رؤسای پرلمنت یعنی مجلس شورای زمان سلطنت جمهوری
زیرا که قانونی جاری نمودند که بآن قانون ممنوع آمد جهاز هر دولت خارجه از دخول در لنگرگاه کلنی های
انگلیش خبر در حالات خاصی که مستثنا بودند - قبل ازین همه تجارتها بدست وچ بود مگر این معاهده
و قانون تجارت انگلیش را قوت بخشید و از ان پس همه الملل التجارة انگلیش بآن مساکن و ممالک
حمل شد بدون حریف و غنیمی و تجارت انگلیش منحصر هم نبود بامریکا و هندوستان بلکه در اواسط صد
سال ۱۶ ابواب تجارتی هم با ملک روس باز کرد و اکنون امتعه انگلند فرا گرفته است هر بندری را دم

لاہ ... (حاشیه: سی اُمیگرید ...)
لہ پیورٹین کہ ... داشته باشد
سہ ...
سہ نان کانفارمیست ...
...
ہہ ...
سے سرینم ...
ہے ...
ہے سر ...

سواحل دریای مدیترنین و دریای بالتیک ـ فرانس از همهٔ ممالک یورپ دیرتر خبر شد و از همه
دیرتر رسید که جائی را در امریکا بچنگ آرد و در این زمان کنیدا در آغاز و بدایت معموری بود
و زراعت جزایر مغربی انڈیز[1] و گوادلوپ[2] هم بکلی قلیل بود و بافتن پارچه های ابریشمین
در فرانس هنوز چندان ترقی نکرده و تکمیل نیافته بود که بعد از آن یک چشمهٔ عظیم دولت آن شد ـ
اسپین همه ساله مبلغهای کلی از معادن مکسیکو و پیرو حاصل میکرد ولیکن چون بافتن قماشش از
جریان باز ایستاد اهالی آنرا بدیگر ممالک محتاج کرد بجهة این متاع و لهذا دولتی که از مکسیکو حاصل میکرد
بخش دیگر ممالک یورپ میشد و کارکنان هر ملکی از ممالک یورپ از دولت آن بهره و نصیبی
بود و فاتحین دنیای جدید (امریکا) همه شدند یا گماشتگان و کارکنان انگلند و هالند ـ
ازاینگونه بود حالت تجارت یورپ هنگامیکه لوئیس ۱۴ فرانس بر تخت نشست و چرلس ۲
انگلند دوباره تاج خود را یافت ـ جنگ به همان وتیره جاری بود درمیان اسپین و پرتگال
ولیس از ۲۸ سال زد و خورد و جدال و قتال عاقبت اسپین مجبور شد که اعتراف نماید که تاج
پرتگال حق خاندان برگنزا است و دست از دعوی خود برداشت (۱۶۶۸) ـ
باقی ممالک یورپ در صلح و صفا بود ـ

ترقی ممالک یورپ در بین صدسال شانزدهم الی آخر صدسال هفدهم

قریب اواسط صدسال شانزدهم عیسوی مدینه بغایت ترقی کرد یعنی خلق زیاده از حد دی
اعلا و کمال گذاشتند در ملک ایتالی ـ ولی بعد دی ریاستهای ملک مذکور شروع نمودند که از اوج
حضیض و از فراز به نشیب آیند و سایر طوایف یورپ شروع کردند که از حضیض با وج و از زیر
بالا ردی نهند و درمیان اینها فرانس پیشاپیش و درجلو بود چراکه هرچند امراد اعالی اسپین

دربین سلطنت چارلس ۵ در عهد سلاطینی که فوراً بدنبال او آمدند لغایت صاحب خرد و دانشمند و
باتربیت بودند در میان خلق مگر اکثر و عموم خلق در شده بودند و بیخبری دانشی و توهمات مذهبی و همین
و خارج بودن اناث از اجتماعات هم در ملک ایتالی و هم در ملک اسپین نیز یک سد عظیمی شده بود در
معقولیت و انسانیت واقعی - همین سدی که در طریق تجمل و خرمی ماند در این ممالک مذکوره بود
از میان در ملک فرنس بواسطه و میانجی گری فرنسیس ۱ و آن سلاطین چارلس ۸ و لوئیس ۱۲ که اینها
ساختند دخول بیگم ها را (یعنی اناث را) در دربار سلطنت فرنس علی رؤس الاشهاد و فرصت آنها
داد و معاشرت و مکالمه مردان و زنان را با یکدیگر و باین تقویت چندان نمایش و آراستگی و تواضع
در رفتار و کردار خلق ظاهر گشت که روزگاران موجب حیرت تمام ملک یورپ شد - ولیکن این
همچنانکه بسیار امور بدیعه و دیگر جهان ابتداً تا ملایمات چندی را ملازم داشت مثل اینکه نه فقط مکر و فریب
خدع و فتن پیشه ملکه هوس بازی و شهوت رانی بحیابی از ان زائش نمود و زنی موسومه کثرین آف
مدیسیس این هوس بازی را تقویت نمود و شیوع داد - در تخت نشینی هنری ۴ و ارتفاع یا العوق
جنگ و جدال مذهبی رسم معاشقه و مغازله فی الجمله تخفیفی یافت اگرچه شهوت پرستی بحال خود باند و منسوب
جاری بود آمیخته با رشادت و شجاعت و از ان پس در عهد لوئیس ۱۳ تعشق وجود یافت با همه آن
تعریفی که در وصف آن کرده اند (باید دانست که این تعشق و آن معاشقه که بنده نوشته ام ترجمه دو لفظ است
معاشقه یا مغازله معنی گلکتری است و این فعلی است که متضمن فعل قبیح دیگری است یعنی گفتگوی با زنان
کردن مگر لفظ اخیر که تعشق باشد معنی او است که مفهوم آن نیک است)
در همین حکمرانی آن در ملک استریا و جنگهای خانگی که واقع شده در اوایل سلطنت لوئیس ۱۴ اکثر

کارها و امور جاری بود بدست خانمها و زنان شرفا و مکرر ایشان در فتن و مفاسد سر و سالار بودند
علی رؤس الاشهاد با لوا و نشانهای جماعات خود و مکرر ملاحظه میکردند یعنی سان میدیدند سپاهیان را
و می نشستند در مجامع شورای جنگی حالکونی که عشاق شان در حضور شان می لافیدند که چنین و چنان
خواهیم کرد - این فقره در ایام لوئیس ۱۴ موقوف شد هنگامیکه فرنس بکمال ترقی و علا رسیده بود
و لغت و علم و فضل و هنر و وضع فرنس تکمیل یافته بود و آسایش و جاه و تجمل و سلیقه و ظرافت
و نزاکت و آزادی و حرمت همه باهم امتزاج و اختلاط یافتند و ترقی کمالات و علم با ترقی وضع
و دیّه هردو دوش بدوش میرفتند - در همان عهد فرنسیس ا که میخواندندش "خداوند[۱] فکر
و یا طبع، ملک فرنس" یک نوع وضع جدیدی صورت وجود یافت در شعرگوئی و ربلا
و مانتین[۲] که نام شان در میان قوم خود تا قیامت خواهد ماند تکمیل نمودند انشا و نثر زبان فرنچ
را و نظم فرنچ را نیز رفته رفته شیرینی و لطافت دادند هُرُد[۳] و رانشر[۴] و ملرب[۵] - در آخر
کارنل ابداع نمود نوعی از نظم را که میخواندندش "سید" یعنی رزم نامه و پسکل
ابداع نمود قسم جدیدی از نثر را - باجمله نظم و نثر هردو باقسام مختلفه وضع جدیدی بهم رسانیدند
و بکمال رسیدند و اشخاص متعدده در این حرف نامی و معروف شدند - این سلیقه که در شعر
و علم بهم رسید در هنر و کمالات (دیدی)، هم بهم رسید و بعضی عمارات بسیار عالیه بنا شد و حجاری را
از انجمله ژیرآردان بتکمیل رسانید و پوسان در بعضی از شعب نقاشی بمرتبه رفائیل
رسید و بعضی دیگر از بزرگان و هنرمندان ساز و نوازندگی را بکمال رسانیدند - باجمله فرنس و حول
و حوش آن در اواخر صد سال هفدهم بهمان پایه بودند که ایتالی در صد سال قبل از آن -

ع۱ اصل این لفظ یا عبارت این است [illegible] ... خداوند یا [illegible] ... شعر [illegible] ...
ع۲ ان تین
ع۳ هُرُد
ع۴ رانشر
ع۵ ملرب
ع۶ ژیرآردان

سلیقه و تواضع و تهذیب در این زمانه چندان در ترقی و فزایش نبود در حدود شمالی یورپ ـ
جرمنی و ممالک گرداگرد آن از فتنهٔ شِمَلکَلدِن تا صلح وَسِتفَلیا همه گرفتار جنگ
و نزاع بودند چه مذهبی و چه غیر مذهبی و لیکن این منازعات را نتایج خوب مفیده بود که
خلق را از خواب غفلت و بیدانشی بیدار ساخت و میلان بکمال و ترقی داد و وضع و گردآ
خلق را منتظم و منتسق نمود و علم جنگجوئی و لشکرکشی را تقویت کرد و اصلاح داد و این فقرهٔ اخیر
بغایت فایده مند بود زیرا که نه فقط لازم است دانستن این علم بجهة رفع زور بحکمت و هنرمندی
بلکه لازم است بجهة آسایش خلق هم ـ تمام قوای روحانی خلق متحرک شد و تمام گرمی و حرارت
قلوب انگیخته گشت ـ جرأت و جلادتی که پیشتر از این از رو حدت و گرمی مزاج و عالم جهالت و
بهیمگی و تعصب بود صورت دیگر یافت و مبدل شد بجد و جهدی ثابت و استوار مفید و مقوی
هر فواید مدینه و خلق را ـ بالجمله جرمنی سپهدارانی بهم رسانید پخته کار سنجیده و مدبرانی کارآزموده
و با اعتبار علمای پرتأمل و باتعمق و حتی حکمای باتدقیق و موشگاف و این هنوز قبل از آن بود
که واقعاً در دایرهٔ علم و فضل کامل داخل شود ـ تجدید علم و دانش خاطر و مدارک خلق را آماده
ساخت بدریافت و قبول شرایع رِیفارمیشن بمجرد یکه ظاهر و شایع گشت و هنگامیکه لوتر
پرده از روی غلطهای خفیه و خطاهای پنهانی برافکند بعوض آنکه موجب اضطراب و خوف شود
مورد تحسین و آفرین شد و هرچند که لوتر خود از سلیقه و ذوق بیگانه بود در پیروی علم و دانش
قدما مگر خلق را بمطالعهٔ کتب متقدمین تشویق نمود که فقط بتوانند دریافت کنند مطالب کتب
تورات و انجیل را کماکان و لهذا دریافت و دانستن زبان یونانی و لتین عمومی بهم رسانید در میان

پیروان ریفارمیشن و باین سطه ایشانرا حاصل آمد تشی که خود میتوانستند با تامل و تعقل و ادله
و براهین دریافت کنند حقایق امور را که فقط ایشانرا قدرت و تسلط بخشید دشمنان شان با آنکه توانا
کردند که تحقیق نمایند و درک کنند بعضی از مطالب تهذیب و امور ملکی را - بالجمله چون اهل این سلسله
آشنا شدند بعلوم و لغات یونانیان و رومیان قدرت یافتند که نقشه مصور سازند
از حالات و وضع خلق و ترکیبی هند طریقه و قانون تمدن و اختلاط خلق را با یکدیگر -
در جرمنی و بعضی از جاهای دیگر پرتستنت و رومن کتلیک در همه جا با یکدیگر مخلوط و ممزوج
و همواره باهم در نزاع و جدال بودند و زیکدیگر قتل و غارت میکردند - این رستاخیز عظیم
مینماید که نخستین بار بخاطر خلق خطور داد جریان رسم آزادی در مذهب یک اصول یا امر
مهمی که اساس آنرا نهادند بزرگان نویسندگان منطق و پلیتیک صد سال هفدهم -
کاپرنیکس یکی از اهالی پروشیا که تولد یافت در سال ۱۴۷۳ نقشه واقعی از افلاک
و انجم معلوم کرد که بعد از نیوتان آنرا تکمیل داد - این مرد معلوم نمود که شمس اعظم و اکبر اجرام
سماوی است و نقطه اوسط انجم است که از آن نشر میشود روشنی و گرمی و سیر سایر سیارگان
از آن است - بعد از او (۱۵۷۱) کپلر که اکثری را عقیده این است یکی از کبار حکمای جهان
دانیز از اهل جرمنی بود ظاهر ساخت شکل دوایر و اندازه حرکت هر یک از سیاره را -
این مرد علم آپتیک و نجوم را مع ساخت و اول کسی بود که ظاهر کرد دوایری که انجم
سیاره در آنها سیر میکنند بطور واقع مدور نیست بل مدور طولانی اند و هر چند که حرکت
آنها گاهی بطیی و گاهی سریع است مع ذلک زمان طی دوایر آنها مقرر است و بهیچ وجه

کم و زیاد نمی شود - این تغییر و تبدیلی که در حالات خلق و در علم و دانش هم رسید از اثر ریفارمیشن نه منحصر و خاص بود بممالک و طوایفی که از رئیس بودن پوپ مرقوم نصارا را باز داشتند و از اطاعت و قبول طرق و شرایع کلیسای رُم سرباز زدند بلکه سرایت کرد بممالک خود ایتالی چنانچه در ملک مذکور گلیلیو (۱۵۶۴) یا باختراع یا اقلاً به تکمیل دادن دوربین تصدیق کرد و مسلّم داشت عقیدهٔ کاپرنیکس را و معلوم نمود که در جرم قمر جبال و تلال است و ماه سیّاره ایست ملازم ارض و نیز ظاهر ساخت که دیگر قمرها هم گرداگرد مشتری اند و دایره ایست پیرامون زهره و همچنین ثابت نمود خالهائی را که در جرم شمس اند و حرکتی را که شمس دارد بگرد محور خود - گلیلیو را بحکمهٔ قضا طلبیدند و بزندان در افگندند و حکم نمودند که از ارتداد خود دست بدارد و از عقاید متوهمه کفرآمیز خود روی بگرداند و منسوب باین مقدمه این فتوی ذیل را جاری کردند (۱۶۳۳) که موجب شرمساری ازمنه متعلقی است که بعد از آن آمد و تا قیامت خواهد آمد - فتوی مذکور این بود که " گفتن شمس را که در وسط اجرام سماوی واقع است و بدون محرّکی خارجی حرکت میکند خیالی است غلط و خلاف عقل و شرع و خلاف کتاب مقدّس و نیز گفتن ارض را که در وسط عالم واقع نشده است هم خلاف عقل و مخالف عقیدهٔ مذهبی است " مثل اینکه به بنده هم چنین میگویند و مزید بر این میکنند خبط دماغ را -

باری اثر ریفارمیشن در حکومت و رفتار خلق کمتر از اثری نبود که در حکمت و دانش داشت - حالکونی که پادشاهان فرانس و اسپین خود را سلاطین باستقلال یعنی حاکم با اختیار نمودند بنقصان و آزار رعیّت بیچارهٔ خود خلق هر ملکی از ممالک پروتستانها حرفه ها و فواید نوی حاصل کردند و با جریان قانون و ضابطه هر گونه اخلاقی اصلاح پذیرفت - دار الامان بودن کلیسا برطرف شد

وعلما خود قبول نمودند سزایا فتن را وحتی آنکه این اثر در استیلا سرایت کرده کلیسای رم در فقط
اثر ریفارمیشن محسوس گشت اجزای ادنی یا اوسط کلیسای رم را بلکه پپ ها را هم و پپ ها بعوض
آنکه بحشمت کیستند با دربار سلاطین ظاهری در تجمل و شکوه و یا از آنها مقدم ایستند و شهوترانی
و لهو و لعب طریقی پیش گرفتند مناسب شایسته وضع و شأن خود و بواسطه افتادگی و
محبت و شوق تحصیل علم و فضل و باتعادل و میانه روی و حتی با تقدس و پرهیزگاری کفاره
نمودند گناهان گذشتگان خود را —

رمن کتلیک ها نیز صنفی را از میان خود مقرر ساختند موسوم به جزو وایت[1] که عمل ایشان
این بود که مواظبت کنند امور عالم را و دریافت نمایند حالات اشخاص را در توانگری و
با ایشان دوستی و رفاقت کنند یعنی این اعمال بجهة اصلاح حال خلق و هدایت ایشان بود
این صنف از خلق تصور کردند که تربیت جوانان خاص است مر ایشان را یعنی لازمه واجبست
و تکلیف شرعی ایشان است و این سلسله بهر جانب عالم روان شدند بجهة آنکه بدینان را این
دعوت و هدایت کنند و بزودی عدد ایشان کثرت بهم رسانید و قبل از صد سال هفدهم فقط
بعد از شصت سال از آغاز ظهور ایشان در هر ملکی از ممالک رمن کتلیک در مملکت یورپ
تمام تعلیم و تعلم و تربیت جوانان با این صنف از خلق شد و اقرار شنونده[2] سلاطین شدند و هادی
و رهنمای امور دینیه اکثر از مردم صاحب دولت و با مکنت و اقتدار گشتند و مورد کمال
اعتبار و محل اعتماد دربار پپ ها گشتند بواسطه تدین و سرگرمی و تعصب و راستبازی خود
و چون خاطر خلق را در جوانی مایل بطرف خود راغب ساختند و طبیعت ایشان را خود تربیت

[1] جزو وایت یکی از فرق علمای [illegible]

[2] اقرار شنونده — [illegible]

کردند در زمان مردی و کهولیت بکلّی بر ایشان استیلا یافتند ـ در مختلف ازمنه و اوقات راهنما و مشیر
و مشار بودند در بسیاری از دربارهای یورپ مداخلت مینمودند در اکثر امور عامّه و در هر گونه مفاسد
و فتنی مقدمة الجیش میشدند و هر چند که استیلا و اقتدار شان فزایش یافت دولت و مکنت شان
نیز فزایش یافت و دارای یک ضلع عظیم آبادی شدند در جنوب امریکا معروف به پیرگی و حکومة
نمودند بر چهار صد هزار نفس ـ مگر افسوس بحال خلق که این استیلائی که این سلسله را بود اکثر اوقات
بکار میرفت در امور بسیار مضرّة و مفسده و چونکه این سلسله را قوت و اقتدار بواسطهٔ آن بود که
کمال سرگرمی و غیرت ادا شتند در حمایت کلیسای رُم در مقابل حملات حامیان ریفارمیشن
لهذا اجزای آن جماعت بر خود لازم شمردند که مخالفت کنند خیالات و عقاید پرتستنت ها را و مانع
شوند ترقی و جریان ایشان را ـ هر گونه حکمتی را کردند و هر گونه حربه را بکار بردند در مقابل مذهب
جدیدهٔ اصلاح یافته و بالجمله در تقویت مذهب کو و پیروان آن بکمال سعی و اهتمام را بعمل آوردند ـ
هنگامیکه پال ۳ (پپ) اجتماع سلسلهٔ جزوایت را مقرّر میساخت ایتالی بکمال علوّ و اوج
ترقی خود رسیده بود در علم و کمال و فضل و هنر و دانش انگلند جدا شد از کرسی مقدّس (یعنی کلیسای
رم) و مانند جرمنی در افتاد در زیر شکنجهٔ منازعات و مجادلات مذهبیّه و از آنطرف در زیر ظلم
و تعدّی مذهبی هنری ۸ ـ این پادشاه هر چند که علم و دانش دوست بود و خود نیز در آن کمالی
داشت مگر مخالفت و گفتگوی او با دربار رم و خونخواری که در امور خانگی خود جاری داشت یک غباری
نشانید بر آئینهٔ رفتار و علم و دانش اهل ملکش و هنوز از این زیادتر شد در عهد سلطنت دختر هنری
و زائل نگشت تا اواسط ایام سلطنت الیزبتھ که بار دیگر میوز بال عنایت خود را گسترد

وشخص بزرگی بنام اسپنسر وجود گرفت وکتابی نوشت که فیری کوئین نام نهاد مشتمل
بر تعریف و توصیف الیزبت و ارکین دولت او ـ شیکسپیر یکی دیگر از اعاظم واکابر شعرای
این عهد بود که میخوانندش پدر (یعنی رب النوع) دراماهای انگلند یعنی کسیکه مبدع بود شعر دراما
در انگلند که اشعارش گاهی کهنه نخواهد شد وهمواره تازه است ـ سلطنت جیمز اول رونق وتجمل یافت
بمحنت بعضی از مصنفین عالیشان هم در نثر وهم در نظم مگر همه بمقتضای حالت آن زمان خالی از ملاحت
وشیرینی وسلیقه ـ در عهد چارلس اول تغییری بهم رسید در لغت انگلیش واین پادشاه خود مردی بود
باسلیقه و ذوق وتمیز نیک و بد شعر وغیره وشوق هنر وکمال ـ
در زمان برافت و برخاست ربلین عظیم (بغی وسرکشی) اشخاص بسیاری ظاهر شدند همه در دانش
فرد و در آنوقت کمال بزور رود در لغت انگلیش کماکان در معرض امتحان در آمد در نوشتجات ملکیه پادشاه
دادخواهی و شکایت پارلیمنت او ونیز در فصاحت وبلاغت مکالمات فریقین ـ مباحثات ومحاجات
ملکی ومذهبی ماده واستعدادی بخشید میلتان را که یکبارده من گشود واو فصاحت وبلاغت را
داد در کتاب واشعار خود موسوم به پرادیس لاست (فردوس از کف رفته) که بدان
گفتگو کمال پایه طبع وغایت بلندی خیال بشر است ـ هیچ شاعری در متقدمین ومتاخرین بپایه
میلتان نمیرسد ومعدودی تاکنون مساوی آمده اند باو در قوت بیان وجلادت تبیان ـ
بالجمله در این زمان نویسندگان بیشماری در انگلند یافت شدند در نظم ونثر که بعضی از انها تاکنون
بی ثانی مانده اند مگر باید دانست که در این صد سال که ذکر آن در میان است وصد سال بعد از ان
هم اگرچه بسیاری از بزرگان ونویسندگان آمدند مگر لغت انگریزی باین کمال وپاکی وصافی نبود که

در این صد سال اخیر که اکنون در آخر آن هستیم (یعنی ۱۸۰۰) —

در صد سال هفدهم حکمت نیز بغایت ترقی کرد چنانچه در اوایل عهد جیمز اول لارد بیکن[1] نامی میان ظلمت و تاریکی عهد خود فروزان شد مانند آفتابی که از پس تیره ابری بدر آید و آنچه مروی بود که کسی در میان هیچ قومی در تمام روی ارض تاکنون مانندش نیامده است از سلف و خلف که راهنمائی کرد که چگونه باید صاحب عقل و دانش واقعی شوند خلق — اگرچه حدود هیچ شعبه از حکمت را وسعت نداد مگر بخوبی و فایده‌مندی گسست سلسلهٔ مجاز و عدم حقیقت و واقعیت حکمت را — اصولی که بیکن قرار داد و راهی که او پیش پای خلق نهاد چندان مؤثر و مفید افتاد در میان خلق ملکش که شخصی هروی[2] نام که یکی از حکما بود فقط بتامل و قیاس دریافت که خون در جسم انسان یا حیوان متحرک است و دوران دارد و اندک زمانی پس از آنکه دوباره چرلس ۲ تاج و تخت خود را یافت که میامندش (یعنی باز یافتن تاج را) رستوریشن[3] مجمعی برپا شد پادشاهی که اجزای آن در بین چندسالی بسیار چیزها و مطالب عمده اهم پیدا کردند در ریاضی و طبیعی — و دیگر شعب حکمت نیز خالی از ترقی نماند و هاء منه کتابی نوشت در اخلاق و نیوتان در حکمت طبیعی که همه را سنجید و آزمود و باثبات رسانید و پای خود را بجائی گذاشت که ابدالدهر موجب حیرت جهان است و در جهان باقی خواهد بود تا جهان باقیست — بالجمله نمیتوان رشته هر علمی را نوشت بطور تفصیل و کم و کیف هر کتابی را که در این عهد نوشته شد و هر علمی را که اساس نهاده گشت بیان کرد در تحقیق

در اواسط صد سال هفدهم تقریباً تمام تجارت کرهٔ ارض در کف انگلیش و دچ بود و لیکن تجارت دچ را شکست فاحشی رسید از قانونی که جاری شد در انگلند معروف به انگلیش نویگیشن اکت[4] که مجلس شورای سلطنت جمهوری انگلند در سال ۱۶۵۱ جاری کرد جنگهائی هم که بعد از آن واقع شد در میان انگلند

ترقی دریانوردی و کلنیز یا سکونت در ملک دیگر از سال ۱۶۶۰ الی ۱۷۶۰

[1] بیکن
[2] هروی
[3] رستوریشن

دہا لبتہ ہنوز بیش از بیش موجب اختلال وتنزّل تجارت ڈچ گشت مگر باوجود این تجارت ڈچ با حدود مشرق ہنوز بخوبی جاری بود حالکونی کہ تجارت انگلند در حالت ضعف ونقاحت جاری بود تا یکسال از زمان ریوالیوشن[1] ۔ ولیکن این ضعف ونقاحت انگلند را قوت بخشید وتلافی کرد معموریت وآبادی وزراعت کلنی ہای آن در شمال امریکا کہ بسیاری از مال التجارہ مملکت یورپ را بخود کشیدند ونیز تجارتی کہ جاری داشت با اسپین وپرتگال وترکی ۔ درسال ۱۶۶۴ کالبرت[2] کمپنی فرانس مقرر نمودہ بہندوستان فرستاد در جائی کہ بنامندش پانڈیچری[3] در ساحل ہندوستان مگر گاہی این کمپنی ترقی نکرد ۔ دولت وتجارت ملک فرانس عمدہ بحسن ہشیاری ومحنت خلق آن است ونیز بحاصل خیزی طبیعی زمین آن ۔ شراب برندی وزیتون وغیر ذلک آنرا ونکاران ہمہ جای عالم طالب ومحتاج بودند وبحسن اہتمام واساس نہادن کالبرت کارخانہ جات عالیہ بسیار خوب پارچہای زربفت وپشمین وقالیچہ ومخمل وکتان ودیگر اشیاء وامتعہ فرانس تمام مملکت یورپ بلکہ عالم را قریب پنجاہ سال محتاج بخود ساخت وزر عالم در آن جاری بود ۔ کالبرت تمام خیال خود را گماشت ببافتن وترقی دادن پشمینہ واہل فرانس ببافتن پارچہای لطیف واستعمال بیشتر سلیقہ در رنگ ریزی وطرّاحی وبواسطہ قرب وجوار وقرب بندر برودی تجارت ملک عثمانی را در قبضہ خود در آورد کہ قبل ازان بغایت فایدہ مند بود بجہۃ انگلیش ونیز بہمین جہات وجہات دیگر فرانس را بہرہ وحظّی وافر بود از تجارت اسپین وپرتگال ۔

• واقعہ رخ داد در سال ۱۶۸۵ کہ مینوفکچری یا کارخانہ جات فرانس را بکلی درہم شکست وآن این بود کہ صنفی از کارکنان بودند کہ آنہا را میخواندند ہیوگناٹ[4] بحسن سعی واہتمام ہنرمند

[1] ریوالیوشن انقلاب
[2] کالبرت
[3] پانڈیچری [illegible]
[4] ہیوگناٹ [illegible]

که داشتند کار خود را بنهایت کمال رسانیدند یعنی آنچه از دست ایشان در می آمد از ساختن و بافتن مورد تعریف و تحسین بود و ایشانرا کالبرت مشوّق بود و دولت گزافی بجنگ آوردند و باین واسطه مورد حقد و حسد دیگران شدند پس از مرگ کالبرت دست بایذا و آزار این سلسله کشودند (یعنی عمده بواسطهٔ مذهب) این سلسله بجان آمده بممالک مختلفه مثل هالند و انگلند و دیگر ملکها گریخته پناهیدند و بسیاری هم بقتل رسیدند. باری این فرقه با خود بردند هنرمندی و کمال و محنت و حتی حاصل محن خود را. در این بین ها کلنی های انگلیش و فرنچ در شمال امریکا وسعت دادند حدود خود را و فزایش یافتند در دولت و خلقیت. کلنی فرنچ که در کنادا بود فزوده شد و لوئزیانه[۲] بر آن مزید شد و راه آمد و شدی کشوده شد از دهنهٔ رود سنت لارنس[۳] تا دهنهٔ رود میسیسیپی[۴]. کلنی های انگلیش که بیش بودند در خلقیت و زراعت کمال وسعت را بهم رسانیدند و فرا گرفتند سراسر ساحل امریکا را از بحیرهٔ فندی تا رود التهمه و چوب بسیار خوبی بجهة بعضی از مصارف در نیو انگلند (انگلند جدید) حاصل میشد و بعضی جاها از کف فرنچ بدر شده بقبضهٔ انگلیش در آمد در سال ۱۶۶۴ و پنسلونیا[۵] مقبوض و مسکون شد در سال ۱۶۸۱ و از این مقام حبوبات و سایر چیزهای دیگر بیحساب حاصل میشد که هم بکار بازار خود میخورد و هم بکار بازار یورپ می آمد. تنباکوی ورجینیا یک رشته متاع گران بهائی شد و مایهٔ خراج عظیمی گشت و در دو مقام که هر دو را کرلینا[۶] میخوانند برنج و نیل و دیگر اشیا بزودی مال التجارهٔ وسیعی شدند و بیرون بر بهم رسانیدند مگر تجارتی که بغایت فایده مند بود و هر دو طایفه را تجارت کلنی های ایشان بود در جزایر وست اینڈیا و این جزایر بهترین تجارتگاه های

[۲] لوئزیانا
[۳] سینت لارنس
[۵] پنسیلوینیا
[۶] کرلینا

هر جائی هست از برای منیوفکچری فرانس و انگلند هر دو و متعلق بهر ملکی که باشند آن ملک را کفایت
میکنند از شکر و رم و پنبه و قهوه و نالیچیر و بعضی امتعهٔ دیگر که از طلا بهتر اند —
پس از تسخیر مِکسیکو و پیرو که از انجاها طلا و نقره بیحد و بیحسابی حاصل میشد اهل اسپین
فراموش کردند هِیسپَنِیلا را و فرقهٔ خاصّی از اهل فرانس و انگلند که آنها را میخواندند
بُکانیرو (دزد دریائی) بطمع افتادند که جزیرهٔ مذکور را بگیرند و این فرقه ابتدا در سال ۱۶۳۲
جزیرهٔ کوچکی را گرفته مسکن و ماوی خود ساخته بودند (تُرتُگا) و چندان اشکالی ندیدند
که محل سکونتی نیز در شمال هسپنیلا قرار دهند و این فرقهٔ بیدانش جنگلی باین نام مذکور معروف
شدند بعلت آنکه گوشتی که شکار میکردند باد و دود خشک کرده میخوردند — بالجمله فرانس و انگلند
در واقع ممنون و مرهون این فرقهٔ دزد اند در آبادی کلنی هاشان یعنی معموری کلنی های
وسعت اینمیای این هر دو ملک از این فرقهٔ دزدان شد — این دزدان دسته دسته و جوقه
جوقه شده در کشتی های خورد نشسته بعده بیست و سی نفر بدریا روان میشدند مگر کشتیهای
ایشان همه سرکشاده بود که مورد هرگونه خطر و صدمه و گرما و سرما بودند و هرچند که در وقت
ضرورت و لاچاری حمله می بردند بر جهاز هر قومی که نزدیک شان می آمد در دریا مگر جهازهای
که متعلق بود برعیت اسپین بیشتر در مد نظر شان بود و قاصد بودند که یغما کنند و غالباً آنچه را
که یغما میکردند می بردند در جزیرهٔ تُرتُگا که ملجا و پناه گاه و محل سلامتی ایشان بود در آن وقت
مگر پس از آن آن سختی از این فرقه که فرنچ بود در بعضی از بنادر هسپنیلا رفتند و خود را
در آنجا ها ساکن ساختند بجهة دردسر دادن اهل اسپین و آنها که انگلیش بودند بجمیکا رفتند

که در آنجا بخوبی میتوانستند یغمای خود را بفروشند و بمصرف سانند و آنچه که یغما میکردند بطور تعادل و تقاسط
در میان خود قسمت میکردند و خوراک و لوازمی نیز بجهت بیماران و ماندگان کنار میگذاشتند و خود را
جماعتی ساختند با قانون و ضابطه و از فتوحات خود دلیر و شیر گیر شده به کناره ساحل امریکا
و بهر کجائیکه میرسیدند غارت میکردند — در میان این سلسله نخستین کسیکه نامی شد در این وضع
و طریقه رهزنی مانتبرس[1] نامی بود چندان بی ملاحظه و حیوان صفت و چندان موجب هراس
و خوف اسپنیاردها بود که ملقبش ساختند به "ریشه کن یا بیخ برکن" — دو نفر دیگر هم بغایت معروف
شدند در دزدی هم در صحرا و هم در دریا و اعظم کارهائی که نمودند اگر چه چندان فایده بزرگ نداشتند
این بود که با هفت جهاز و شش صد و شصت نفر همراهی به خلیج و نزوایلا[2] رفتند
(١٦٦٧) — ولیکن از همه این دزدان دریائی چه فرنچ و چه انگلیش هیچ یک چندان
منصور و مظفر نگشت و هیچ یک چندان کار عجیب غریب نکرد که شخصی از اهل ویلز موسوم
به هرگان[3] — هنگامیکه آن اشخاص سابق الذکر در جزیره ترتگا غنایم خود را تقسیم میکردند که از
جزیره و نزوایلا آورده بودند این شخص از جمیکا روان شد که تاخت آرد بر پرت بل[4]
و انگارش چندان بکر بود که بمجرد آنکه بساحل آن مقام رسید حراس و مستحفظین آنجا از کلی مضطر
و حیران ساخت و مهلت آن نداد که اسپنیاردها دست از پا خطا کنند و فرصت مقاومت
جویند و خود را مالک آن قلعه ساخت — بالجمله علاوه بر مال التجاره گزافی که بدست آورد مقدار
ده لک زر مسکوک هم یافت (١٦٦٨) به جمیکا مراجعت کرد و اراده نمود که بجای دیگر تاخت
آرد سه جهاز جنگی اسپین در رسید و خار راه عزیمتش شد ولیکن حیله کرد که یا منابع غنیمت

[1] مانت برس
[2] ونزویلا
[3] مرگان
[4] پرت بل

فرار کرد و مجدداً اشیاء غارتی خود را در جمیکا فروخته بغرامت عظیم تری بکار بست و با کشتی بسیار و
جمعیت بیشماری بدریا قدم نهاد و به یکی دو جزیره دیگر رسیده چند روزی بخوبی غارت آنها
کرد (۱۶۷۰) چنانچه میگویند که سهم خودش از این یغما ده لک شد پس تمام دولت خود را به جمیکا آورده
گاهی دیگر خیال سرقت نکرد و از آن شغل دست برداشت . بالآخره به چندین جهات و جنگ
فیمابین انگلیش و فرنچ در ریوالیوشن ۱۶۸۸ کم قوت و استیلای این فرقه دزدان شکست
و در این اوقات پادشاه اسپین با انگلند متحد شد و انگلند دزدان انگلیش را از دزدی کردن مانع
شد مگر دزدان فرنچ باز دست برده بکلنی های اسپین میزدند و بخوبی هم منصور می شدند تا آنکه
مصالحه شد در سال ۱۶۹۷ که تمام جهات گفتگو و مواد خصومت و دشمنی از میان فرانس و اسپین
اصلاح پذیرفت و در هر کجا اسباب منازعتی بود مرفوع گشت در آن وقت این سلسله راهزنان
به کلی سلسله گسیخت و پراگنده شدند بلکه نامی هم از ایشان در جهان باقی نماند —

قبل از این زمان کلنی فرنچ در هیسپنیولا بکمال معموری رسید و جمیکا که تمام غنایم مکسیکه و پیرو در آن
جمع شده بود و نیز بخوبی معمور بود و چون دزدان دریائی هم این جا را از هر جای بهتر پسندیده بودند
و هر چه غنیمت بدست می آوردند در آن جمع میکردند بنا بر این بواسطه این دولت عظیم
هر شعبه از زراعت روی بفزایش و ترقی نهاد و پس از آنکه این دزدان معدوم شدند یک
چشمه دولت دیگری پیدا شد بجهة این زمین و آن این بود که ساکنانش را توانا کرد که راه تجارت
کتمانیه با جاهائیکه در دست اهل اسپین بود که اصل دولتشان از آنجاها بود و این تجارت بی فایده را
تقویت کرد معاهده اشتراکیت که در آن شرط بود که هر قدر غلام سیاه که بجهة نوکری کلنی های

تاریخ یورپ اجمالاً

اسپین لازم باشد در امریکای جنوبی انگریز کفایت کند یعنی تجارت آن با انگریز باشد۔
این معاهده تجارت دریائی اسپین را موقوف داشت و جهازات عظیم الشانی را که موجب
افتخار اسپین بود بیکار گذاشت و همه خواندش در کیسه انگلیش داخل شد لهذا اسپین اراده کرد که
ممنوع دارد این امر را موجب گفتگوی طرفین شد و یک معاهده جدیدی کردند در سال ۱۷۳۹
که اهم شرائط آن این بود که پادشاه اسپین نود و پنج هزار پوند (نه لک و نیم) بدهد به عبرت انگلیش
بجهة نقصان ایشان مگر این معاهده باز بر وفق خاطر خواه انگلیش نشد و ولپل (سر رابرٹ
ولپل) که وزیر اعظم انگلند بود ناچار شد که یا جنگ کند با اسپین و یا از وزارت استعفا دهد پادشاه
اسپین هم زر مذکور را بروز موعود نداد و لهذا بهانه شد ولپل را که اعلان جنگ داد و یک
قطار از جهازات جنگی در تحت حکمرانی آدمیرال هاک روان شد بساحل اسپین و آدمیرال
ورنان بجانب دست اینڈیا روان شد با شش جهاز و یکصد و چهل سپاهی و این
ادمیرال بندر پُرٹ بل را در روز ۲۰ نومبر ۱۷۳۹ بگرفت و بواسطه آنکه بسیار بد عمل
بود خواندش "گور اهل اسپین" ولیکن بواسطه بازاری که مقرر شد در آن زمین
همه ساله چهل روز معموری و آبادی آن جائی دیگر در کره خاک نبود و هر گونه مال التجاره
در آن می آوردند۔ این فتحمندی بسیار انگریزان را مبتهج کرد و هر دو مجلس شورای انگلند
پادشاه خود را مبارکباد گفتند بجهة فتح بندر پُرٹ بل و بختیاری ورنان چندان بود
که مشار الیه را بحکومت مدامی جهازات جنگی انگلیش دست اینڈیا مقرر و سرفراز کردند۔
گرفتن پُرٹ بل تمهید و مقدمه شد امر عظیم مهم تر را و آن این بود که بکلی متصرفات اسپین را در امریکا

پایمال کنند ولهذا باین اراده وعزیمت یک اسکوادرن انگلیش در پای جنوب وان شد در تحت امارت کمدر آنسان که تاراج و پایمال کند سواحل پیرو و چیلی را وازان طرف یک فلیت یا قطاری مشتمل بر ۲ جهاز در تحت امارت چلنر اگل فرستاده شد با جهازات بسیاری دیگر که در آنها سامان و لوازم آتش خانه وغیره بود و با لشکری بیش از ده هزار مرد که در دست آیند یا مستعد باشند بجهة یاری ورنان واگر ضرورت بهم رسد یاری کنند السائم حکومت لشکر بری واگذار شد به لارد کتکرت واین مردی بود جهان دیده و کار آزموده مگر بمجرد رسیدن به دست آیند یا بمرد وحکومت لشکر ندکور واگذار شد بدیگری ونت ورت نام مردی ناآزموده و سرخود و بی لحاظ - در اینجا چیزی که لازم بود اتفاق بود مگر افسوس معدوم گشت ونت ورت و ورنان هر دو مخالف بودند با یکدیگر هم در صحبت وهم در رای و فکر - بالجمله تفصیل لازم ندارد اراده کردند حمله برند بر کرتجنا با آنکه بیست هزار مرد از ایشان تلف شد طرفی نبستند از آن عزیمت (۱۷۴۱) و باگلند رجعت کردند دست خالی و مشت باد اما آنسان را چه پیش آمد - انسان اطوفانی استقبال نمود (۱۷۴۰) و دو جهازش تباه شد واکثر سپاهش از بیماری تلف گشت تا آنکه بجزیره فرنندز رسید در این جزیره همراهیانش را سلامتی مزاج و صحت جسم وجان باز آمد و قدم در دریا نهاده غنایم چندی از ساحل چیلی بدست آورد و شهری را در کناره پیرو غارت کرد و بقدر سی هزار پوند نقره نامسکوک هم بچنگ آورد - مگر پیزر نامی که حاکم بود و یک اسکودران اسپین را عزم جزم نمود که مقاومت کند با او بهر نحوی که باشد لهذا انسان پس از آنکه دو هزار نفر

۷ چنگ ورنان
۸ گرد همه در جزیره کیلیسا
۹ ارداه لیعبیر است
۱۰ جمله پیشنهاد
۱۱ ونت ورت
۱۲ کرتجنا
۱۳ در جزیره فرنندز
۱۴ پیزر

از همراهیانش تلف شدند لابد گشت که مراجعت کند به لیپلتّا و خبر شکست دیگر انگریزان را هم شنید کم دل و کم جرأت شده دانست که مناسب نیست بدنبال عزیمت خود روان شود و چون از هر چاره لاچار ماند بجانب چین روان شد و پس از طیّ مسافت بسیار طویلِ پر آفت بچین رسید و در آنجا جهازات خود را مجدداً تعمیر و تیار نموده رو بمحیط نهاد و جهازی از اسپنیا رو با جنگش در افتاد و مال از خزاین بمقدار سیصد هزار پوند (سی لک) اسعار هستند و قیمتی دیگر و مجدداً بچین رفت و در آنجا عظمت و جلال انگلیش را اظهار کرده بانگلند مراجعت نمود (۱۷۴۰ - ۱۷۴۴) با کمال عزّت و حرمت و اهل ملکش بغایت خورسند و شادمان گشتند از دیدنش زیرا که همه خاطر جمع بودند که با تمام همراهیانش تلف شده بود۔

ترقی مدنیت و خلق یوروپ در اواسط صد سال هجدهم

در اوایل صد سال هجدهم روس بکلّی جنگلی و بی دانش بود و مگر بزودی و بغایت شتاب روی بترقّی و انسانیت نهاد۔ در پلیند هنوز رسم فیودل جاری بود و پادشاه بیچاره و خلق عبید و شرفا و امرا زبردست و ظالم بودند۔ آسویدن و ڈنمارک تنزّل نموده مگر میلید که خوش بودند و هنوز فلکچری و تجارت و زراعت در میان شان رونق داشت و اهلیانش میتوانست لاف زند و افتخار کند بوجود لینیئس یکی از حکمای طبیعی عظیم الشّان چنانکه دنیا درین زمان کند کرش در جهان است کمتر از هیچ مملکتی نبود و زراعت و منوفکچری و هنرهای مکنیک در بعضی از جاهای آن بسیار افزایش یافت بخصوص در پرشیا و علوم و هنرهای دیگر نیز بغایت ترقّی کرد و حکایت و تشویق فردریک ۲ و نوشتجات کستنر و کلاپستاک و دیگر خردمندان هم ترجمه شد و بسیاری از لغات جدیده۔

اهالی اسوتیزرلند که معروف جهان بودند و رحب آزادی و حب وطن و روزگاران معتاد
بودند که خون خود را بفروشند بدیگر طوایف یورپ چنانکه دیگر طوایف حاصل خاک ملک خود را
میفروشند بکمال سعی و اهتمام را نمودند که جبال لم یزرع خود را سراسر سبز و مزروع سازند
و جهالمجنت حصول زر حب وطن را از کف دادند و ملک هالند بکلی هرج و مرج افتاد
و بجز تخم حرص و اجتماع دولت تخم دیگر چیزی در دشت خاطر ساکنان آن پاشیده نمی شد۔
ایتالی باز در این صد سال بجد بهم یک آب و تاب دیگری بهم رسانید بواسطه دربارهای سلطنت
توسکین[۱] و نیپلز[۲] که در آنها هنر و کمال و علم و دانش را بغایت تشویق میکردند و اگرچه
نقاشی و حجاری روی بتنزل نهاد لیکن زندگی و شعر بغایت کمال رسید در این ملک
و صنع مدینه بی نهایت ترقی یافت در اسپین در زمان استیلا و سلطنت پادشاهان خاندان
بوربان[۳] و معاشرت و مخالطت مرد و زن عمومی بهم رسانید و آسان گشت و یک سلیقه
و ذوقی هم پیدا شد در میان خلق آن ملک در زراعت و هنر و منیوفکچری و حتّی حدّت و گرمی
نیز در میان شان پیدا گشت بجهت شمشیر و جهان گیری و بلندی همّت ـ پرتگال هم پس از
دفع و رفع سلسلهٔ جبر و اثیت یک چنین حالتی بهم رسانید و ذوق سرگرمی رحل اقامتی
افگند در ان ـ در فرانس چنانچه قبل ازین بیان شد حالت مدینه قبل از انقضای صد سال
هفدهم در غایت عروج و کمال اوج بود در تربیت و دانش ولیکن بدبختی هائی که روی
بملک مذکور آورد در سنوات اخیر سلطنت لوئیس ۱۴ رفتار خلق را غبار آلود ساخت و ندهبی
بهم رسید در دربار فرانس اسرار بیه که جمعی را گرفتار کرد و هر کسی آنرا پیشهٔ خود ساخت چنانچه

[۱] توسکینی
[۲] نیپلز (نیپلس)
[۳] بوربان

بعضی از شعرای نامی در این وضع و رویّه جدید کتابها نوشتند و عرفانها بافتند. اصل متاین نقره این است که لارد مکالی مختصری مینویسد در آن " در اوایل صد سال هجدهم لوئیس ۱۴ فرنس در اواخر ایام حیاتش تقدس شعار ساخت و عزم جزم کرد که رعیت خود را همگی تقدس شعار سازد. در محضر خاص یا عام و بر سر خوان شراب و طعام هر شخصی را که اتفاقاً مشاهده و ملاحظه مینمود که نه بر وضع اهل منبر و محراب حرکت میکرد سر بحرکت می آورد و ابرو ترش میساخت و خلعت و انعام و جائزه و بخشش میداد خلق را بجهة زهد و تقوی شان در در و دیوار کلیسا محراب و منبر پرلو دار شمشیر و زیب و زینت و تمام سپهبدان فرنس در عبادت اشتغال داشتند و بندرت پیدا میشد یکی در میان دیوک ها و امرای کبیر فرنس که کتاب مقدس (تورات و انجیل) در جیب یا بغل خود نداشت. این زهد و ورع واقعاً سمی شد مگر چون رسم هم بی دوام بود چه بمجرد آنکه پادشاه مذکور را به سِنْت دِنی بردند (گویا مدفن او بود) که ورق برگشت و آن سبو بشکست و آن پیمانه بریخت همان اشخاصی که چند ماه قبل از آن سراپا ورع بودند و با اصوات ضعیفه و صورتهای نحیف قرآءت مینمودند در میخانه نشسته بکشیدن شمپین مشغول شدند و داد فسق و فجور دادند " باری گفتگوی سختی برپای خاست در میان دو فرقه از علما و پیروان طرق مختلفه جَنسنیت و جزوایت بر سر بعضی از شرایع دینیّه و این تنازع برهم زد اوضاع فرنس را در ایام عروج و بهتری عهد لوئیس ۱۴ و بیشمار اشخاص صاحب مادّه و توانا از دو طرف قلمهای خود را بکار بردند مگر فرقه نخستین ایار شدند چند نفر از نویسندگان و شعرای معروف که دو صرفه با اینها بود یکی در حجت و بحث جدال اقتدار داشتند و یکی در سخریه و استهزا. اگر در این وقت که حال بر این منوال رفت سلسله دوّمین دست زدند بعدی

وجفا جوئی و بعد از ان یکصد و سه مسئله برم فرستادند بجهة حکم بطلان آنها که از انها یکصد و یک را
ظاهر ساختند که برخلاف مذهب و شریعت عیسوی بود (۱۷۱۳) - حکم بطلان عقاید جنسنیت ها
در رسید و بعوض انکه رفع تنازع فریقین را نماید تمام فرانس را برانگیخت و سرهر ملک را مشتعل
ساخت - اکثر خلق و مجلس پرلمنت و ارچ بیشاپ پاریس و پانزده ملای دیگر و بسیاری از
اعاظم و بزرگان ملک ضدیت و مخالفت کردند و قبول ننمودند انچه که در فتوی پپ نوشته بود
که بکلّی مخالف آئین کلیسای فرنس و قانون ملک و حقوق خلق و امثال ذلک بود - لوئیس ۱۴ که بکلّی
عنان اختیارش در کف جزویت ها بود حمایت و قبول نمود آن فتوی را و فوراً تمام خلق
ملک بدو قسمت و دو فرقه شدند - مگر فوت لوئیس ۱۴ رفع آن گفتگو و تنازع را نمود و دیوک
آرلینز و سنانیکه نایب السلطنة بود حکم نمود که آزار و اذیّت موقوف شود و از طرف جزویت ها
و از این طرف هم علمای جنسنیت ها را بر آن داشت که قبول کنند انچه را که در آن فتوی درج بود
و این فرقهٔ اخیر خود را لاعلاج دیدند بقبول نمودن آن فتوی حتّی اینکه ارچ بیشاپ پاریس نیز
بناچار برخلاف عقیدهٔ خود عمل نمود در سال ۱۷۲۰ بجهة آنکه ملک و خلق در امان باشند - از آن زمان
تا سال ۱۷۵۰ این فتوی در دست مردم بوده جریان داشت هرچند با کمال اکراه و عدم میلان
خاطر مگر موجب دردسر و فتنه و فساد نشد - مگر باید دانست که این کتاب را گنجایش آن نیست که
همهٔ مطالب و واقعات را در آن ذکر کنیم چرا که هریک از این رشته و شعب طویل بهم پیوسته و بدین ختم
تمام نمی شود و بعد در میان این فرق مخالفت و گفتگو جاری بود و هر زمانی یک شعبه و شاخهٔ جدیدی
پیدا میکرد و هر زمانی اجزای فرقهٔ بجانبی مایل بوده و زمان دیگری بجانب دیگری -

با وجود وجود این فتن و آشوب ترقی دانش و علم و کمال و هنر خلق از جریان باز نه ایستاد
در اواسط صد سال هجدهم و بسیار چیزها یا تازه اختراع شد یا تکمیل یافت دُوهَمِل یکی از حکما
بحکمت و خردمندی علم زراعت را ترقی داد و مطالعه و تحصیل آنرا حرفه عام ساخت و یک نوع
سلیقه و ذوقی از برای زراعت نمودن ایجاد نمود حالکونی که مانتسکیو و هلوشیس
خیال خود را مصروف داشتند در امور ملکیه و مدنیه و اخلاق و ظاهر ساختند علاقه و اتحاد بنی نوع
بشر را بایکدیگر و ضرورت بودن حکومت و قانون بجهة انتظام امور و سلسله معاش و رابطهٔ ایشان
رُوسُو و دَلَانبر و دِیدرُ که علوم ادبیه فرانس بوجود ایشان تکمیل پذیرفت کتابی جمع
نمودند مشتمل بر علوم تمام عالم موسوم به انسیکلپدیا (خزینة العلوم) و از انگونه بزرگان در علم و کمال
و هنر و ادبیات و حکمت بیشمار بودند در این زمان که ذکر آنها موجب اطناب و تفصیل است -
در ملک انگلند نیز پس از زمان ریوالیوشن علم و کمال و هنر بی اندازه فزایش و ترقی یافت
هنگامیکه هر دو امور دینیه و دنیویه انتظام گرفت و حقوق دینیه و دنیویه خلق را حدّ و حدودی
مقرر شد و این مبارک واقعه موجب شد تامل و تدقیق را در امور پلیتیکیه یعنی ملکیه و خشونت یا معقولیت
ولیم و مَری (ملک و ملکه) سدّی کشید در طریق حرکات لغو و ناشایسته دربار سلطنت خود که بعادت
قوم انگلیش را موجب کره و رنجش آمده بود در عهد سلاطین ماتقدم - در این عهد لاک کتابی نوشت
در امور حکومت و وضع حکمرانی و اسویفت کتابی نوشت در ظرافت و لطایف هر دو نخبه چه
در فصاحت و بلاغت و چه در فایده مندی - ولیکن خلق انگلند چنان دانسته بودند که ولیم رئیس
فتنه بود و لهذا از حضور او جدا ماندند و بهمین جهة ترقی ادب و سلیقه و ذوق تا زمان آن (ملکه انگلند

دُوهمِل
مانتسکیو
هلوشیس
رُوسو
دلانبر
دیدر
انسیکلپدیا
ریوالیوشن
لاک
اسویفت

چندان نبود که بابستی باشد - ازاین زمان مذکور شروع شد ظهور کارهای بسیار عظیمهٔ مهمّه وازاین زمان قوای مدرکه و ذایقه و متکلّمه مرل بارو گروز لفین سامرز هرلی و سنت جان درمعرض بروز و ظهور آمد وازاین زمان اتّحاد و پیوستگی پیدا شد درمیان دانشمندان و بزرگان و امرای ملک که باین سطه صنف اخیر گاهی ازکف نگذاشتند اخذ و استفاده و استفاضه را یعنی قبل ازاین امرای ملک را با اهل دانش رابطه نبود و دراین زمان رابطه بهم رسید وازایشان اخذ کمال میکردند - اسویفت ادلیسن کانگریو رُوو استیل ونبرو پیر یار پپ و دیگر بزرگان با دانش آن زمان نه فقط یار غار وهمدم وندیم اعاظم واکابر قوم بودند بلکه اکثر ازایشان در بدایت سن و اوّل شباب صاحبان بعضی مناصب و خدمات درجات اواسط حکومت بودند -

چند نفر ازاین اشخاص عظیم الشّان بایکدیگر جمع شده اخباری روزمرّه جاری کردند موسوم به "اسپکتیتار" که بواسطهٔ مطالب مندرجهٔ عالیه و بی پروائی در استعمال سخنان درشت و ستوار آن اثر غریبی بهم رسید در ترقی وضع وحالت و ذوق و رفتار و کردار خلق - بدنبال این آنها بعضی نوشتجات دیگر و اشعار بسیار عالیه در عشق و محبت وکتب بسیاری نوشته شد درهریک از شعب اخلاق و تهذیب و ادب - اسویفت و رُوو اشعار وکتبی نوشتند که چون از الفاظ وعبارات و فقرات وکنایات ناشایسته برکنار بود موجب ترقی ادب و معقولیت خلق گشت بالجمله این نویسندگان در نثر و نظم که آمدند و رفتند وکتب متعدّده نوشتند ترقی دادند لغت و دانش و وضع رفتار و گفتار و کردار خلق را و خلق را در دانش و علم و ادب صاحب فن و حق شناس

(یعنی این اشعاری که پر کرده است دیوان قاآنی و یغما را در کتب نوشتجات دیگران هم بود در مملکت یورپ مگر از میان برداشته شد و خلق دانستند که اینها خلاف ادب و تهذیب است) باری در این عهد و از این به بعد بیشمار اشخاص آمدند و هریک در هر شعبهٔ از علم و دانش و حکمت و ریاضی و غیرهم که بود چیزها نوشتند و هر رشته را تکمیل دادند مگر اکنون مقام ذکر آنها نیست و باید دانست که تاریخ یورپ مشتمل است بر آنچه واقع است در میان مختلف ممالک و طوایف همه ممزوج و مخلوط و چون ارادهٔ حقیر این است که تاریخ هر ملکی را مختصری هم جداگانه بنویسیم لهذا متیرسم که اکثری از فقرات و واقعات مکرر شود و بنا بر این خوانندگان را رجوع میدهیم بتاریخ مخصوصهٔ هر ملکی جداگانه و در اینجا تاریخ یورپ را ختم می کنیم۔

ملک انگلستان

جغرافیای انگلند

انگلند بدون الحاق با اسکاتلند و آیرلند ملکی است بغایت پر دولت و پر
خلقیت باآنکه وسعت آن بمیل مربع ۵۸۳۱۱ میل است وطول آن ۴۲۵ میل و عرض آن
۳۲۰ میل و با الحاق اسکاتلند ۶۰۰ میل طول دارد و بزرگترین جزایر مملکت یورپ است
و بهیچ ملکی از ممالک یورپ محدود نیست و صفحهٔ سطح این ملک مشتمل است بر کوهستان در شمال
و غرب و اتلال و فراز و شیب در جنوب و مسطح و هموار است در وسط جانب شرق —
اطول جبال این ملک سلسلهٔ پنین است که ۲۷۰ میل طول دارد و ارفع قلل کوههای
این ملک سنودان است که ۳۵۹۰ فوت رفیع است —

هوا — هوای انگلند بواسطهٔ واقع بودن آن در خط تمپریت زون و جدا افتادنش
از سایر ممالک و مداومت وزش بادهای بسیار از اطراف آن و ارتفاع آن از سطح دریا معتدل

پنین
سنودان

تر و سالم تر از اراضی دیگر عالم است مگر البته شکی نیست که تابستان آن بسیار گرم است و زمستان آن بسیار سرد ۳۰ درجه کمتر فرق میان اقل گرمی تابستان است و اقل سردی زمستانها بنحوی که غایت گرمی در شهر لندن ۶۳ درجه است و غایت سردی ۳۷ درجه که فرق آن ۲۶ درجه است مگر چون بادهای بسیار گرم می وزد از جانب مغرب و جنوب مکرر بخارات گرم می آورد و اغلب ابر است و اکثر بارش می بارد و مکرر مه سخت می افتد و هوا را مرطوب دارد و به همین جهات اسباب طاقت و توان و طول عمر خلق و سرسبزی و خرمی زمین و نمایش و فرخناکی دشت و صحرای انگلستان وابسته است مگر در حد و شرقی آن قضیه برخلاف است و غالباً هوا منصر است هم حیوان و هم نبات را

خاک — بجز بعضی از کوهستان های شمال و مغرب و بعضی جاهای دیگر اغلب خاک انگلند حاصل خیز است و اقسام و انواع حبوبات و سبزی آلات و میوه جات بسیار خوب با فراط از آن حاصل میشود و ضرورتی ندارد که بگوئیم تا بچه اندازه دولت و محنت صرف شده و میشود در معموری حاصل خیزی زمینهائی که سابق براین در این ملک تماماً جنگل و لم یزرع افتاده بود —

حاصل — حیوان این ملک رفته رفته بکلی نیست و نابود شد هر چند که ملک معمور و آباد گشت و خلق دانشمند شدند و چون جنگلها و دشت هائیکه سراسر این ملک را فرا گرفته بود مفقود گشت یعنی مزروع و آباد شد وحوش و سباعی که در آنها بودند نیز معدوم شدند بجز اقسام معدودی از وحوش که بخصوصه آنها را حراست و تربیت میکنند که مفید عام استند — در سبزی آلات ملک انگلند مرهون است دیگر ممالک خارجه را که اکثر سبزی آلات را از انجاها آورده اند و تربیت کرده اند همچنانکه اکثر میوه جاتش هم از ممالک غیر آمده است و الّا در این ملک نبوده است از قدیم ولی خاک انگلند چندان حاصل خیز است

جغرافیای انگلند

که هر قسم از نباتی که از سایر ممالک آورده اند در آن بکمال خوبی حاصل میشود و می روید در آن –

معدنیات انگلند بخصوص زغال و آهن چندان است که همه دولت و معموری آن از این دو جنس است

خلقیت و لغت – خلق انگلند در اصل از ذات تیوتان اند ولی از شعبه و رشتهٔ انگلس و سکسن و جوت که آمدند و ملک مذکور را مسخر ساختند در صد سال پنجم عیسوی ساکنان اصلی و باشندگان قدیمی این ملک از ذات سلت بودند که یا تباه شدند بدست فاتحین مذکوره یا با ایشان مخلوط و ممزوج گشتند – خلق ویلز از نژاد بریتان های قدیم این ملک اند که منتهی می شوند بقوم یا ذات سلت – بالجمله بحساب و شمارهٔ اخیری که شد در سال ۱۸۷۱ عیسوی خلقیت انگلند و ویلز روی هم رفته بیش از ۲۲۷۰۰۰۰۰ نفس بود – لغت مردم این ملک انگلیسیست از زبان تحریف یافتهٔ جرمنی از شعبهٔ لغت تیوتان و سراسر اینملک به همین لغت متکلم اند جز بعضی از جاهای ویلز که بلغت سلت تکلم میکنند – پای تخت و دار الملک انگلند لندن است که خلقیت آن قریب ۳ میلیین است و فرا گرفته است ۱۲۲ میل مربع زمین را –

حرفت و مشاغل – شغل و پیشهٔ عموم مردم انگلند زراعت است و مینوفکچری و کندن معادن و تجارت – اگرچه بنای این مختصر دفتر بر اختصار نهاده است مگر منظور بنده این است که خوانندگان فایده برگیرند و نه فایدهٔ ظاهری فقط بلکه فایدهٔ باطنی هم لهذا لازم میدانم که بعضی مطالب را که بسیار اهم اند اشاره بآنها نموده و در ذکر آنها اندکی بسط دهم – اما زراعت ملک انگلند مختصر هر چه زراعت شود ما را کاری نیست مگر زمین یونیتد کینگدم (یعنی انگلند و اسکاتلند و آیرلند) بیش از ۷۵ میلیین جریب است از این مقدار و جمله بموجب نوشته که در سال ۱۸۶۸ در دفتر مجلس

شورای انگلند حل کردند در خصوص زراعت که بملاحظه اجزای مجالس مذکوره برسد ۴۵۶۵۲۰۰۰ جریب
در زراعت و غیره بوده است باین موجب ۱۱۶۵۹۰۰۰ جریب در حالت درو و خرمن بوده
و ۴۴۶۵۰۰۰ جریب سبز بوده و ۹۸۴۰۰۰۰ جریب در زیر شخم بوده و ۵۶۹۰۰۰۰ جریب در
زیر زراعت سبزی آلات بوده و بیش از ۲۲ ملیین جریب که قریب نیم تمام عدد و مقدار فوق است
محل چرانیدن حیوانات بوده یعنی مربع و مرتع که همه سبز و خرم است و در همین تاریخ و سال که
حساب کرده بودند ۱۲ ملیین گوسفند فقط در انگلند بوده و ۲۵ لک در ویلز و قریب ۵ ملیین
در اسکاتلند و در این زمان زراعت ملک انگلند یک بر هزار شده است بواسطه قواعدیکه جاری
کرده اند بجهة ترقی آن و لوازمی که از برای آن فراهم آورده اند بخصوص انواع و اقسام کودهائیکه
بحکمت عملی درست کرده اند که از انجمله چلفوز مرغ دریائی است که از اقصا بلاد عالم پیدا کرده می آورند
و قریب ده یک خلق ملک بکار زراعت مشغول اند و مستر فاسیت مینویسد که تخمین کرده اند
از قیمت حاصل زراعت انگلند و اسکاتلند الان ۳۰۰ کرور است و اگر از این بیش بند و بست
شود دو چندان خواهد شد (خوانندگان باید تأمل کنند و بدانند سبب آن چیست)۔ اما مینوفکچر
انگلند مشتمل و متضمن است بسیار پارچه های بافته و چیزهائیکه ساخته و پرداخته میشود از چرخ و آلات دیگر
و ماکولات و مشروبات و اشیائیکه از حیوانات بعمل می آید مانند شیر و ماست و کره و روغن و غیره
و نباتات که چهار یک خلق این ملک در این رشته کار مشغول اند۔ ملک انگلند در این شعبه کار
در تمام جهان تحمل ثانی نداشته باشد یعنی از حیثیت زیادتی و وسعت و مختلف بودن این شعبه کار
و عمده مینوفکچری این ملک آنهائی هستند که متعلق اند به بافتن و رشتن قماش و پشمینه و ساختن ظروف

وآلات آهنی - بعد از اینها عمده و اهم کارها ساختن چرمینه و بافتن پارچهای ابریشمین
و کتان و ساختن بلور آلات و چینی آلات و ساعت و جواهر آلات و کاغذ و کلاه و سایر
چیزهائیکه در این ملک ساخته و پرداخته میشود البتّه بیشمار است و هر یک را مخصوص شهری
و ضلعی بهتر و بیشتر میسازند از سایر جاها بلکه مختص به همانجاها هستند - یکی از جمله چیزهائی که بسیار
ساخته می شود و شغل عظیمی است ساختن یا کشیدن مسکرات است مثل بیر و شراب چنانچه
در سال ۱۲ ملین پیپ بیر میسازند و ۸ ملین گلن شراب - (در شریعت ما که حرام است
کشیدن و خرید و فروخت مسکرات بلکه باعتقاد بنده کشتن درخت تاک و امثال ذلک هم
که از انها مسکرات میسازند حرام است مگر مسلم میداریم که خرید و فروش شراب بر مسلمانان
حرام باشد قوم دیگری را ترغیب کنند و بگمارند بر این کار بجهة زیادتی دولت و فراوانی و
آبادی ملک و از الطرف مالیات و خراج بگیرند مگر حرف در این است که ترغیب کردن و
گماشتن و خراج گرفتن در این و از این کار بخصوص هم حرام و نتیجه انگونه توهمات همواره
ملک تباه و خراب - در تمام ممالک یورپ در سال ۳۲۱۴۶۲۶۲۵۰ کلن مسکرات
ساخته می شود و اینها همه دولت است) - امّا کندن معادن عمده اشتغال این رشته
کار در برآوردن زغال و آهن و قلع و نمک و مس و سنگ عمارت و سلیت است -
حساب کرده اند ملک انگلند تا دو صد سال زغال دارد با آنکه هر ساله بیش از هشتاد میلین
تن از انها می کشند - بقدر پنج یا شش میلین تن آهن حاصل می شود و از معادن انگلند
در سال - امّا تجارت انگلند مشتمل است بر خرید و فروش و معاوضه و حمل و نقل انچه که

که حاصل میشود در ملک هندکور که بیش از ۸ لک نفس را مشغول داشته و تجارت انگلند از تجارت
هر ملکی بیش است و با هر ملکی در روی کرهٔ ارض سروکار دارد و عمدهٔ حاصلی که از خود ندارد پنبه است
و حبوبات خوراکی و شکر و پشم و چای و ابریشم و چوب و شراب انگور و لهذا عمدهٔ مال التجارهٔ داخلهٔ
انگلند اینهاست — امّا تجارت خارجه اش غالباً هرگونه قماش است که یافته میشود و چرخ
و آلات و اسباب و ظروف آهنین و چرم و بیر و زغال وغیره — پنبه که هرساله داخل انگلند
میشود ۱۲ میلیین هندرویت است — پشم افزون است از ۲۵۰ میلیین پوند — ابریشم
۱۲ میلیین پوند — قهوه ۵۱۱ میلیین پوند — شکر ۱ میلیین هندرویت — مسکرات ۱۵ میلیین
گلن — تنباکو بیش از ۵۰ میلیین پوند و کان ذلک بسیار چیزهای دیگر هم بهمین مقادیر است
مستر فاسیت در کتاب خود مینویسد که در سال ۱۸۷۴ عیسوی از انگلند خارج شده بمبلغ
۲۵۰ کرور جنس و در انگلند داخل شده بمبلغ ۳۰۰ کرور جنس (باندازهٔ خارجه و داخلهٔ ایران)
عدد و مقدار جهازات و بارگیری آنها که این مال التجارهٔ گزاف را حمل و نقل بممالک عالم میکنند
از قراریکه در سال ۱۸۶۸ در دفتر حکومتی ثبت شده ۲۰ هزار کشتی شراعی بود که بارگیری آنها ۴ لک
تن بود و بیش از ۱۵۳۰۰۰ مرد عمله و ملاح آنها بود و در آن سال ۱۲۰۰ جهاز دخانی بود که
بارگیری آنها روی هم ۸۲۴۰۰۰ تن بود و قریب ۵۰۰۰۰ عمله داشت (اگر بنده چندروز قبل
از این در اخبار «بمبئی تیمز» دیدم تفصیلی از جهازات تمام دول یورپ و امریکا بدین موجب
۵۴۹۲۱ جهاز شراعی ۵۸۹۷ جهاز آتشی از انجمله از جهازات شراعی ۱۸۳۵۷ انگلند راست
و ۱۰۰۰ هریک از سایر دول را و از جهازات آتشی ۳۵۴۲ انگلند راست ۵۱۶ امریکا را

۲۹۲ فرنس را ۲۲۴ جرمنی را ۲۱۴ اسپین را ۱۹۴ اسویدن را ۱۵۶ روس را ۱۳۵ ناروی را ۱۱۳ هالند را ۱۰۱ دنمارک را ۱۰۱ ایتالی را و هر یک از دیگر ممالک یورپ را ۱۰۰ عدد - العلم عندالله)

طرق و شوارع - طرق و شوارع انگلند در غایت خوبی و کمال است و در سال ۱۸۷۲ بیش از ۱۱۰۰۰ میل ریلوی در انگلند موجود و کامل و درکار بود و ۱۲۵۰۰۰ میل طرق دیگر و ۲۰۰۰ میل رود که در آن کشتی روان است و قابل مسافرت جهازات خورد است و بقدر ۱۰۵۲۰۰ تلگراف -

حکومت و قانون - حکومت انگلند از قسمی است که میخوانندش "لیمیتد مانرکی" (یعنی حکومت پادشاهی محدود) بعبارة اخری قسمتی پادشاهی است قسمتی حکومت بزرگان است و قسمتی حکومت خلق که حکومت "ممزوج" هم میخوانندش باین و تیره - جریان امور و اقتدار انجام کارها محوّل و واگذار است بپادشاه که در واقع واگذار است به وزرای خاص او و از آن طرف جریان قواعد و قوانین مشترک است درمیان پادشاه و مجلس لاردها و مجلس عامّه که روی هم مینامندشان "سه حکومت ملک" - امّا پادشاهی و تاج و تخت موروثی است و امور سلطنت و افعال و اعمال پادشاه بکفالت و ضمانت و جوابدهی وزرای اوست که هر یک از آنها بیکی از شعب امور عظیمهٔ ملک و سلطنت تعلق دارد مانند دول خارجه (وزیر خارجه) بحری (وزیر بحری) جنگی و خزانه وغیره - مجلس این وزرای مذکوره که مجلسی است خاص میگویند "هوس آف لاردز" دخانه یا مجلس اعاظم و

دارالکین) و این مجلس مشتمل است از شاهزادگان دودهٔ سلطنت و اعاظم کبار ملک که موروثی است
این عهده و منصب مر ایشانرا بیشاپ ها (که علما باشند) و ارچ بیشاپ ها (که علمای کبیره و یا
اعلم العلما را باشند) که متعلق اند بکلیسای خاص انگلند و آیرلند - در این مجلس ۲۹۲ نفر حسبه
هستند که ۱۶ نفر شان وکلای اسکاتلند اند و ۲۸ نفر شان وکلا و نواب آیرلند -
امّا مجلس وزرای عامّه که آنرا میخوانند "هوس آف کامنز" مشتمل است بر ۶۵۲ حسبه
که نایب مناب و وکیل اند از جانب عموم خلق ملک که بودن هر یک از ایشانرا در این مجلس
مدّت مقرّری است و بالجمله این هر دو مجلس را در هم رفته پرلمنت میخوانند (یعنی
مجلس شوری) که بموجب قانون ملک بیش از هفت سال نباید یک پرلمنت طول بکشد
ولی ممکن است که قبل از هفت سال این مجلس برهم خورد و مجلس جدیدی منعقد شود -
اقتدار مجلس عامّه این است که اختیار کامل دارد بجهة جمع آوری مالیات و هرگونه مخارجی که حکومت
را در کار باشد و حق و بطور قاعده باشد و اگر خلاف قاعده باشد اقتدار آنرا دارد که سرباز زند
از امضا و قبول آن - مجملاً هیچ قانونی جاری نمیشود در ملک جز آنکه باید پرلمنت مذکور امضا دارد
از جمله حقوقی که بموجب قانون این ملک از برای خلق معیّن کرده اند یکی آزادی مذهب است
که هر که هر مذهبی را که بخواهد اختیار کند بکند خواهش مباح نیست و دیگر آزادی چاپ کردن است
که هر که هر چه بنظرش میرسد چاپ کند یعنی بموجب قانونی که مقرّر کرده و شرایطی که در آن
درج نموده باشند و دیگر اختیار اختیار کردن اجزای پرلمنت است -

عدد اجزای پرلمنت

هوس آف لاردز

خاندان سلطنت	۴ نفر
آرچ بیشاپ	۲
دیوک	۲۱
مرکیس	۱۸
ائرل	۱۱۰
ویسکونت	۲۴
بیشاپ	۲۴
برن	۲۴۵
وکلای اسکاتلند	۱۶
وکلای آیرلند	۲۸
کلاً	۴۹۲ نفر

هوس آف کامنز

از انگلند و ویلز		
۵۲ ضلع	۱۸۷	
۱۹۸ شهر	۲۹۷	۴۸۹ نفر
۵ دار العلم	۵	
از اسکاتلند		
۳۳ ضلع	۳۲	
۷ شهر	۱۱	
۱۵ پرگنه	۱۵	
۴ دار العلم	۲	
از آیرلند		
۳۲ ضلع	۶۴	
۳۱ شهر و پرگنه	۳۷	
۱ دار العلم	۲	
کلاً	۶۵۲ نفر	

کلاً اجزای پرلمنت ۱۱۴۴ نفر اند

مذهب ـ مذهب اهل انگلند عیسوی است و عمده از قسم پروتستنت است مگر سایر مذاهب هم در ملک مذکور یافت می شوند و همه یکسان اند ـ

تربیت و علم ـ از حیثیت تربیت و علم اکثر و اغلب خلق گریت برتین یعنی انگلستان و آیرلند کمتر ترقی کرده اند در علم و تربیت از بعضی دیگر ممالک مثلاً اطفالی که به مدرسه تعلیم حاضر می شوند نسبت بعدد خلقیت ملک در انگلند کمتر اند از اطفالی که بمدرسه حاضر میشوند در ملک پرشیا و بوریا و هالند و امریکا نسبت بخلقیت هر یک از انها مگر در این اوقات توجه زیادی شده است بجهة تحصیل مقدمات و تعلیم درجهٔ ابتدائیهٔ علم ادب و اطفال اواسط و ادانی ناس بحکم دولت مجبوراند که از سن پنج سالگی الی سیزده سالگی بمدرسهٔ تعلیم حاضر شوند دو قسم از سسیتی مقرر است در انگلند یکی را مبنا مند نشنل سسیتی که بنای آن بر کلیسای انگلند نهاده یعنی اصل و راس آن کلیسای انگلند هست و اکثر و اغلب مدرسها و تدریس و علم اغلب خلق در تحت این واقع است و دیگری سسیتی است که غالباً مختلف اشخاص و فرق آنرا پرورش می دهند ـ در اسکاتلند بیشتر توجهٔ و کوشش می شود بجهة تحصیل علم و کمال و تربیت هم در علوم مقدمات و هم علوم عالیه ـ

در آیرلند مقدمات بسیار ترقی کرده است ولیکن هر یک را قاعده و قانونے مقرر است خاص و ضابطهٔ منضبط ـ

تاریخ

انگلند که آنرا برِیتین هم میخوانند ابتدا مسکون بود از طایفه که آنرا سِلت میگفتند
پس از ان رومیان آمده مسخر ساختند ملک مذکور را بسرداری جولیس سیسر
در سال ۵۵ قبل از تاریخ عیسوی و بیشترین قسمت آن در قبضه رومیان بود تا سال ۴۲۸ ع
که ایشان خود باختیار و میل خود این ملک را بساکنان خودش واگذار نموده دست از ان برداشتند -
بعد از روانگی رومیان جوقه های چند از قوم سکسن که در شمال جرمنی سکونت داشتند حمله آوردند
و این ملک را مسخر نمودند - پس از سکسن با فرقه دیگری حمله آورد موسوم به دین و این قوم
بعضی از شاهزادگان خود را بر تخت حکومت نشانیدند - مجدداً سکسنها آمده امارت را ربودند
و ملک انگلند را مقبوض داشتند تا در سال ۱۰۶۶ عیسوی که ولیم دیوک نارمندی حمله آورد
و جنگی واقع شد در جائیکه نامش هستینگز و مظفر و منصور گشته خود را پادشاه ملک قرار داد
پس از این فتح دو واقعه اتفاقات عجیبی که در ملک انگلند روی داده اینها است - در عهد
سلطنت هنری ۲ در سال ۱۱۷۲ جزیره آیرلند الحاق یافت بانگلند - دیگر از واقعات
تاریخ انگلند مسک عظیمی بود که در آن حقوق مردم معین و مشخص بود که خلق جمع شده از پادشاه
جان گرفتند در سال ۱۲۱۵ - دیگر ادورد ۳ و هنری ۵ انگلند هر دو نوبت عهد

خود ملک فرنس را مسخر نمودند - دیگر واقعه جنگ و تنازع فیما بین خاندان یارک و خاندان لنکستر
بود که همینا میدندش جنگ گلها و وجه اشتهار آن جنگ باین اسم این بود که سپاه هر یک از فریقین را
نشانی به کلاه و دستار بود چون گل یکی سفید و دیگری سرخ و این جنگ جنگی بود که منقلب ساخت
تمام اضلاع ملک انگلند را در صد سال ۱۵ عیسوی و آن چنین بود که هنری ۶ انگلند رشته نژاد
خود را کشانید به دیوک لنکستر پسر سوم ادورد ۳ در این بین حریفی پیدا شد ریچرد دیوک
یارک که از نژاد و خاندان دیوک کلارنس پسر دومین ادورد بود آنهم دعوی تاج و تخت کرد
ولیکن این یکی را تمسک و حبل المتین مستحکم‌تر از هنری بود و بهر حال اسباب و جهات دیگر هم بهم رسید که
درمیان این دو خاندان جنگ واقع شد - یکی دیگر از واقعات عظیمه که در ملک انگلند روی داد حکایت
جاری داشتن و روان ساختن ریفارمیشن بود در عهد هنری ۸ - دیگر الحاق و دادن تاج
انگلند و اسکاتلند بود در تحت حکومت پادشاه جیمز ۱ در سال ۱۶۰۳ زیرا که این جیمز از اولاد واقعی
هنری ۷ بود و وارث واقعی هر دو ملک - واقعه دیگر قتل پسر همین جیمز بود چرلس ۱ در سال
۱۶۴۹ - دیگر استقرار کامن ویلث بود (یعنی حکومت عوام یا جمهوری) و باز بحالت خود باز آمدن
دولت و پادشاهی بالاستقلال کامل بود در عهد سلطنت چرلس ۲ در سال ۱۶۶۰ - واقعه دیگر
انقلاب و فتنه بود که در آن جیمز ۲ را از تخت فرود آوردند و پادشاهی را بدختر او مری و شوهر او
ولیم شاهزاده آرین که یکی از اضلاع ملک فرنس است دادند - دیگر پیوند و اتحاد واقعی مدامی
اسکاتلند بود بملک انگلند در سال ۱۷۰۷ و جانشینی جارج ۱ در سال ۱۷۱۴ که ملکه امروزه حال
دولت بهیه انگلند را رشته و سلسله حقیقی با وی می پیوندد که تخت نشینی او فقط باجازت و امضای پرلمنت

(یعنی مجلس شوری) واقع شد و دران خصوص قانونی از مجلس مذکور جاری گشت - دیگر اتحاد یعنی الحاق حقیقی آیرلند و انگلند بود بیکدیگر در سال ۱۸۰۰ که از آن زمان حکمرانی و جریان قواعد و قوانین ملک مذکور از خودش صلب شد و بکلّی تابع و فرمانبردار گشت انگلند را بهمین سبب بود که جزایر یکه در قبضه تصرف انگلیش هست از انزمان خواندندش "ممالک متحده انگلند و آیرلند"

ازمنهٔ قدیمهٔ این ملک

ازمنهٔ قدیمهٔ ملک انگلند را پنج قسمت باید کرد - یکی زمان بریتانها - دوم زمان رومیان سوم زمان گات ها - چهارم زمان دین ها - پنجم زمان نارمن ها -

اما زمانهٔ بریتیان ها - از علامات و آثار زمانهٔ بریتیان ها هنوز بعضی چیزها باقی هست درین ملک و آنها کوپه های خاک هست و سنگ که بالای قبور مردگان قرار داده اند موجب عادت و رسمی که در ازمنهٔ قدیمهٔ هر ملکی غالباً بوده و نیز مقامها هائی هست که از سنگهای ناتراشیده قرار داده اند باین نحو که چهار یا بیشتر سنگ را مانند ستون برپا کرده اند و تختهٔ سنگی مانند لوح بالای آنها نهاده اند و آنرا یک چهار طاقی بد اسلوبی ساخته اند که در این زمان خلق بر آنند که اینها هم از قبور مردگان آن قوم بوده و نیز یکی از علامات و آثار آن زمان دایره ها یا حصارهائی است که مدور کشیده اند در صحراها بجهت آنکه عبادتگاه ایشان باشد در زمانیکه درُوئید ها علما و پیشوایان آن قوم بوده اند و پرستش اصنام میکرده اند که بعضی از اماکن و اضلاع ملک انگلند در بودن این معابد و آثار و علامات بکثرت در آنها معروف اند -

آثار زمانهٔ رومیان - بسیار بندرت چیزی دیده میشود از آثار این قوم و آنچه که مشاهده
می شود لشکرگاه ها و حصار ها و طرق است که بجهة لشکریان کشیده اند و نیز سکه ها
بسیار و اسباب و ساز و سامان خانگی و جنگی بیشماری - مابین نیوکسل و
کَرلَیل که دو بندر اند در دو جانب ملک به سواحل دریا و جدا میکنند خاک انگلند را
از اسکاتلند رومیان دیواری کشیده اند که اهالی انگلند از دستبرد و تاخت
و تاز اهل اسکاتلند محروس و مصئون باشند و یک دیوار دیگر هم ساخته اند از سنگ
که ۶۸ میل طول آن است - همه قلاع ملک انگلند که جزء اخیر نام آنها چِستر و سِستر
بزعم اکثر مورخین و نویسندگان محل سکونت رومیان بوده چرا که این الفاظ
بمعنی لشکرگاه اند -

آثار زمانهٔ گات ها - آثار و علامات قوم گات معابد و کلیسا هائی است که در اواسط
تاریخ عیسوی ساخته اند که دلیل است بر زهد و پرهیزگاری و دینداری در آن زمان
چنانچه معابد و کنشت های بزرگ متعددی هستند که در غایت علو و خوبصورتی
ساخته اند و بهترین آنها آن معابدی است که در این ضلاع استند یارک
لِنکالن لِیچفیلد سلیسبری کنتربری ونچستر - و نیز از
آثار زمانهٔ مذکوره عماراتی است که بصورت صلیب بنا کرده اند بسیار خوش وضع
و یک ضریحی کوچک در زیر آنها ساخته اند -

آثار زمانهٔ ڈین ها - از آثار و علامات این قوم فقط چیزی که بجا مانده هست

تپه های خاک ولشکرگاه ها است که امتیاز دارند از لشکرگاه های رومیان باینکه از انها
مدوّر است واز رومیان مربّع –

خلقیّت – اجزای خلق انگلند را از روی تاریخ واخبار ایشان میتوان برین
چند صنف قرار داد یعنی در اصل ونژاد – در قدیمی ترین ازمنه باشندگان ملک
انگلند قبایل وطوایفی بودند که ایشان را میخواندند سلت یا گال که محتمل از سواحل
ملک فرانس آمده بودند دراین ملک وهرچند که رومیان این ملک را گرفتند و
روزگاران در قبضهٔ خود داشتند مگر از قوم خود کسی را دراین ملک ساکن نگذاشتند
ومحتمل که امتزاج واختلاط این قوم چندان تغییری بحالت ساکنان قدیم این ملک نداد
ولیکن چون انگلز وسکسن در صد سال پنجمین وششمین عیسوی حمله بر ملک مذکور
آوردند خلق جدیدی از قوم انگلز (یعنی انگلیش) داخل وساکن شدند در اراضی بسیار
آباد ومعمور وسرسبز این ملک را وساکنان قدیم آن اراضی را که سلت ها باشند راندند
بحدود مغرب مگر بهیچ وجه فرمانروائی دین ها ونارمن ها تغییر وتبدیلی نداد باصالت
مردمانی که الان یعنی فی زماننا هذا دراین ملک سکونت دارند بعبارة اخری این قوم
انگلیش که الان باشندهٔ این ملک اند مخلوط با قوم دیگر نشده اند وچنین مینماید که
ساکنان جوانب شرقیه رود سویدن واکس هم بکلّی خالی از امتزاج واختلاط
با دیگر طوایف باشند حالکونی که اهل کارن وال وویلز وجزیره من هیچ شک
وشبهه نیست که از ذات سلت هستند –

سویدن

کارن وال

ملک اسکاتلند

جغرافیا

اسکاتلند قسمت شمالی ملک انگلند است غایت طول این زمین از شمال بجنوب با جزایریکه گرداگرد آن واقع اند ۲۵۶ میل است و عرضش ۲۵۰ میل و وسعت آن میل مربع ۳۰۰۰۰ میل است ـ سطح این ملک بیشتر کوهستان است و نشیب و فراز و بادیه های این ملک اغلب لم یزرع است و قابل زراعت نیست ـ جزایر خوردی که پیرامون اسکاتلند است بیش از ۵۰۰ جزیره است که در پنج جا یک جا جمع اند یعنی پنج دسته اند مگر در یکجا واقع اند ـ کوههای این ملک از ۱۰۰ میل طویل تر و از ۲۵۰۰ فوت رفیع تر نیستند و بواسطهٔ زیادتی کوهستان و نشیب و فرازی که این ملک راست بادیه ها و دشتهای آن بسیار کم و بسیار کم وسعت اند چنانچه وسیع ترین دشتهای آن اِسْتِرَتْمُر است که از یکصد میل طویل تر و از ۵ الی ۱۰ میل عریض تر نیست ـ رودهای اسکاتلند از ۱۰۰ میل طویل تر نیست و هیچ یک از آنها متحمل مسافرت نی تو همچنین باتگیرهای این ملک بسیار کوچک ولی متعدد اند ـ

هوا ـ هوای اسکاتلند بسیار عجیب است بحسب ملایمت و سلامتی و بسیار مناسب است بجهة تقویت قوای ظاهریّه و حواس باطنیّه انسانی و سردتر است از هوای انگلند و بنا براین قابل پرورش بسیار میوه ها و اشجار نیست ولیکن بواسطهٔ قرابت و نزدیکی اطراف آن بدریا هوای آن معتدل تر است از هوای دیگر جاهائی که در همان خط واقع اند و غایت اعتدال هوا در ملک اسکاتلند از ۷۰ ۶ درجه کم و زیاد نیست و بارش این ملک در تمام ایام سال روی هم رفته از ۲۲ اینچ است الی ۳۳ اینچ در حدود شرقیه و از ۳۰ اینچ است الی ۴۶ در حدود غربی ـــ

خاک ـ بواسطهٔ جبال و پست و بلندی و سردیی که در طبیعت این ملک است کم از چهار یک قسمت آن بلنیشتر در زراعت نیست مگر دشتها و بادیه های آن بغایت سرسبز و حاصلخیز است و در غایت کمال و بنهایت هنرمندی زراعت میشود و از هر گونه نباتی بحسیاب میروید در آنجاها و بعضی از کوههای آن هم بی نهایت از برای چراگاه حیوانات خوب است ـ

حاصل ـ حاصل این ملک از جانور آنچه در انگلند است در این ملک هم یافت میشود و علاوه یابوی خورد اندامی و دو ذات جانور دیگر هم خاص است این ملک را یکی از آنها یکذات سگی است که شبانان را بسیار پسندیده است و دیگری شاید قسمی از گوسفند باشد ـــ از طیور چند قسم عقاب و خروس جنگلی و دیگر طیوری که در انگلند یافت میشوند و بلبل یافت میشود در اسکاتلند ـ از قسم ماهی یک ذات بیش ندارد ـ سنگ قیمتی چند قسم دارد که بطور واقع حقیر نمیدانم نام هر یک را جز آنکه از قراری که در فرهنگ بیان میکنند یکی باید مرجان باشد و دیگری

کهربا و دیگری عقیق یک قسم دیگر از سنگ هست که آنرا بلَدْ اِسْتُن میگویند ـ

خلق و زبان ـ مردم کوهستان از ذات سلت اند و هنوز بلغت قدیم همان قوم تکلم میکنند و مردم دشتستان از ذات تیوتان اند و بیک رشتهٔ از لغت انگریزی متکلم اند و مردم جزایر اینملک از ذات دیگری هستند (از اهل اِسکنڈِنیویا) ـ در این بیست سال اخیر بسیاری از محنت کنندگان آیرلند نقل مکان کرده و سکونت گزیده اند در اسکاتلند و در شهرهای عظیمهٔ این ملک اقامت کرده اند ـ خلقیت این ملک بالتمامه در سال ۱۸۷۱ تخمین شده بقدر ۳۳۶۰۰۰۰ نفس بود ـ دار الملک اینملک شهر اِدِنْبَرْگْ است که دو لک خلقیت دارد

محنت و شغل ـ تقسیم محنت کنندگان و پیشه وران این ملک بموجب ذیل است ـ

	صدی	
کارگران و کسانیکه بمینوفکچری یا کارهای دستی مشغول اند	۳۶	
زارعین	۲۲	
کنندگان معادن	۱۷	۱۰۰
تجّار	۱۰½	
دیگر اصناف	۱۴½	

طرق و شوارع ـ در ملک اسکاتلند طرق و شوارع بسیار خوب و ممتاز هست و در این اوقات بر بسیاری از جبال و اراضی کوهستان معابر و شوارع جاری شده و از انجمله بقدر ۱۴۰۰۰ میل معبر عام دارد همه درست و پاکیزه و ۲۶۱۲ میل ریلوی دارد و ۲۱۲ میل نهر دارد که در ان مسافرت میشود یعنی کشتیها در آن انهار روان اند ـ تلگراف کشیده شده است مابین تمام بلاد

و مهمات معروفه آنملک و بلاد و امصار عظیمهٔ انگلند و دو تار تلگراف هم ازان ملک آیرلند جاری است

مذهب و تربیت — در اسکاتلند همچنانکه در انگلند کلی امر مذهب اختیاری و بطور آزادی است
مگر عمده مذهبی که در این ملک شیوعش بیش از همه است مذهب پرسبیتیری است ولیکن
مذاهب و طرق دیگر هم بسیار است در اسکاتلند — علم و تربیت بغایت انتشار دارد در تمام
ملک اسکاتلند و موجب یک قانون و اصولی که در پریشها قرار داده اند هر صنفی از اصناف
اطفال فقرا و مساکین بقدر ضرورت خواندن و نوشتن می آموزند و بجهة درجهٔ اعلاتر تحصیل
علوم مدرسه های خاصه ترتیب نموده اند که در این فقرهٔ مخصوص ملک اسکاتلند معروف است
یعنی اواسط ناس بخوبی تربیت میشوند و علم می آموزند —

حکومت — این ملک را از سال ۱۷۰۷ که الحاق یافت بانگلند حکومت جداگانه از خود
نیست یعنی ریاست و پادشاهی علاحده ندارد مگر قوانین قدیم خودش بهمان وتیره و وضع خاصی
که دارد جاری است که ملایم تر و سهل تر است از قانون انگلند —

در پریشها یعنی حصه های ملک [illegible] که در تحت حکومت یک [illegible] متعلق یک کلیسا است

تاریخ

وجه تسمیهٔ اسکاتلند بمناسبت قومی است که ایشان را مینامند اسکات که جلای وطن اختیار
کرده بودند از ملک آیرلند در اواسط صد سال سوّمین و ششمین عیسوی که پادشاه شان ملک
پیکت ها را الحاق داد و بملک خود در سال ۸۴۳ عیسوی ولیکن از تاریخ این ملک بطور
واقع و کماکان اطلاعی حاصل نیست تا زمانی که سه ادورد نخستین انگلند را با این ملک تنازع

واقع شد که آنها دعوی بزرگی و مطاعی مینمودند برابر و پادشاهان این ملک بموجب قانون و رسم فیودل که در آن زمن جاری و مروّج بود۔

ولیم ولیس ۔ یکی از شرفادلی گُم نام اسکاتلند برخاست و اراده کرد که ملک اسکاتلند را بی علاقه (یعنی مستقل سازد) از انگلند مگر جان خود را در سر این کار بداد لیکن شخص دیگری بنام **رابرت بروس** به این خیال کمر بست و مظفّر و منصور گشت و جنگی نمود در جائی که می نامندش **بناک برن** که در آن فاتح و غالب گشت (در سال ۱۳۱۴) و ملک اسکاتلند را مستقل ساخت ۔

نبیرهٔ این شخص مذکور اوّلین شخص خاندان **استوارت** بود که در بین ایّام فرمان روائی شان غالباً اسکاتلند در حالت بی انتظامی بود و اغتشاش و حالکونی که پادشاهان انگلند بر در ایّام فتحمند گشتند که قوت و استیلای امرا و بزرگان ملک خود را که بموجب رسم فیودل داشتند تخفیف دهند و کم کم معدوم و پایمال سازند و قلاع و حصارهای ایشان را منهدم نمایند ولی ملک اسکاتلند بواسطهٔ وضع و حالت طبیعی خود (یعنی همه کوهستان بود) و نیز بواسطهٔ آنکه بزودی ممکن بود تعمیر و ساختن قلاع وغیره بهمان حالت بدبختی باقی ماند در تحت رسم فیودل در کمال آفت و پُر از فتنه و شر و فرمانروایان آن پیوسته با امرا در جنگ و جدال بودند و حکومت انگلستان نیز مکرر آتش تنازع و جدال آنها را مشتعل میساخت تا آنکه در عهد **مِری** اشتعال این آتش بلند دی در پر و دیگ آن فتنه را جوش برمزید شد بواسطهٔ آن که مذهب رمن کتلیک را امرا و اعاظم ملک اسکاتلند تغییر دادند و این مخالفت عقیدهٔ ملکهٔ ایشان (مری) بود و ملکهٔ انگلند **الیزبت** جانب امرا و اعاظم را مراعات نمود و حمایت از ایشان کرد و امرا و رعیت مری را از تخت فرو

آوردند والیزبت اورا حبس نمود وچندی بعد از ان اورا گردن زد - ولیکن بعد از مرگ
الیزبت در سال ۱۶۰۳ جیمز پسر مری بوراثت واقعی تاج انگلند را بر سر نهاد زیرا که نژادش
به هنری سامی رسید بلا واسطه وبنا بر این فوقیت ومهتری یافت بر سایر امرای اسکاتلند - بالجمله
بسعی وکوششی که بعد از ان شد که حکومت واقتدار بیشا پهار واج یا بد راسکاتلند وپس از ان
بواسطهٔ متحد وموافق شدن اهل اسکاتلند با خاندان استوارت ومیلان خاطر ایشان در نگاهداری
وحفظ مراتب خاندان مذکور بعد از انکه از تخت وتاج انگلند محروم ومعزول شدند رفته رفته ملک
اسکاتلند با انتظام وامنیت شد وامور آن صورت اصلاح پذیرفت - در سال ۱۷۰۷ مجلس
شورای اسکاتلند وانگلند یکی شد بموجب قانونیکه جاری کردند واتحاد ویگانگی این هر دو ملک
دوام پذیرفت وحقوقیکه امرا را بود بموجب رسم فیودل قدیم برطرف شد وعملها وحکومتهائیکه
پشت به پشت وموروثی بود موقوف گشت واز جانب پادشاه انگلند عاملان وحکام
گماشته شد وخلق ملک از ان خدمتهائیکه داشتند ومیکردند آزاد شدند وبکارها ومحنت های
سودمند مشغول گشتند که روز بروز ترقی ایشان افزود که تا الی الآن پیوسته روی بترقی
دارند وبالاتصال کاملتر می شوند واواسط صد سال ۱۸ را باید زمانی مقرر نمود که ملک اسکاتلند
بعد از قرون ودهور فلاکت ونکبت وتن پروری شروع کرد که روی بترقی وکمال نهد وموجب
آسایش دولت انگلیش شود -

آثار قدیمه - از جملهٔ آثار وعلامات قدیم این ملک همان چارطاقیهائی است که از سنگ
ساخته اند که گفتیم در انگلند هم هست وغالبا گمان رفته است که معابد درویدها بود وبعضی هم

برآن رفته اند که اینها قبور مردگان از اعاظم اهل آنجا بوده ـ واز انجمله انواع و اقسام آلات حرب مختلف الاشکال است که بزعم نویسندگان از قوم سلت باقی مانده که ساکنین نخستین این زمین بوده اند ـ بعد از این زمان که ذکر شد از آثار قدیمه این ملک لشکرگاههای رومیان دیده میشود ومعابد وآلات حرب وسکه هائی که معلوم میشود آن قوم حکومت واستیلائی بوده است در حصه جنوبی این ملک وهمچنین دیواری را که آن قوم کشیده اند قریب سال ۱۴۰ عیسوی درمیان اسکاتلند وانگلند ـ عمارات برج مانند بسیار عجیبی نیز یافت می شود که گمان رفته است که خانهای سلت ها بوده وکلیساها ودیرهای بسیاری ویرانه افتاده است که از انها ظاهر میشود در زهد وورع مردم این ملک در بین صد سال ۱۲ و ۱۳ عیسوی که در آن زمان خلق بسیار عابد وپرهیزگار بوده اند ونیز آثار وعلامات بسیار از زمانی بنظر می آید که در آن رسم فیودل جاری بوده وآن قلاع وحصارهای عالیه مضبوط است که هریک از امرا واعاظم از برای خود ساخته بودند که بعضی از آنها تاکنون بحال خود باقی اند وهموار از آنها را تعمیر میکنند وجای اقامت قشون معین شده ـ

ذاتهای خلق اسکاتلند ـ ساکنان نخستین اسکاتلند سلت بوده اند مگر جا جا تی هم از قوم تیوتان در مختلف زمن آمده وسکونت گزیده اند دراین خاک وبعضی از اضلاع شمالی این ملک هنوز مسکون است با قوم سلت وساکنان جنوب وشرق آن ملک اهل سکسنه واسکندنیویا میباشند مگر باشندگان وسط این ملک مخلوط استند از سلت وسکسن ـ وساکنان اسکاتلند انچه در کوهستانها بسر میبرند بلغت سلت سخن میکنند وسایرین بلغت تیوتان (در جغرافیا اشاره شد) ـ در خصال وصفات وطبیعت خلق اسکاتلند چندان تیز هوش وچالاک اند.

بهر کاری که دست میزنند ثابت بقدم که معلوم می شود چگونه برحمت و محنت آباد و معمور ساخته اند
ملک خود را با آنکه چندان موانع طبیعی موجود است ملک مذکور را که ترقّی آن مشکل است و باید گفت
امساک و دوراندیشی هم درمیان اهل انملک بغایت فزایش یافته چنانچه درمیان ایشان
بسیار کم و نادرست مقامات و مواقعی که درآنها بی اعتدالی نمایند ایشان در خرج و اصراف از
رهگذر بی دانشی یا بی پروائی و از الطرف در نظر نخستین مینماید که فی الجمله نقصی هم باشد مردم ملک
مذکور را در اخلاق و مروّت و کشاده روئی و سخاوت ـ درمیان کوهستان نشینان تعصّب
وگرمی مذهب و توهم بغایت است و درمیان اهل اسکاتلند مطلقاً ملاحظه دینداری بسیار میشود
و در هیچ ملکی از ممالک نصارا روز یکشنبه را چندان مراعت نمیکنند که در ملک اسکاتلند و ملاحظه
شده است که پایهٔ مذهب و شرع اهل اسکاتلند عمده بر فکر و تامل و تاویل است نه محض بر ظاهر آنچه
رسیده است و در توریه و انجیل ثبت است و میلانی که دارند بحجت آوردن و دلیل اقامه کردن ظاهر
میشود هم در امور معبد و کلیساشان و هم در کتب حکمت و نوشته جات ایشان ـ صحرانشینان و مردم کوهستان را
امتیازی است بر دیگران بواسطهٔ زحمت کشیدن و کار کردن و خوی و عادت و مذهب شان و لیکن در انملک بخلاف آنکه در هر
ملکی تهذیب و حسن خلق در شهرها و قلاع بسیار کمتر است از صحراها و کوهستانها یعنی صحرانشینان را عادات نیک
بیشتر است از شهرنشینان ـ عدّت بعیدتی از جوانان اسکاتلند پیوسته وطن اصلی خود را رها کرده بخت
خود را در ممالک بیگانگان آزمایش میکنند و در هر جائیکه کار و محنت بسیار است در انجا حل اقامت می افگنند
و ملاحظه شده است که غالباً مظفر و بهره مند شده و میشوند در محنتی که میکنند و در هر جائیکه یکدیگر را ببینند
و ملاقات کنند بسیار حمایت و خاطرخواهی میکنند از یکدیگر و حقیقت مردم با حمیّت و با اتفاقی هستند

آیرلند

جغرافیا

آیرلند - یکی از جزایر عظیمهٔ یوروپ است در بزرگی ثانی انگلند است و از حیثیت وضع و ترتیب طبیعی یکی از جملهٔ ممالک عجیبهٔ عالم است چه در این ملک رؤس ارض و بحار و بحیره و تالاب بشمار است و نیز کیفیات دیگری در این جزیره است که در سایر ممالک نیست مثل اینکه غالباً آفتاب است دمی بار و چنانچه شعاع آفتاب در قطرات امطار بسیار خوش مینماید و قوس قزح گرداگرد آنرا فرا گرفته وامثال ذلک - غایت طول این جزیره ۳۰۰ میل است و نهایت عرضش ۲۰۰ میل و وسعت آن مع جزایریکه در پیرامون دارد قریب ۳۲۵۲۴ میل مربع است -

جزایر گرداگرد آیرلند بسیار است مگر هیچ یک از آنها قابل ذکر نیست زیراکه همه خورد و حقیراند - یک حصهٔ عظیم سطح این ملک را فرا گرفته است دشتی وسیع که در وسط آن بعضی از اتلال خفیفه پست افتاده و دشت مذکور از سطح دریا قریب ۳۰۰ فوت بلند است و در حاشیه و کنارهٔ آن در جانب غرب و جنوب زمینی واقع گشته همه کوهستان که در آن بعضی نمایشات و عجایب بسیار غریبه ایست که در هیچ ملکی از ممالک یوروپ یافت نمی شود -

جبال - جبال این ملک چون تلال اند زیرا که یکی از آنها که منیجانندش و یکلیو فرا گرفته است قطعه زمینی را که فقط ۶۰ میل در طول است و ۳۰ میل در عرض وارتفع قلل جبالی که در این ملک است قله جبل کرنتُوهیل است که فقط ۳۴۱۴ فوت رفعت دارد -

دشتهای آنملک چنانچه اشاره شد در فوق یک حصه عظیم این ملک را فرا گرفته اند که قریب دو خمس از تمام ارض آن باشد که در بر دارد قریب ۱۲۵۰۰ میل مربع زمین آنرا و تمام این دشت کویر است مگر چند قسم مختلف مثلاً کویر سیاه که از آن چیزی حاصل میشود بجهة سوختن و بسیار آن است یعنی بجای هیمه صرف میشود و قسم دیگر آن است که فی الجمله اشجاری در آن یافت میشود و لکن چندان فایده مند نیست و قسم دیگر کویری است که در کوهستان است که بخوبی میتوان آنرا تغییر داده چراگاه قرار داد بجهة حیوانات - اطول رودهای آیرلند رود شنان است که ۲۲۴ میل طول آن است و بقدر ۲۱۳ میل آن قابل مسافرت کشتی است از طرف دریا و آب ۱۱۰۰۰ میل مربع زمین را سجود میکشد - انگیر این ملک بیشمار است و از همه بزرگتر آنگیرنی است که ۲۰ میل طول و ۱۲ میل عرض آن است و وسعت آن بیش از ۱۵۰ میل مربع است -

هوا - بواسطه خلیج و بحره و انگیر متعددی که در ملک آیرلند است هوای آن بسیار ملایم و معتدل است و بادهائی که همواره از طرف غرب می وزد رطوبت بسیاری می آرد و باین سبب بغایت مناسب و مطبوع است سبزی آلات و نباتات این ملک که از قدیم الایام همین وجه آیرلند را میخوانند "زمردین جزیره" و در این زمین نهالاتی میروید در هوای کشاده یعنی در میان صحرا که در ملک انگلند ممکن نیست [illegible] آنها جز حرارت [illegible] که بحکمت عملی ترتیب میدهند باشش سال یا [illegible] ملک قریب ۳۶ انچ است

جغرافیای آیرلند

خاک - خاک آیرلند بسیار حاصل خیز است و حاصل بحساب بکثرت میشود در ان با یک
محنت و کمتر زراعتی و حتی انیکه کوهها هم بندرت خالی از زراعت اند و بسیاری از کوهها از
همان روس و قلل آنها زراعت شده است و بجهت چراگاه حیوانات گویا در تمام روی ارض زمینی نیاگی
قدیم زمینی برابری نکند با این خاک - حاصل - اما در میان جانوران آیرلند وزغ و مار نیست
دار قبیل گاو و گوسفند در انملک بحساب و بیشمار است و نحو تر و جهی انیگونه جانوران را تربیت
میکنند و یک نوع سگی در این ملک هست که خاصه آنست اما در سایر حیوانات این ملک یکسان است
با انگلند - نباتات - انملک علاوه بر انچه در ملک انگلند یافت می شود چند قسم دیگر نبات در
آیرلند هست که در انگلند و اسکاتلند یافت نمی شود از انجمله درختی هست که مدام سبز است و میوه هم
میدهد و در هیچ ملک دیگری یافت نمی شود که در همان عرض درجه واقع است - معدنیات
این ملک همان معدنیاتی است که در انگلند و اسکاتلند هست مگر نه چندان با فراط و نه چندان ممتاز است
خلقیت - انملک در سال ۱۸۴۱ بیش از ۵۴۰۰۰۰۰ نفس بود و خلقیت این ملک بالنسبه
بزمان پیشین تخفیف یافته چراکه در سال ۱۸۶۴ بیش از ۵ ملیین خلقیت نداشت و خلق آیرلند از
ذات سلت اند مگر بسیاری از انها مخلوط و ممزوج شده اند عمده در جانب شمال و شرق با کسانیکه
جلا وطن اختیار کرده اند از انگلند و اسکاتلند - اگرچه زبان انگریزی رواج بسیاری دارد و جریان
کلی یافته مع ذلک هنوز در حدود و اضلاع غربیه انملک بلغت سلت تکلم میکنند - عمده مشاغل
اهل اسکاتلند شبانی و پرورش حیوانات است که بی نهایت پیروی میکنند در جنوب و مغرب
آن ملک و نیز زراعت هم که اکثر و بیشتر در جانب مشرق میشود و میگویند که چهار خمس از خلق ملک

نیز بزراعت اشتغال دارند. باوصف این زراعت اسکاتلند بخوبی نمی شود معلوم است که اگر از اینهم بهتر کنند
حاصل آن دو چندان میشود — مینوفکچری — کتان در آیرلند بسیار بافته میشود — ماهی گیری هم در این
ملک رواج کلی دارد و یکی از جمله مشاغل عظیمه است در کنار دریا — گندم و جو و بتاته بسیار است و
عمده خوراک مردم آیرلند بتاته است فلکس یعنی علفی که از آن ریسمان و گونی و امثال اینها میبافند
بسیار است — تجارت — اینملک عمده تجارت خارجه و داخله است — اما تجارت خارجه که حمل و نقل
بممالک دیگر باشد در اینملک منحصر است به اشیای زراعتی و غله و مینوفکچری و اشیائی که حاصل میشود از
حیوانات — اما تجارت داخله که آمد فی ملک مذکور باشد منحصر است به چای و قهوه و شکر و شراب و
ادویه جات و میوه جات و پنبه و پشم وغیره —

طرق و شوارع — آیرلند بسیار ممتاز است و بیش از ۲۰۰۰ میل ریلوی دارد و ۳۰۰ میل نهر بریده
و این ملک را با انگلند رشته تار تلگراف است از لندن تا دبلین که دار الملک انگلند و آیرلند اند
۳۰۰ میل فاصله است که هفتاد میل از آن دریاست و این مسافت در ۱۲ ساعت براً و بحراً با ریلوی
و کشتی دخانی طی میشود — دبلین قریب دو لک و نیم خلقیت دارد — مذهب اهل این ملک چهار خمس من
کتلیک است و یک خمس دیگر مذاهب دیگر عیسوی که از آنجمله است پروتستنت — علم و فضل و تربیت در این
ملک بسیار است و در قدیم الایام این ملک صاحبان دانش شده بسیار و شهره چنانچه در صد سال هشتم و نهم
عیسوی از اینملک بزرگان و دانشمندان در دربار پادشاهان انگلند و فرانس حاضر بوده اند و اکنون مدرسه های بسیار
در این ملک برپا شده و مخصوصاً برای اواسط الناس از جانب دولت مدرسه ها مقرر گشته و الآن
در آیرلند قریب ۵۰۰۰ مدرسه است —

تاریخ

قبل از آنکه انگلند تسخیر کند ملک آیرلند را ملک مذکور را هر حصه و بخشی بدست رئیس و حکمرانی بود ضعیف
و در حقیقت هر یک مستقل و بدون علاقه و بستگی به دیگری ولی در بعضی از ازمنه و اوقات مطیع و منقاد هم
میشدند پادشاه واحدی را که قوت و استیلائی بهم میرسانید در میان ایشان و تفوق می جست بر
سایرین و تمام ملک را مالک بالاستقلال میشد. این امرا و فرمانروایان همواره در تنازع و جدال بودند
تا اینکه یکی از ایشان مغلوب و منهزم و از ریاست خود محروم ماند روی بانگلند آورد و هنری ۲
را تحریص نمود (سال ۱۱۷۱) که آیرلند را مسخر سازد. بالجمله اقتدار و استیلای انگلیس زمان طویلی را
در آیرلند جاری بود ولی همواره بحمایت و طرفداری بعضی از حکمروایان آنملک و بهمین جهت دیگر اینرا
در اطاعت خود میداشت و این ملک مدام بی انتظام و بی بند و بست بود. جیمز ۱ انگلند جلا گزیدن خلق
از انگلند و اسکاتلند و سکونت شان در آیرلند اجاری داشت و غایت جد و جهد را در ان بعمل آورد
و محکمه قضا و امر انصاف و عدالت را نیز در آن سرزمین موجب گشت و تربیت و علم و هنر و ترقی را نیز در آن
جاری داشت بمختلف طرق و صور. تنازع فیما بین چرلس ۱ و مجلس شورای و اهالی آیرلند را امیدهائی
بخشید که باز ملک خود را مستقل سازند و مجدداً مذهب خود را جاری دارند و بنا بر این جنگی خانگی یعنی در میان
خودشان واقع گشت و عاقبت بواسطه فتوحاتی که کرامول نمود ملک مذکور باز بحال اول در اطاعت و
انقیاد انگلند ماند و کرامول بسیاری از زمینهای آنها را بخشید بحامیان خود و کسانیکه ازو یاری کرده بودند.
در زمان رولوشن (سال ۱۶۸۸) رومن کتلیک‌ها اعانت و حمایت کردند از جیمز ۲ پس از آنکه

مشار الیه دست بداشت از تاج و سلطنت انگلند ولیکن ولیم ۳ آنها را در جنگ باین مغلوب ساخت
(۱۶۹۰) و مجدداً خلق آیرلند سرکشی کردند بامید آنکه ملک خود را مستقل سازند (۱۶۹۸) مگر بزودی رفع
آن سرکشی شد و حکومت انگلیش عاقبت الامر رای خود را یکی ساخت و عزم جزم نمود که فرمانروائی جداگانه ملک
آیرلند را برطرف سازد و آنرا شامل پرلمنت انگلند کند و این فقره صورت انجام یافت در روز اول
ماه جنوری ۱۸۰۰ عیسوی (بعبارة اخری مجلس شورای آیرلند که جداگانه بود و احکام و قوانین از آن نشر
میکرد شامل مجلس شورای انگلند شد) - بالجمله ملک آیرلند باوصف آنچه ذکر رفت بهیچ وجه من الوجوه خالی
از فتنه و آشوب نماندند تا آنکه یکی از موانع و سببهای عظیمه آن رفع گشت و سال ۱۸۲۹ آنهنگامیکه رومن کتهلیک خلاصی یافتند
از آن سلسله تقییدیکه برپای ایشان بود که از نوکری بیدخل شدند با واجازت یافتند که داخل شوند در هر رشته خدمت و عهدها در امور دولتی
آثار قدیمه - از آثار و علامات بت پرستان قدیم تا کنون چیزی در ملک آیرلند باقی است و از آنجمله است
همان چهار طاقی های سنگی که قبور بزرگان اهل ملک بوده مختلف در شکل و اندازه و ترکیب ولیکن غالباً
سه ستون دارند دو در جانب عقب و یک در جانب پیش رو و نیز کوبه های سنگ است که دستی
میساخته اند که در آنها در واقعات خاصی آتشی معروف بوده که می افروخته اند و در همان وقت تمام آتشهای که
در هر خانه و منزلی بوده خاموش میکرده و مجدداً از آن آتش که متبرک بوده روشن مینموده اند و این نوع
عبادت و بندگی بوده است مردم آنزمان ها نیز ستونهای سنگی بلندی برسرپا کرده اند که بعضی از آنها
فرو ایستاده ولی اغلب از آنها تکیه دارند به پشت بندی و آنهم جزئی از معابد و آلتی از آلات عبادت
ایشان بوده و در این زمان هم گویا عبارتی است معروف در میان خلق آیرلند که "بیا تا به
برویم بجانب سنگ" یعنی برویم بمعبد کلیسا و شبه است که این عبارت از رسم بت پرستان

قدیم این ملک باقی مانده است که جمع میشده اند گرداگرد این سنگها از برای عبادت چنانچه عیسویان هم
را این رسم بوده که صلیبهای سنگی منقش برپا میکرده اند در معابد و کلیساها یا در صحن کلیساهای خود ـ
دیگر حصارهای سنگی مدور است که غالبا آنها را مینامند "دروئید سرکل" یعنی حصارهای دروئیدها
که در آنجاها که مثل مصلای مسلمانان است عبادت میکرده اند ـ دیگر از جمله آثار و علامات قدیمه
این ملک تلهائی است که از سنگ میساخته اند مدور و طولانی که فوق آنها مسطح بوده بالای آن عماراتی
قرار میداده اند که گرداگرد حصاری بوده و این عمارات غالبا محل پناه و گریزگاه بزرگان بوده یا جای
عبادت و کارهای دیگر و این عمارات در صور و اشکال بسیار مختلف اند و همچنین برج مدور بسیار است
که معلوم میشود جای گذاشتن و نواختن ناقوس بوده ـ حربه ها و زینتهای قدیم گاه گاهی یافت میشود در
هر گوشه از ملک آیرلند و از انجمله است تیغهای برنجی و مسمار و تیغهائیکه بصورت سنان نیزه ساخته اند
مختلف در قد و طول آن هم از مسمار ـ حلقهای عجیب الاشکالی پیدا شده که بعضی از آنها مس است
و برخی از طلا و اکنون بتقیین پیوسته است که اینها از رایج المعامله آن زمان بوده ـ و نیز در میان زینتها
چیزهائی پیدا شده که از طلای خالص ساخته اند بسیار نازک بصورت نیم قرص ماه که گویا اینها گردن بند و
بازو بند و غیره بوده و نیز پارهای طلائی دیده شده بصورت تنگ و جرس و لیکن قطعا و بیکدیگر متصل
که تاکنون استعمال شان بر کسی معلوم نگشته ـ از بدایت شیوع مذهب عیسوی هم بعضی مخروبها تاکنون
باقی است که قابل ملاحظه اند که یکی از آنها قریب شهر دبلین است که بری رفیع نیست و سقف آن از
سنگ است و چند کلیسای بزرگ نیز ساخته شده که تاریخ زمان آنها ۱۱۷۱ عیسوی است قبل از هجوم
انگلیش حمله بر انملک آورده مسخر سازد آنرا و هنوز این عمارات بحالت نخستین باقی و همه روزه در آنجا

عبادت میشود و گذشته از اینها دیرها و کنشت ها و قلاع متعددی یافت میشود که همه خراب و تباه افتاده اند
قلاع و حصارهای کوچکی بیشمار سراسر این ملک را فرا گرفته که بسیاری از آنها تاریخ بنا زمان سلطنت
الیزبت است که ملکه مذکوره بتعمیر آنها فرمان داده بوده است که حفاظت سراسر آن وادارد مردم وحشی صفت
سرکش آن ملک را — قلاع مذکوره غالباً رفیع اند و مربع در هر گوشه از آنها برجی است گذشته از اینها
خرابه ها و دیوارهای شکسته و قلاع بسیار بزرگی هم یافت میشود که غالباً آنها را نسبت میدهند به جان
پادشاه انگلند از جملهٔ آن است که در تریم است که در قدیم الایام نشیمنگاه نایب الحکومة انگلند و در آن شهر
مجمع شوری هم برپا میشده و در آنجا زر هم سکه میکرده اند و چند خانواده از خانوادگان امرای آن ملک
بوده که تا کنون هم مسکون اند —

حکومت — آیرلند چنان است که از خود حکومت و فرمانروائی علاحده ندارد و جز آنکه مانند اسکاتلند
وکلای چندی از آن بمجلس شورای انگلند فرستاده میشوند که مشتمل اند بر ۲۸ نفر از اعاظم ملک و ۱۰۳ نفر که
چهار از آن علما هستند و بقیه عوام یعنی اواسط الناس هستند چنانچه ذکر کارخانهٔ پارلمنت انگلند کرده ایم از آن شد

تمام ممالک مقبوضهٔ انگلیش

حالکوئی که وسعت زمین موقعی و وطن اصلی انگلیش روی هم رفته بقدر ۱۲۱۰۰۰ میل مربع است و خلقیت
آن بیش از ۳۸ میلیون ممالکی که در قبضهٔ آن است در دیگر گوشه های کرهٔ ارض [illegible] میل
مربع است که تقریباً ۶۳ برابر ملک اصلی آن بوده باشد و ۲۰۳۱۳۳۳۲۹۴۶ خلقیت آنها است
که ۷ چندان خلقیت ملک اصلی آن است — العلم عند الله

ناروی و اسویدن

ناروی و اسویدن از حیثیت جغرافیا یک ملک محسوب اند و اکثر اوقات خوانده شده خوانده میشوند اسکندنیوین
پنینسوله (یعنی پنینسوله اسکندنیویا) مگر در این دفتر ما جدا جدا بیان میکنیم جغرافیا و وضع حکومت هر یک را

ناروے

جغرافیا

ناروی - حصه غربی ملک اسکندنیویا است و وطن قومی است که ملک انگلند را تاخته تابع خود ساختند
و ملکی است مشتمل بر جبال بسیار با قلل رفیعه و میدانهای وسیعه پر از برف و صحراهای پر از یخ و دره‌های
عظیمه سراشیب - فسحت این ملک بیش از ۱۲۲۰۰۰ میل مربع است و غایت طولش ۹۰۰ میل و غایت
عرضش ۲۶۰ میل است - جزایر این ملک غالباً کوهستان است مشتمل بر سنگ خارا و تمام ملم بهم ریع افتاده
مگر متعدد و بیشتر در یک جا جمع شده - از انجمله یک دسته یا سلسله جزایر لفودن[۲] است که روی هم رفته
۱۴۰ میل طول آنها است و اند و در شکل دندان نهنگ بنظر می آیند و بعضی از کوههای آن بغایت تیز اند
مانند نوک نیزه و بعضی دیگر بر خلاف این هستند و در این جزایر بقدر ۲۰۰۰۰ نفس بیش سکونت ندارند
و لیکن چون در جانب غربی این جزایر قسمی از ماهی که آنرا کاد میخوانند بسیار است لهذا موسم خاصی در آن
که تقریباً ۳۰۰۰۰ ماهی گیر از هر جانبی از ملک ناروی می آیند در انجا بجهت گرفتن آن ماهی - صفحه این ملک

۱ـ اسکندنیوین پنینسوله خوانده میشود
۲ـ لفودن

جغرافیای ناروی

مشتمل است بر جبال از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب و کم از ۳۲۰۰ میل مرتفع آن در زیر برف پنهان
نیست و هم و ارفع قلل این جبال گلد هپی گن است که ۸۵۴۱ فوت رفعت آن است سر کوههای
ملک ناروی تماماً چنان می نماید که سراشیب بوده باشند و از سر فرود آمده باشند چنانچه وضع نشست
ملک مذکور است در صفحه نقشه جهان و رودهای آن از بالا به پایین دویده اند و از میان کوهستان و تلال و سنگهای
خاراسیلان نموده در غایت سختی و مهنا کی بدریا میریزند و رودهای مذکوره اگرچه قابل مسافرت کشتی نیستند
مگر بجهة نقل چوب از جنگلها و حرکت آلات و چرخها و آسیاها و امثال فلکی که در معادن و دیگر جاها در کارند
بسیار مفید هستند و نیز در زمستان که همه یخ می بندند این فایده دارند که خلق بالای آنها آمد و شد میکنند از
شهری بشهری — انگیر و اسطخر در ملک ناروی لا تعد و لا تحصی است چنانچه از قراریکه در یکی از سه جغرافیا
که نزد بنده است و معتبر هم هست نوشته ۵۰۰۰ انگیر در ملک ناروی است مگر هیچ یک قابل ذکر نیست بجز
بعضی که فی الجمله عظمتی دارند مثل انگیر میوسن که ۹۰ میل طول دارد و ۲ میل عرض و انگیر فمن که ۶۵ میل
طویل است و ۱ میل عرض و انگیر تینس که ۴۰ میل طول آنست و ۳ میل عرض آن — ملک ناروی یکی
از جمله ممالکی است که صفحه سطح آنها از یخ و برف فرا گرفته چنانچه دره های کوهستان آن مملو است از
یخ و چندین کوه که فراز آنها چون صحرا و دشت گشاده است سراسر پوشیده اند از یخ —

هوا — ناروی بغایت اعتدال هم رسانیده است بواسطه نسایم گرمی که می وزد از بحار گرداگرد آن ولی
چون ملک مذکور کشیده شده است در وسط ۱۳ درجه لتیتیود شکی نیست که طبیعت هوای آن اختلاف بسیار
دارد و لیکن غریب است که در ایام زمستان که تنها طول میکشد در این ملک حد جنوبی آن سردتر است از
حد شمالی آن زیرا که دریای جنوب غالباً منجمد است و بند بستن یخ یافت میشود در دریای شمال —

این اندک زمانی که تابستان طول میکشد بشدت هوا گرم است و در جانب شمال آنچه گشته اند درو میکنند و حال آنکه یکماه قبل از آن در زیر برف عظیمی بوده مگر برف اکثر در وسط ملک زیاده تر می افتد و بیشتر استقامت دارد چنانکه مکرر تا ۶ ماه کلی زمین و زیر برف است - در سواحل مغرب اقل بارش در تمام سال ۷۳ اینچ است و در اینجاها هوا غالباً مرطوب و مضعف است و بجهة طبیعت انسان بسیار مضر است - نهایت اعتدال هوا در شهر کریستنیا (دار الملک) ۶۱ درجه است -

خاک - اینملک چندان کوه و آب و جنگل دارد که از تمام وسعت آن فقط بقدر ۱۰۰۰ میل مربع زراعت میشود و آنهم چندان حاصل خیز نیست - حاصل اینملک آنچه جانور است مشتمل است بر تمام آنچه در ملک انگلند است و علاوه قسمی آهو یافت میشود در اینملک که میگویندش رین دیر و اسب و گاو و گوسفند و امثال اینها هم است که در قد و اندازه کوچکتر از آنگونه حیوانات ممالک دیگر اند و پشم گوسفند اینملک هم چندان متانت نیست که دیگر جاها - سگ اینملک عظیم الجثه تر و قوی تر و سخت تر است از سگهای جاهای دیگر و اکثر استعمال میشود مانند جانوران بارکش - رین دیر هم در تمام ملک بجهة بارکشی مستعمل است و بسیار حیوان کم قدری است در این ملک - حیوانات وحشی و سباع اینملک بسیار است و مختلف و همچنین طیور وحشی آن - ماهی گیری رواج عظیمی دارد و منافع و فواید آنهم بسیار است چنانچه در تمام سواحل اینملک از شمال بجنوب جاری است و بکثرت - قریب بهر سال یکبار قسمی از موش پیدا میشود بکثرت که مانند سیل در حرکت است و حرکت آن هم در شب است این جانور نقصان زیادی میرساند بزراعت و نباتات تا چنانچه سابق براین علما و رهبانان اهل اینملک را عبادت و دعای خاصی بود که میکردند و میخواندند بجهة دفع آن حادثه و بلا - نباتات و حبوب هر قسمی که در انگلند یافت میشود در اینملک نیز یافت میشود و همچنین میوه جات از قبیل خربزه زرد آلو و قسمی آلو در جانب جنوب است

و در جانب شمال بکلی نایاب است - اشجار و بخصوصه فرکه قسمی از شجر است در این ملک بحساب است
و بسیار ممتاز که بممالک دیگر میرود چوب آن - معدنیات ناروی بسیار و قیمتی است مگر تاکنون چنانچه باید
و شاید در آنها کار نکرده اند و نمیتوانند هم بخوبی کرد زیرا که همه دل این ملک بسیار کم است و حمل و نقل اشیا هم بسیار
مشکل است **خلقیت و لغت** - خلق ناروی در سال ۱۸۷۲ حساب شده ۱۷۶۳۰۰۰ نفس بود
و اکثر ایشان نارمن هستند یعنی باشندگان اصلی خود ملک که سلسلهٔ ایشان منتهی میشود بذات تیوتان و
دو فرقه دیگر نیز هستند که مینامند شان لپ (یعنی اهل لپلند) و فین (یعنی اهل فنلیند) که اصل ایشان
مغول و تاتار بوده - لغت مردم این ملک لغت خاص خود شان است که مینامندش نارو جین (یعنی
لغت ناروی) که اصل آن لغت تیوتان بوده و قریب است بلغت اهل اسویدن و دنمارک و آن دو قوم
دیگر بلغت دیگری تکلم میکنند جداگانه که هیچ نسبتی با آن لغت اولین ندارد -
شغل و پیشه - عمدهٔ شغل و پیشهٔ اهل ناروی بریدن چوب است و گرفتن ماهی که اغلب از ایشان را
مشغول میدارد و نیز چیزی زراعت کردن و صحرانوردی و تجارت - نسبت بحالت خود این ملک اسباب
تجارتی از همه جاهای عالم بیش است و عمدهٔ مال التجاره که از آن خارج میشود چوب است و ماهی و برنج
خوراکی و عمدهٔ مال التجاره که داخل آن میشود اشیائیست که در ممالک دیگر حاصل میشود مثل قماش وغیره -
طرق و شوارع - طرق و شوارع ناروی بسیار خوب و ممتاز است و قریب ۳۰۰ میل ریلوی دارد و ۰۰۰۰ میل تلگراف
مذهب - اهل ناروی عیسوی اند بموجب فتوای یعنی طریقهٔ شخصی موسوم به لوتر که مذهب او را بهمان
مناسبت میخوانند لوترنیزم ولی بر بنده اکنون معلوم نیست که اساس و اصول مذهب او چیست
ولیکن آزادی در جواز است از برای هر فرقه از فرق مختلفهٔ عیسویان و همچنین یهود -

تعلیم و تربیت ـ مدرسه ها برپاست و مقرر شده هست در ملک ناروی در هر ضلعی از اضلاع تعلیم و تعلم و تربیت اطفال از ۷ سالگی الی ۱۴ سالگی بزور یعنی فرمان و حکم حکومت جاری هست و نیز مدرسه های اعلا هم هست که از اکثر امصار و بلاد معظمه ملک مراعت و یاری میشود آنها را و در ۲۳ شهر بسیار معظمی که در این ملک است دار الفنون هم هست و در خود پای تخت نیز دار الفنونی هست که ۸۰۰ نفر طالب العلم در آن حاضر میشوند ـ

اسویدن

جغرافیا

اسویدن آن قسمت از ملک اسکندنیویا هست که در طرف شرق آن واقع است و بزرگتر است از قسمت غربی آن که ناروی باشد ـ فسحت اسویدن مع جزایر گرداگرد آن ۱۷۰۴۲۷ میل مربع است طولش قریب ۹۳۰ میل هست و اقل عرضش ۹۰ میل ـ صفحه سطح آن در جانب شمال تمام کوهستان است که در وسط آن بادیه ها کشیده پوشیده از جنگلها و نیز مشتمل هست بر قطعات اراضی ریگستان و همچنین زمینهای رفیعه مسطح بسیار وسیع هم دارد ـ اما جنوب آن دشتهای لم یزرع افتاده که میگذرند از وسط اتلال جنگل زار و ملک اسویدن عجیب است از حیثیت کثرت رودها و آبگیرها که ده یک از فسحت تمام ملک را فرا گرفته دارد و نیز زمینهای کرسی مانندی که از شمال گرفته سرازشیب میرود تا بدریای بلطیک منتهی میشود کوههای اینملک اگر بطور اجمال بیان شود همان سلسلهٔ جبالی هست که واقع و حدی شده اند در میان اینملک و ناروی و در حقیقت منسوب به شمال اند بناروی که یکی از آن سلسله جبال کیلن است که

که از شمال و شرق شروع میشود و سه ثلث طول ناروی را طی میکند - اگر بطور تفصیل بیان شود شعب چندی از آن سلسله و دیگر کوهها داخل خاک اسویدن میشوند که همه مشتمل اند بر قلل بسیاری با رتفاع ۴۰۰۰ فوت خبر قله سیلفیلن که ارفع جبال انمیلک است و ۵۸۶۰ فوت ارتفاع دارد و مدام برف آنرا فرا پوشیده الاضی رفیعه انمیلک یکی حمت لند است که قریب هشتاد میل است از هر طرفی و دیگری شمالند است که سطح آن ۱۴۰۰۰ میل مربع است - دشتهای انمیلک یکی در جانب مشرق واقع است که خیلی پر برکت است و قریب هفت یک یا ۹۰۰ میل مربع آن در زیر زراعت است - دیگری ۹۰ میل طول و ۳۰ میل عرض - آبهای بیحد و حسابی که در ملک اسویدن هست از دو دشت عظیم که نشیب باید اند داخل دریا میشوند یکی از جانب جنوب و شرق داخل دریای بلتیک میشود و دیگری در جانب جنوب و غرب داخل دریای گتگات میشود و چون سراشیبی انمیلک از رسته کوه گیلن بطرف جنوب و شرق در همه جا یکسانست بنابراین همه رودهای انمیلک بخط مستطیل با یکدیگر واقع شده اند در جاهای خاصی داخل انگیرها میشوند بترتیب و نظام - انگیر و نر در جانب جنوب و شرق اسویدن باستثنای انگیر لدگا بزرگترین تمام انگیرهای ممالک یورپ است که ۹۰ میل طول آن است و از ۱۵ الی ۴۸ میل عرض آنست و وسعت آن ۲۰۲۰ میل مربع است و آب ۳۰ رود را بخود میکشد - انگیر وتر ۱۰۰۰ میل مربع وسعت دارد و انگیر ملر ۴۷۲ میل مربع است -

هوا - هر چند که هوای اسویدن بالنسبه بهوای ناروی کمتر مرطوب است معهذا خوش است و بالنسبه بدیگر ممالکی که در همان خط واقع اند معتدل - زمستان این ملک بسیار طولانی و بسیار سرد است و تمام زمین پوشیده است از برف و تمام رودخانه ها و انگیرها یخ فرو بسته است از ماه اپریل الی ماه

جغرافیای اسویدن

اکتوبر (۱۰ ماه) باوجود این چون هوا خشک و صاف هست و بادی که میوزد اعتدال می بخشد
آنرا این موسم از سال بسیار خوش است در اسویدن و در این وقت خلق مسافرت میکنند
در قسمی از کاری که آنرا رین دیر میکشد یا اسب - تابستان کوتاه است و گرم و اقل اعتدال
هوا در شهر استاکهلم که پای تخت این ملک است ۴۲ درجه میباشد - بادی که می وزد
عمده از وسط جنوب و مغرب است و در تمام سال فقط ۱۶ اینچ باران میبارد در اسویدن -
خاک - خاک اسویدن اکثر و اغلب بجهة زمینهای سنگی و کوهستان کم حاصل و لم یزرع است
و هر چند که در این سنوات اخیر محنت یا دو سعی بسیاری شده است بجهة ترقی خاک اسویدن مع ذلک
هنوز ۱/۲ ایک خاک از زمین آن زراعت نمی شود - حاصل آن از حیوان یکسان است با انگلند
مگر آنکه اسویدن رین دیر نیز دارد که انگلند ندارد و عمده جانوران وحشی آن خرس است و گرگ
و یک ذات آهوی دیگری و روباه و خوک نر و غیره - طیور وحشی آن عقاب است و شاهین و
کبک و مرغ جنگلی و چند قسم دیگر از طیور - ماهی اینملک چند قسم است که شاید در ملک ما نباشد که
از انجمله است کاد و ماهی مطلقاً در اسویدن بسیار است - حبوبات اینملک گندم است و جو و رائی
میوه انچه در طرف مغرب یورپ یافت میشود همه در این ملک یافت میشود و قسم سبزی آلات تباته و
چقندر بسیار است در اینملک - چند قسم اشجار بسیار خوب دارد که چوب آنها بسیار مفید است مانند
درخت بلوط و غیره که چهار سبع این ملک را فرا گرفته و از جمله حاصل اینملک تنباکو است و هالپس و
فلکس بسیار است و عمده مال التجاره است - معدنیات اسویدن اهم از هرگونه مال التجاره اصل
و مایه دولت اینملک است و عمده آن آهن است که بهترین آهن عالم است و اغلب بجهة ساختن

فولاد استعمال میشود و دیگر معدنیات آنملک نقره است و مس و زنیک و زغال و مرمر و زاج وغیره ـ

خلقیت آنملک در سال ۱۸۷۲ تخمین شده ۴۲۵۰۴۰۲ نفس بود که تمام باشندگان اصلی ملک بودند بجز آنکه ۲۷۰۷۹ آن فین بود و ۶۶۱۱ لپ ـ اهل اسویدن از ذات گات هستند و زبان ایشان تماماً زبان خاص خودشان است که رشته ایست از لغت اسکندنیویا که مشتق است از لغت تیوتان ـ شغل مردم آنملک از این قرار است که هرچند کندن معادن یک رشته شغل بسیار عظیم اهم آنملک است مع ذالک اغلب خلق آنملک بدنبال زراعت و صحرانوردی و پرورش و چرانیدن حیوانات را ـ تجارت چوب که روز بروز در تزاید است نیز کار عمده ایست بعد از آنهائیکه ذکر شد و از آن پس منیوفکچری است که مشتمل است از ساختن بشکر و آلات زراعت و چرخها و چرم و کاغذ و تنباکو و گوگرد و عرقیات و شراب و بافتن قماش و کتان و پشمینه وغیره ـ تجارت آنملک بسیار است و در کمال سرعت در تزاید است عمده مال التجاره خارجه اش چوب است و ماهی و آهن و جو و عمده تجارت و مال التجاره داخله اش قمشه و امتعه ممالک دیگر است که دران یافت نمیشود و زغال و آلات مشینری وغیره ـ دار الملک اسویدن استاکهلم است که قریب ۱۵۰۰۰۰ نفر خلقیت آن است و تمام این اجناس مال التجاره ازین شهر و دو شهر دیگر حمل و نقل میشود ـ

طرق و شوارع ـ اسویدن بسیار خوب است و چند رود و نهر بریده هم دارد که همه قابل مسافرت کشتی است و بقدر ۴۹۶۴ میل ریلوی هم دارد که عمده و بیشتر آنرا حکومت ساخته است و ۱۰۰۰۰ میل تلگراف دارد که ۱۲۵ میل آن در دریا میرود ـ

تربیت ـ تربیت آنملک چنان است که اطفال بزور حکومت باید تحصیل علم کنند یعنی

در مقدمات ضروریه و اطفالی که در مدرسه های عامّه داخل نمیشوند باید ثابت کنند که در جای دیگر تحصیل میکنند و بتحقیق پیوسته است که از هر صدی ۹۷ طفل از سن ۸ سالگی الی ۱۵ سالگی بمدرسه های عامّه حاضر می شوند —

مذهب - اهل اهمیلک بکلّی پرتستنت است و متعلق است بفرقه لوتر مگر هر فرقه و ذاتی مختار و آزاد است در مذهب و عقیده خود —

حکومت - ناروی و اسویدن هر دو پادشاهی محدود و مخصوص است و در هر دو ملک اختیار جریان احکام بقبضه پادشاه است مگر امور قوانین و ابداع قواعد واگذار است بمجلسی که در آن وکلای عموم خلق اند که در ناروی مینامندش **استارتینگ** و در اسویدن **دیت** در ناروی هنگامیکه مجلس استارتینگ نشست اجزای آن بر دو حصه می شود یکی از آن که سه ربع تمام اجزای مجلس کور باشد و آنرا **اُدلستینگ** میخوانند قواعد را جاری میسازند و ربع دیگر که آنرا میخوانند **لگتینگ** قواعدی را که در مجلس اول صورت وجود داده اند یا امضا میدارند یا باطل میکنند - در اسویدن نیز قواعد و قوانین بقبضه اختیار مجلس دیت است که اجزای آن وکلای عموم خلق اند و خلق میگزینند آنها را و این مجلس بر دو قسمت است یکی آنکه مشتمل است از ۱۲۸ جزء که هر یک از ایشان باید از ۳۵ سال عمرش متجاوز باشد و اینها را برمیگزینند برای مدت ۹ سال و موجب ندارند — دیگر آنکه اجزای آن مشتمل اند بر ۱۹۲ نفر که عمر ایشان باید از ۲۵ سال متجاوز باشد و مدت قیام شان ۳ سال است و موجب هم دارند مگر اقتدار مجلس ناروی از مجلس اسویدن بیش است و حصول قواعدش مختلف از آن و بهتر و مطبوع تر —

جغرافیای اسویدن

اهل اسویدن و ناروی چنانچه اشاره شد از همان رشته و دودمان هستند که مردم دنمارک اند و لغت ایشان هم از همان لغت مشتق است که بسیار تحریف شده و تخفیف یافته است عمده بواسطه اختلاف و خصومت و عدم اتفاقی که از سالهای دراز در میان این دو طایفه وجود داشته ـ خلق اهلیک قومی هستند دلیر و سخت جان و بیباک و کریم النفس و ثبات قدم را با جرأت و جلادت آمیخته و متحد دارند و معروف اند در دیانت و امانت داری ـ سوای این قوم دو ذات و طایفه دیگر هستند ساکن اسویدن که یکی از آنها ساکن لپلند هستند که قومی اند میانه بالا و بدشکل و مسکن ایشان در اضلاع شمالی است و این قوم بسیار فقیر و بی بضاعت اند مگر بسیار خوش طبع و زنده دل و متدین اند و مردمی اند که بسیار کم گناه بد و شنیع از ایشان سر میزند بعضی از ایشان صحرانشین هستند و زندگی میکنند با واسطه گله و رمه خود که همه آهوان صحرا هستند که آنها را پرورش می دهند و برخی دیگر از ایشان جنگل نشینان اند و ماهی گیران یا محنت کنندگان و مزدوران که خود را اجاره و کرایه میدهند بدهاقین و زراع اسویدن ـ

قومی دیگر هستند که آنها را فِین میخوانند که محتمل شعبه هستند که اهالی لپلند اند مگر اختلاف دارند با آنها و آنها قومی اند قوی هیکل و قوی بازو و محنت کش و وقتی این قوم خاص سکونت داشتند در فینلند ولیکن اکنون در بعضی از اضلاع شمالی ناروی سکونت گزیده اند و نیز در اسویدن و چنین مینماید که این طایفه از ازمنه قدیمه نامعلوم سکونت یافته اند در صحراها و بادیه های جنوبی یورپ و بعد از آن رانده شده اند بجانب شمال با اهل اسکندنیویا ـ

تاریخ اسکندنیویا

قبل از انکه شروع کنیم بتحریر تاریخ ناروی و اسویدن ضرورست که بخدمت خوانندگان
عرض کنیم که غالبا جغرافیا و تاریخ این دو ملک را دریک جا نوشته اند مورخین و نویسندگان یوروپ چون
این هردو زمین را ناروی هم اسکندنیویا میخوانند اغلب در نوشتجات به همین نام مینویسند و لهذا بنده
نیز به همان شیوه بری نگارم تاریخ این دو ملک ازیراکه تاریخی هم که در نزد بنده است چنین نوشته -
اسکندنیویا - یا اسویدن معروف و مشهور آفاق است از این رهگذر که محل ظهور و جای پیدایش
و نمایش قوم سلحشور گات است که نقل مکان و انتشار آن منقلب و دگرگون ساخت حالت
تمام مملکت یوروپ را در اوایل تاریخ عیسوی - بطور تحقیق چیزی از تاریخ و شرح حال این ملک معلوم
نیست تا صد سال نهمین عیسوی هنگامیکه هرلد هرفاجر دین عیسوی را اختیار نمود و تمام
ملک ناروی را در تحت فرمانروائی خود درآورده اهتمام او در جریان و نشر رسم فیودل موجب شد
انتشار و نقل مکان و جلا گزینی جماعت بیعدتی از آن قوم را که بعضی از انها سکونت اختیار کردند
در انگلند و اغلب از انها ساکن شدند در جزیره آیسلند و جزیره مذکور را پر ساختند از شعر
و مذهب باشندگان قدیم اسکندنیویا و بهمین نقل مکان نسبت داده اند سکونت نارمن ها را
در ملک فرانس - در صد سال دوازدهم عیسوی ملک اسوید ها دو ملک گات ها یکی شدند و در اواخر
صد سال چهاردهم این هردو ملک مع ملک ناروی در تحت حکومت و فرمانروائی دنمارک در آمدند
و در سال ۱۵۲۱ عیسوی اسویدها مجدداً استقلال قدیم خود را یافتند و از ملک دنمارک جدا شدند بحسن

سعی و اهتمام گستوس ۲ سایکی از امرای خود که بعد از آن او را پادشاه خود خواندند - چون نوبت
به جانشینان او رسید دولت اسویدن استقلال و عظمتی بهم رسانید و پادشاهش اقتداری یافت
که بعضی از اراضی ملک روس و پلینډ و جرمنی را شامل ممالک خود ساخت و ملک خود را
وسعت داده در زمان سلطنت چرلس ۱۲ (سال ۱۶۹۷ - ۱۷۱۸) اقتدار این ملک بانتهی
الغایت رسید و پادشاه مذکور بسیاری از جاها را الحاق دادملک خود و آنرا مساوات بخشیده
همسر ساخت باسایر ممالک عظیمهٔ یورپ ولیکن شتاب کاری و عدم دوراندیشی او در کارها
موجب شد که قدم در امور خطرناک نهد که مایهٔ نقصان و تنزل و زوال آن استیلا و اقتدار شده
چیزی از شرح حال این پادشاه بیان نمودن خالی از فایده نخواهد بود - پیطر بزرگ (پطر اول)
بندری میخواست در دریای بلتیک بچنگ آرد و بنابراین اتفاقی کرد با دیگر دول در مخالفت سویدن
و در این وقت چرلس ۱۲ ام کلی طفل و جوانی بود و تازه بر تخت بر شده بود مگر باندک زمانی خود را مورد
حیرت و شگفت جهان ساخت بهر گونه خصال و صفاتی که لازمهٔ جهانگیری و جهانبانی هست که
در وجود خود موجود داشت - چون دنمارک بطرف روس بود و از جانب جنوب حمله نمود چرلس
مجدداً اتحاد قدیم اسویدن را با انگلند تجدید نمود و قطاری از جهازات جنگی انگلیش یاری کنان عنان
مروان گشت اگرچه روس و یارانش پیشدستی نموده نصرتی کردند مگر بواسطهٔ آنکه دارالسلطنهٔ دنمارک
(کاپن هیگن) محصور شده بود دنمارک خود را از سلسلهٔ هواخواهان روس جدا ساخت و در روز
۱۹ اگست ۱۷۰۰ معاهده شد در میان اسویدن و دنمارک - بمجرد دیگه چرلس با دنمارک معالحه نمود
رودی بجانب روسیان نهاد که محاصره نموده بودند نروا را با هشتاد هزار مرد و مشار الیه (چرلس)

با دوازده هزار مرد بجهت یاری آن مقام رفت و بدون اشکال آنجا را بقبضهٔ خود آورد و اراده کرد
که حمله سختی بلشکرگاه روسیان برد روسیان زمانی راپای فشردند مگر پس از زد و خوردی که سه ساعت
بطول کشید مغلوب گشتند و تن بسیاری از ایشان بخاک افتاد و چرلس مظفر داخل آن قلعه شد در روز
۳۰ نومبر ۱۷۰۰ - علاوه بر چندین هزار که از روسیان کشته شد و بسیاری دیگر که در رود غرق
شدند سی هزار از ایشان اسیر آمد و تمام اسباب و ساز و سامان شان هم بچنگ اهل اسویدن
درافتاد مگر چرلس تمام ایشان را رهائی بخشید بجز سران ایشان که با آنها نیز در کمال مردانگی و مروت
عمل نمود - بعد از این جنگ چرلس مذکور زمستان را در شرد ابسر برد و بمجرد یکه هوا خوش گشت
باز قدم در معرکه نهاد و قریب ریگا نمایان شد که آنجا گاه را پادشاه پلیند بیفایده محاصره نموده
بود - اهل پلیند و اهل سکسنی در کنارهٔ رود خیمه زده بودند و چرلس ۱۲ که در جانب دیگر رود مذکور
بود لاچار بود که بهر طریقی از برای عبور خود بگشاید و بهر اشکالی که بود آخر معبری گشود و جنگ
مغلوبه شد مگر با کشتار زیادی اسویدها فاتح گشتند و قریب سه هزار مرد با تمام توپخانه و سامان از
سپاه خصم تلف شد - فوراً پس از این فتح چرلس روان شد بجانب میتا که دارالملک کورلند است
و شهر مذکور و تمام قلاع اطراف و حول و حوش آن تمام اطاعت او کردند - از کورلند بجانب
لیتهانیا روان شد و چنین میگویند که چون بشهر بیرزن داخل شد با فتح و نصرت بغایت شاکر
و خرم گشت چون خود را دید در شهری که چند ماه قبل از آن پادشاه پلیند و پیطر نشسته و طرح پامالی
و تباهی او را ریختند - در اینجا آتش کین او هم اشتعال پذیرفت و تمهیدی نمود که پادشاه پلیند را از
تخت فرود آرد با واسطهٔ رعیت خودش - چون باشندگان پلیند دیدند که قلاع شان پامال

سپاه شکست شده و حدود ملک شان درکف رسیان است دست افسوس بیکدیگر سودند ولهذا
نه چندان در قید قنعمندی بودند که رشک میبردند یعنی در خشم بودند از ان حال و چنان تصور میکردند
که پادشاه ایشان جنگ با اسویدن ابهانه کرده بود که لشکر بیگانگان را ملک خویش در آورد (۱۷۰۱)
باری اگر سایر فتوحات پادشاه سویدن را ذکر کنیم دفتر بزرگ میشود همین قدر مختصر میکنیم که پادشاه
پلند را از ملک خود براند و پادشاه مذکور پناه به پیطر برد و در گردانیدن این هر دو پادشاه متحد شدند
در مخالفت چارلس گر سپاه روس سه مرتبه از سپاه سویدن شکست میخورد و منهزم میشد و بالاخره پادشاه پلند
اظهار و درخواست صلح نمود بدین نحو صلح شد که مشار الیه تمام حقوق خود را تاج پلند فروگذارد و اعتراف
نماید که استنسلس وارث واقعی تاج مذکور است این واقعه صورت وقوع یافت در ۲۴ ماه سپتمبر
سال ۱۷۰۶ و از این بعد سایر دول یورپ اظهار دوستی نمودند با پادشاه سویدن و نیز لوئیس ۱۴ فرنس
باب اتحاد و یکجهتی کشوده با او — مجملاً چون بواسطه موجباتی که ذکر نمودیم اقتدار و استیلای این پادشاه
روی تنزل نهاد تمام ممالکی را که گرفته بود از کفش بشد و وقتی از اوقات بعزم تسخیر ناروی و ان بود
که در راه هلاک شد و ناروی بهمان وتیره در تبعیت و انقیاد دنمارک بماند — بعد از وفات این پادشاه
قوت و اقتدار پادشاه ملک اسویدن بکلی از دست بشد و نقص پذیرفت و مکرر ایالت و حکومت
مقرر شده با خلق که آنرا مینا مند ارسٹکرسی قوت بهم رسانید — در بین جنگهای والیوشن
که در ملک فرنس واقع شد در سال ۱۷۹۲ پادشاه اسویدن (نه چارلس ۱۲) ابتدا هواخواه فرنس بود
ولیکن بعد از ان با رخصم شده در مخالفت ملک مذکور پای فشرد — در زمان صلح ۱۸۱۴ پادشاه
مذکور ناروی را از دنمارک گرفت و در عوض پامرینا و جزیره روگن را داد —

دنمارک

جغرافیا

دنمارک اکنون منحصر است به حصهٔ شمالی جتلند مع ۲۰۰ جزیره که در قرب آن واقع است اگرچه این ملک بسیار حقیر است مگر ملکی است بسیار قدیمی - هنگامیکه جنگ فیما بین جرمنی و دنمارک واقع شد در سال ۱۸۶۴ حصهٔ جنوبی این ملک که سلسویگ و هالستین بوده باشد بجرمنی تعلق یافت و در سال ۱۸۶۵ تمام وسعت این ملک مع جزایر آن ۱۴ هزار و پانصد میل مربع بود خلقیت آن در سال ۱۸۷۰ قریب ۱۷۸۴۰۰۰ نفس بود و طول آن کم از ۲۰۰ میل - بیش از یک ثلث دنمارک یا قریب ۵۰۰۰ میل مربع آن جزیره است مگر بزرگترین همه اینهائی هستند که در دنبال ذکر میشوند - زیلند که ۲۷۰۰ میل مربع وسعت آن است و قریب ۶۴۰۰۰۰ نفس خلقیت آن - فونن (یا فیونیا) که ۱۲۵۰ میل مربع وسعت دارد و بیش از ثلث خلقیت زیلند خلقیت - لالند ۴۶۲ میل مربع زمین دارد و ۶۰۰۰۰ خلقیت - فلستر ۱۷۰ میل مربع زمین دارد و ۳۰۰۰۰ خلقیت - بارن هلم ۲۲۱ میل مربع زمین دارد و ۳۱۰۰۰ خلقیت -

سطح ارض - دنمارک متعلق بآن حصهٔ عظیم شمال یورپ است که مسطح و صاف واقع شده و در هیچ جائی رفعت آن از ۶۰۰ فوت بیش نیست و بظاهر اگرچه سراسر هموار بنماید مگر در جانب شرقی آن

۱ سلسویگ
۲ هالستین

بعضی اتلال است مشحون باشجار و جنگل اما در جانب غرب زمین آن پست و ریگستان است و آنگیر بسیاری دارد چنانچه یکی از جغرافیا نویسان مینویسد که دراینملک ۴۰۰ آنگیر دارد دیگر از اغلب خورد اند و بنابراین در هر طرفی از اینملک بفاصلهٔ ۴۰ میل آب است ولی رودخانه دراینملک نیست چراکه کوهستان ندارد۔

هوا۔ هوای اینملک معتدل است نسبت بخطی که دران واقع شده بواسطهٔ بادیکه از جانب مغرب میوزد و باران زیادی با خودمی آورد و هوایش مرطوب سالم است و بسیار مناسب بحال نباتات۔ زمستان سرد است و مکرّر معابر و مجراهای آبی که واقع است مابین جزایر یخ گرفته است بکلّی چنانچه در سال ۱۶۵۸ع لشکر چرلس ۱۲ مع تمام سامان و توپخانهٔ خود از این معابر عبور کرد از روی یخ و جزایری راکه ذکر کردیم ملاحظه نمود۔ در شهر کاپن هیگن در تمام سال اوسط اعتدال هوا ۴۶ درجه است۔

خاک۔ اینملک پر قوّت است و حاصل خیز در شرق و جزایر آن بخوبی سبز و خرّم و حاصل خیز است ولیکن در طرف مغرب آن قطعات ریگستان است۔ حاصل اینملک از حیوان و نبات همان است که در ملک انگلند است مگر در این ملک خوک جنگلی و ارد ک و غاز هم یافت میشود۔ ماهی گیری اینملک بسیار است و مقدار زیادی از چند قسم ماهی حاصل میشود دران۔ هیچگونه معدنیاتی در ملک دنمارک یافت نمیشود بجز سنگ خاصّی که از ان عمارت میسازند و مرمر آسمانی رنگ و خاک کوزه گری و زغال هم در یکی از جزایر و بسیار قلیل است۔

مینوفکچری دنمارک انحصر است به کتّان و پشمینه و ظروف گلی اینها نیز در همان جزیره (بارن ہالم) یافت میشود۔

مشاغل اہل دنمارک عمده زراعت است و صحرانوردی و دریاگردی که اغلب و اکثر خلق بآنها اشتغال دارند۔ چنانچه ذکر کردیم مینوفکچری دراینملک وجود ندارد زیراکه نه اسباب و لوازم آن یافت میشود و نه زغال و نه سرمایهٔ جریان آن و اگر اسباب آن هم فراهم باشد فایده و بہبودی نمی بخشند۔ تجارت این ملک چندان

بنیست و مال التجاره خارجه اش قرص و غن است و جوب و پشم و گوشت خوک و پوست جانوران و ماهی خشک
و کره و پیه اما مال التجاره داخله اش قماش است و کتان و پشمینه و زغال و نمک و میوه و شراب و غیره ـ

طرق و شوارع ـ اینملک اشاهراههای بسیار عمده است و تقریباً هر شهر و لنگرگاه عظیمی از آن بیکدیگر پیوسته است و کشتی های آتشی در آنها کار میکنند و در اینملک چند نهر بریده نیز هست و بیش از ۵۰۰ میل ریلوی هم دارد ـ

حکومت ملک دنمارک سلطنتی است با اصول ملی موروثی و اقتدار جریان احکام و قوانین و اگذاشته است بپادشاه و اعاظم از وزرائش و اختیار ابداع قوانین واگذار است به پادشاه و هیتی که مشتمل است از دو مجلس شورای خاصه و عامه ـ

اهل دنمارک غالباً از ذات تیوتان هستند در اصل و نژاد ولیکن از چهار شعبه و سلسله اند ـ اوّل دین که از همه بیشتر اند بعدّت و فراگرفته اند جتلند و شلزویگ و خزایر عظیمه را ـ دوم جرمن که فراگرفته اند شلزویک و لاانبرگ را ـ سوم فریسین که بعضی از خزایر کوچک کنار دریای شلزویک را مسکن ساخته اند چهارم انگلیس که فراگرفته اند یک جانب دیگر ساحل شلزویک را و اینها اولاد و اصلی هستند که انگلیش از اینها است ـ از بیگانگانی که در اینملک سکونت دارند عمده یهود است که در التنا و کاپنهیگن بسیار است ـ عمده لغتی که بدان متکلم اند لغت اهل اسکندنیویا است که اصل و ماده آن لغت گات است و در دربار سلطنت بلغت جرمن و فرنچ هم تکلم میکنند ـ دهاقین و اهل دهات ملک دنمارک اگرچه در این ایام اخیر از حالت عبودیت و بندگی رستند مگر هنوز بهمان وضع و صورت راه میروند که در عالم عبودیت راه میرفتند و حکومت را در هر امری از امور ایشان مداخلت است ـ

تاریخ

نخستین خاندانی که در ملک دنمارک سلطنت نمود و در تواریخ ثبت است موسوم اند به اسکیلدن جیلیا (یعنی خاندان اسکیلد) - در صد سال هشتمین عیسوی اهل دنمارک مشهور و معروف آفاق شدند در دزدی کردن در دریا و باتفاق اهل ناروی در نزد سایر طوایف یوروپ ملقب و معروف شدند به نارتمن (نارمن یعنی اهل نارت که شمال بوده باشد - در سال ۸۳۲ بخاک انگلند فرود آمدند و یک قسمت آنرا گرفته مسکن خویش ساختند انگاه بسرداری یعنی در زیر علم و فرمان رلف نامی تاخت آوردند بسواحل ملک فرانس (۹۱۱) و زمینی را گرفته جای اقامت نمودند و موسوم شان ساختند نارمندی و نیز چند جزیره دیگر و حصه از ملک آیرلند را گرفته از انجا قدم پیشتر نهاده خاک اسپین و اِتالی و سیسلی راهم گرفتند و در هر کجائیکه قدم نهادند آنجا را پر ساختند از خوف و فتنه و تاراج - اسویدن پادشاهی بود از آنملک بسیار قوی بازو و جنگجو در سال ۱۰۰۰ عیسوی قسمتی از ناروی را گرفت و همچنین در سال ۱۰۱۴ انگلند را مسخر نمود و پسر او کنیوت که در عهد او استیلای دنمارک باقصی الغایت رسیده بود این فتوحات را تکمیل داد و همچنین فتح نمود قسمتی از اسکاتلند را لیکن پادشاهانی که از ان پس آمدند بغایت گم نام و حقیر بودند تا در اواخر صد سال چهاردهمین (۱۳۹۲) هنگامیکه ملکه دنمارک مرگریت متحد ساخت اسویدن و دنمارک و ناروی را چون ناروی را بوراثت یافته بود و اسویدن را بزور شمشیر اراده داشت که آن اتحاد را دوامی سازد لهذا روسای هر سه ملک را جمع کرد در جائیکه مینامندش کلمر و در انجا مقرر نمود و قانونی قرار داد که

اسکیلدن جیلیه

ازان زمان بعید همواره این سه ملک متحد باشند و تابع یک پادشاهی که چون یکی از این سه ملک او را بپادشاهی
خود گزیدند آن دو ملک دیگر هم مضا دارند و اهل هر ملکی نگاهداری پیروی کند آئین و مراسم و فواید مراتب خود را
و باشندگان یک ملک در دیگر ممالک صاحب درجات عالیه و مناصب متعالیه نشوند. بالجمله این ملک تا
پانزده سال پس از این اتحاد در جهان زیست نموده در نهایت خوبی و توانائی آن اتحاد را نگاهداری کرد لکن
ازان در زمان جانشینان اریک عداوت و مخالفت جبلّی اهل سویدن و دنمارک موجب فسادی گشت و سویدیها
پادشاه دیگر برای اختیار کردند. چند انقلاب و فتنه و فساد پی در پی حادث گشت تا آنکه کرِستیَن ۲ که تهمتن
مینامیدندش پادشاه شد و بعد از یک شکست و هزیمت سختی در سال ۱۵۲۰ اهل سویدن را مغلوب و تابع خویش ساخت.
جلوس و تاج گذاری این پادشاه مذکور مع قتل عام عظیمی که یک صد نفر از امرا و اعاظم کشته شدند در یک روز
(۸ ماه نومبر ۱۵۲۰) واقع شد مگر اسویدن نبرودی بجهة خونریزی عامی و کینه کشی پیدا نمود و آن بود گستاوس وسا
یکی از اجزای خاندان سلطنت از کف غالبین جسته گریخته خود را به لباس دهقانی در آورده در کوهستان بسر
می‌برد و مزدوری میکرد و در کندن معادن با کمال خاطر جمعی و امید که وقتی از اوقات خواهد آمد که او بر تخت اسویدن
نشیند. چون فرصت نیکی بدست آورد خود را ظاهر ساخت و علم سرکشی برافراشت و ابتدا نایب السلطنه و بعد
ازان پادشاه اسویدن گشت و در سال ۱۵۲۳. کرستین ۲ را رعیتش از تخت فرود آوردند و شخصی دیگر مسمّی
فِرِدرِیک ۱ را پادشاه دنمارک و ناروی ساختند بعد از انکه چندین بار سعی و کوشش بیفایده نمود این کرستین
ظالم بصفات بقید در افتاده در حبس بمرد (۱۵۵۹) فردریک را پسرش کرِستین ۳ جانشین گشت در سال
۱۵۳۴ و این پادشاهی بود بسیار خردمند و عالیقدر ترین سلاطین عهد خود بود. مذهب پرتستنت را
در ملک دنمارک و ناروی او اساس نهاد و موجب عقد بتاسّی گستاوس که همین مذهب را جاری داشت در

ملک اسویدن - بالجمله کرستیین از جهان ابشد در سال ۱۵۵۹ و گستاوس در سال ۱۵۶۰ از هر دو پادشاهان عظیم الشان خردمندی بودند چنانچه نام شان در غایت حرمت و عزت مانده است در میان رعایای ایشان عجیب ترین اتفاقاتی که قابل تذکار است بعد از این اتفاقات مذکوره رِوالیوشن است که واقع شد در سال ۱۶۶۰ که بواسطهٔ آن سلطنتی که تا آن زمان جریان آن باختیار امرا و اعاظم بود موروثی و بالاصالة و مستقله شد و در آن مدت بهیچ وجه جنگ و جدال و تنازعی نبود و همه جا امن و امان بود کلنی های دنمارک فزایش یافت و نیرو و قوت نپلین ادنمارک سر سرکشی برداشت مگر صدمهٔ عظیمی بر آن وارد آمد و آن این بود که انگلند در سال ۱۸۰۷ الفسرب گلوله گرفت شهر کاپن هیگن را که پای تخت دنمارک است در سال ۱۸۱۴ که صلح شد در میان تمام دول و ممالک یورپ دنمارک لاچار گشت که هلیگلند را واگذار به انگلند کند و ناروی را با سویدن رها کند و در عوض پامرینیا را بگیرد و در سال بعد از آن پامرینا را واگذار نمود به پروشیا در عوض لاانبرگ - سلطنت دنمارک تا سال ۱۸۳۴ء مستقل بود با شناسی اضلاع هالستین و لاانبرگ و از آن زمان شروع شد که در کمال انضباط و بند و بست و کلائی مقرر شوند از جانب عموم خلق بجهة نظم و نسق حکومت ملک مذکور و چی ها سرکشی آغاز نمودند در سال ۱۸۴۸ و لیکن مجدداً دول عظیمه متفق شده امور آن را صورت انضباط و اصلاح دادند مشروط بر اینکه ضلع شلزویک از دنمارک خارج باشد و نیز دنمارک و هالستین با یکدیگر مخلوط و ممزوج نباشند -

ههه

ههه

سکست ...
لاانبرگ
هالستین

آیس لند

جغرافیا

آیس لند از جملهٔ جزایر متعلقه دنمارک است در محیط اتلنتیک قریب ۲۰۰ میل دور در جانب غربی ناروی طول آن ۳۰۰ میل است و عرض آن ۲۱۰ میل و وسعت آن ۴۰۰۰۰ میل مربع۔ صفحهٔ روی این جزیره تمام کوهستان است و قلل جبالی دارد که سراسر پوشیده است از برف و دره‌های آن جبال بمسافت ۶۰۰۰ میل مربع یخ بسته و جبال آتش فشان در این جزیره بسیار است که پیوسته شعلات آتش از آنها متصاعد است بقسمی که سراسر این جزیره را دشتی نموده است از آتش هوای این جزیره مختلف است و خاکش بیحاصل۔ نباتات و گلم در آن میروید و لیس ولی هیچگونه حبّه در آن نمی روید و چوب هیمه بکلّی در آن یافت نمی شود۔

شغل مردم آن غالبًا شبانی است و پرورش حیوانات و گرفتن ماهی و مرغ و شکار کردن۔ تجارت آن اکثر با دنمارک است و مال التّجارهٔ خارجه اش نمک است و ماهی خشک و روغن چراغ و پیه و پشم۔ و مال التّجارهٔ داخله اش آهن است و هیمه و قماش۔

باشندگان این جزیره اهل اسکندنیویا هستند که در سال ۸۷۰ رفته و در این جزیره سکونت گزیدند

و در سال ۱۸۶۸ عدد ایشان ۶۰۵۶۰ نفس بود که اغلب شان در سواحل آن اقامت دارند
و مردم بسیار دانا و تربیت یافته میباشند و بیگانه پرست و اگرچه زبان اهل دنمارک را نیز
میدانند مگر هنوز بزبان قدیم خود متکلم اند و در مذهب یکسان اند با اهل دنمارک - این قوم
وابسته بدولت دنمارک نبود تا سال ۱۳۸۰ چنین معروف است که باشندگان این جزیره قبل
از انکه کلمبس در سال ۱۴۹۲ امریکا را پیدا کند بپانصد سال جانب شمال و مشرق آنملک را پیدا
کرده و دیده بودند و این استبعادی ندارد و احتمال بسیار کلّی میرود زیرا که از آیس لند تا
گرین لند شاید صد میل یا کمتر بوده باشد - ۲۵ جزیرهٔ دیگر هم هست متعلّق به دنمارک مگر چندان
قابل تذکار نیستند فقط روی هم رفته ۴۹۵ میل مربّع زمین آنهاست و ۹۵۱۸ نفس خلقیت آنها

تاریخ

طریق پیدا شدن این جزیره را چنین نوشته اند که وقتی از اوقات (سال ۸۶۱) یکی از کشتیهای
دزدان دریائی ناروی بواسطهٔ موج و تلاطم دریا و اهتزاز باد مخالف بساحل این جزیره درافتاد
و این قوم اوّل قومی بود که در این جزیره سکونت با دوام و بالاستمرار گزید در سال ۸۷۴
وجه اقامت شان در این جزیره این بود که جماعتی از این قوم از دست ظلم و تعدّی پادشاه خود
بجان آمده جلاء وطن اختیار کرده در این جزیره سکونت گزیدند - اندکی پیش از پنجاه سال
تمام سواحل جزیرهٔ مذکور مسکون شد و قریب سال ۹۲۸ یک مجلس طایفه مقرر شد در میان ایشان
یعنی بنای حکومتی نهادند و این قوم تا قریب ۴۰۰ سال باستقلال تمام گذرانیدند و در این شان

باندک زمانی علم و هنر شایع شد و ترقی کاملی کردند که زمان آغاز آن ترقی و کمال اوایل صدسال دوازدهم بوده و انجامش و اخر صدسال چهاردهم ـ در سال ۱۲۶۱ آیس لند تابع ناروی شد و پس ازان مع ناروی در تحت دنمارک در آمد و زمین لرزش و دزدی بی نهایت خلقیت آنرا تخفیف داد ـ

اهل آیس لند متعلق اند بذات اهل اسکندنیویا و زبان شان انچه بوده است در قدیم الایام بسیار کم تغییر و تبدیل بهم رسانیده و بعضی از فصحا و بلغای عالی شان هم در میان ایشان پیدا شده که این لغت را در نهایت توجه و خوبی و شیرینی استعمال نموده اند و از جمله نوشتجات اهل این ملک کتابی باقی مانده است در نثر ـ که هر چند بد وضع است مگر تا بیک اندازه قریب است بنوشتجات یونانیان یعنی بحسب طرز جدیدی که دارد و وضع خاصی که در آن بکار رفته ـ مردم آیس لند بسیار وطن دوست اند و غریب نواز و مذهب شان لوترن است و چند مدرسه هم دارند بجهت آموختن علم در آنها و لیکن تعلیم و تعلم خانگی بسیار بخوبی میشود در میان شان و کسی نیست در این قوم که اقلاً خواندن و نوشتن نداند و در این زمان ساکنان جزیرهٔ مذکور از .... ۷ نفس بیش نیست و شهری که دار الحکومت آن است ریکاویک نام دارد که قریب ۲۰۰۰ نفر در آن سکونت دارند ـ اکثری از اهالی این زمین در کلبه‌ها می نشینند و گذران ایشان از گرفتن ماهی است و پرورش گله و رمه و حاصل زمین خود کم تا اجناس دیگر ممالک معاوضه میکنند ـ

ملکِ فرانس

جُغرافیا

فرانس (یعنی ملک فرنگها یا فرنگیان) یکی از بزرگترین و معمورترین و تربیت یافته‌ترین و قوی‌ترین ممالک یورپ است که رفته رفته از هزار سال قبل از این تاکنون وز برون وسیع شده تا باین وسعت و عظمت امروزه اش رسیده مگر در آغاز جزیره بود که هیوکپیٹ دیوک فرانس پادشاه آن شد در سال ۹۸۷ عیسوی۔

فسحت فرانس ۲۰۱۹۰۰ میل مربع است (در جنگ با جرمنی سال ۱۸۷۱ از فرانس ۵۵۸۰ میل مربع واگذار شده به جرمنی) غایت طولش از شمال بجنوب ۶۰۸ میل است و غایت عرضش از مشرق بمغرب ۵۴۰ میل۔ فرانس از فواید طبیعی بسیار است از حیثیت مکانیّت و بودنش در کنارهٔ دریای مدیترینین و محیط اتلنتیک۔

جزایر فرانس بموجب ذیل است۔

اَلدِرنی	۔ ۳ میل مربّع زمین دارد	و ۲۷۳۸ خلقیّت۔
گرِنسی	۔ ۲۵ میل مربّع فسحت آن است	و ۳۰۶۸۵ خلقیّت آن۔
سرک	۔ ۲ میل مربع است	و ۵۴۶ خلقیّت دارد۔
جرسی	۔ ۴۵ میل مربع زمین دارد	و ۵۶۶۲۷ خلقیّت۔

اُوشَنت ـ ۵ امیل مربع زمین دارد ـ و ۲۵۰۰ خلقیت

بِل اِیل ـ از ۴۵ الی ۵۰ میل مربع زمین دارد و ۹۰۰۰ نفس خلقیت

نارمُوتیِیر ـ ۸۰ میل مربع زمین است و ۸۰۰۰ خلقیت دارد

اُلِران ـ ۱۳۰ امیل مربع زمین دارد و ۲۰۰۰۰ خلقیت

رِئی ـ ۹۰ میل مربّع زمین دارد و ۱۸۰۰۰ خلقیّت

کُرسِیکا ۲۵۳۵ میل مربع زمین دارد و ۲۵۸۵۰۷ خلقیت

از این جزایر چند جزیره متعلق است بانگلند و کرسیکا اگرچه در واقع و بحسب مُلکیّت نسبت دارد بملک ایتالیا مگر بحسب مِلکیّت متعلق گشته است به فرنس از سال ۱۷۹۸ و این جزایر مذکوره همه خوش آب و ہوا ہستند و معمور و سرسبز و خرّم و حاصل بسیار خوب ہم دارند ـ

سطح ـ فرنس در جانب شرق و جنوب تمام کوہستان است و در وسط و غرب مشتمل است بر اتلال بسیار و در جانب ساحل محیط اتلنتیک مسطح است و ریگستان ـ جبال این ملک عمده مشترک است درمیان این و دیگر ممالک چنانچه پیرَنیِز واقع است فیمابین فرنس و اسپین که کشیده است از مشرق بمغرب و رفیع ترین قلل آن وِنِیمیل است که ۱۰۷۹۱ فوت رفیع است حصهٔ غربی آلپس واقع است درمیان فرنس و ایتالی و رفیع ترین قلل آن مُبلان است که ۱۵۰۰۰ فوت رفعت دارد ـ قلهٔ سنی ۱۱۴۸۰ و قلهٔ پلوو ۱۳۲۶۴ فوت است و ہر دو متعلق اند به الپس ـ جبال ژُورا واقع است مابین فرنس و اسوئیزرلند و رفیع ترین قلل آن ۵۶۵۶ فوت بلند تفاع دارد و بعضی دیگر جبال ہم ہست که ازینهم تا قریب شش ہزار فوت رفیع تر نیستند ـ

جغرافیای فرانس

زمینهای مرتفع سطح فرانس یکی آن است که در آن واقع شده است کوه آوِرن و این سلسلهٔ است از جبال آتش فشان - یکی دیگر آنها در طرف شمال و مشرق افتاده که در آن در بعضی از جاها جنگلهای سنگلاخ هم هست - دشتهای این ملک پنج است - ۱ دشت پاریس است که بهترین و سبزترین و خرم‌ترین و حاصل خیزترین دشتهای این ملک است - ۲ دشت اُرلین و پیکردی است این دشت نیز معروف است در حاصل خیزی چنانچه عمدهٔ حاصل این دشت حبوب است ۳ دشت پائیتو و تارین است - ۴ دشت گسکان است که عمدهٔ اراضی فرانس است بحسب پیدایش گندم و انگور - ۵ دشتی است که مینامندش لَنْد (یعنی مسطّح) و این زمین طبیعی است از نوع مشتمل بر ریگ سیاه و سرخ - در این چند سال سعی و کوشش زیادی شده است که این زمین زرع شود و بعضی درختها نیز نشانیده اند در آن و بعضی سبزی آلات هم زراعت کرده اند مگر هنوز بقدر ۲۰۰۰ یا ۳۰۰۰ میل مربع آن کلّی خالی از انسان و حیوان و نبات افتاده و بندرت چوپانی پیدا میشود و آن که پوست گوسفند پوشیده و بکلّی خود را بصورت حیوان در آورده است -

انهار - فرانس را آب بکثرت است و آبهای آن مساوات از چهار جانب سراشیب در چهار سمت به چهار دریا میریزد دریای شمال انگلیش چینل خلیج بِسکِی دریای مدیترینین و نهر گرترین رودهای فرانس سین است و لائر و گرُن و رُن و این رودهای مذکوره روی هم رفته بقدر سه ربع تمام سطح فرانس را فرا گرفته اند و چند رود دیگر هم هست در فرانس که چندان قابل تذکار نیستند - آبگیر در این ملک بسیار معدود است و نا قابل -

مع ذلک در جانب شمال سردی زمستان غالباً سخت است و برخلاف در جنوب تابستان گاه گاهی
بانتهای گرمی میرسد - در سواحل دریای مدیترینین و تقاطع درختی‌ها و حاصل میشود از بادهای گرمی که
از ریگستانهای شمال افریقا می وزد - غایت اعتدال هوای فرانس در ایام سال ۵۰ درجه است
در شمال و ۵۸ درجه است در وسط و ۶۰ درجه در جنوب و در تمام سال ۲۲ اینچ بارش می بارد
در شمال و در خود پاریس ۲۵ اینچ و در دشت رن ۳۵ اینچ -

خاک فرانس مطلقاً حاصل خیز است و بعضی از اراضی و ضلاع آن در حاصل خیزی در عالم مانند ندارد
و فقط بقدر ده یک از تمام این ملک لم یزرع است - حاصل و پیدایش ملک فرانس با فراط و با ختلاف
بسیار است - امّا از حیوان آنچه در انگلند است در فرانس نیز هست که در ایران و این ملکها نیست
از طیوریکی یا دو قسم از انگلند بیشتر است در فرانس - از هوام و حشرات الارض کرم پیله کجینیل و
عقرب و خرچنگ و چلپاسه بزرگ سبز رنگ در این ملک بسیار است - سبزی آلات و نباتات
بیحساب و اقسام مختلف در فرانس و چندان هست از آنچه در ملک انگلند است و از میوه جات
در فرانس انگور است و نارنج و لیمو و بید انجیر و انجیر و بادام و پسته وغیره که هیچ یک از آن در انگلستان
یافت نمی شود و در جنگلهای فرانس کارک بسیار است و نیز پنبه و تنباکو و مختلف اشیائی که با آنها
پارچه ها رنگ میکنند و شکر که از چقندر میسازند - انگور ملک فرانس بسیار است چندانکه بقدر یک
زمین آن در زیر زراعت انگور است و لهذا شراب در این ملک و فور دارد و با قسام بسیار مختلفه
میکشند که در هیچ یک از ممالک نیست - معدنیات اینملک عمده زغال است و آهن و نمک و سنگ آسیا و
سنگ عمارت و سنگ لوح و سنگ مرمر و در فرانس بیش از هزار چشمه معدنی دارد که اکثر آنها گرم است -

خلقیّت و زبان - خلقیت فرنس در ماه جنوری ۱۸۷۳ تعداد شد ۳۶۱۰۲۸۲۱ نفس بود
که صدی ۹۰ از آن فرنچ بود که در اصل فرانسی اند ممزوج و مخلوط از قوم سلت و رُمن و یونان بقیه
۱۰ حصّه دیگر از آن خلقیت ذاتهای مختلف بودند که از ممالک دیگر پدران شان جلاء وطن گزیده
با این ملک آمده بوده اند - زبان خلق در دربار حکومت و نوشتجات و کتب اینملک تماماً به
فرنچ است که اشتقاق یافته است از لتین ولیکن در بعضی از اضلاع بلغات مختلف دیگر هم متکلم اند
بعضی از خلق فردمایه یعنی ادانی ناس -
تمام ملک فرنس منقسم شده است به ۸۷ دپرتمنت و این تقسیم قبل از جنگ فرنس و جرمنی
۸۹ قسمت بود دیگر آنکه چون مصالحه شد فیما بین این دو ملک مذکور یکی از این دپرتمنت ها داده
شد بجرمنی و یکی شامل دیگری شد که اکنون جای تفصیل آن نیست - پای تخت این ملک پاریس است
که قریب ۲۰۰۰۰۰۰ نفس خلقیت دارد و دیگر شهرهای عظیمه متعدده هم در این ملک هست
که از سه لک تا دو لک خلقیت دارد -
مشاغل - قریب خمس یا صدی ۲۰ نفر از خلقیت ملک فرنس مشغول زراعت و دهقنت اند
د بغیر انگلند و بلجیم هیچ ملکی چندان زراعت نمی شود که فرنس چنین میگویند که برابر نیمی از تمام
آن قابل زراعت است و عمده زراعت و نبات آن گندم است و جو و رائی و زرت و انگور
و چقندر و قوت و تنباکو وغیره - گوسفند و گاو و پشم و کره بسیار هست و قسم مرغ خانگی نیز بسیار
پرورش می شود و تخم مرغ اکثر از این ملک بدیگر ممالک میرود - زنبور عسل و کرم پیله هم بسیار
در اینملک پرورش می شود - مینوفکچری فرنس در وسعت و کثرت ثانی انگلند است و عمده آن

بافتن پارچه های ابریشمین و قماش و پشمینه و کتان و مسکرات و شکر و چرم و سامان چرمین و جواهرالات
و اسباب آتشخانه و بافتن و مشینری و چوبینه آلات و صابون و کاغذ و کلاه است وغیره ـ
کندن معادن یکی از جملهٔ شعب اهمهٔ محنت و شغل اهل فرانس است و عمدهٔ معدنیات آن آهن است
و زغال ـ تجارت فرانس بسیار است و عمدهٔ مال التجارهٔ خارجه اش پارچه ها و سایر اشیای
ابریشمین است و پشمین و مسکرات و اثاث البیت و جنس خوراکی یعنی حبوب و دستکش
و جواهرات و زرینه آلات وغیره و عمدهٔ مال التجارهٔ داخله اش ابریشم است و پنبه و کتان
و پشمینه و زغال و فلزات وغیره ـ

طرق و شوارع ـ فرانس بسیار ممتاز و خوب است و شاهراه های بسیار خوب دارد
و متعدد رودهای قابل مسافرت و ریلوی هم با حسن و نیکوترو جهی ساخته شده چنانچه در
سال ۱۸۷۳ بقدر ۱۱۰۰۰ میل ریلوی آماده و ساخته داشت و ۲۷۰۰۰ میل تلگراف ـ

تربیت ـ در ملک فرانس وضع بسیار خوبی قرار داده شده است بجهة تعلیم و تعلم و تربیت
عموم خلق و آن رشته شده است خاص از امور متعلقهٔ حکومت که واگذار است بیک
مجلس کونسلی معین که یکی از وزرای دولت در آن مجلس حکومت دارد و در این وقت بخصوص
حکومت ملک را بغایت توجه است بجهة تربیت و تعلیم خلق و لیکن چنین تصور شده است که تمام
خلقیت فرانس در تحت این تهیه و تدارکی که اکنون دیده اند بجهة تربیت عامه نخواهند آمد
تا اینکه اقلاً یک پشت و قرنی بگذرد از این مردم و از این زمان ـ در سال ۱۸۶۶ به تحقیق
پیوسته بود که صدی ۳۰ تن در تمام لشکریان فرانس امی و ناخوانده بود ـ

در جغرافیای چمبیر نوشته است که لغت فرنچ مشتق است از لغت اهل رُم (روم) و دانستن و آموختن این لغت بیش از هر لغتی جریان یافته است در دیگر ممالک و دول و آغاز صفائی و پاکیزگی این لغت بیشتر از عهد سلطنت چرلس ۱۴ است و از آن زمان مذکور در فرنس هر رشته از علوم ترقی یافته چنانچه در علم ریاضی و طبیعی بغایت ترقی دارد و باوج کمال رسیده است انمیلک و تحمل سوای شعر در هر فنی از فنون دیگر علم و ادب حکمت فرنس لاثانی بوده باشد. و چنین میگویند که کتب و اخبار و روزنامه و امثال ذلک که در هر سالی در فرنس طبع میشود ۲۴ میلین است شکی نیست که اکثر و اغلب از انجمله را بیش از یک وز فایده نیست مگر عیب کلی این و غایت حسرت و افسوس در این است که بسیاری از این کتب بجهة تهذیب عموم خلق ملک خوب نیست یعنی چنان نوشته شده که خلق غیر مهذب و بد فعال میشوند.

حکومت _حکومت فرنس از سال ۱۸۷۲ باسم ریپلبک بود مگر در این اوقات ریپلبک واقعی است و امروزه اختیار کل امور ملک باختیار مجلس عامی است که میناممند نشنل اسمبلی و مشتمل است از ۸۴۷ جزء که عموم خلق اختیار میکنند هر یک از آن اجزاء را و اجزای مجلس مذکور اختیار میکنند رئیس خود را که تمام رتق و فتق امور ملک بکف او نهاده است.

مذهب _اهل فرنس عیسوی است از قسم رمن کتلیک مگر اختیار و آزادی مطلق است از برای هر گونه مذهب و طریقه و علمای رمن کتلیک و پرتستنت هر دو از دولت مستمری یا مواجب دارند از فند عام یعنی بیت المالی که برای اینگونه مخارج و مصارف مقرر است.

تاریخ

باشندگان نخستین گال قوم سلت بودند که قبل از آن نمیتوان قومی را مشخص نمود که در حدود
غربی مملکت یوروپ سکونت داشته باشد. ملک فرانس بدست جولیس سیزر مسخر گشت و
۵۵ سال قبل از تاریخ عیسوی متعلق شد بمملکت رومیان. در صدی پنجمین عیسوی گال محل دستبرد و
تاخت و تاراج قوم گات و اهل برگندی و قوم فرنگ واقع گشت و این قوم اخیر ملک مذکور را در قبضه
خود بداشت که بهمان مناسبت آن مملکت را بعد از این خوانند فرانس. اساس پادشاهی را در این ملک
کلوویس یکی از باشندگان آن نهاد در سال ۴۸۱ عیسوی و بواسطه پیدا شدن مذهب عیسوی در آن
معروف و مشهور جهان گشت و امتیاز بهم رسانید از سایر ممالک یوروپ همچنین هر روز بروز قوت
استیلای آن زیاده میشد تا زمان سلطنت شرلمین در اواخر صدی هشتم عیسوی که دامنه وسعت آن
کشیده شد تا بقسمتی از خاک جرمنی و ایتالی و اسپین و همچنین تمام خود ملک فرانس و آنگاه موسوم گشت
"مملکت جدید مغرب" پس از مرگ شرلمین نه فقط مملکت بدان وسعت تقسیم و قطعه قطعه شد
بلکه خود ملک فرانس هم منقسم گشت در میان امرا و اعاظم که هر یک از ایشان شخصی شد مختار و مستقل در حصه
و بخش خود و رفته رفته این امرا و اعاظم چندان قوت و استعداد بهم رسانیدند و چندان استقلال و قدرت
یافتند که پادشاهی را که در آن عهد بر ایشان پادشاه بود جز نام و تاج بیش نماند چنانچه یکی از آن امرا
که بآن استقلال و اقتدار رسیده بودند ولیم بود دیوک ضلع نارمندی که در سال ۱۰۶۶ حمله بر ملک
انگلند آورد و ملک مذکور را گرفته رسم فیودل را در آن جاری ساخت.

چون خاندان هیوکپت در سال ۹۸۷ بتخت فرانس برشدند هرچند نفر از ضعفای این امرا فایق آمدند
و ملک ایشان را ضبط نمودند پس ازین خاندان در عهد پادشاهان دیگر انیجال برهمین منوال جاری ماند
یعنی ضبط اراضی و املاک امرا و اعاظم و تکمیل آن و مطیع ساختن عموم امرا چنانچه باید و شاید صورت انجام
نیافت تا در اواخر صد سال سیزدهم عیسوی - درین ایام زمان طویل کثرت تنازع برخاست فیما بین فرانس و انگلند
و انگلند بسیاری از خاک فرانس را گرفت در صد سال پانزدهم مگر بزودی مجدداً از کف بداد - صد سال شانزدهم
و هفدهم را خصوصیتی که بود منسوب بتاریخ فرانس تنازع فیما بین مذهب رومن کتلیک و پرتستنت بود
و نیز ترقی علم و فضل و هنر اهل فرانس که آغاز شده در اول عهد پادشاه لوالیس ۱۴ (از ۱۶۴۳ الی ۱۷۱۵) -
انقلاب و فتنهٔ عظیمی برپای خاست در سال ۱۷۸۹ که دران لوئیس ۱۶ را گردن زدند و خلق مختلف ملک در
تکالیف و آفات درافتادند - این انقلاب اگرچه از آغاز تا انجام با اندک زمانی بیش نبود دیکت تاریخ بزرگی
وارد گر بنده چند کلمه بیش ازان نمی نویسیم - وجه اشتعال نایرهٔ این انقلاب و فتنه آن شد که اجزای مجلس شوری
فرانس سه قسم بودند اعاظم کبار و علما و وکلای قوم که آنها را همینامیدند تیرزایتا که بمنزله کامن های
انگلند بودند در جلوس لوئیس ۱۶ اینچنین مقرر شد که اعاظم و علما در یک مجلس نشستند و تیرزایتا در مجلس جداگانه
این فقره موجب کره این جماعت شد و مایهٔ آن فتنهٔ عظیم گشت که الیسان یکی از مورخین معتبر در تاریخ خود
بتفصیل می نویسد که اعداد زن و مرد و جوان و پیر و طفلی که باقسام مختلفه مقتول و تباه شدند ۱۰۲۲۲۵ نفس بود
بالجمله این آتش فرو نشست از مشعله باینکه خلق گردن اطاعت نهادند بسلسلهٔ انقیاد لشکری جرار که سپهبد
و افسر آن نپلین بنپارت بود - درین زمان سی و سه ضلعی که فرانس را بود دیگر انقسام جدیدی
یافت که ۸۶ ضلع گشت و بلجیم و قسمتی از جرمنی و ایتالی هم ملحق گشت بفرانس و آن هم ۱۲ اضلاع مقرر شد

و فتوحات دیگری که پس از آن شد اسوتیزرلند و نیپلس و اسپین و بعضی از جاهای دیگر جرمنی را هم در تحت انقیاد فرنس در آورد - بالآخره اتفاقی شد درمیان دول و ممالک عظیمهٔ یورپ و نپلیین از جریان فتوحات خود باز ایستاد و ممنوع گشت و اجتماعی شد در شهر وینا و در آن مجمع فرنس را بحال نخستین خود باز داشتند و زمین آن را بحدود وسعت قدیمش محدود ساختند و خاندان بُربان مجدداً به سلطنت فرنس مقرر گشت -

بعضی از وقایعی که از این زمان مذکور فوق بعد رخ داد و هم هر یک کم از فتنهٔ عظیمی (یعنی رولیوشنی) نبود مثل اینکه در سال ۱۸۳۰ عیسوی چیرلس ۱۰ را لاچار کردند که از تاج و تخت خود دست بدارد که لوالیس فلیپ بجای او نشست با اندک اقتداری و محدود اختیاری و یک فتنهٔ دیگری نیز روی داد در سال ۱۸۴۸ که پادشاه مذکور را هم مجبور ساختند که تاج و تخت را فرو گذارد و آنگاه سلطنت جمهوری گشت و از سال ۱۸۵۱ مجدداً فرنس مملکتی شد بسیار قوی در زمان ریاست لوالیس نپلیین ۳ پسر برادر نپلیین ۱ که ۲۰ سال در واقع کلید رتق و فتق امور تمام دول یورپ در قبضهٔ اقتدار و اختیار او بود تا اینکه در جنگ با دولت پروشیا چون فرنس مغلوب شد مشارالیه بانگلند رفت و در انجا بمرد چنانچه در بیان حکومت ملک مذکور نوشتیم اکنون باز دولت فرنس جمهوری است -

آثار قدیمه - از آثار و علامات قدیمهٔ این ملک سکه های بد شکل بد اسلوبی تا کنون باقی مانده است و چون بوضع سکه های یونان ساخته شده لهذا چنین گمان رفته است که اینها از اثر تربیت یونانیان است که از اهل این ملک کرده اند در ازمنهٔ که بخشی از این ملک را گرفته بودند ششصد سال قبل از تاریخ عیسوی - اما از آثار و علامات قدیم درمیان عمارت عالی الشان و معبد معلّی بنیانی باقی مانده است که بی نهایت هر دو عجیب اند و معروف همه کس و همه جا

و در بعضی از جاهای این ملک چیزی از آثار معابد درویدها بنظر می آید - پارچه زربفت زنانه
منقش به نقوش و صور و اشکال مختلفه بسیار عجیبی که خیلی دیدنش مفید است در مسجد جامع بیگس
در ضلع نارمندی تاکنون موجود است از باقی مانده های ازمنه اواسط تاریخ عیسوی که تمام
کیفیات و واقعات جنگ هستینگز در آن نقش است که می گویند متیلده زوجه
ولیم کانکرر آنرا بافته یا نقش کرده - اهل فرانس اگرچه بلغتی تکلم میکنند که ماده آن لتین است
(چنانچه قبل از این اشاره شد) مگر احتمال کلّی میرود که نژاد این قوم اغلب به سلت های قدیم
منتهی شود که رومیان آنها را مسکون ساختند در زمین گال در عهد جولیس سیسر و این فرقه که
تخمیناً بیشتر از نه قسمت از ده قسمت خلقیت این ملک است - ضلع السس و لارین غالباً
مسکون است از قوم جرمن و نیز در حدود ملک بلجیم خلق بسیاری هستند از قوم فلمینگ
و باشندگان برتنان نیز از ذات سلت اند و هنوز بلغتی متکلم اند قریب بلغت اهل ویلز
که در طرف غربی انگلند سکونت دارند - در طرف جنوب و مغرب فرانس بسیاری از خلق
متعلق اند برشته اهل اسپین و یهود در همه شهرهای بزرگ اینملک یافت میشود و در کارسیکا خلق
و لغت آن همه ایتالی است - بحسب طبیعت و مزاج مردم فرانس زنده دل و متواضع اند
و بسیار طالب آمد و شد با یکدیگر و اجتماع در مجامع و نشاط و انبساط از بس اصرار و ابرام در اینگونه
امور دارند که خلاف رسم و عادت سایر خلق عالم است به بیشرمی و ناهذبی معروف شده اند
و خونریزش بی نهایتی که برخلاف رسم انسانیت و بیرحمانه نموده اند بخصوص در فتنه سال ۱۷۸۹
یک داغ سیاهی از بدنامی بر ناصیه حال ایشان در دفتر اعمال خود نهاده اند -

ملک بلجیم

جغرافیا

بلجیم جنوب ملک هالند است و جوانب شمال و مشرق آن بهر حیثیت چندان شباهت بملک هالند دارد که ممکن است در جغرافیا بطور واقع قسمتی از آن خاک شمرد این ملک را - طول آن ۱۹۰ میل است و عرضش ۱۱۵ میل و مساحتش ۱۱۴۱۲ میل مربع و این ملک را فقط ۴۰ میل ساحل است در طرف دریا و در طرف مشرق و جنوب آن کشیده شده است دشتی مسطح مگر لم یزرع و ریگستان ولی در این اوقات محنت و مشقت خلق این زمین را معمور کرده است چنانچه نباتات بسیار خوب از آن بعمل می آید - در جانب شمال و مشرق قطعه زمینی است بقدر ۳۱۰ میل مربع تمام کویر و بیهوده افتاده است مگر در جانب جنوب و مشرق قطعه زمینی است مشتمل بر اتلال و اراضی مرتفعه که بیش از ۲۰۰۰ فوت رفعت آن است از سطح دریا مگر کوه واقعی در این ملک نیست -

انهار - ملک بلجیم از حیثیت آب بسیار معمور است و آبش با فراط است چنانکه یکی از انهار آن **اوزت** است که هشتاد میل طول دارد و ۵۵ میل از آن قابل مسافرت است - دیگری شمبر است که ۱۰۰ میل طول آن است و بیشترین حصه آن قابل مسافرت است یکی لیس است که آن هم ۱۰۰ میل طول دارد و مسافرت در آن بسیار خطرناک است -

هوا - مطلقاً هوای بلجیم خوش است و معتدل بجز آنکه در طرف شمال و مغرب فی الجمله مرطوب است

اقل اعتدال هوا در شهر برسل که پای تخت ملک است در تمام ایام سال قریب ۵۰ درجه است
و گاه گاهی هم باتفاق تابستان بغایت گرم و زمستان بغایت سرد می شود و بارانی که در
تمام سال می بارد در این ملک ۲۶ انچ است۔

خاک۔ بلجیم مطلقاً مشتمل است از گل و ریل و بسیار حاصل خیز است و یک حصهٔ عظیم آن بمحنت
و هنرمندی خلقتش بغایت حاصل خیز و معمور شده است۔ قریب نیمی از زمین اینملک لایق زراعت است و
پنج یک آن چراگاه است و پنج یک آن جنگل است و اندک قسمتی دیگر که باقی مانده طلق ناقابل است۔

حاصل۔ حیوانات خانگی این ملک از ان قبیل است که در حصهٔ مغرب یورپ عموم دارند ولیکن
اسب خانگی در اینملک یافت میشود که مینامندش **فلمیش دری** که بسیار عجیب است و فایده مند و
قیمتی۔ حیوانات وحشی اینملک خرس است و گرگ و قسمی از آهو که مینامندش رو بک۔ نباتات اینملک
اجناس خوراکی مانند گندم و جو وغیره است و انگور و روغن چراغ و هاپ و چقندر و چیزیکه مینامندش
چیکاری و چوب عمارات و پوست درخت و فلکس و تنباکو۔ معدنیات اینملک بکثرت است و
انهاست۔ زغال و آهن و مس و قلع و سنگ لوح و سنگ عمارت وغیره و زغال بلجیم بهترین و
قیمتی ترین زغال هر ملکی است و چشمه های معدنی بسیار معروف هم در اینملک یافت میشود۔

خلقیت و زبان۔ بلجیم نسبت بوسعت زمینی که دارد بیش از هر ملکی در تمام یورپ خلقیت
دارد چنانچه قبل ازاین نوشتیم که وسعت این زمین ۱۱۴۱۲ میل مربع است در این اندک وسعت
زمین مسکون است ۵۰۸۷۱۰۵ خلقیت که ۴۵۱ نفر در هر میل مربع تقسیم و بخش میشود۔ ازین
خلقیت صدی ۵۰ نفر از ذات فلمینگ و بقیه **ولون** است و فرنچ و بقدر ۳۹۰۰۰ هم جرمن دارد

در زبان مردم اینملک انچه در دربار حکومت و نوشتجات و کتب استعمال دارد و عموم خلق آن متکلم اند زبان فرنچ است مگر فلمینگ ها از ذات تیوتان اند و بلغتی متکلم اند قریب بلغت جرمنی و دولون ها بلغتی متکلم اند که فرنچ است ممزوج بلغت سلت و جرمن —

مشاغل — عمده شغل اهل بلجیم زراعت است در طرف مغرب و بخصوص زراعت فلکس و همپ و کلور وغیره — منیو فکچری بلجیم عمده ساختن شکر است از چقندر و ساختن آهن است و آلات آتشخانه و مشینری و قالیچه و قماش و پشمینه و پارچهای پشمین —

معدنیات این ملک منحصر است بزغال و آهن — تجارت اینملک بسیار است و عمده مال التجاره خارجه پارچه های ابریشمین است و فلکس و کره و حیوانات از قبیل گاو و گوسفند و زغال — و مال التجاره داخله پشمینه است و قماش و پنبه و پشم و ابریشم —

طرق و شوارع — طرق و شوارع ملک بلجیم بسیار خوب و وسیع است و ریلوی آن بالنسبه بوسعت زمینی که دارد چندان بکثرت و افراط است که در هیچ ملکی از ممالک یورپ آن مقدار ریلوی نیست و بقدر ۰۰ میل مسافت نهر دارد که دران مسافت بشود ۰۰ ۳۰ میل نهر بریده اند در نهایت امتیاز و خوبی —

تربیت و مذهب — در ملک بلجیم تحصیل علوم مجبوری نیست لهذا اکثر و اغلب مردمش بی علم و بی تربیت اند مگر درین سنوات اخیر بی نهایت علم و دانش ترقی کرده و حکومت را در امر تربیت و تعلیم و تعلم رعیت توجه است و تشویق و حکومت و خلق هر دو بکمال جد و جهد را مبذول میدارند در امر تربیت و یاری میکنند — مذهب مردم بلجیم رومن کتلیک است مگر امر مذهب اختیاری و بطور آزادی است از برای هر فرقه از فرق و بقدر ۰۰۰۰ ۰ اپرتستنت نیز درین ملک هست و معدودی یهود هم دارد —

حکومت بلجیم ازان قبیل است که مینامندش لیمیتید مانرکی یعنی سلطنت محدود و دیگر موروثی است

ابداع قواعد و قوانین واگذار است بپادشاه و دو مجلس که یکی ازان مشتمل است بر ۱۱۶ جزو که وکلای

خلق اند و دیگری مشتمل است بر ۵۸ جزو که عظمای ملک و وزرای پادشاه اند و پادشاه بهمدستی ایشان

جاری میدارد تمام قوانین ملک خود را و اجزای هر دو مجلس را خلق میگزینند و قانون عدالت و قضای

اینملک قریب بقانون عدالت فرنس است یعنی چندان فرق ندارد و از همان هم ماخوذ است

لشکر اینملک بالنسبه بوسعتی که دارد بیشمار است و آن ۹۰۰۰۰ مرد است و پای تخت این ملک

شهر برسیل است با ۳۱۴۰۰۰ نفس خلقیت -

تاریخ

برغم مورخین باشندگان قدیم این ملک از قوم سلت بوده اند که فرقهٔ دیگر موسوم به بلجی از ملک

جرمنی به بهم کالی یعنی نقل مکان آمده در جای ایشان اقامت گزیدند و آنها را بجای دیگر راندند

پس در میان آمده آنملک را مسخر کردند و در نزد ایشان آنملک معروف بود به شمال یا قسمتی از

ملک گال - پس ازان مدتی آنملک بلجیم ضلعی بود از ممالک فرنگ ها و لیکن در زمان جانشینان

شرلمین از ممالک مذکوره خارج شده گاهی تابع و در قبضه پادشاهی بود و گاهی دیگر در قبضه مختلف

امرا و رؤسا مستقل بودند مانند ارل های فلندرز و کونت های هینالت

و دیوک های لاربنت که در تواریخ ازمنه اواسط معروف و مشهور اند - بالجمله غیر از ضلع

لیج که همواره تابع بشاپ ها یعنی علمای خود بودند و به همین قسم تیره ماندند تا قریب باواخر صد سال

ماضی (۱۷۰۰) سایر اضلاع یا ممالک رفته رفته درافتاد بقبضهٔ دیوک های برگندی بواسطهٔ
مزاوجت و مناکحت مری رئیسهٔ برگندی و امپرار مکسیمیلین در صد سال پانزدهم
همهٔ این ممالک و ریاستها بخاندان استریا مقرر شد و با بعضی از حدود ملک دچ
حصه شد از ممالک محروسهٔ چرلس ۵ نبیرهٔ مکسیمیلین و پدر فلیپ ۲ پادشاه اسپین مگر
ریاستهای بلجیم مع شدند با دولت دچ و علم مخالفت و خصومت و سرکشی برافراشتند در مقابل
این پادشاه ظالم متعصب ولیکن شاهزاده (یا پادشاه) پرما ایشانرا مغلوب ساخت و
ناچار کرد که به همان وتیره در زنجیر تقلید اسپین بمانند مشروط الشرایط چندی دلخواه و مطبوع در خصوص
آزادی و فواید قدیم شان - در اواسط صد سال هفدهم مغلوب و مسخر لوالیس ۱۴ فرنس شدند
ولیکن پس ازان عهدنامهٔ درمیان استریا و فرنس دو بدل شد و این ریاستهای بلجیم هم واگذا
گشت بار دیگر بملک استریا موسوم باین اسم "ندرلند متعلقهٔ استریا" - باز در اواخر
صد سال هجدهم لشکر فرنس باینملک حمله آورد و شامل شد ملک فرنس را مگر در صلح ۱۸۱۴
مع گشت با ملک هالند و متعلق شده بملک مذکور و بالاخره در سال ۱۸۳۰ بلجیم مجددا
جدا شد و آنگاه با مضای دول عظیمهٔ یورپ لیوپلد شاهزاده سکس کوبورگ
بپادشاهی آن گزیده شد -

آثار و علامات رومیان در ملک بلجیم چیزی نیست که قابل ذکر باشد و از آثار و
علامات زمن اواسط انچه هست عمارات است که متعلق بوده است باهل شرع و یا حکومت
زیرا که در آن ازمنه اکثر دولت و زر یورپ در این حدود صرف میشده -

نذرلندز یا هالند

جغرافیا

نذرلندز و هالند هر دو یک معنی دارد و هر دو بمعنی زمین پست است و اینملک از ان باین نامها میخوانند که نشیب و پست است و نذرلندز اکثر استعمال میشود بجهة سراسر اینملک و هالند اطلاق میشود بجهة قسمتهای شمال و جنوب اینملک که بالنسبه پست تراند و لفظ هالند بیشتر استعمال میشود بجهة تمام این ملک چه در گفتگو و چه در نوشتجات ـ بالجمله هالند در بسیاری از حیثیات و کیفیات یکی از جمله ممالک بسیار عجیبه جهان است ـ طول آن ۱۹۶ میل است و عرضش ۱۰۹ میل و فسحتش ۲۰۵۲۷ میل مربع ـ سواحل آن همه جا پست است و به همین جهة در بعضی جاها شعب دریا دویده است در شکم زمین آن ـ در بعضی از جاهای سواحل آن نیز واقع شده است اتلالی از رمل متحرک که بوزیدن باد انگیخته میشود و از جائی بجائی نقل مکان میکنند و روی هم رفته اتلال مذکوره بقدر ۱۴۰۰۰۰ جریب مربع زمین این ملک را فرا گرفته و بسیاری از این اتلال از ۴۰ الی ۵۰ فوت ارتفاع دارد ولی بحکمتهای عملی این اتلال را از حرکت باز داشته و باز میدارند همه ساله ـ دو عقد یا اجتماع از جزایر متعدده واقع است در جانب شمال و مغرب و جنوب و مغرب ملک هالند که اولین آنها یعنی آنکه در شمال واقع است مینماید که وقتی از اوقات همه بیکدیگر وصل بوده و قطعه بوده است از خود زمین هالند بعبارة اُخری جزیره نبوده

ویرینجن

و بزمین ملک اتصال داشته امّا دو مین آنها را چنین تصوّر نموده اند که وقتی از اوقات یکلخت زمین بوده مگر طغیانی و فزایش آب و دریای رَیْن وغیره که در آنجا واقع اند بعضی از جاهای آن زمین را مغمور داشته - یکی ازاین جزایر مذکوره را نام وَلچرن است که ۱۱ میل طول و ۱۰ میل عرض و ..... ۶۴ خلقیت دارد و بواسطه آنکه از طغیانی آب محفوظ باشد اطراف آنرا خاک ریز کرده اند چنانچه گویا گرداگرد آن تلی کشیده است - صفحه این ملک مطلقاً مسطح است جز آنکه در بعضی از جاهای آن اندک ارتفاعی دارد و در اکثر از جاها از سطح دریا هم پست تر است و این اراضی پست را ابتدا آب فرا گرفته داشت مگر بتدریج گل و چیزهای دیگر گرداگرد آنها را گرفته آب شان نیز خشک شد و اکنون حاصل خیزترین قطعات این ملک استند و در این ملک نه کوه است و نه سنگلاخ و نه هم جنگل بسیار - هالند یکی از جمله ممالکی است در روی زمین که آبش بکثرت و افراط است و اکثر آب های آن از طریق انهار و جداولی که آنها را دستی بریده اند داخل میشود بدریای شمالی ولی این جداول مذکوره را بدستی ساخته اند که نهر آبی که در هر جائی جمع میشود داخل آنها میگردد حالکونی که بهزارها آسیا مردم مسکیند و متحرک میدارد که این هم فایده ملک است - آنگیر یا دریاچه عظیمی که در این ملک بود آنگیر هرلم بود که ... سال قبل از این بغطه آب دریا فزایش نموده زمین آنرا فرا گرفت و آنگیر شد و این آنگیر ۴۳ میل گرداگرد داشت مگر آب آنرا کشیدند و خشک نموده مزروعش ساختند و همین قدر نوشته اند که ۹ آنگیر را کوچک و بزرگ در ملک هالند خشک نمودند از سال ۱۶۴۰ عیسوی و از آن زمان تا کنون بقدر ۲۲۲۰۶۲ جریب مربع یا ۳۵۰ میل مربع بر زمین ملک هالند

افزوده اند۔ آبگیر دیگری هست که میخوانندش بیس باش ابتدا زمین بود مگر در سال
۱۴۲۱ طغیانی آب آنرا فرا گرفته آبگیری ساخت و ۷۲ قریه را با ..... نفس فرو برد۔
هوا ۔ هوای اینملک مرطوب است و اکثر اوقات روی زمین را نم فرا گرفته و اقل اعتدال
هوای اینملک بسیار تفاوت دارد با انگلند و حال آنکه هر دو در یک خط واقع اند و نیز بسیار
قریب اند بیکدیگر مع ذلک تابستان هالند گرمتر است از انگلند و زمستانش نیز سردتر است
و بحدی سرد میشود که رودی که بریده اند از شهر امستردم به هالدر سه ماه در سال عبور
و مسافرت دران بازمی ایستد زیرا که سراسر آنرا یخ گرفته است و همچنین دیگر انهار و جداول
نیز غالباً همه یخ بسته است در موسم زمستان ۔ بادهای سختی که از جانب غرب می وزد در این ملک
غالباً سخت و خطرناک است و در تمام سال ۲۶ اینچ بارش میبارد و مدت ایام بارش ۱۷۰ روز است۔
خاک ۔ در خوبی و بدی یا پر قوتی و کم قوتی زمین هالند دو حصه مساوی است آن نیمی از ان
که خوب است واقع شده است در وسط ملک از مشرق بمغرب و آن نیمی که از ان بد است
واقع است در جانب جنوب و جنوب و مشرق و اضلاعی که در طرف شمال واقع اند همه
ریگستان اند و بی حاصل ۔
حاصل ۔ در ملک هالند حیوان بسیار کم است مگر موش و خرگوش و ازین قبیل جانوران
بکثرت است و در انهار و جداول غوک بحدی است که در آن ملک خوراک لقلق است و لقلق
هم درین ملک بحساب است در کوچه و بازار جوق جوق راه میروند بدون آنکه کسی متعرض آنها شود
و آنها را آزار کند و سزای سختی هم مقرر است کسی را که آزار کند یکی ازین طایر را زیرا که مردم هالند

جغرافیای هالند

یکنوع حرمتی می نهند باین طایر از روی توهمات دینی بهمان قسمیکه مردم ملک ما حرمت می نهند بخروس سفید و بعضی

چیزهای دیگر و یک وجه نا موجهی هم از برای هر یک بیان میکنند - چند قسمی از ماهی در ملک هالند بسیار هست و در واقع یک چشمه

عظیم دولت و آمدنی آن از ماهی هست - نباتات اینملک مشتمل هست از بعضی از نهالات و اشجاری که از انها روغن

میگیرند و انگور و چقندر و مشتر و داپ و فلکس و همپ و تنباکو و بعضی از گلها و هر گونه حبوبی که در ممالک وسط

یورپ یافت میشود - معدنیات اینملک منحصر هست بخاکی که از ان ظروف آلات میسازند و آهن و نیز خاکی که در

اصفهان گل شیراز ش میگویند که زنان سر میشویند بآن و همچنین پارچه لباس از ان میشویند و یکی دو چیز بسیار کم قدر

و قیمت دیگر هم یافت میشود - **خلقیت و زبان** - خلقیت اینملک در سال ۱۸۷۲ تعداد شده بود

۳۶۷۴۴۰۲ نفس بود که مشتمل بود از **دچ** و **فرسیان** و **فلمینگ** و زبان عموم خلق دچ است مگر

قوم فرسیان بلغت خاص خود متکلم اند - **مشاغل** عمده ملک هالند تجارت هست انگاه دهقنت و زراعت

و نگاهداری حیوانات و کارهای دست کاری (مینوفکچری) و ماهی گیری - اما تجارت ملک هالند چندان بود در

قدیم الایام که تمام دولت و عظمت ملک و ترقی خلق آن از تجارت بود و هست بویژه در بین صد سال شانزدهم

و هفدهم و چیزی از هجدهم هم تمام تجارت مملکت یورپ در کف هالند بود - چون طوایف دیگر ترقی کردند و

مال التجاره خارجه خود را در جهازات خود حمل و نقل کردند و مال التجاره داخله خود را در جهازات خود آوردند تجارت

ملک هالند تنزل نمود و از جریان باز ایستاد و جنگهائی هم که بعد از ان واقع گشت نقصان هائی بادی بملک

هالند وارد آمد مگر از سال ۱۸۱۴ که صلح عظیم شد فیما بین دول یورپ باز تجارت هالند روی بافزایش و ترقی نهاد

و اکنون در دولت و ثروت ثانی انگلند هست - تجارت داخله ملک هالند با جرمنی بسیار هست و عمده چوب است

که در رود رهین می آید در آن و تجارت و مال التجاره خارجه اش مشتمل هست عمده از اشیائی که درست میشود و نیز

ابریشم و رمس اسکینیه

مانند پنیر و کره و امثال ذلک و ریشهٔ گلها و ماهی خشک و پارچه های ابریشمین وغیره و شراب جین و مال التجارهٔ داخلهٔ اش اشیائی است که از امریکا حمل میشود و قماش و حبوب و شراب و پشم و از انجمله هر ساله بقدر ۲۰ میلین پوند کره از هالند فقط بملک انگلند حمل میشود - بالجمله غیر از اینها هم مال التجارهٔ داخله و خارجهٔ ملک هالند بسیار است -

طرق وشوارع - نهرهای بریده معبر عام و شاهراه عظیم و اهمّی است در ملک هالند بجهة تجارت و همچنین ذهاب و ایاب خلق بهر کجائی از آن ملک و این انهار را بوضعی بریده و بقسمی کشیده اند که به هر شهر و قصبه و قریه عبور میکنند از هر جانبی حتی بهر منزلی سانیده اند و در انها قسمی از کشتی های خورد انداخته اند که در اوقات خاصی بجهة حمل و نقل سرنشین و بار مقرّر شده روانه می شوند و در آن قسمتی از این ملک که آن را خاص هالند (یا هالند خاص) میخوانند از اینگونه انهار بیشمار است که اعظم و اطول آنها آن است که کشیده شده است مابین شهر اَمستِرِدَم و هَلدِر که ۵۰ میل طول آن است و ۱۲۵ فوت عرض و ۲۰ فوت عمق آن که بخوبی دو کشتی خورد میتواند پهلو بپهلو برود و بیاید - در موسم زمستان این انهار غالباً یخ بسته و خلق دهات و قُری زن و مرد با ظروف شیر و ماست و مثال اینها بالای سر جوقه جوقه و دسته دسته در غایت سرعت به شهرها میروند و می آیند - بیش از ۲۰۰ میل ریلوی دارد که همه متصل است از هر طرفی بشهرهای معظمهٔ ملک - شاهراه های هالند بسیار پهنا و در عریض اند و بخوبی حراست و نگاهداری از آنها میشود و بجهة حرکت کالسکه ها بکمال هموار و صاف اند و هر طریق و شارعی تا میلها بخط استوا و راست میرود -

علم و تربیت ـ علم و تربیت در هالند بیش از هر ملکی از ممالک یوروپ فزایش یافته است سوای ملک پروشیا و بعضی از ریاستهای کوچک جرمنی و قواعد بسیار خوبی هم جاری است بجهة تربیت و آموختن هر صنفی از اصناف خلق باندک مخارجی و تربیت خلق را دو درجه است یکی درجهٔ ادنی و دیگری درجهٔ اعلی و حکومت را کمال توجه است در امور درجهٔ اوّل و تربیت و آموختن اطفال فقرا و این بموجب قانونی است که حکومت جاری کرد در سال ۱۸۵۷ بجهة تربیت اطفال ضعفا و اکنون تخمین شده است که در میان دهاقین و صحرانشینان فقط یک ربع از پسران و یک ثلث از دختران قدرت بخواندن و نوشتن ندارند ـ

مذهب ـ بموجب قانونی که در ملک جاری است پیروان هر طریقه و مذهبی بکلّی آزاد اند در عقاید و پیروی دین و مذهب خود و تماماً مساوی اند و کسی را با دیگری کاری نیست مگر پادشاه و اغلب خلق پروتستنت اند و بطریقهٔ کلوین عمل میکنند که آن را میخوانند کلوینیزم و بقیهٔ خلق رمن کتلیک اند و لوتری و ارمنی و یهود و دیگر مذاهب و معاش علمای هر فرقه از حکومت ملک میرسد ـ

شهرهای عظیمه ـ این ملک یکی امستردم است که اعظم همه شهرهای ملک است که ۲۷۷۲۶۵ خلقیت دارد دیگر از بلاد درجهٔ اول است در تجارت و بنای این شهر بالای ۹۰ جزیره است که بیکدیگر اتّصال یافته است بواسطهٔ ۳۰۰ پل و ۱۰۰۰۰ نفس در این شهر فقط بالماس تراشی مشغول اند ـ شهر دیگر راتردم است که بیش از ۱۲۲۰۰۰ خلقیت دارد ـ شهر دیگر هیگ است که پای تخت ملک و در آن فقط ۹۲۷۰۵ خلقیت است و خوبصورت ترین بلاد ملک هالند است و عمارات بسیار عالیه دارد و محل نشست مجلس حکومت است ـ

حکومت ـ حکومت هالند پادشاهی موروثی محدود است بموجب اصول وقوانین ـ در امر ابداع و جریان قواعد ملکی پادشاه با مجلس شورائی که مینامندش استیتس جنرال مشترک اند مجلس مذکور مشتمل است از دو صنف یکی اعاظم وارکین ملک که گزیدن واختیار کردن آنها با پادشاه است و دیگری وکلای خلق که گزیدن آنها باختیار اصناف خاصی از اعاظم وامرای بلاد وخلقیت شهرها و قری است و در هرجائی که الحاق دارد و وابسته باین ملک است نیز بهمین وتیره مجلس جداگانه هست که همین سه اصناف خلق باید وکلای خود واجزای مجلس حکومت را اختیار کنند ـ

استیتس جنرال

تاریخ

در ازمنهٔ قدیمه قسمت جنوبی هالند حصه بود از ملک گال وقسمت شمالی آن حصه بود از ملک جرمنی باشندگان قسمت اول غالباً بِلج بودند و باشندگان قسمت دوم غالباً فرِیسیان ـ رومیان این ملک را مسخر نمودند ونوشته اند که کلادیس دِرِسس قریب بدایت تاریخ عیسوی دیواری کشید در جانب دریا که محفوظ دارد ملک مذکور را از حملات حمله آوران دریائی یعنی کسانیکه از طرف بحر حمله بآن آرند ـ در صد سال دوم عیسوی طایفه سکسن تاخت آوردند و در صد سال هشتم فرنگیان حمله آوردند که از آن پس جزئی گشت از ممالک مقبوضه شرلمین ـ از صد سال دهم تا صد سال چهاردهم عیسوی این ملک منقسم بود در میان رؤسا وامرا یا شاهزادگان ضعیف متعددی و در صد سال پانزدهم همه این ریاستها یکی و متحد شدند در عهد سلطنت خاندان برگندی و از آن خاندان درگذشته در سال ۱۴۷۷ع بخاندان استریا منتقل شد ـ در صد سال شانزدهم هالند متحد شد

کلادیس درسس

با ملک اسپین در جلوس و تخت نشینی چرلس ۵ که پادشاه اسپین بود و امپارد (امپراطور) جرمنی
مگر این اتحاد آفت و بلائی بود ملک هالند را زیرا که قوم وچ که باشندگان آنملک هستند از قدیم الایام
بسیار حقوق داشتند که ملاحظه میشد یعنی هر قومی که باین ملک دست می یافت حقوق ایشانرا ملاحظه میکرد
و ایشان خوش بودند و دیگر آنکه اکثر ایشان پیرو بودند طریقه و شریعت اوّلین جماعتی را که موجب
مبدع ریفارمیشن شدند مگر فلیپ ۲ پادشاه اسپین از امضا داشتن و بحال خود گذاشتن حقوق
ایشان مضایقه نمود و چشم پوشی کرد و مذهب ایشانرا مکروه میشمرد چنانچه لشکر گرانی فرستاد که هم حقوق
آنهارا اختصار و انحصار دهد و هم مذهب شان را پامال سازد لهذا آنها هم علی رؤس الاشهاد
علم مخالفت برداشتند و آغاز سرکشی کردند و پس از تنازع و زد و خورد بسیاری فایق آمدند و خود را
از زنجیر تقید و بستگی اسپین خلاصی و رهائی بخشیدند - در سال ۱۵۷۹ هفت ریاست هالند
از یکدیگر جدا بود و لی باشرایط چندی متحد و بیکدیگر بسته شدند در نهایت مضبوطی و در اوایل صد سال
هفدهم اسپین هم استقلال و آزادی ایشان را قبول نمود و مضی داشت تا پنجاه سال بعد از آن
مقدمه ملک هالند بسیار خوب بود و تجارت آن باقصی الغایت علو و بلندی رسید که هیچ یک
از ممالک یورپ بآن پایه نبود و در آن زمان و بعضی جاها و زمینهای خوب یر دولت راهم در
امریکا و هندوستان مقبوض ساخت و حملات و تعدی لوایس ۱۴ فرانس را هم بخوبی مقاومت کرد
و با انگلند نیز بچشمک و مخالفت و منازعت کرد بجهة فرمانفرمائی در دریا و یکی شد از دول قویّه درجهٔ
اوّل مملکت یورپ - در بین صد سال هجدهم اقتدار و استیلای هالند رفته رفته تنزّل نمود و روی
به نشیب نهاد و از هیچ رهگذری چندان پهلو نخورد و صدمه ندید که از فزایش و ترقی تجارت

در سایه ممالک یورپ ـ در اوایل سال ۱۷۹۵ که آغاز رِوالیوشن بود ملک مذکور نام دیگری بر خود قرار داد و در سال ۱۸۰۶ داخل ممالک مقبوضهٔ نپلیین اول شد که به برادر خود لوایس واگذار کرد و چون در تحت ممالک فرنس در آمد از تمام کلنی های خود یعنی زمینهائی که در دریا های اشرقیّه داشت محروم ماند ولیکن هنگامی که صلح واقع شد در میان دولتهای یورپ در سال ۱۸۱۴ کلنی های خود را باز پس یافت و مع گشت با ملک بلجیم موسوم به نِدرلند زیر تحت پادشاهی خاندان اُرین که ابتدا آزادی و استقلال خود را از ان خاندان داشت مگر این اتحاد اخیر گاهی بخیر و خوشی نگذشت بعلّت انکه قوم دچ و اهل بلجیم مختلف از یکدیگر بودند هم در زبان و هم در مذهب و هم در عموم حالات و خصال و بنا بر این همان اتفاق و حکمتی که در ماه جنوری سال ۱۸۳۰ در ملک فرنس شد که چرلس ۱۰ را از تخت و تاج محروم و معزول داشت همان اتفاق و حکمت در ماه اگست همان سال هشت ماه بعد از ان در ملک بلجیم رخ داد که خلق مخالفت ورزیدند با پادشاهی که بالفعل بر ایشان فرمانفرما بود ولیکن انجام آن این بود که یک حصّه از لگزِمبرگ که متعلق به بلجیم بود واگذار شد به هالند ـ بالجمله ملک هالند در این زمان چندان زمینی ندارد مگر در ان افتراق چیزی از تاصرف خارجه اش از کف نشد و هر چند آن ماتیصرف نسبت بزمان سابق بسیار کم شده مع ملک روی هم رفته ۶۶۶۷۵۶ میل مربّع زمین دارد و ۲۴۳۸۶۹۹۱ خلقیت و این ملحقات و کلنی ها ۲۳ هستند در عدد که از انجمله جاوه است که بتنهائی ۱۴ میلین خلقیّت دارد ـ

آثار و علامات قدیمهٔ این ملک نه بسیار هست و نه قابل اظهار و دید ـ و ندکار فقط یک برج

تاریخ هالند

خرابه از عمارات رومیان در دهنهٔ رود رین باقی مانده است و نیز برجی بر بالای زمین
مرتفعی ساخته اند که معروف است مؤسس آن هنگیست بود شخص اوّلی که قوم سکسن را
سردار گشته بملک انگلند تاخت آورد ـ و از علامات ازمنهٔ اواسط عیسوی کلیسای اُترِخ
باقی مانده است با یک برج بسیار رفیعی ـ

ساکنان این ملک غالباً از دو اصل و ذات اند یکی باشندگان هالند که ایشان را ڈچ هم میخوانند
که بیشتر خلقیت ملک از این ذات اند و دیگری فریسیان که فرا گرفته اند اضلاع و حدود
فریزلند و بعضی از جزایر حول و حوش آنرا ـ لغت اهل این ملک لغت ڈچ است که رشته ایست
مشتق از زبان جرمن ولیکن اعالی ناس بلغت انگریزی و فرنچ هم بخوبی تکلم میکنند و لغت فریسیان
بیشتر نزدیک بزبان انگلیش است از سایر زبان ها ـ (در جغرافیا اشاره باین فقرات شده است)
مردم ملک هالند بسیار زحمت کش اند و بسیار پاک و پاکیزه و عادات این قوم همه بر وفق نظم و
نسق و تربیت و تزیین است و هر چند گاه گاهی امساک را باقصی الغایه میرسانند مع ذلک
رسم گدائی در میان این قوم بسیار کم است سستی مزاج و طبیعت بلغمی مردم این ملک از اثر
هوای مرطوب ملک شان است و جرأت شان غالباً از روی غیرت و تهور نیست و بجهة امر
عظیمی استعمال نمی شود بلکه محض آشوب و فتنه انگیزی است و محض شان حرکت و زحمت بیجا است
نه آنکه مفید فایده باشد ـ باجمله روی هم رفته نه ترقی می کنند و نه تنزل می نمایند و درین
زمان بخصوصه چندان طالب ترقی هم نیستند ـ

ملک اسوتیزرلند

جغرافیا

اسوتیزرلند ملکی است که بحسب کثرت جبال و تعدد اتلال در رفعت زمین هیچ ملکی در تمام یوریپ مانند آن نیست و فقط ملکی است که در تمام یوریپ در وسط خاک واقع است یعنی در هیچ طرفی بدریا اتصال ندارد و زمینی است که ارفع قلل الپس در آن واقع شده و از ان سرزمین شعب جبال مذکوره کشیده میشود به ملک جرمنی و فرنس و استریا و ایتالی۔

فسحت۔ ملک اسوتیزرلند ۱۵۲۳۳ میل مربع است غایت طولش از شرق بغرب ۲۲۰ میل و غایت عرضش از شمال بجنوب ۱۴۰ میل است و محدود است در طرف شمال بملک جرمنی و در طرف مشرق با استریا و در جنوب با ایتالیا و در مغرب بفرنس۔

سطح۔ اسوتیزرلند همه کوهستان است جز در طرف شمال و شمال و مغرب و هیچ زمینی در رفعت زمین اسوتیزرلند نیست در تمام مملکت یورپ و نیز هیچ زمینی باین اختلاف حالت و کیفیت نیست که این ملک چنانچه جبال رفیعهٔ بیشماری از هر طرف در آن کشیده که از زمان خلق عالم تاکنون برف پوشیده دارد رؤس آنها را و همچنین جاهائی دارد که مانند بحار و انهار روی زمین را فرا گرفته سراسر پر از یخ منجمد و نیز دشتهای وسیعه و اتلال عظیمه دارد که بر فراز همهٔ تاک چادر کشیده و صحراهائی دارد همه سرسبز و خرم و جنگلهائی پر آفت و آبگیرهائی دارد ملایم و بحیرات

ملک تامس در جنت الحکومت

جغرافیای اسوتیزرلند

وخرحناک وانهار وجداولی دارد غرنده وسهناک وزورآور ـ آما جبال این ملک را اگر بخواهیم بطور تفصیل بیان کنیم اطالتی خواهد یافت زیراکه دراین ملک جبال وقلل متعدّدی هست و همه متعلق وخیرتی انداز جبال الپس و تقریبًا ده سلسله ازجبال مذکوره دراین ملک واقع اندکه هریک مشتمل برچندین شعب وسیعه وقلل رفیعه است که هریک راجداگانه نامی است از انجمله انچه رابنده شماره کرده ام در جغرافیا ۸۰ قله است وارفع آنها قلّهٔ کوه رُسا است که ۱۵۲۱۷ فوت رفیع است واقل ارتفاع این قلل ۵۵۱۷ فوت است که قلهٔ کوه جُورا است واکثر واغلب این قلل از ۱۰۰۰۰ فوت الی ۱۴۰۰۰ فوت رفعت دارند

گِلَشِیر ـ بصحبت پیوسته که در روس وجوانب واراضی مابین جبال الپس کم از ۱۷۷ میل مقام نشست وبود برف ویخ نیست وبقدر ۱۱۰۰ مقام از این قبیل مقامات است و بیشترین آنها در ملک اسوتیزرلند واقع است چنانچه ده مقام عمدهٔ آن رادر جغرافیا نوشته است یکی از جغرافیا نویسان که روی هم رفته ۱۴۲۲۶۹۲ ذرع طول دارند مگر اکنون بربنده معلوم نیست که این مقدار چند میل مربع می شود ولی دیگری نوشته که تمام این مقامات و دشتهای یخ و برف روی هم رفته ۱۰۰۰ میل مربع زمین را فرا گرفته اند ودراینجا ها گاه گاهی چندان برف می بارد که مسافران درزیر برف هلاک می شوند بلکه قُریٰ ودهات درزیر برف پنهان میشود ـ

دشت ـ دشت اسوتیزرلند شروع میشود از انگیر جِنُوا تا انگیر کانُسْتَنْس ۱۲۵ میل مسافت دارد وغایت پهنائی آن ۵۰ میل است ودراکثر جاها آب فرا میگیرد آن را گرد بعضی

جاها اتلال هم دارد که بیش از ۱۳۰۰۰ فوت مرتفع اند از سطح دریا۔

انهار ۔ این جبالی که ذکر کردیم منابعی هستند از رودهای عظیمه که در یورپ اند مانند رهین و رئن و این وغیره۔ رود رین که سرچشمهٔ واقعی آن کوه سنت گتردوست واقع است در وسط اسوتیزرلند وایتالیا و در ملک اسوتیزرلند ۲۵۰۰ جوی بآن می پیوندد و داخل می شود ملک جرمنی را ۶۸۰۰ فوت نشیب تر از سرچشمه اش ۔ شعبهٔ عظیمه که از این رود داخل ملک اسوتیزرلند میشود اغر است که همان یک رشته قابل مسافرت کشتیهاست در این ملک ولیس واگرچه ۱۷۰ میل مسافت آن هست ولی بر بنده معلوم نشده است که چند میل از آن قابل مسافرت است ۔

آبگیر ۔ آبگیرهای ملک اسوتیزرلند در خوبصورتی و فرحناکی در تمام یورپ منحصر اند (سوای ملک اسویدن) و همچنین در وسعت وکثرت و در اکثر این آبگیرها مسافرت میشود بواسطهٔ رودهائی که بآنها اتصال دارند ۔ عمدهٔ آبگیرهای این ملک اینها است ۔ (۱) کانستنس که ۴۰ میل طویل هست و ۱۰ میل عریض و ۹۶۴ فوت عمیق و ۱۲۰۰ فوت از سطح دریا مرتفع است و ۲۰۸ میل مربع وسعت آن هست و رود رین به آن ملحق میشود ۔ (۲) زریچ یا (زرشین) که مشهور هست در فرحناکی ۲۴ میل هست در طول و ۲½ میل هست در عرض و ۶۴۰ فوت هست عمق آن و در کنارهٔ آن خلقیت بسیاری سکونت دارند و زراعت بسیار خوبی میشود و رفعت آن از سطح دریا ۱۳۴۶ فوت است ۔ (۳) لوسرن که ۲۴ میل طویل هست و از نیم الی دو میل عریض و غایت عمق آن ۱۱۶۰ فوت و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۴۳۶ فوت هست و شهر

که عین لفظ این نقطه

سینا است

جغرافیای اسوتیزرلند

لوسیرن بر کنارهٔ غربی این آبگیر ایستاده — فرحناکی وخرمی منظر وچشم انداز این آبگیر چندان است که بعضی
از بزرگان نویسندگان انگلیش بغایت تعریف کرده اند در نوشتجات خود — (۴) جنوا که بصورت
وشکل مانند ماه چهاردشب هست و واقع است مابین اسوتیزرلند وفرانس وجنوا — ساحل شمالی این
آبگیر ۵۶ میل طول دارد وساحل جنوبی آن ۴۴ میل و وسط آن که غایت عرض آن واقع است
۸ میل پهنا ورهست و ۱۲۰۰ فوت عمق دارد و ۱۲۳۰ فوت از دریا مرتفع است واین آبگیر نیز
بسیار خوش منظر و فرحناک است —

هوا — هوای اسوتیزرلند بواسطهٔ آنکه بی نهایت زمین آن از سطح دریا مرتفع است وجبال متعددهٔ
دارد که همه با برف ویخ پوشیده بغایت سرد هست وسردی آن بی نهایت سخت هست و حال
آنکه هیچ زمینی در آن خطی که اسوتیزرلند واقع است باین سردی نیست با وصف این هوایش
مختلف هست چنانچه در مابین جبال آن گرمی بکمال حدت است ولی در بعضی از جاها نیز
هوایش خوش است وزورت و انجیر وزیتون وتنباکو را بسیار مناسب هست و این اشیا را
پخته میکند واقل اعتدال هوای این ملک عدد رجه از ملک انگلند کمتر است وبواسطهٔ بدی هوا
در بعضی از جاهای این ملک ناخوشی های بسیار بد هست مانند اینکه اکثر خلق را گلو ورم میکند —

حاصل — حیوانات رام وخانگی اسوتیزرلند علاوه بر حیواناتی که در سایر ممالک یوروپ هست
قاطر هست وسگ مخصوصی که بسیار هشیار هست بجهت راهنمائی مسافران درمیان برف —
حیوانات جنگلی آن خرس سیاه وخرس بور رنگ هست وگرگ وگربهٔ جنگلی وچهالیس و بز کوهی و
چند قسم حیوانات دیگر — طیور وحشی در این ملک بکثرت هست بویژه عقاب زرین وگرگس وشترمرغ

و باز و لاش خورد و شاهین و یک دو قسم دیگر از طیور شکاری و خروس سیاه و کبک و غیره - ماهی در جداول و آبگیرها بی حساب است و اقسام مختلف - نباتات مشتمل است بر چوبی که همه جا یافت میشود ولیکن گندم بسیار زراعت نمی شود و میوه جات در بعضی از اضلاع بافراط میشود و بسیار خوب از انجمله است انگور و انجیر و خربزه و انار و چیری و فندق و بادام و امثال ذلک و بعضی دیگر از میوه جاتی که منحصر است به ممالک یورپ و در این ممالک دیده نشده و چوب بجهة عمارات و غیره مفرط است و گران بها و دیگر نباتات هم هست مانند همپ و فلکس - معدنیات اسوتیزرلند معلوم شده و معروف است که بی حساب است و نقره و قلع و مس و سرب و زینک و امثال ذلک هم در آن مگر تاکنون بخوبی چنانچه باید شاید در آنها کار نشده است - کوههای نمک و چشمه های معدنی و سنگ عمارت و سنگ مرمر و چند قسم سنگ دیگر هم در این ملک بافراط است -

خلقیت - خلق اسوتیزرلند در سال ۱۸۷۰ بتعداد شد ۲۶۶۹۱۴۷ نفس بود که صدی ۷۰ از آن جرمن بود و صدی ۲۴ فرنچ و صدی ۶ اهل ایتالی و دیگر بیگانگان - چون این ملک منقسم است به ۲۲ کنتان یعنی ضلع لهذا ۱۶ کنتان از آن بلغت جرمن متکلم اند و ۴ بلغت فرنچ و دو بزبان ایتالی و پای تخت این ملک شهر برن است و خلقیت آن ۳۶۰۰۰ نفس است -

مشاغل - بیشترین خلق این ملک اشتغال دارند بامور دهقنت مگر زراعت فقط در بادیه های میشود که مابین جبال واقع و بسیار پست افتاده اند ولیکن پرورش حیوانات و ساختن اشیائی که حاصل میشود از شیر و ماست و امثال ذلک سرچشمه و اصل اصیل دولت این ملک است و پنیر آن معروف و مطبوع تمام ممالک یورپ است - عمده حاصل زراعت این ملک انگور است و گندم

چیری یک قسم میوه است

در زبان انگریزی چنانچه باید نشده است

وجه و فلکس و همپ ـ عمده چیزهای دستکاری یعنی مینوفکچری در این ملک ساعت های مجلسی و ساعت های بغلی و جواهر آلات و صندوقچه های ساز و چیزهائی که بافته می شود از ابریشم و پنبه و کتان و تمام خلق این ملک مرد و زن مشغول اند بافتن یعنی در کارهای بافندگی هنگامیکه فراغت دارند کار صحرا و زراعت و ماست بندی ـ خلق شمال که مخلوط اند از جرمن و اسٹویس عمده مشغول اند بافندگی و خلق سایر جاها که مشتمل اند از فرنچ و اسویس معروف و مشهور اند به کیاست و هنرمندی و مهارت در ساختن ساعت و اقسام سازها و جواهرآلات ـ تجارت اسوتیزرلند عمده با فرانس است و جرمنی و استریا و ایتالی و عمدهٔ مال التّجارهٔ داخله اش چوب است و نمک و ماهی و انگبین و شراب و بردی و میوه و ابریشم و پنبهٔ خام و تنباکو و قهوه وغیره و عمدهٔ مال التّجارهٔ خارجه اش حیوانات است مانند گاو و گوسفند وغیره و پنیر و کره و پیه و زبان نمک آلود و چوب و اشیای ابریشمین و ساعت و صندوقچه های ساز و جواهر آلات ـ

طرق و شوارع ـ اسوتیزرلند را شاهراه هائی چند است بسیار خوب و کشتی های آتشی در هر یک از آبگیرهای آن در حرکت است و بقدر ... میل ریلوی دارد این ملک و بیشتر از ... میل تلگراف تمام عیار که همه شب و روز در کار اند ـ

مذهب ـ اهل اسوتیزرلند قریب صدی ۶۰ پروتستنت است بطریقه و آئین کلوینز تقریباً صدی ۴۰ رومن کتلیک اند و یهود وغیره و از برای هر فرقه و مذهبی آزادی است در امر دین و طریقه اش و امتناعی نیست جز یک ذات که آنرا میخوانند جسوایت ـ

تربیت ـ قانون ملکی اسوتیزرلند اطفال هر صنفی از اصناف خلق را مجبور دارد که بمدرسه حاضر شوند

یا بالطور ضرورت و لزوم در خانه های خود یا جای دیگر تحصیل علم کنند از سن ۶ سالگی الی ۱۲ سالگی۔ در هر ضلعی از اضلاع ملک دو قسم مدرسه است ز برای اطفال فقرا و مساکین یکی درجهٔ اوّل که فقط از برای مبتدیان است و دیگری درجه دوّم که از برای درجهٔ عالی تر است و مخارج این مدرسها در کمال قلّت نیز هست که بر احدی شاق نیست و چند مدرسهٔ دیگر هست بجهة آموختن معلمین مدارس و چند دار الفنون هم هست بجهة علوم اهمّه و طلاب اعلی تر۔ در اضلاعی که خلق آنها همه پرتستنت اند یکی از پنج نفر از اطفال خلق با علم است و در اضلاعی که پرتستنت و رمن کتلیک مخلوط اند در انجا ها یکی از هفت نفس و در جائی که تمام خلق رمن کتلیک اند یکی از نه نفر

حکومت ۔ حکومت اسوتیزرلند را می نامند یونیتید کانفدریسی بعبارة اخری بالاتفاق و آن چنان است که در هر کنتان یا ضلعی فرمانروائی است مستقل و رتق و فتق هر یک از امور داخلهٔ آن کنتان باختیار او است در کمال استقلال و آزادی مگر عموم نظام امور و مصالح تمام ملک و فایدهٔ عموم خلایق و علایق ملک ها دیگر ممالک خارجه واگذار است به مجلسی که میخوانندش دئیت که مشتمل است از وکلای خلق هر کنتان و این دئیت بر دو قسمت است قسمتی را میگویند اشتینت کونسیل و قسمتی را میخوانند "نشنل کونسیل" یعنی شورای طایفه۔ مجلس اوّل مشتمل است از ۴۴ جزء و مجلس دوّم از ۱۳۵ جزء که هر یک از ان (یعنی مجلس دوم) وکیل است از جانب .... ۲ نفس از خلق ملک۔ اصل اصیل و رأس رئیس این مجالس در جریان انتظام امور ۷ نفر اند اجزای مجلسی که مینامندش "فیدرل کونسیل" و هر یک از این هفت نفر گزیده و معین می شود از برای مدت سه سال۔

یونیتید کانفدریسی

تاریخ

باشندگان قدیم اینملک از ذات سلت بودند که رومیان آنها را میخواندند هلوتی و وجه تسمیهٔ ایشان باین نام از این جهت بود که ملک شان را هلویتیا میگفتند- جولیس سیزر این قوم را مطیع خویش ساخت قریب ۶۰ سال قبل از مسیح و بهمین نحو تابع رومیان بودند تا صد سال سوم عیسوی که در آن زمان اهل برگندی و جرمن مالک و فرمانفرمای این ملک شدند- در ازمنهٔ اواسط اینملک چون سایر قسمتها و ممالک یورپ مشتمل بود بر متعدد ریاستهای مستقله که رؤسای ایشان پیوسته مشغول جنگ و جدال بودند با یکدیگر و فقط بنام اطاعت میکردند یک فرمانفرمای بزرگی را هر که بود- وقتی از اوقات کونت های هپسبرگ یک حصهٔ قلیلی از کنتان برن را قابض و مالک شدند و چون خاندان مذکور را اقتدار و استیلا بیش شد و به وچی استریا دست یافتند رفته رفته خود را مالک باستحقاق نمودند بر یک حصهٔ عظیم اینملک و چندان ظلم و تعدی بر ساکنان آن روا داشتند که ایشان را ببغی و سرکشی انگیختند در سال ۱۳۰۷ سه ضلع اینملک با یکدیگر متحد شدند و بر خود رئیس نمودند ولیم تل نامی را مردی بسیار نامی معروف و بکلی اهل استریا را شکست داده منهزم ساختند آنگاه اتحادی نمودند دائمی که اصل و مایه شد از اسوییس کانفدریسی[1] بعد از آن قبل از سال ۱۳۵۳ پنج کنتان دیگر متحد شد باینها و در سال ۱۴۱۵ کنتان ارگا را از استریا گرفتند و در بین سال ۱۴۸۱ و ۱۵۱۳ پنج کنتان دیگر نیز شامل شد باینها- کنتان گریسن در سال ۱۴۹۷ و بعضی از کنتانهای دیگر هم در اوایل صد سال شانزدهم گرفته شد از کف هر قومی و هر ملکی که بود- ملک اسویتزرلند را لشکر فرنچ تاخت آورد در سال ۱۷۹۸ و قانون اصول آن صورت جدید یافت و نامش تغییر یافته هلوتیک ریپبلیک[2] موسوم گشت ولیکن در صلح پاریس در سال ۱۸۱۵ مجدداً حکومت و استقلال قدیمش بحالت نخستین باز آمد و عدد کنتانهای آن

[1] اسوییس کانفدریسی یعنی اتحادی دولتهای اسویتزرلند

[2] هلوتیک ریپبلیک

فزایش یافت و ۲۲ کنتان شد یعنی باین قسم که اضلاعیکه قبل از زمان انقطاع تبعیت یا محض متحد بودند بطور دوستانه بکلی واحد شدند همه با هم —

آثار — هنوز از آثار و علامات و میان چیزی در انمملکت باقی هست و آن قلاع و معابد و دیرهائی و کلیساهائی هست متعدده از ازمنه اواسط تاریخ عیسوی و بعضی از این کلیساهائی کوره کتب خانه نوشتجات و کتب قدیمه این ملک بوده چنانچه در کتابخانه دیر سینت گال چند نسخه از کتب متقدمین یافت شده که در هیچ کتابخانه و ملک دیگری یافت نشده و بنظر رسیده بود اهل اسوتیزرلند از دو اصل و ماده عظیم طوایف یا ذاتهای یوروپ استند چنانچه در جغرافیای انمملک اشاره شد یکی تیوتان و دیگری لتین و از اینها کسانیکه در وسط و شمال و مشرق این ملک سکونت دارند که هفت قسمت از ده قسمت تمام خلق ملک اند اغلب از شعبه تیوتان استند یا جرمن و در این قسمتهائی کوه ملک اسوتیزرلند غالبًا لغت مروجه لغت جرمن است خلقیکه در جانب جنوب و مغرب اقامت دارند غالبًا متعلق اند بشعبه لتین که تکلم میکنند بزبان فرنچ — و آنچه که از این قوم در حد و اطراف اگیر جنوا سکونت دارند و نیز در کنتان تسینو همه از شعبه لتین اند — جماعت دیگر هستند که در وادی گریسیان سکونت دارند این جماعت بلغتی متکلم اند که فی الجمله نسبت و قربت دارد بلغت لتین — بالجمله زبان فرنچ در جانب جنوب و مغرب اسوتیزرلند زبان عموم خلق است سوای آنها که در تسین اقامت دارند که بزبان مردم ایتالی تکلم میکنند و لغت فرنچ را غالبًا عالی خلق میدانند در ملک اسوتیزرلند مردم انمملک از قدیم الایام معروف و مشهور بوده اند در غریب نوازی و مهمان دوستی و صفا و راستبازی و حب وطن — خانهای ایشان غالبًا از چوب هست و بسیار ساده و بی آرایش و پلکان آنها در خارج مکان نهاده واقع هست و بسیار پاک و با صفا نگاه میدارند آنها را — در خوردن مشروبات و مسکرات بسیار احتراز دارند و بسیار مردم محنت کش و مشقتی هستند و با عقل معاش و حتی اینکه خورد سالان شان خود را همواره مشغول میدارند بکارهای مفیده

که بیرون پلکان در جایی است

که از شعبه تیوتان است نه از زبان

با آنها شیوه‌ای همه جا در اطراف

ممالک جرمنی

جغرافیا

لفظ یا نام جرمنی (ج دایچ لنت ف المین) مکرر اطلاق شده است بجهة تمام زمینی که در وسط مملکت یورپ واقع است که خلق آن بلغت جرمن متکلم اند و باین قسمی که ذکر و تعیین شد ملک واقعی استریا (یعنی خود استریا نه توابع آن) هم شامل این خاک است ولیکن ممالک جرمنی که اکنون در این کتاب بیان می شود بموجب تقسیم پلیتیک (یعنی حکومتی) ممالک یورپ است و در این صورت ممالک جرمنی زمین و ملکی است که از سال ۱۸۷۱ عیسوی معین و معلوم گشته -

فسحت - ممالک جرمنی ۲۱۲۰۹۱ میل مربع است و نهایت طول آن ۸۵۰ میل و غایت عرضش ۵۸۰ میل و این ملک محدود است در طرف شمال با دریای شمال و ملک دنمارک و دریای بلتیک و ملک روس و در طرف شرق با روس و استریا و در طرف جنوب با استریا و اسویتزرلند و در طرف غرب با فرنس وبلجیم و هالند - سواحل دریای اینملک ۱۲۰۰ میل است که ازان ۸۵۰ میل متعلق است بدریای بلتیک و بقیه تعلق دارد بدریای شمال که بسیاری از جاهای آن چندان پست است و در نشیب افتاده که سدها بسته اند بجهة دفع و منع طغیان آب دریا -

له ج حرف - مراد این است که این ملک را در زبان جرمنی دایچ لنت میخوانند و در زبان فرنسه المین

جغرافیای جرمنی

جزایر - جرمنی اینها است -

(۱) اَلسن که ابتدا متعلق بود به دنمارک و در سال ۱۸۶۴ جرمنی متصرف گشت آنرا - این جزیره ۱۳۰ میل مربع است و ۲۲۰۰۰ خلقیت دارد و این جزیره بحسب میوه بسیار ممتاز و معروف است

(۲) فِمَرن - این جزیره ۱۷۰ میل مربع زمین دارد و ۸۰۰۰ خلقیت آن است -

(۳) رُوگَن - این جزیره متعلق بود به دنمارک مگر واگذارشد بجرمنی در سال ۱۸۱۴ و فسحت آن ۳۶۱ میل مربع است و خلقیتش بیش از ۴۱۰۰۰ نفس است -

(۴) اُوسدام که ۱۵۸ میل مربع زمین دارد و ۱۱۰۰۰ خلقیت - بعضی از جزایر کوچک دیگر هم جرمنی راهست که قابل ذکر نیستند -

سطح - شمال ملک جرمنی حصهٔ اوسط است از دشت عظیم یورپ و مسطح است مگر اندکی مرتفع است از سطح دریا و مشتمل است بر صحاری وسیعهٔ ریگستان و متعدد آبگیرهای خورد و خلاف دکو بیرهای متعدده و مطلقاً لم یزرع و غیر معمور افتاده - وسط این ملک که در جانب غرب آن هست و نیز جنوب آن همه کوهستان است و یک تخت زمین مرتفعی است که ارتفاع آن از سطح دریا از ۱۵۰۰ فوت است الی ۲۰۰۰ فوت است و بسیاری از تلال هست در اینملک که هنوز از بقایای جنگلهای قدیم پوشیده اند یعنی آباد و معمور نیستند بلکه جنگل اند - کوههای عمدهٔ اینملک که از هر طرف کشیده شده استند در عدد دیگر اعظم همه در طول و عرض اینها است (۱) فِنکتل گبیرگا که ۳۵ میل طویل و ۲۸ میل عریض است و ارفع قلل آن اکس بِد ۳۲۰۰ فوت مرتفع است - نمایش و دامنه ها و بوادی و میادین و دره ها و سلاسل رؤس و قلل این کوه که اکثر ۳۰۰۰ فوت مرتفع اند چنان واقع

جغرافیای جرمنی

شده اند که جغرافیا نویسان قدیم این کوه را باغ فردوس خوانده اند زیرا که چهار رود از این کوه سرازیر و جاری میشود بچهار جانب و نیز در تعریف آن گفته اند که انهار آن پرست از مروارید غلطان و جواهرات الوان و طلا اگرچه اغراق گفته اند مگر در واقع اشیاء مذکوره در آنها یافت می شود ولی بسیار کم بها و کم قیمت

(۲) کوهی است که مینامندش جنگل بُهِمیا و ارفع قلل آن آربر است که ۴۶۱۳ فوت مرتفع است

(۳) بوریَن اَلپس[۱] که ارفع قلل آن که ارفع قلل جبال اینملک است زُگس پیز[۲] است ۹۷۱۶ فوت مرتفع مگر طول و عرض آن معلوم نیست ـ

(۴) حرز که ۹۰ میل طویل است و فرا گرفته است ۱۲۵۰ میل مربع زمین را و ارفع قلل آن بُرُکِن است ۳۷۴۰ فوت مرتفع ـ اراضی مرتفعهٔ اینملک پنج است مگر در اینجا تفصیل آنها لازم نیست ولی باید دانست که اقل ارتفاع زمین جرمنی از سطح دریا ۷۰۰ فوت است ـ

دشت و زمین مسطح جرمنی مشتمل است بر تمام اراضی شمالی آن که کشیده شده است از ملک هالند تا بملک روس و از دنمارک تا بوریا و سکسنی و استریا که طول آن از مشرق بمغرب ۶۰۰ میل است و غایت عرض آن از شمال بجنوب ۴۰۰ میل ـ

انهار ـ در ملک جرمنی آب بسیار است که از هر طرفی کشیده میشود و در دو میدان عظیم سرازیب فرود میریزد یکی در جانب شمال و مغرب که داخل میشود در دریای شمال و دریای بلتیک و دیگری در جانب جنوب و مشرق که داخل میشود در دریای اسود ـ عمدهٔ رودهای این ملک اینها است ـ

(۱) رَهَین ـ انچه از این رود داخل ملک جرمنی است ۳۷۰ میل است و در این ملک عرض رود مذکور از ۵۰۰ فوت است تا الی ۱۲۰۰ فوت و بسیار از آن در اینملک قابل مسافرت است ـ

[۱] بوریَن اَلپس یعنی آن قسمت از الپس که متعلق باواریا است و در بوریا

[۲] زُگس پیز بمعنی بلندی است تلفظ این لفظ را پیدا نکردم بجهت زگس پیز بمعنی ... در لغت جرمنی

(۲) امس - ۱۶۰ میل راطی نموده داخل دریای شمال میشود -

(۳) وِزِر - ۲۵۰ میل طول دارد و تماماً قابل مسافرت است -

(۴) البی - تماماً داخل ملک جرمنی است و طول آن ۵۰۰ میل است و رود بسیار مفیدی است از برای تجارت و حمل و نقل امتعهٔ ملک -

(۵) اُدِر - ۴۶۰ میل مسافت راطی کرده داخل دریای بلتیک میشود و سراسر قابل مسافرت است

(۶) وِیسچُولا - این رود بیش از ۵۲۰ میل طول دارد و مگر تخمیناً ربع آن در جرمنی است و بیشتر حصهٔ آن قابل مسافرت است و آنچه از آن در جرمنی است سراسر قابل مسافرت است -

(۷) نیمن - این رود در واقع متعلق است بملک روس و اندکی از آن در جرمنی واقع است که معلوم بنده نیست چند میل است -

(۸) دَنیُوب - این رود اطول رودهای یورپ است و در چند ملک میگذرد و مگر بر بنده معلوم نیست که چه مسافتی از آن در جرمنی است و طول آن ۱۵۶۰ میل است -

آبگیر - در ملک جرمنی آبگیر متعددی هست مگر هیچ یک قابل ذکر نیست -

هوا - هوای ملک جرمنی بسیار مطبوع و خوش است و سالم مگر بحسب ظاهر اختلاف دارد و در گرمی و سردی چنانچه در شمال سرد است و زمستان حدود شمالی بسیار طولانی است و در زمینهای مرتفع هوا بسیار معتدل و خوش و مفرح است ولی در رؤس جبال و دامنهٔ اتلال و دشتها و صحراهای پست بغایت گرم و سرد است علی اختلاف الحالات و غایت اعتدال هوا در تمام سال ۴۸ درجه است -

خاک و حاصل - خاک جرمنی مطلقاً حاصل خیز است هر چند دشتهای شمالی آن تمام شکسته

جغرافیای جرمنی

ولم مرتع در مِل زار هست مع ذلک قطعات بسیار حاصل خیزی در آنها یافت میشود همچنین در حواشی انهار

و ما بین جبال و میدانهائیکه واقع شده است در اواسط اتلال و اراضی سنگلاخ و بالجمله جاهای حاصل خیز این

ملک از هیچ ملکی ندارد مگر خاک شمال آن سخت است و مناسب است بجهة حبوب و خاک جنوب سست و

نیک است بجهة روئیدن تاک - حاصل اینملک حیوان دست آموز جرمنی همان اقسام است که در انگلستان

یافت میشود و حیوانات دشتی و وحشی آن مشتمل است از خرس سیاه و گرگ و لنگس و روباه و اقسام مختلف آهو -

نبات اینملک مشتمل است بر گندم و جو و رائی و ذرّت و میوه جات و سبزی آلاتیکه در ملک انگلستان یافت میشود در

ملک جرمنی بافراط است و عالکوفی که در جنوب آن انگور و بادام و فندق و امثال اینها نیز بسیار است و تنباکو و

فلکس و هیمپ و هاپ و غیره هم حاصل میشود بغایت اشکال و در نهایت محنت و مشقت و چوب اقسام مختلف و

بسیار ممتاز یافت میشود در اینملک که نه فقط در خود ملک صرف میشود بلکه بحساب بیرون میرود از ملک - و در هیچ ملکی

از ممالک یورپ باین کثرت و اختلاف اقسام معدنیات نیست که در ملک جرمنی و در هیچ جائی باین خوبی و

هنرمندی معادن را نمی کنند و معدنیات آنرا بیرون نمی آرند چنانچه در اینملک طلا و نقره و آهن و قلع و مس و سرب

و نمک و سنگ مرمر و سنگ عمارت و اقسام مختلف جواهرات و خاکی که از آن ظروف میسازند از معادن اینملک حاصل

میشود و از جمله معدنیات اینملک زغال نیز هست که در بعضی از اضلاع یافت میشود مگر نه بقدر کفاف که غالباً همه صرف

و سوخته میشود در بعضی از مقامات مرویه و در اینملک چشمه های معدنی متعدد هم هست هم گرم و هم سرد -

طرق و شوارع - ریلوی در تمام ممالک جرمنی کشیده که رشته های آنها یکی بالای دیگری میگذرد و اکنون در

ممالک جرمنی بقدر ۱۵۰۰۰ میل ریلوی موجود و در کار است مگر انهار بریده چندان نیست و تلگراف را

بنده نمی دانم که در این ملک تا چه مسافت و چند میل کشیده اند زیرا که در جغرافیا ندیدم -

جغرافیای جرمنی

خلقیّت ـ خلقیّت ممالک جرمنی بالغ بر ۴۱ میلیین است که هر ۱۹۳ نفر بخش میشود بیک میل مربّع
و از این جمله صدی ۹۲ جرمن است و بقیّهٔ آن فرنچ است و قومهای دیگر ـ لغت مروجهٔ ملک مذکور مطلقاً
و دربار حکومت و کلیسا و کتب و نوشتجات تماماً لغت جرمن است مگر طوایف و قبایل دیگری
که اصالةً جرمن نیستند در میان خود بلغات مختلفهٔ خود تکلّم میکنند ـ

حکومت و اصول

اصول جدید و حال ممالک جرمنی آغاز شد از ۱۶ ماه اپریل ۱۸۷۱ چنانچه ذکر رفت در این اصول ضمن
مقرّر شده است که ریاستهای جرمنی « متّحد باشند علی الدّوام بجهة حفظ و حراست ملک و نگاهداری
آسایش و آرامش خلق جرمن » سررشتهٔ تمام امور متعلّقهٔ سپاه و ملک بکف پادشاه پروشیا است که
مخاطب است بخطاب « دایچر قیصر » و قیصر مذکور وکیل مطلق است تمام ملک را و اختیار دارد که اعلان
جنگ دهد (اگر بجهة حراست ملک باشد) و صلح کند با دول دیگر و عهد و پیمان بندد و ایلچیان دول خارجه را
بمملکت داخل کند و ایلچیان بممالک خارجه بفرستد ـ و اگر جنگ بغیر حراست ملک باشد قیصر مذکور را
لازم است بامضای کونسلی که معروف است به « فیدرل کونسیل » که اجزای آن ۵۹ نفر و
وکلای افراد ریاسات ملک اند صورت دهد ـ علاوه بر این کونسل دیگری است موسوم به
« دیت آو دی ریلم » که اجزای آن ۳۹۷ نفر اند که بامضای تمام قوم جرمن گزیده شده و
میشوند و مدّت زمان استقرار ایشان سه سال است و بالجمله تمام قوانین ملک جاری می‌شود
بمشورت این دو مجلس متفقاً و معاً ـ

تاریخ

تاریخ قدیم جرمنی ملفوف است در پردهٔ خفا یعنی بخوبی معلوم نمی شود چه بوده مع ذلک فی الجمله دلیل و آثاری هست که قوم سلت در مغرب و قوم فینز در جانب شمال و مشرق سکونت داشته اند مگر چون سیمبری[1] یا گات از طرف دریای اسود آمده حمله بر این دو قوم مذکوره آوردند ایشان را مغلوب ساختند و این قبل از آن بود که رومیان دخل و تصرف در امور این ممالک آورند قبل از تاریخ عیسوی لشکر رومیان مطیع و منقاد خود ساختند تمام طوایفی را که سکونت داشتند از رود رهین گرفته تا رود البی ـ مملکت مغربیه که منقرض شده در سال ۴۷۵ عیسوی مجدداً بحالت نخستین باز آمد. باهتمام شرلمین در سال ۸۰۰ عیسوی و پادشاهان فرانس امپراطر مملکت مذکوره بودند تا سال ۹۱۱ ـ پس از آن مملکت مذکور منتقل شد بجرمن ها و ملکی شد الکمنیو[2] بجهة بند و بست و نظم و نسق مملکت مذکوره منقسم شده به ده سرکل یا ضلع و مجلس عام آن صورت انجام و انصرام داده هرگونه امور و مصالح را. فتوحات فرانس در سال ۱۸۰۶ موجب اختلال و برخوردگی این مملکت شد و یکنوع حکومت جدیدی مقرر گشت از اتحاد و اجتماع بعضی از ریاسات این مملکت موسوم به "کانفدریشن آو دی رهین[3]" در تحت حمایت و حراست نپلین یعنی با اختیار و فرمان والی مشار الیه ـ در سال ۱۸۱۵ این کانفدریشن جرمنی استقلال و استقرار بهم رسانید بواسطه کانگرس وینا و این استقرار چنین بود که تمام ریاستهای این ملک با یکدیگر متحد گشتند بجهة حفاظت حدود ملک خود و نگاهداری صلح و صفا و امنیت و آرامی و انتظام تمام ملک ـ چند قرار و مدار عظیمی داده شد بواسطهٔ این اتحاد که بی نهایت اهم و عظیم بودند یکی آنکه از جانب هر ریاستی

[1] سیمبری [illegible]
[2] الکمنیو [illegible]
[3] کانفدریشن آو دی رهین [illegible]

شخصی نایب باشد. و دیگر آنکه بحق و بانصاف هر صنفی از اصناف خلق و پیروان هر یک از
طرق مذهب عیسوی با هم یکسان باشند دیگر آنکه یک قانون ملکی در همه جا جاری باشد دیگر
آنکه هر یک از ریاستهای ملک بحسب خلقیت خود بخشی از لشکر ملک را از خود مقرر کرد.

این کانفدریشن یا اتحاد مشتمل بود از سی و هشت ریاست مستقله که از جانب هر یک نایبی
مقرر بود که در مجلس شورای عامه بنشینند مدام و محل اجتماع مجلس مذکور در شهر فرنکفرت
آن دمی مین بود ولیکن عمده مهام امور آن مجلس در قبضه دو جزء عظیم الشان از اجزای
آن بود یکی نایب استریا و دیگری نایب پروشیا. در سال ۱۸۴۸ حکومت اکثر از ریاستهای
ملک جرمنی اختلاف کلی بهم رسانیدند بواسطهٔ خیالات و اندیشه های سرکشی و بغی و در آن حال
یک اصول جدیدی مقرر گشت که پرلمنت هم در آن شریک بود و بعد از آن فوراً این فقره
را برهم زده رسم دیگری جاری کردند که قریب به همان رسم پیشین بود.

ولیکن اساسی که اکنون برپاست فی زماننا هذا آن است که برپای شد در ۱۶ ماه
اپریل ۱۸۷۱ که قبل از این ذکر کردیم.

آثار و علامات قدیمهٔ جرمنی منحصر است عمده بمختلف عمارات یا نقشان های
دیگر که باقی مانده است از رومیان در جانب جنوب و مغرب ملک مذکور و بعضی
کلیساهائی که مانده است از اواسط تاریخ عیسوی.

پروشیا

جغرافیا

ریاست پروشیا حصه ایست از ملک جرمنی چنانچه غالباً جغرافیا و تاریخ آنرا هم متحداً مینویسند و هم منفرداً
و این ملک واقع است در شمال مملکت جرمنی و کشیده شده است در جانب شمال غرب از دنمارک
تا بخاک استریا در جانب جنوب و مشرق و از ملک فرانس گرفته در جانب جنوب و مغرب میرود تا بخاک
روس در جانب مشرق. در حاشیه شمالی آن واقع است دریای شمال و ملک دنمارک و دریای
بلتیک و ملک روس و نیز در طرف شرقی آن واقع است ملک روس در جانب جنوب شرق افتاده است
ملک استریا و چند ریاستهای جرمنی و در جانب مغرب آن واقع است فرانس و بلجیم و هالند.
فسحت اینملک ۱۳۷۰۶۶ میل مربع است قریب دو ثلث تمام ملک جرمنی. تمام ساحل دریای جرمنی
و بلتیک و دریای شمال متعلق باینملک است و قریب تمام رودهای عظیم جرمنی در این زمین واقع شده
بیشترین حصه این زمین داخل است در «دشت عظیم جرمنی» ولیکن جبال و اراضی مرتفعه در جانب
جنوب و مغرب آن بسیار است و بسیاری از شعب عظیمه رشته جبال جرمنی هم در این قطعه واقع شده.
هوای این ارض غالباً سرد است و در جانب دریای بلتیک مرطوب است و از آن سبب نامرغوب و مضر
خاک اینملک در کناره و قریب سرچشمه انهار در جانب شمال و مغرب غالباً پر قوت و حاصلخیز است
مگر قطعات وسیعه ریگستان و سنگلاخ هست که بکلی لم یزرع مانده. عمده حاصل این زمین حبوبات است

و حیوانات چاق و آنچه ساخته میشود از شیر و نیز شراب و چوب و سنگهای قیمتی و سنگهای عمارت و نقره
و مس و قلع و آهن و زغال و گوگرد و کهربا و نمک و شوره و زاج و اقسامی مختلف از خاک بجهة ساختن ظروف و آلات

خلقیت - خلقیت این ملک ۲۴۶۹۳۴۸۷ نفس بود در سال ۱۸۷۱ که صدی ۸۸ نفر از آن
جرمن بود و بقیه صدی ۱۲ از آن سایر قوم و ملل دیگر - مذهب اهل پروشیا عیسوی است و خاندان سلطنت و
صدی ۶۵ نفر از تمام خلقیت ملک از قسم پروتستنت استند و صدی ۳۳ رومن کتلیک و بقیه یهود اند و مختلف
الفصای و تمام ذاتهای عیسوی در این ملک یکسان اند در هر حقی از حقوق و امری از امور -

انقسام - بجهة نظم و نسق و سر انجام امور و مصالح ملکی پروشیا تقسیم شده است در ۱۱ ضلع و ۲
ملحقات و اضلاع مذکوره تقسیم ثانوی یافته است در ۳۵ پرگنه یا محال - پای تخت پروشیا شهر
برلین است که در وسط ملک واقع است و خلقیت آن ۸۲۶۳۴۱ نفس است -

مشاغل - زراعت شغل و کسب بیشتر خلقیت ملک پروشیا است و عمده مزروعات حبوب است
و فلکس و همپ و تنباکو و هاپس و رز - منوفکچری نیز در کمال گرمی و کثرت جاری است و عمل مشتمل است
بر اشیائی که بافته و ساخته و حاصل میشود از پنبه و پشم و کتان و ابریشم و آهن و ساختن توپ و مشین های
و شکر و غیره - کندن معادن بو فیره زغال و آهن و قلع و نمک بجد و حساب میشود در هر گوشه
از این ملک و تجارت پروشیا هم بافراط است و مال التجاره خارجه اش عمده چوب است و حبوب
و پشم و فلکس و روغن سوختنی یا غیر سوختنی و مال التجاره داخله اش زغال و پنبه و ابریشم و آهن
خام است و غیره یعنی ناساخته و نابافته -

طرق و شوارع - طرق و شوارع این ملک در نهایت خوبی است و گذشته [illegible]

جغرافیای پروشیا

وارد دانهار و جداول بیشماری که همه قابل مسافرت و عبور سفاین است و نیز ریلوی و تلگراف آن هم
بسیار است و تا مسافات بعیده کشیده -

تربیت - علم و تربیت در اینملک بحکم محکم دولت است و در هر قلعه و شهری در ملک پروشیا یک
مدرسه بجهة تعلیم و تعلم مبتدیان موجود است و هر پدر و مادری مجبور است که اطفال خود را بمدرسه بفرستند
و به تعلیم گذارند خواه غنی باشند و خواه فقیر -

حکومت - حکومت اینملک پادشاهی موروثی است بموجب اصول و جریان همهٔ امور و مصالح ملک
بدست پادشاه است و مجلس کونسلی که اجزای آنرا پادشاه مقرر میکند و امور قوانین و قواعد بدست پادشاه است
بمشاورت دو مجلس یکی مجلس خاندان سلطنت و اعاظم ملک از اصناف خاص و دیگری مجلس وکلای خلق
که مشتمل است از ۴۳۲ جزء که خلق هر یک را میگزینند و مدت اقامت شان در مجلس حکومت سه سال است

تاریخ

چنین معلوم شده که نام پروشیا اشتقاق یافته است از پرگزی قومی که در اواسط تاریخ عیسوی [illegible]
این ملک یعنی آنچه که واقع بود در وسط رودهای ویستولا و نیمن - در سال ۱۲۲۶ عیسوی آن
زمینی که از ملک پلند ساکنانش عیسوی بودند بجهة آنکه محفوظ و محروس ماند از دستبرد و تاخت و تاراج
این قوم که هنوز بی مذهب کافر بودند زمین پایکی را از ویستولا واگذار نمود به نیت های تیوتان که
جماعتی بودند سپاهی پیشه و عیسوی که در عوض حراست از آن نمایند نیت های مذکوره چون مالک
ملک پروشیا شدند ابتدا اشتغال شان تسخیر بلاد و تغییر دادن مذاهب خلق بود و بعد از این ها از ظلم و ستم

ونقدسی آغاز نهادند و باین سبب اهل پلند ایشانرا زیردست خود کردند و در صدسال شانزدهم ع
این سلسله از یکدیگر پاشیدند و پروشیا جیبی شد متعلق و تابع بملک پلند ولی موروثی گشت در خاندان
اگبرت که بزرگ یا رئیس برندن بورگ بود و چون در خاندان مذکور اولاد ذکوری بجا نماند
در سال ۱۶۱۸ ملک پروشیا در افتاد در دست سیگیسمند که آنهم رئیس دیگری بود و از نژاد یکی
از بزرگان که در اوایل صدسال پانزدهم ریاست یا سلطنت برندن بورگ را خریده بود آن
امیر رحبرمنتی باندک مبلغ زری اینسان بجد و اصل و بدایت سلسله که اکنون این سلطنت عظیم الشان قوی بازو که امروز
هست از آن باقی است پس از آن پلند ناچار شد که ملک پروشیا را بخود واگذارد و قبول کند استقلال
و عدم بستگی او را بخود در سال ۱۷۰۱ دیوک پروشیا تاج سلطنت بر سر خود نهاده خود را خواند فریدریک
اوّل پادشاه پروشیا - جانشینان این پادشاه فرو دن و استوار ساختن حدود ملک اصل اصیل تدابیر
ملک رانی خود در زمان مستقبل قرار دادند و بمرور ایّام چیزی از اسنزیا و چیزی از نیدرلند و نیز سهم خود از ملک پلند
را گرفتند هنگامیکه اجزای پلند از یکدیگر پاشیده شد - در زمان جنگها و فتنه هائیکه واقع شد در فرانس ابتدا پروشیا
تاخته شد و از پای درآمد ولیکن مجدّداً برخاست و خود را بحالت نخستین باز آورد و با سایر دول همد
در ساخت و در مقابل بنپارت سپاهش مردانگی کرده خود را نامی ساخت در جنگ واترلو و در
صلح ۱۸۱۵ بسیاری از جاهائی را که از او شده بود باز پس یافت و مزید بر آن بانمود چیزی
سطلے را و قسمتی هم از ملک سکسنی را -

آثار قدیمه - از آثار و علامات قدیمه بعضی اصنام مصنوعه از رصاص باقیمانده است در آنملک از بت پرستان قدیم مگر
آثار و علاماتی که تاکنون بحالت خود هست از بدایت مذهب عیسوی چندان عجیب و غریب و قابل نیست

یعنی برندن بورگ

یعنی سیلیسیا

ملک استریا

جغرافیا

استریا (یا ممالک استریا و هنگاری) محدود است در جانب شمال بممالک پلند و پروشیا و سکسنی و در جانب غرب به بوریا و اسوتیزرلند و در جنوب به ملک ایتالی و دریای آدریتیک و ملک عثمانی و در جانب شرق با ملک ترکی و روس — طول آن ۰۰ ۸ میل است و عرض آن ۰۰ ۶ میل و فسحت آن بیش از ۲۲۶۰۰۰ میل مربع است و تمام ساحل دریای این ملک ۰۰ ۵ میل است و سه خلیج دارد یکی ۲۰۰ میل طویل و ۲۰ میل عریض است دیگری ۱۵۰ میل طویل و ۱۵ میل عریض است و دیگری ۳۰ میل طویل است و عرضش معلوم نیست — جزایر اینملک بسیار است مگر همه کوچک و اگرچه همه کوهستان سنگلاخ است مع ذلک کم و زیاد مزروع است و حاصل آنها حبوب است و انگور و روغن و انجیر و بادام و عسل و ابریشم و زعفران و چوب و مرمر و نمک — بزرگترین اینها سه است یکی ۶۵ میل طویل است و دو تای دیگر ۴۰ میل طول دارد هر یک —

سطح ارض ملک استریا ۱۶۹۸ فوت مرتفع است از سطح دریا و در جانب شمال و مغرب و جنوب و مشرق غالباً کوهستان است و اغلب مشتمل است بر دشتها و سلاسل جبال الپس — بادیه هائی که ما بین این جبال واقع است متضمن اند بهترین و فرحناک ترین و عجیب ترین جاهائی را که در تمام یورپ است

یافت میشود و در وسط این مملکت چند دشت مسطح وسیع معمور و حاصل خیز بسیار خوب افتاده است
مگر بعضی از اراضی پست آن کویر است و بدهوا و بد وضع و لم یزرع و همه جا یکسان و هموار منیاید۔

جبال۔ جبالی که سه ربع ملک استریا را فرا گرفته اند بر سه سلسله مشتمل اند۔

اوّل۔ سلسلهٔ جبال بهیا و مُرویا که فرا گرفته اند شمال و مغرب این ملک را۔ و در این سلسله پنج شعبه است
(۱) سُودتیک که ارفع قلل آن ۴۸۹۲ فوت مرتفع است (۲) ریزن گبیرگ که ارفع قلل آن
۴۸۰ ۳ فوت است۔ (۳) اَرِض که ارفع قلل آن ۴۰۷۴ فوت رفیع است (۴) بُمر والت است
که ارفع قلل آن ۴۵۰۰ فوت رفیع است۔ (۵) جبال مُرویا است که ارفع قلل آنهم ۵۰۰ ۴ فوت رفیع است

دوم۔ سلسلهٔ جبال الپس است که فرا گرفته است ملک استریا را از خاک هنگاری الی خاک سوئیزرلند
در این سلسله ۸ شعبه است۔ (۱) اُرتِرل که ارفع قلل آن که ارفع قلل تمام جبال استریا است
۱۲۸۱۴ فوت رفیع است۔ (۲) تُیرلس که ارفع قلل آن ۱۲۳۰۰ فوت رفیع است۔
(۳) تُوارن که ارفع قلل آن ۱۲۴۰۵ فوت رفیع است (۴) البِشتیریا که ارفع قلل آن
۱۰۰۴۴ فوت رفیع است (۵) تری اُنتین که ارفع قلل آن ۱۱۰۴۵ فوت رفیع است
(۶) گرنیک که ارفع قلل آن ۹۵۰۰ فوت رفیع است (۷) جُولین که ارفع قلل آن ۹۳۷۱ فوت است

سوم۔ سلسلهٔ جبال هنگاری است که کشیده شده است در شمال و شمال و مشرق و جنوب و
مشرق هنگاری۔ در این سلسله نیز ۸ شعبه است (۱) گرپتیا صغیر (۲) بسکیدن (۳) تترا
(۴) گرپتیا (۵) الکپ ترن سلونیا (۶) بگانی (۷) دتیناره ارفع قلل هر یک باین
تفصیل است ۲۰۰۰ فوت۔ ایضاً ۲۰۰۰ فوت۔ ۸۷۷۹ فوت۔ ۹۵۲۰ فوت ۲۰۰۰ فوت ۶۰۴۲

دشتهای اینملک باین موجب است۔

(۱) دشت شمال هنگاری که زمینی است پرآب وسرسبز وبغایت حاصل خیز۔ (۲) دشت جنوب هنگاری که مسطح است وسیع وبقیاس حاصل خیز ومعمور ودر وسط این دشت بسیار زمینهای ریگزار وکویر ولم یزرع هم هست ولیکن این کویرها اکثری وسعت آباد وسرسبز کرده اند۔

انهار این ملک باین موجب است۔

(۱) **مالدو** که پس از طی مسافت ۲۷۰ میل داخل البی میشود وبسیاری از ان قابل مسافرت جهازات است تا آنکه داخل البی میشود۔ (۲) **دنیوب** این رود همه جا در وسط ممالک استریا میگذرد وسراسر آن که بیش از ۶۰۰ میل مسافت هست قابل مسافرت سفاین است وآب های بسیاری هم باو الحاق می یابد۔ (۳) **این** رودیست که یک شعبه عظیم دنیوب است وازاسو تیزرلند شروع می شود ومیگذرد وازکناره شرقی بوریا داخل دنیوب می شود در **پسا** پس ازانکه ۳۲۰ میل را طی میکند همه در ملک استریاست ونا مسافت بسیاری از ان قابل مسافرت. (۴) **درو** این رود ۳۶۰ میل مسافت را طی نموده داخل دنیوب میشود و ۲۷۰ میل آن قابل مسافرت سفاین است۔ (۵) **سو** این رود در جنوب استریا میگذرد وچون ۵۵۰ میل مسافت را طی نمود داخل دنیوب میشود در بلگرید در ملک عثمانی ولی معلوم نیست که چند میل از ان در ملک استریا قابل مسافرت است۔ (۶) **تهیس** ۵۰۰ میل را طی میکند تا ملک هنگاری در عاقبت داخل دنیوب میشود وبیشتر آن قابل مسافرت است ولی معلوم نیست که چند میل آن است۔

آبگیرهای این ملک اینهاست۔
(۱) آبگیر بلتان یا دریای بلتن - این آبگیر یکی از جمله آبگیرهای عظیم یوروپ است چراکه ۵۰ میل طول آن است و ۱۰ میل عرض آن و ۳۸۰ میل وسعت و در زمینی واقع است ۴۵۵ فوت رفیع و آبش چندان عمیق نیست واندکی هم نمکین است و پر است از ماهی - (۲) آبگیر سلہ یرک نیوشش - این آبگیر فقط ۲۲ میل طویل است و از ۲ الی ۳ میل عریض۔
هوا - هوای ملک استریا بسیار خوش و سالم است هرچند که بسیار مختلف است و در جانب شمال سرد است و ناملطبوع و در جانب جنوب گرم و خوش و در وسط معتدل و خشک۔ در کوهستان الپس ملک استریا بارش زیادی می بارد و بادهائیکه از طرف جنوب می وزد بسیار گرم و سوزنده است و بادهائیکه از جانب شمال می وزد سرد است و سهمناک - اقل اعتدال هوا در شهر وینا قریب ۵۲ درجه است و هردو هوای تابستان و زمستان بغایت حدّت است۔
خاک - اضلاعی که مشحون است از کوهستان مشتمل است بر قطعات بسیاری سنگلاخ ولم یزرع و اکثری از دشتها هم کویر است و ریگستان لم یزرع و بیحاصل مگر مطلقاً خاک این ملک حاصل خیز است و زراعتش بسیار فایده مند است و بخصوص خاک دشتها و میدانهای هنگاری و بادیه‌های رود و لیستولا وغیره در حاصل خیزی و خوبی لاثانی اند در تمام مملکت یوروپ۔
حاصل - حاصل ملک استریا بیقیاس و قیمتی و مختلف است - جانوران خانگی و آموزش و دست علاوه بر آنچه عام است در ملک انگلند گاومیش است که مستعمل است بجهة کشیدن هرگونه بار در جانب جنوب هنگاری - خرس زرد و گرگ و لینکس و خرس جنگلی و بیور و بز کوهی و

و چهار پس و اسب بسیار خورد در صحراهای انمملک بسیار هست - طیور انمملک مشتمل هست عقاب زرّین پر و دیگر اقسام عقاب و چند قسم طیور بسیار قیمتی دیگر - در جاهائی که آب ایستاده زالوی بسیار یافت میشود که میبرند از این ملک بسایر ممالک یورپ - کچنیل جانوری که از آن قرمزی حاصل میشود یافت میگردد و در گلیشیا در مروارید بسیار خوب یافت میشود در بهمیا - نباتات انمملک حبوب هست و میوه از هر قسم بخصوص انگور که بیحساب هست و بسیار ممتاز و اعلا و از حیثیت تاک و زراعت آن استریا ثانی فرانس هست و شرابهای انگور هنگاری لاثانی هست در صفات و خصایل بخصوص آن قسمی که آنرا تاکی مینامند و شراب انگوری که در ملک استریا کشیده میشود در سال ۵۰۰ میلین گلن هست - چوب اقسام مختلف و همه خوب یافت میشود در سراسر انمملک بخصوص درخت بلوط انمملک را هیچ ملکی در روی زمین ندارد - نهالهائی که در دواها بکار میرود با آنها مانند اصل السوس و ریوند و ترنجبین نیز در این ملک بسیار هست - اشیائی که با آنها پارچه ها و غیره رنگ میکنند مثل چوب زعفران و نیل و امثال ذلک هم در انمملک هست -

معدنیات انمملک بخصوص سنگهای قیمتی و جواهرات بی نهایت و بسیار ممتاز هست و مشتمل هست بر این اشیا - آپال و لعل و گرنت و پرپل و یاقوت زرد و عقیق و طلا و نقره و زیبق و آهن و فولاد و قلع و مس و سرب و زینک و زغال و نمک و مرمر و سنگ عمارت و گل و رنگهای معدنی و چشمه های معدنی بسیار فایده مند -

خلق و زبان - خلقیت انمملک ۳۵۹۰۲۲۳۵ نفس بود در سال ۱۸۶۹ و اکثر جرمن بودند که بزبان و لغت جرمن تکلم میکردند و در بعضی مقامات بلغت فرنچ و نیز در میان ایشان ذات اسلاونی

هم بسیار است که بلغات مختلفه سلونی متکلم اند و ذات دیگر که مثل مانند مغیار که در ملک هنگاری صاحب ریاست اند و بلغت هنگاری متکلم اند - در سنه مذکوره اینها قریب ۵ میلین بودند بغیر از اینها اهل مختلفه دیگر هم هستند که از انجمله در سال مذکور ۷۵۰۰۰۰ نفر یهود بود در این ملک -

تقسیم ریاستها - مملکت استریا چنانکه امروزه هست موسوم هست به آستریا هنگارین مانارکی (یعنی سلطنت استریا و هنگاری) مشتمل است تقریباً بر بیست ذات و خلق مختلفه که همه بلغت مختلفه خود متکلم اند که همه در زیر یک نگین و تحت یک پادشاه اند مگر نه در تحت یک فکر و رای ملکی چنانچه یک قوم و اهل یک ملک خاص باید باشند - از سال ۱۸۶۷ این ملک بر دو قسمت منقسم گشته یکی حکومت و سلطنت آنطرف رود لیتان که ملک استریا باشد و دیگری ملک اینطرف رود مذکور که ملک هنگاری بوده باشد - این ممالک منقسمه اگرچه در نظم و نسق و بند و بست امور داخله خود از یکدیگر جدا هستند مگر در سلطنت و لشکر و سپاه دریائی و جماعت حکم رو متحد و یکجهت اند و حکومت ایشان را که همه در تحت آن اند میخوانند "دِلی گیشنر" - و این مملکت استریا و هنگاری اکنون بجهة امور حکمرانی مشتمل و منقسم است به ۸ قسمت که ۱۴ قسمت آن متعلق است به آن جانب لیتان و ۱۴ قسمت با ین طرف لیتان - پای تخت اینملک وینا است (بلغت جرمن وین) که بقدر ۱۲۰۰۰۰۰ خلقیت دارد -

مشاغل - دو ثلث از خلقیت استریا مشغول اند بزراعت و عمده مقصود شان از زراعت حصول حبوب هست و شراب و پرورش حیوانات - و اما مینو فکچری اینملک مشتمل است از بافتن پارچه ریسمانی و پشمین و ابریشمی و کتان و ساختن اسباب مانند کوچ و کرسی وغیره و بلور آلات و ظروف

آهنین وغیره که در این زمان بخصوص بسیار ترقی کرده و وسعت بهم رسانیده - کندن معادن نیز خلق بسیاری را مشغول دارد و یکی از مشاغل عظیمهٔ این ملک است بخصوص بیرون آوردن طلا والنقره ومس وآهن وزیبق ونمک - مال التجارهٔ خارجهٔ استریا عمده حبوب است وآرد واسباب مشین ومهپ وچوب وابریشم وپشمینه وشراب وبلور وبافتن واقسام مختلف معدنیات که از انجمله نمک است که بقیاس بیرون میرود ومال التجارهٔ داخله اش قماش یا دیگر چیزها ئی است که بافته وساخته میشود در ملک انگلستان وسکسنی وپروشیا وسیلیشیا ودیگر جاهای ملک جرمنی وروغن زیتون وموم وعسل وقهوه وشکر وچای وامثال ذلک -

طرق وشوارع - حکومت استریا توجه بسیاری نموده است درباب اسباب آمد وشد وذهاب وایاب داخلهٔ ملک خود - لهذا طرق وشوارع بسیار خوبی ممتاز از هر طرفی از ملکش جاری داشته و چون جبال حسابی در این ملک هست لزوم بهم رسانیده است که در هر کجائی از آنها که شارعی است درست کنند لهذا برای مرور وعبور خلق وقوافل و درانصورت بیش از ۲۰ طریق از جبال گذرانیده اند تاکنون - ریلوی اینملک در نهایت خوبی است وبسیار طویل چنانچه از شهر وینا چندین رشته ریل جاری میشود وهر یک بیک ملک عظیمی داخل میگردد - بیش از ۲۳۰۰ میل مسافت انهار اینملک قابل مسافرت است که نیمی از ان داخل هنگاری است چنانچه جهازات آتشی سراسر اینملک را در رود دنیوب طی میکنند وداخل میشود بدریای اسود - طرق وشوارع بری اینملک هم کمال امتیاز را دارد

حکومت وتربیت ومذهب - حکومت ممالک استریا وهنگاری پادشاهی با اصول است که مینامندش کانسٹی ٹیوشنل مانرکی مگر وضع حکومت وسلطنت این دو حکومت متحده

تاریخ استریا

استریا و هنگاری بقسمی پیچپیده و درهم است که در این مختصر دفتر نمی گنجد۔
تربیت و تحصیل علم این زمان عموم بهم رسانیده و مجبوری است بجهة اطفال از سن ۶ سالگی الی ۱۲ سالگی مگر تا این زمان اخیر که چندی میگذرد قریب دو ثلث اهل ملک بکلی ناخوانده و امّی بودند۔ تحصیل علوم درجهٔ اعلی بخوبی میشود در هفت دار الفنون عظیم و همچنین در مدرسه های متعدده ملک۔ مذهب اهل این ملک اغلب رمن کتلیک است و نیز جمع کثیری بطریقهٔ مذهب ع یونان اند و دیگر طرق مذهب عیسوی و یهود هم بسیار است در این ملک۔

تاریخ

استریا از انجمله سلطنت ها و ملکهائی است که قدیمی نیست و از تازگی نامی کرده و داخل ۂ سلطنت ها شده در صد سال نهم عیسوی ریاستی بود بسیار کوچک که دران امیری رئیس و جماعتی در آن بودند سپاهی پیشه مانند وشتستان فارس و شغل این جماعت نگاهداری حد شرقی جرمنی بود و از دستبرد و تاخت و تاز طوایف ممالک اشیا۔ و در سال ۱۱۵۶ علیسوی ملحق گشت به اراضی علیای رود دانبر و موسوم گشت به دچی و قوّت و اقتدار آن شروع شد هنگامیکه در تحت دارائی کونت های هپسبرگ بود که وقتی از اوقات بسیار گم نام و حقیر بودند که ماتیصرّف اصلی ایشان اندک زمینی بود در ملک سوتیزرلند۔ حدود ملک مذکور در صد سال سیزده و چهاردهم رفته رفته وسعت بهم رسانید و انگاه متعلق شد بجرمنی و در سال ۱۴۳۸ البرت ۲ که دیوک آن ملک بود تاج شاهی بر سر نهاد و ملک هنگاری و بهمیا

را الحاق داد بملک خود - در سال ۱۴۵۳ ملک استریا ملقب شد به آرچ ڈچی و بواسطهٔ بعضی مناکحات
مناسب و دلخواه بزودی ترقی کرد و داخل شد در شمار ممالک عظیمهٔ یورپ و انگاه اسپین و ندرلند
الحاق یافت بآن بواسطهٔ وراثت وقتی امپراطور چارلس ۵ ولیکن هر دو ملک مذکوره جدا شدند از
استریا هنگامیکه چارلس ۵ تاج و تخت را رها کرد در سال ۱۵۵۶ - چون در خاندان هپسبرگ اتفاق
افتاد که وارث ذکور معدوم ماند در سال ۱۷۴۰ استریا مغشوش و پر فتنه و آشوب افتاد در میان
مختلف مدعیان و باین جهة بسیاری از اراضی و حدود آن لبشد و بخششی ازان بدست کسی دیگر افتاد
ولی در سال ۱۷۷۲ هنگامیکه ملک پلند مجزا شد حصّه هم ازان باستریا الحاق یافت - از سال ۱۸۰۶ ع
مرتبه و خطاب امپراری جرمنی که خاص بود با پادشاهان ملک استریا مدت ۴۶۴ سال سلب شد
از ایشان بنیرو و استیلای نپلین و فرانسیس که در همین عهد مذکور پادشاه این ملک بود مجبور
گشت که برخود قرار دهد خطاب امپراری استریا را که تا کنون یعنی الی الآن که بنده این تاریخ را
برمینگارم باقی مانده - بواسطهٔ مجلس کانگرس که نشست در شهر وینا در سال ۱۸۱۵ و بواسطهٔ صلحنامه
که بعد شد با ملک یورپا حدود ملک استریا نه فقط مستحکم ماند بلکه فزایش و ترقی یافت در عمارت
بواسطهٔ الحاق یافتن ملک وینس و دلمتیا -

هنگاری

قوم مگیار که یکی از ذاتهای ملک اشیا بود اینملک را گرفت در صد سال نهمین عیسوی اساس
حکومتی نهاد بموجب رسم فیودل که تا کنون هم بحال خود باقی مانده است و اختلافی که واقع بود
فیما بین ایشان یعنی کسانیکه اهل اینملک را مسخر و تابع خویش کردند و مغلوبین ایشان سخت جور

دارد تا بحال بواسطهٔ اختلافی که در زبان ایشان هست - مردم هنگاری اغلب خود را مشغول داشتند
به سپاهی گری و خود را در سواری امتیاز داده‌اند بر سوار هر ملکی در تمام ممالک عالم - دو قوم دیگر
که ایشان را میخوانند وَلَچیَن و اِشکلُونیَن آنها خود را مشغول داشتند بزراعت اراضی
که پادشاه بایشان میداد بشرط خدمت و چاکری در جنگ و محاربه و در واقع بندهٔ اهل هنگاری
بودند و اینها همواره در زیر لطمه و جور دستبرد و تاخت و تاز ترکان عثمانی بودند و چون پادشاه به
ایشان کشته شد در سال ۱۵۲۶ تاج ملک خود را بخشیدند بخاندان استریا که در زمان مستقبل
حافظ و حارس باشد ایشان را ولیکن این قلاده را که بگردن خود گذاشتند پیوسته مایهٔ درد سر
و خوف و حقد و حسد ایشان بود و چند مرّه هم جهد زیادی نمودند که خود را رهائی بخشند چنانچه
بخصوص در سال ۱۸۴۸ که تمام یوروپ را فتنه و انقلاب فرا گرفته بود دگر بمدد و یاری دولت
روس استریا اهالی هنگاری را خوب مضمحل ساخت و بکلّی مطیع خویش نمود و بسیاری از اهل
خلاف و نفاق آن قوم را طناب دار افگندند و همچنین بسیاری از ایشان گریخته بممالک دیگر پناهیدند

آثار قدیمه - وینا مع اراضی گرداگرد آن در قدیم الایام موسوم بود به نارِکم و پَنّنِیا
و گاه گاهی در آن از آثار رومیان هم چیزها یافت میشود و همچنین طرقی که بجهة عبور و مرور
لشکر بوده و ویرانه ها و دیگر آثار نیز از زمن رومیان تاکنون دیده می‌شود در ملک
هنگاری و سایر اراضی - مسجد جامع سنت اِستیفن در شهر وینا از بناهای گاتهاست
که بغایت باشکوه هست و مجلّل —

تقسیم خلق - ساکنان استریا را باید بر پنج صنف قرار داد (۱) اِشکلُونیَن که اکثر

تاریخ هنگاری

و اغلب باشندگان بهمیا و مُرویا و گلیشیا و کرپیشیا و سلیشیا و دلمتیا و سواحل
الیریا و هنگاری هستند (۲) جرمن که فرا گرفته اند تمام ارچ دچی ملک استریا را و بیشترین
حصهٔ استیریا و بعضی جاهای دیگر را (۳) خلقی که بزبان اهل رم متکلم اند که بعضی از انها
باشندگان ایتالیا وغیره هستند (۴) مگیار که در هنگاری سکونت دارند همچنین در
بعضی جاهای دیگر (۵) صنف پنجم مشتمل است از هرگونه قومی بیگانه مثل یهود و
جیپسیس و یونانی و ارمنی و فرنچ وغیره۔

ذات اسکلونیا تقریباً نیمی از تمام خلق این ملک است و معروف و ممتاز است بحسب
سرگرمی و شوقی که وارد در جنگ و حرب ـ آنهائی که از نژاد جرمن هستند در درجهٔ دوم اند
بحسب تعداد ولکین در درجهٔ اول اند بحسب عقل و دانش و کاردانی و فایده مندی۔
قوم دیگر که آنهارا ولک میخوانند و خود را رُمنی میخوانند خود شان کسانی اند که در قدیم الایام
از مختلف جاهای ممالک رومیان آمده اند در این ملک ـ قوم مگیار بیش از ۵ میلین
مخلوق است و این قوم بسیار خوش صورت و هوشیار است و چنان تصور شده که
این قوم خاص از ایشیا بوده و آمده است ـ در این ملک بقدر ۷۵۰۰۰۰ یهود است
و بیش از ۱۰۰۰۰۰ جیپسیس و این فرقهٔ اخیره در اراضی هنگاری و حدود و پلند منتشر اند
خلق لائبزدی و دونیس محنتی و ثابت قدم تر اند در کار از اهالی سایر جاهای دیگر و شکی
نیست که ملک باین وسعت را لازم افتاده است که خلقش مختلف در حالت و طبیعت باشند
چنانچه در اضلاع شرقیهٔ آن اغلب مردم همه سال در صحراها بسر می برند۔

ملک اسپین

جغرافیا

این ملک را غالباً میخوانند اِسْپَنِش پِنِن سُوله (یعنی پنینسوله اسپین) و این بجهة آن است که سه جانب آنرا آب فراگرفته و هر زمینی که این قسم واقع است باین نام میخوانند چنانچه در آغاز کتاب ذکر شده - باری این پنینسوله که مشتمل است بر ممالک اسپین و پرتوگال بواسطهٔ عنق یا گردنی اتصال یافته است بملک فرنس و در آن گردن واقع است جبال پیرنیز که کشیده شده اند سراسر آن گردن را از خلیج بِسکی و میرود تا بدریای مدیترینین و این جبال مذکوره جدا می سازند اسپین را از فرنس -

فسحت این پنینسوله ۲۱۴۲۹۱ میل مربع است که ازان ۱۸۱۷۷۲ میل مربع خاک اسپین است و ۳۶۵۱۰ میل مربع خاک پرتوگال - طول این زمین ۶۳۵ میل است و عرضش ۵۱۵ میل تمام ساحل گرداگرد این ملک قریب ۲۰۰۰ میل است -

جزایر این ملک اینها است -

(۱) بلیئرِیک - اجتماعی است از جزایر که از ۷۵ الی ۲۰۰ میل مسافت دور از اسپین واقع است و تمام فسحت این اجتماع روی هم رفته ۱۷۵۷ میل مربع است و خلقیت آنها

(و اسپنش پنن سولا)

(پنن سولا)

(بسکی)

جغرافیای آمپین

۶۶۹۵۲ نفس و هوای آنها خوش و سالم است و خاک شان حاصل خیز و عمده حاصل آنها حبوب است و میوه و نمک۔

(۲) کنٹری وا اینها اجتماعی از جزایر خورد است که ۶۰ میل در جانب غربی افریقا واقع شده در روی هم رفته ۲۲۲۰ میل مربع زمین را فرا گرفته و ۲۲۱۷۴۶ نفس خلقیت آنهاست و این جزایر مذکوره کوهستان اند غالبا و یکی از قلل جبال اینها که آتش فشان است ۱۲۱۸۲ فوٹ از سطح دریا مرتفع است ۔ هوای این جزایر گرم ولی معتدل است و سالم و بعضی از جاها خاک آنها بسیار حاصل خیز است و عمده حاصل آنها تاک است و حبوب و روغن و هر گونه میوه و این جزایر مذکوره ۱۲ استند در عدد۔

(۳) جزایر ازرس است که ۹ استند در عدد و ۸۰۰ میل مسافت دور افتاده اند از غربی پرتوگال و ۶۶۲ میل مربع ارض را فرا گرفته اند و ۲۵۲۴۰۰ نفس خلقیت آنهاست و این جزایر مذکوره تماماً مشتمل استند بر جبال آتش فشان و همواره در آنها زمین لرزش میشود و هوای آنها مرطوب مگر سالم است و خاک آنها بسیار حاصل خیز است و حاصل آنها هر گونه حبوب است در نهایت خوبی و دیگر چیزهای بسیار خوب هم یافت میشود مثل انگور و میوه های گرمسیری و خلق آنها مشتمل اند از پرتگیز و زنگی ۔ (۴) جزایر مدیرا است که ۶۶۰ میل در جانب جنوب و مغرب پرتوگال واقع شده و ۱۷۰ میل مربع زمین را فرا گرفته دارند و ۱۵۰۰۶۵ نفس خلقیت آنهاست و جزایر مذکوره مشتمل اند بر جبال و کوههای آتش فشان و آب هم بسیار در آنهاست و هوا هم در آنها بسیار سالم و خاک آنها هم بغایت حاصل خیز است و عمده حاصل آنها تاک است و میوه و قهوه و نیشکر و اروروٹ

کنٹری

ازرس

(marginal handwritten notes, partly legible) از ۳۰ دور فوٹ ... یعنی ... نهال است که ... از اینکه حاصل ... میشود ... جنس ... است و در ... است ...

جغرافیای اسپین

سطح - اسپین پس از ناروی و اسوتیزرلند بیش از هر ملکی در یورپ کوهستان دارد - بعضی زمینهای پست و دشتهای وسیع مسطح هم دارد در جانب شرق و جنوب و مشرق ولیکن باید گفت روی هم تمام سطح این زمین مشتمل است بر اراضی مرتفعه که در آنها واقع است جبال رفیعه که در وسط آنها دره‌های بسیار عمیق و گود افتاده -

امّا جبال - جبال این ملک بسیار است و عمدهٔ آنها اینها است -

(۱) پیرنیز که ارفع قلل آنها نِتیتو[1] است و ۱۱۰۶۶ فوت رفیع است -

(۲) جبال کَنتَبریا که ارفع قلل آنها پینیا[2] است و ۱۰۹۱۰ فوت رفیع است -

(۳) جبال کستیلیا[4] که ارفع قلل آنها سیرا[5] است ۱۰۵۵۲ فوت رفیع -

(۴) جبال تُلِد[6] است که ارفع قلل آنها معلوم نیست چه ارتفاع دارد -

(۵) کوه سیرا نِوَدا است که ارفع قلل جبال انهملک در آن واقع شده آن مُولاحسن[7] است ۱۴۲۲۳ فوت مرتفع

(۶) کوه سیرا مُرنا[8] است که ارفع قلل آن ارسنا[9] است بارتفاع ۵۵۵۰ فوت -

امّا انهار - انهار انهملک بکلی بیفایده‌اند نه چندان بکار حاصل زمین مستفید هستند و نه چندان بجهة مسافرت مناسب چرا که سرچشمهٔ آنها بسیار رفیع است و آب آنها بسیار زود آید و همچنین ودر بعضی از جاها چندان عمیق نیند و در بعضی از جاهای دیگر کوه در راه مانع شده و دیگر سببها هم هست

باجمله رودهای این ملک اینها است -

(۱) پینهه[10] که ۱۳۰۰ میل راطی کرده داخل محیط اتلنتیک می‌شود -

(۲) دُورُو[11] که ۴۰۰ میل مسافت راطی کرده آنهم داخل اتلنتیک می‌شود -

[1] نِتیتو [2] کنتبریا [3] پینیا [4] کستیلیا [5] سیرا [6] سیرا تُلِد [7] مولاحسن [8] سیرا مُرنا [9] ارسنا [10] پینهه [11] دورو

(۳) تگس که ۵۷۶ میل راطی میکند که از انجمله ۵۰۴ میلش در اسپین جاری است) انگاه داخل اتلنتیک میشود

(۴) گادینا که از جنوب و مشرق اسپین شروع میشود و چون ۴۱۲ میل راه را بزمین فرو می نشیند آنگاه در مغرب بدجوس نمایان می شود و ۴۱۲ میل راطی کرده درمیان اسپین و پرتوگال داخل محیط اتلنتیک می شود و فقط ۴۰ میل آن قابل مسافرت است.

(۵) گادلک ویر که ۵۰۲ میل راطی کرده داخل محیط اتلنتیک میشود و سراسر در ملک اسپین است در جانب جنوب.

(۶) سگورا که ۱۶۰ میل راطی کرده داخل دریای مدیترنین می شود.

(۷) جوکار که ۲۲۰ میل مسافت راطی کرده داخل مدیترنین می شود.

(۸) ابرز که ۴۲۰ میل مسافت راطی نموده همه در اسپین آنگاه داخل مدیترنین میشود و آب آن هم بسیار بسرعت و پرزور روان است و مسافرت در آن هم مشکل است بواسطهٔ پارچه های سنگ یا جبالی که در طریق آن سد شده و آن نیز به مدیترنین الحاق می یابد.

انگیرهای این ملک به هیچ وجه قابل تذکار نیست.

هوا - هوای این پنینسوله را اختلاف بسیار است در طرف شمال و مغرب بغایت مرطوب است و در ساحل شمالی آن در سال ۱۰۰ اینچ بارش میبارد و در ساحل غربی آن ۱۱۸ اینچ ولی در وسط بکلی خشک است و سردی و گرمی آن هر دو در غایت شدت است و فقط ۱۰ اینچ بارش میبارد در تمام سال - در جانب جنوب و مشرق هوایش اعتدال یافته است بواسطهٔ نسیمی که از دریا میوزد و ۲۰ اینچ بارش می بارد در این سرزمین - اعتدال هوا در شهر مدرید که پای تخت اسپین است

جغرافیای اسپین

در تمام سال ۵۹ درجه است و در لیزبان که پای تخت پرتوگال است ۶۲ درجه۔

خاک ۔ خاک انملک خشک است و ریگزار و لم یزرع در وسط و لیکن حاصل خیز و بسیار خوب است در مغرب و جنوب و وسط جنوب و مشرق۔ بالجمله با وجود قطعات وسیعه لم یزرع و ریگستان بیش از نیم سطح و وسعت ارض انملک مزروع است و حاصل آن مشتمل است این چیزها که بدنبال می آید۔

(۱) حیوانات خانگی مثل گوسفند مرینه و شتر و قاطر و خر و بز و قسمی از اسپ۔

(۲) حیوانات وحشی مثل خرس و چالیس و بوزینه و گرگ و گربه جنگلی و خر جنگلی و لینکس و مرتن و گاو کوهی وغیره

(۳) کرگس و باز و بوم و کلاغ سیاه و کبک و تیهو و یکی دو قسم طیور دیگر۔

(۴) کرم پیله و زنبور و کچیل و چند قسم دیگر کرم و مار و چلپاسه وغیره۔

(۵) گندم و زورت و برنج و جو و ائت۔

(۶) انگور و انجیر و خرما و نارنج و نارنگی و زیتون و خربزه و بادام و پسته و فندق وغیره۔

(۷) چند قسم از درخت و فلکس و همپ و تنباکو و زعفران و نیشکر۔

(۸) گرنت که قسمی از جواهرات است۔

(۹) طلا و نقره و زیبق و آهن و مس و قلع و زینک و سرب و زغال و نمک و سنگ مرمر و یشم و سنگ سماق و سنگ عمارت۔

تقسیم ۔ ملک اسپین (یعنی بدون پرتوگال) که چهار خمس این پنینسوله است منقسم است به ۴۹ ضلع و اگر دو جزیره بلیرنک و کنری را هم شامل سازیم ۴۹ ضلع یا قسمت و تمام این اضلاع مذکور خوانده می شود بنام شهر عظیم یا سواد اعظمی که در آن واقع است۔ پای تخت انملک مدرید در سال ۱۸۶۴

لینکس یک قسم از جنس یوز است
مرتن یک قسم کوچک از پستان دار است
عبور و اشکال قبیح

جغرافیای اسپین

بحساب درآمده ۵۰۸۷۵۷۸۷۴ نفس خلقیت داشت واین شهر از همهٔ شهرهای یورپ ارتفاعش بیش است از سطح دریا یعنے ۲۰۰۰ فوت۔

متصرّفات اسپین در سایر ممالک عالم اگرچه در ایام پیشین بسیار بود مگر دراین اوقات چندانی از آنها باقی نمانده فقط بقدر ۵۰۰۰۰ میل مربع زمین دارد و ۶½ میلین خلقیت۔

خلقیت۔ خلقیت ملک اسپین در سال ۱۸۶۷ تخمین شده ۱۶۶۴۱۹۸۰۵ نفس بود مشتمل بر این چند ذات۔

(۱) باشندگان خاص اسپین که ایشان را اسپنیارد میخوانند واکثر و اغلب خلق ملک مذکوراند و کم وزیاد ممزوج شده اند با اهالی یونان و روم وچند قوم دیگر۔

(۲) ذات لبسکی است که از نسل هستند بسیار قدیمی و در ضلع لبسک سکونت دارند و لغت خاص دارند که ازان مستکلم اند

(۳) قوم مور اند که باشندگان مرکو بوده باشند که از افریقا آمده در حد جنوبی انملک اقامت گزیدند و قریب هفتصد سال سلطنت نمودند دراین ملک۔

(۴) ذاتی هست که معروف هست بجپسی که در مختلف جاهای انملک سکونت گزیده اند و تاکنون وضع وحالات قدیمهٔ ذات خود را از دست نداده اند۔ لغت عموم خلق انملک لغت اهالی اسپین است۔

مذهب اهالی انملک اغلب رومن کتلیک عیسوی است ولی از برای هیچ ملتی منع نیست در امور مذهبی

مشاغل۔ زراعت وبخصوص زراعت درخت تاک وحبوب ومیوه وتوت عمدهٔ مشاغل اهل انملک هست۔ مینوفکچری چندان ترقی وکثرت ووسعت ندارد درانملک و محتمل که عمدهٔ مینوفکچری انملک منحصر باشد بر بافتن پارچهای ابریشمی وکتان وپشمینه وابریشمین و ساختن سنگر واسباب چرمینه وبلور آلات وغیره مگر جاهای کم وقلیل۔ تجارت انملک منحصر است بمال التجارهٔ خارجه اش که شراب ومیوه

ومعدنیات و پارچه ابریشمین باشد و مال التجاره داخلاش که حاصل ممالک خارجه وامریکا باشد و پارچه های بافته ریسمانی و پشمین و مشینری و زغال و آهن و چوب۔

طرق وشوارع - شاهراه های اسپین بغایت بدهست و نادرست و طرق انهار آن هم بسیار کم است و معدود و اغلب بپیاده و فقط بقدر ۶۰۰۰ میل ریلوی دارد و ۰۰۰ ا میل دیگر هم در تیاری است و اکنون کشیده میشود و ۱۶۰۰۰ میل نیز تلگراف دارد۔

حکومت وتربیت - از حکومت و وضع آن در اسپین چیزی بر بنده معلوم نیست که از ابتدا چگونه بوده فقط اینقدر بر بنده معلوم است که در سال ۱۸۷۳ عیسوی ملکه انملک **امدئی** اتاج و تخت خود را رها کرده و از آن زمان تا حین جلوس **الفانسه ۱۲** در سال ۱۸۷۵ ملک اسپین بی حاکم و بی بند و بست بود مگر از این زمان مذکور مجدداً حکومت آن پادشاهی شد تا الی الآن هم آن حکومت را استقلال و انتظامی نیست - تربیت ملک اسپین چنان است که هر چند از این سنوات اخیر بسیار جد و جهد شده و می شود در آن باب مگر قریب صدی ۷۵ نفر از اهل اسپین را نه قدرت خواندن است نه قدرت نوشتن و فقط از سال ۱۸۷۵ شروع شد امتحان معلّمین یعنی معلّمین هم خود بی استعداد و بی دانش اند۔

تاریخ

ساکنان قدیم ملک اسپین بخیال از قوم سلت بودند که از گال آمده بوده اند و انملک معلوم بود برای اهل **فنیشیا** قریب هزار سال قبل از تاریخ عیسوی و بعد از آن برای اهالی یونان و اهالی **کرتجنی** در میان چون دولت رومیان روی بزوال نهاد قوم وشیگات بسرداری **الریک** حمله بر انملک آوردند و این شخص مذکور سلطنت اسپین را اساس نهاد - در اوایل صد سال هشتمین عیسوی (یعنی سال ۷۱۱) قوم مور از افریقا آمده خود را صاحب ممالک تقریباً تمام

ملک منتشر شد
مع کرتجنی
مع وشیگات
مع تربیت

تاریخ اسپین

ملک اسپین ساختند و دران جاری داشتند علم و کمالات و هنرهای عرب را معدودی که از ذات گاتها در آنجا بودند و

نمیخواستند خود را آزاد و بی علاقه دارند بکوهستانهای استوریا[1] قرار کردند و در مرور ایام قدرت بهم رسانیده حمله بر مویان

افگندند و مغلوب شان ساختند و رفته رفته ملک را از کف ایشان بدر کردند. فردیننډ[2] و ایزبله[3] این فتوحات را تکمیل

نمودند و در سال ۱۴۹۲ بکلی مویان را مجبور ساختند که ترک ملک اسپین گویند که قومی بودند بغایت محنتی و کاری

نیز دست زدند بتصدیع و ایذای یهودان که عمده دولت و تجارت ملک اسپین در قبضه ایشان بود. چند ضلعی که

از اسپین بعینی انچه که از انملک هالینیس عیسوی بود زدند تماماً در قبضه و تحت دارائی این سلاطین گرد درآمد چندان

ایشانرا اقتدار بود که مایهٔ تقویت کلمبس شدند بجهة پیدا کردن ملک امریکا و سلطنت نبیره ایشان چارلس پنجم

(۱۵۱۶-۱۵۵۶) در تاریخ اسپین بهترین اوقات هست که ملک مذکور بسیار معمور و قوی بود. از این زمان بعد بواسطه

وجود داشتن توهمات مذهبیه و عدم انتظام ملک مذکور تنزل یافت در تهذیب و محنت و اقتدار دولتی.

در اوایل این صد سال اخیر یعنی حال که دران نپولین بناپارت با سپاه فرانس ملک اسپین را فتح نمود و برادر خود را بر تخت

آن نشانید خلق ملک رنجیده خاطر شده بیاری سپاه انگلیش در تحت سرداری ولینگتان[4] مظفر شدند بر

خصم و ملک خود را از قبضه اهل فرانس بدر کردند و مجدداً پادشاه خود فردیننډ را بر تخت نشانیدند

در مرگ این پادشاه در سال ۱۸۳۳ منازعتی برپا خاست بر سر جانشینی و اسپین را در افگند در فتنه که با اسباب

وجهات دیگر دست بهم داده بکلی ترقی و علای خلق را تباه و معدوم ساخت. کلنی های بسیار وسیع اسپین

که در مکسیکه بود و جنوب امریکا در بین این صد سال حال بکلی از کف بشدند و باشندگان کلنی های مذکوره سعی و

اهتمام نمودند در استقلال و عدم علاقه و بستگی خود و خود را دولتی ساختند جمهوری و در این ازمنا و اخر

یعنی قریب سال ۱۸۷۳-۱۸۷۴ اختلاف یا دگر حالت ملک اسپین بهم رسیده هست گاهی دولت

[1] استوریا
[2] فردیننډ
[3] ایزبلا
[4] ولینگتان

پادشاهی شده و گاهی دولت جمهوری بلکه ملوک الطوایف چنانچه از زمانیکه آمدیه اوّل در
سال ۱۸۷۳ تخت اسپین را رها کرد تا زمانیکه الفانسه ۱۲ را پادشاه خواندند در روز اوّل ماه جنوری
۱۸۷۵ اسپین ملوک الطوایف بود و هر چند باز پادشاهی از خاندان سلاطین قدیم آن بر تخت
نشست تاکنون صورت انتظامی نیافته است و عمدهٔ امور ملک بقبضهٔ اقتدار و اختیار
مجلس شوری است (در جغرافیا ذکر و اشاره شد)۔

آثار قدیمه ۔ از آثار و علامات بسیار قدیمهٔ این ملک یک چند عمارت بصورت بد وضع
هنوز موجود است و فقط چیزی که بسیار وقع دارد و باقی مانده است از عهد کرتجینیان[1]
سکه ها است ولیکن آثار و علامات رومیان بیشمار است و عظیم ترین و عجیب ترین آثار ایشان[2]
پلی است که ساخته اند در شهر سگوبیا[3] که اکنون بیش از هزار و ششصد سال است بحال خود
باقی است و طول آن ۷۵۰ ذرع است و بر پایهای ایستاده باواسطهٔ ۱۶۱ اطاق نما (یا کمان)
بسیار مرتفع ۔ پادشاهان ویسگات بسیار کم آثاری باقی گذاشته اند بجز بعضی سکه های زر
سرخ و حال آنکه زر یعنی طلای احمر در آن زمان در سایر بلاد یورپ معلوم و معروف نبود۔
عمارات موریان در ملک اسپین هم متعدد است و هم عظیم الشّان و مجلّل مگر مجلّل و باشکوه
ترین عماراتی که بالفعل قسمتی از آن باقی است بارگاه یا دار الاماره الهمبرا[4] است در شهر
گرنادا (بنده معنی و حقیقت لفظ الهمبرا را نیافتم مگر قیاساً گمان می کنم که الحمرا است
زیرا که قصر پادشاهان مور بود و ایشان عرب بودند و بلغت عربی متکلم بودند)

[1] کرتجینی یعنی ساکنان اصل
[2] رومی یعنی قوم روم
[3] سگوبیا
[4] الهمبرا

ملک پرتوگال

جغرافیا

پرتوگال فراگرفته است قریب شش یک پنینسوله اسپین او واقع است درجانب غربی زمین مذکور
واز شمال بجنوب طول آن ۳۵۰ میل واز شرق بغرب عرض آن از ۸۰ الی ۱۴۰ میل است و
فسحت آن مع جزایر ازُرِس و مدیرا میل مربع ۳۱۱۹۳ میل است - این ملک در
همه حالات مانند زمین اسپین است وجبال وانهار آن همان جبال وانهاری است که در
کشیده شده است فی اسپین خیر معدنی که متعلق بخود آن است چندان قابل تذکار نیست -
هوای اینملک ملایم تر ویکسان تر ونباتش هم بهتر است از اسپین وحاصل این ملک
غالباً همان است که در آن ملک است وخلق آن قریب ۴ ملیین است واز همان اهل نسل
وذات که ساکنان اسپین اند - این ملک منقسم است به ۱۲ اضلاع کوچک ودو ضلع هم
مزید اینها شده است از دو جزیره که ذکر شد ابتداء پای تخت آن شهر لیزبان است
مع ۱۲۵۲۸۶ نفس خلقیت که بعضی عمارات بسیار عالیه در آن بنا شده -
مشاغل اهالی این ملک عمده کشتن تاک است وساختن وکشیدن شراب انگوری و صنعت
بسیار قلیل است وبسیار بتامل وآهستگی روی بفزایش وترقی دارد ومینوفکچری چندان قلت

دارد که کفاف صرف خلق خود ملک را نمی کند و بکندن معادن بسیار کم توجه دارند و ملتفت می شود

و تجارت این ملک در بین ده سال ماضی ابدا حرکتی نداشت و یکسان ایستاده بود —

عمده مال التجاره این ملک شراب انگور است و میوه و حیوان یا چهارپا و پشم و عمده مال التجاره

داخله اش قماش است و پشمینه و آلات آهنین و ظروف گلی و حبوب وغیره —

طرق و شوارع این ملک بسیار بد است و بقدر ۵۰۰ میل کامل و تمام ریلوی دارد و چند

میلی هم رود قابل مسافرت و حرکت سفاین و کمتر از ۲۰۰۰ میل تلگراف نیز دارد —

مذهب این ملک رومن کتلیک است و هر ملت دیگر هم در مذهب خود آزاد است و

تربیت مردم این ملک چنان است که حکومت در آن مداخلت دارد و امور آن در

قبضهٔ حکومت است مگر بسیار کم از اطفال اواسط و ادانی ناس تحصیل علم میکنند و بجز یک

دار الفنون در این ملک بیش نیست که فقط ۸۰۰ طالب العلم در آن حاضر می شود —

وضع حکومت این ملک پادشاهی است بر وفق اصول و این ملک را چهار حکومت است

بعبارة اخری اقتدار جریان احکام و اقتدار ابداع قوانین و اقتدار جریان احکام قضا و اقتدار

اصلاح و تخفیف امور و این فقره اخیر واگذاشت بپادشاه و آن سه اقتدار دیگر واگذار است

بمجلس شوری که یکی مجلس عالی است و دیگری مجلس ادانی —

متصرفات خارجهٔ پرتوگال

[illegible] در ممالک آسیا و افریقا با آنکه تخفیف یافته است هنوز بسیار است

بیش از ۱۳۰۰۰۰۰ میل مربع زمین دارد و بقدر ۴ ملیین خلقیت —

تاریخ

پرتوگال در قدیم الایام در قبضهٔ تصرّف و تحت اختیار و اقتدار متعدد حکم روایان بود همچنانکه ملک اسپین و این هردو ملک ظاهر و هویدا گشتند در سال ۱۱۳۹ وقتیکه الفانسه پسر هنری برگندی غالب آمد در جنگ بر موریان و سپاه خودش او را خواندند پادشاه نخستین پرتگال در بین سلطنت خاندان برگندیها که طول کشید تا سال ۱۵۸۰ ملک پرتوگال باوج ترقی و عظمت رسید هم در امور ملکی و هم در امور تجارتی - اول قومی که از اهالی یورپ طی نمود و ملاحظه کرد سراسر سواحل غربی و جنوبی افریقا را اهل پرتوگال بود و نیز قوم مذکور فایز شدند در پیدا کردن و یافتن ملک هند چنانچه کلنی های متعددی از این قوم سکونت گزیدند در هردو سواحل امریکا و ملک برزیل را در جنوب و چند جزیرهٔ دیگر را هم در دست ایندیز که طرف شرقی مملکت مذکور یعنی امریکا باشد گرفتند.

در سال ۱۵۸۰ انقضائی واقع شد در خاندان سلطنت و اولاد ذکور فلیپ ۲ اسپین ملک پرتوگال را گرفت و متصرّف شد مگر در ایام سلطنت هم او و هم هردو ملک انکبت و آفت فرا گرفت - در سال ۱۶۴۰ یک فتنه و انقلاب عظیمی برپا گشت و تاج سلطنت این ملک بخشیده شد به جان دیوک برگنزا که اولاد و تاکنون ملک مذکور را دارا هستند از زمان دارائی این خاندان مذکور شروع می شود قرن یازمانهٔ سوّمین تاریخ پرتوگال که اعظم واقعاتی که در آن صورت وقوع یافته آن واقعاتی است که در این صد سال آخیر

حال واقع شده - در حملهٔ سپاه فرنچ در سال ۱۸۰۷ تمام خاندان سلطنت این ملک نقل
مکان نمودند بملک برزیل در امریکا و ملک مذکور را در سال ۱۸۱۵ ملک جداگانه ساختند
تا اینکه در سال ۱۸۲۰ فتنهٔ عظیمی در پرتوگال واقع شد مجلس شورای این ملک قاعدهٔ
عجیبی جاری کرد که فقط یک مجلس خاص مشورت دولتی همواره باید مجتمع شود و نشینند
بامضای عموم خلق و در قبضهٔ اختیار و اقتدار آن باشد هم ابداع قوانین و هم جریان
قوانین ملک - این اساس سه سال بعد از آن منهدم گشت و پس از مرگ جان ۶ در سال
۱۸۲۶ ملک برزیل دعوی استقلال و عدم بستگی نمود بملک پرتوگال و دان پدرو
که شاهنشاه پرتوگال بود و پس از آنکه تمسک و نوشته داد مشعر بر اینکه ملک پرتوگال بموجب
عادت و رسم قدیم مجدداً و مجلس مقرر سازد و تخت خود را رها کرد و بدختر خود دان مریا
واگذار نمود و برادر خود را در زمان صغر سن دختر خود نایب السلطنة قرار داد مگر مشارالیه
تاج و تخت را غصب نموده قانون ملک را تغییر و تبدیل داد یعنی حکومت ابسالیوت
مقرر ساخت و بنابر این ملک پرتوگال چند سال را در افتاد در فتنه و آشوب و خلق بر
دو فرقه مقرر شدند یکی را بنای اراده و اساس رای بر اصول دزاکان بود و دیگری را
بر اختیار و استقلال بعبارهٔ آخری سلسله می گفتند اساس سلطنت بر یک اصولی
باید باشد و سلسلهٔ دیگر میگفتند پادشاه مختار کل است و در میان این هر دو جنگ و
جدال جاری بود تا در سال ۱۸۳۳ که دان پدرو پس از آنکه مجبور گشت که از تخت
برزیل دست بردارد تاخت بر پرتوگال آورد و ملک مذکور را بجهة دختر خود بازپس

ع دون جان ششم

ع دون پدرو

ع دونا ماریا دوم

یعنی سلطنت آزادانه

گرفت وهمان قانونی را که در سال ۱۸۲۶ نهاده بود مجدّداً اجاری نمود - ده سال پس از این مقدمه سپاه و مستحفظین شهر لیزبان باشتهار و منادی نمودن اصول سال ۱۸۲۰ را اجاری کردند و ملکهٔ خود را مجبور ساختند که آن امر را امضا دارد بهر نحوی که دلخواه و مرضی مجلس شورای ملکی ایشان باشد - از آن زمان تابحال تخت پرتوگال بخوبی نگاهداری شده و ملک پرتوگال بغایت آرام و امن گشته است بنسبت ممالک همنشین اسپین

آثار قدیمه - آثار و علامات قدیمهٔ پرتوگال عمده مشتمل هست از کارها و بناهای رومیان و معدودی هم از عمارات موریان در آن یافت می شود - در طرف شمال این ملک سلسلهٔ طویلی طاقنما یا کمان هست که متحمل بوده است پلی را که رومیان ساخته بوده اند و معبد بسیار خوبصورت عالی شانی هم از زمان گات ها دیده میشود که معروف است به معبد **بتلیا** و اساس آن نهاده شده هست در سال ۱۳۸۶ عیسوی

پرتوگیزان از همان دوده و اصل اند که اهالی اسپین اند و بلغتی متکلم اند از رشتهٔ همان لغت مگر اند کے ملایم تر و صاف تر - درمیان این دو قوم دشمنی و خصومت سختی وجود دارد و یک وضع و خصائلی هم درمیان این دو قوم نیست بلکی برخلاف یکدیگر چنانچه پرتوگیزان مردمی هستند باجرات و تهوّر و ملایمت و صابر و قانع تر از اهل اسپین و به همین جهة باعزت و حرمت تر هستند از اهل اسپین -

ملک ایتالیا

جغرافیا

ملک ایتالی مشتمل هست بر یک پنینسوله عظیم و چند جزیره که بزرگترین همه سیسیلی و سردینا است و این زمین دیده هست در وسط دریای مدیترنین از شمال بجنوب بگر منحرف و بیک جانب که بجانب جنوب و مشرق باشد. فسحت این ملک مع جزایر کرسیکا و سردینا ۱۱۲۶۷۱ میل مربع است طول آن از جبال الپس تا بکیپ (یعنی راس) اشپرتی وِنٹ ۷۰۵ میل هست و عرض آن مختلف است از ۱۵ الی ۳۳۰ میل -

ایتالی محدود هست در جانب شمال با سوتیزرلند و استریا و در جانب شمال و مشرق با استریا و در جانب مشرق و جنوب و مغرب آن واقع است دریای مدیترنین و در جانب شمال و غرب آن واقع شده است ملک فرنس -

جزایر ملک ایتالی بقدر ششم یک تمام فسحت ملک مذکور هست و غالباً در جانب غربی آن واقع شده و معظمات آنها اینها هستند که در ذیل مذکور هست -

(۱) البا - ۱۵۰ میل مربع هست و ۲۲۰۰۰ خلقیت دارد و سطح آن کوهستان و هوایش ملایم و سالم و خاکش بسیار حاصل خیز است و حاصل آن انگور هست و میوه های بسیار خوب و آهن و دیگر معدنیات

(۲) سَردِینیا ۔ ۱۴۰ میل در مغرب ایتالی واقع شده و ۱۶۰ میل طویل و ۷۲ میل عریض و ۹۵۴۷ میل فسیح است و ۱۵۵۱۳۱۷۵ خلقیت دارد و سطح آن غالبا کوهستان است که یکی از قلل آن تا ۶۰۰۰ فوت ارتفاع دارد ۔ هوای این جزیره سالم است در میان کوهستان ولیکن در بادیه ها و زمینهای پست چنین نیست ۔ خاک این جزیره بسیار حاصل خیز است و حاصل آن حبوب است و میوه و تاک و چوب و همه حیساب و از معدنیات فولاد و مس و زغال و آهن و مرمر دارد ولیکن بسیار کم از اینها را تاکنون باستعمال در آورده اند و ماهی گیری سواحل آن نیز بسیار است و فایده مند و در این جزیره دو شهر بزرگ دارد و دو دار الفنون ۔

(۳) جزایر پُنزا ۔ این جزایر ۶ جزیره کوچک هستند همه مشتمل بر کوههای آتش فشان و بزرگترین همه جزیره پنزا است که ۳۳۰۰ خلقیت دارد که همه مشغول به ماهی گیری اند ۔

(۴) جزیرۂ اِلْبا ۔ این جزیره ۸۶ میل مربع زمین را فرا گرفته و ۲۴۰۰۰ خلقیت دارد و خاکش حاصل خیز است و حبوب و میوه های خوب و انگور ممتاز و آهن و گوگرد و زاج و نمک بسیاری دارد و خلق این جزیره مشغول اند بکار دریا نوردی در ساحل دریا و ساختن ظروف سفالین وغیره ۔

(۵) کَپری ۔ این جزیره ۴ میل طول دارد و ۳ میل عرض و قریب ۳۰۰۰ خلقیت آن است ۔

(۶) سیسیلی ۔ اکبر و اعظم جزایر دریای مدیترنین است و واقع گشته است در جانب جنوب و مغرب ایتالی ۔ فسحت این جزیره ۱۰۵۱۰ میل مربع است طولش ۱۸۵ میل و عرضش ۱۲۰ میل است و خلقیتش ۲۹۳۱۸۰۲ نفس ۔ سطح این جزیره غالبا کوهستان است و هوای آن صاف و معتدل و سالم و خاکش بغایت حاصل خیز و حاصل آن بسیار مختلف است که از انجمله است گندم

وجو و زورت و برنج و انگور و انجیر و نارنج و لیمو و اقسام مختلف خشکه بار و توت و زیتون
و نیز در این جزیره یافت میشود سنگهای قیمتی و فلزات قیمتی بسیار مفید و سنگ عمارت و
مرمر و گوگرد و نمک و زاج و تنباکو و شکر و امثال ذلک ـ

(۷) مالتا - این جزیره ۱۱۵ میل فسحت دارد و ۱۴۹۰۸۴ نفس خلقیت - بیشترین حصه
سطح آن سنگلاخ است و بقیه دیگر زمین آن مشتمل است بر خاک بسیار نازکی و اکثر دستی تخته
شده یعنی قدرتی نیست مع ذلک بسیار حاصل خیز است و چندان بخوبی و توجه زراعت میشود
که حبوب بقیاس و بسیار ممتاز و همچنین میوجات گرم سیری خوب در آن یافت می شود بخصوص
نارنج و زیتون و انجیر این جزیره بسیار معروف است (این جزیره مع دو جزیره کوچک
دیگر متعلق است بملک ایتالی بحسب خاک و زمین ولی متعلق بانگلستان است بحسب
ملکیت و دارائی)

سطح ایتالی - شمال ملک ایتالی مسطح است و بخوبی مرطوب یعنی آب آن قسمت از این ملک
بافراط است و بغیر از سواحل دریای آدریاتیک بقیه تماماً بغایت حاصل خیز است مگر وسط
جنوب ملک مذکور غالباً کوهستان است باوجود این در همین جا ها بادیه ها و دشتهای
وسیعه افتاده است و روی هم رفته ملک ایتالی را معمور و پرحاصل نموده ـ اختلاف و اختلاط
و امتزاج کیفیات و نمایشات و خوبصورتی ملک ایتالی ضرب المثل است زیرا که در هیچ
قطعه از قطعات ارض زمین و فلک و صحرا و دریا و کوه و دشت و جنگل و دمن و رود و آبگیر
و امثال اینها باین خوبصورتی و خوشی طراحی نشده و بوم خاک مرغزار افلاک نگشته که در

جغرافیای ایتالی

ملک ایتالی یعنی مابین جبال الپس و اپنینز (آنچه در ایتالی است)

امّا جبال - (۱) جبال شرقی الپس - این جبال را در ضمن جغرافیای سوتیزرلند و جرمنی و استریا بیان نمودیم - ارفع قلل جبال مذکوره که در این ملک واقع شده در آدلیس گرز است که ۱۲۰۸۴ فوت رفیع است -

(۲) جبال غربی الپس است مشتمل بر سه شعبه -

اوّل گرین الپس که ارفع قلل آن گرند پر دلیس است ۱۳۳۰۰ فوت رفیع -

دوم کاتین که ارفع قلل آن ولیس است ۱۲۶۰۵ فوت رفیع -

سوم مریتیم الپس است که ارفع قلل آن شیما است ۱۰۴۳۳ فوت رفیع -

(۳) جبال اپنینز است مشتمل بر سه شعبه -

اوّل شمالی که ارفع قلل آن شیمن است ۶۹۷۳ فوت رفیع -

دوم اوسط اپنینز است که ارفع قلل جبال آن کارن است ۹۵۹۳ فوت رفیع -

سوم جنوبی اپنینز است که ارفع قلل جبال آن متا است ۷۸۶۰ فوت رفیع -

چند کوه دیگر هم هست که چندان شانی بر آنها نیست و در اینملک کوههای آتش فشان بسیار است

امّا دشت - دشتهای اینملک مشتمل است بر چند دشت که ذکر آنها خیر را اطناب میدهد -

انهار - ایتالی یکی از ممالکی است در یورپ که آبش با فراط است چنانچه بعضی از انهار آن اینهاست

اول پو - این رود بیش از ۴۰۰ میل مسافت را طی کرده داخل دریای ادریاتیک میشود و چند میل از آن قابل مسافرت است و این رود بسیار عمده است یعنی بحیثیت معبری از این کشور میشود به ملک جرمنی

دوم پیرنتا - ۹۰ میل راطی کرده داخل خلیج ونیس میشود -

سوم آدیج - این رود نیز داخل خلیج ونیس میشود بعد از انکه ۲۲۰ میل مسافت راطی مینماید و بسیار رود عمده و پر فایده ایست یعنی از حیثیت فواید لشکری -

چهارم پ - این رود ۳۰۰ میل مسافت راطی نموده در دریای ادریتیک میریزد و از این طول مسافت ۲۰۰ میل قابل مسافرت سفاین است و بجهت معموری حاصل خیزی ایتالی بغایت مفید است ماهی آن بسیار ...

پنجم آرن - این نهر ۷۵ میل راطی کرده و یکی از بادیه های بسیار حاصل خیز ایتالی را آب داده و از چند شهر گذشته داخل دریای مدیترنین میشود -

ششم طیبر - این رود ۱۸۵ میل مسافت راطی کرده از چند ضلع عظیم و شهر رم گذشته داخل دریای طیرینیا میشود

آبگیر ایتالی متعدد است هر چند عظمت و بزرگی ندارند مگر به حقیقت در صفا و خوبصورتی و تازگی و عذوبت آب در ربع مسکون لاثانی اند و اینها هستند -

(۱) مگیار - اطول و خوشنما ترین آبگیرهائی انملک است -

(۲) لوگن - واقع است در وسط جبال رفیعه و آبش میریزد در آبگیر مگیار -

(۳) کُم - این نیز بسیار خوبصورت و با صفا است -

(۴) گرِدا - ۳۰ میل گرداگرد آن است -

(۵) پرُوگیا - بزرگترین آبگیرهای ایتالی است و معروف است بواسطه آنکه آبش بسیار خوش رنگ است

(۶) بلسنا - ۲۶ میل گرداگرد دارد و بسیار خوش است ولی اطراف آن موجب ناخوشی و بیماری میشود -

(۷) برشین - قریب شهر رم است و ۲۲ میل گرداگرد آن است -

(۸) آلبن تُن - ۶ میل گرداگرد دارد و بسیار مفرّح است -

(۹) آوِرن - گرداگردش همه باغستان است و انگورستان ولیکن اطرافش بدهواست در فصل تابستان و دو میل گرداگرد آن است -

هوا - هوای ملک ایتالی هرچند اختلاف زیادی دارد در مختلف درجات عرض و مختلف رفعات سطح مگر کلیّة بی نهایت خوش و فرح انگیز است و جبال و بحار که اطراف آنرا فرا دارند تخفیف میدهند حرارت و حدت آفتاب تابستانرا و سردی زمستان اتفاقاً شدت بهم میرساند در جانب شمال اینملک - در وسط ملک ایتالی برف و یخ خصوصیتی دارد بر رؤس و قلل جبال و حال آنکه در جنوب ایتالی نامی از آنها شنیده نمیشود و بسیار اشجار و نباتات گرمسیری در کمال خوبی میروید مگر افسوس که این اعتدال و فرحت هوا بسموم حار و حاد که از جانب افریقا می وزد و صرصری سخت و تیز و دیگر بادهای تندی که از جانب جبال اپنینز می آید پایمال و منقبض میشود -

خاک - دشت عظیم لامبردی که ۰۰۰،۰۰۰ میل مربع جایگاه را فرا گرفته مشتمل است بر خاکی پر قوت و حاصل خیز - چند ضلع بسیار حاصل خیز دیگر هم در پایه های اوسط ملک ایتالی هست ولی در سواحل دریای آن زمینی پوسیده است ریگزار و کویر که مضر است سلامتی مزاج را و لهذا فی الجمله حصّه از آن بزراعت شده - بالجمله بقدر دو ثلث تمام ایتالی مزروع است و بقیّه لم یزرع افتاده -

حاصل - امّا حیوان اینملک را باید دانست که گاو و قاطر و الاغ در اینملک بمنزلهٔ اسب است در ملک انگلند و گاومیش و خرس جنگلی و بز کوهی و خارپشت و چند قسم دیگر از حیواناتی که در ایران نیست در جبال الپس و اپنینز بیحد و بیشمار است - هوام و حشرات الارض و حیات و غیره در بعضی از اراضی

۸ آلبن تن
۹ آوِرن
۱۰ لامبردی

اینملک بسیار است - کرم ابریشم و زنبور عسل را بسیار تربیت و پرورش میکنند - ماهی در سواحل اینملک بحساب است - اما نبات - عمده نباتات روئیدنی اینملک برنج است و ذرت و گندم وانگور و انجیر و نارنج و لیمو و خرما و زیتون و فندق و بادام و اصل السوس و پنبه و نیشکر و تنباکو و بهپ و غیره - معدنیات اینملک بسیار است و عمده سنگ مرمر است و الباستر و زاج و بوراکس و زغال و آهن و مس و فولاد و غیره که بسیار کنده و بیرون آورده میشود در مختلف اراضی و اماکن اینملک و نیز بسیار چشمه های معدنی هست در اینملک -

خلقیت و لغت - خلقیت ایتالی در سال ۱۸۷۲ الشماره در آمده بود ۲۶۷۹۶۲۵۳ نفس بود که اغلب آن باشندگان اصلی خود ایتالی بودند و بقیه جرمن و یونانی و غیره بودند - لغت ایتالی در تمام این ملک مستعمل است و لیکن فی الجمله اختلاف دارد در الفاظ یا در اشتقاقات در بعضی از اضلاع و فقط در تسکنی باین لغت متکلم اند که صاف و خالص است مگر چنین میگویند که مردم رم در تلفظ کردن بهتر از اهل همه جای این ملک اند - بقدر ۵ ملین از خلق ایتالی بزبان جرمنی و فرانسی و البانی و یونانی متکلم اند

تقسیم ملک - در این زمان ملک ایتالی باشتمال جزایر سیسیلی و سردینیا منقسم است به ۶۹ ضلع که هر یک از آن خوانده میشود بنام شهری که سواد اعظم آن است مگر قبل از این انقسام ملک مذکور منقسم بود در ۱۰ ضلع بزرگ - شهرهای عظیم این ملک - (۱) شهر رم است که زمانی پای تخت ما و عروس یک حصه عظیم جهان قدیم بود و اکنون پای تخت ملک ایتالی است و یکی از شهرهای عظیمه شنیده جهان است یعنی بحسب نمایش و آثار و علامات قدیمه که در آن هست و امروزه فقط ۲۴۴۴۵۴ خلقیت دارد - (۲) شهر نیپلس است (نیپلی) که قریب ۴۵۰۰۰ خلقیت دارد

(۳) شهر میلان است (میلن) که ۲۶۲۰۰۰ خلقیت دارد۔ (۴) طورین است (طورین) که ۲۰۸۰۰۰ خلقیت دارد۔ (۵) جینوا است (جنوا) که ۲۰۰۰۰ خلقیت دارد۔

(۶) وینیس است (وینزیا) یکی از شهرهای عظیمه معمور و معروف جهان است۔ این شهر کنارهٔ دریا واقع شده و قرار گرفته است بر فراز ۸۰ جزیرهٔ کوچک که بیکدیگر متصل اند باوساطت ۳۰۰ پل۔ خلقیت این شهر ۱۲۸۹۰۰ نفس است۔

مشاغل ۔ اکثر و اغلب اهل ایتالی مشغول اند بزراعت و دهقنت و شبانی و زراعت و شبانی ایشان عمده بجهت حصول حبوب است و روغن و شراب و ابریشم و پرورش حیوانات سیتو فکچری آنملک مشتمل است بر بافتن مخمل و پارچه های ابریشمین و بعضی از پارچه های خشن پشمین و جواهر آلات و بلور و بافتن آلات و ساز و عطریات و دست کش و مکرونی۔ تجارت آنملک مشتمل است بر مال التجارهٔ خارجه اش که ابریشم و شراب و روغن و گوگرد و میوه و پشم و پوست و سنگ مرمر و نحیره باشد و مال التجارهٔ داخله اش که چای و قهوه و شکر و دیگر چیزهای که در ممالک دیگر حاصل میشود و پارچه های پشمینه و ریسمانی و ظروف۔

طرق و شوارع ۔ طرق و شوارع در ضلع لامبردی و در شمال ایتالی بخصوص غالباً بسیار خوب است و لیکن در جانب جنوب ایتالی بسیار بد است۔ نهرهای بریده بیشمار است آنملک و لیکن چندان بکار تجارت مفید نیستند۔ قریب ۲۵۰ میل ریلوی است و قریب ۱۱۰۰۰ میل تلگراف

مذهب و تربیت ۔ مردم ایتالی عیسوی اند مگر صد ۷/۱۰ ۹۹ رمن کتلیک اند و نیز بقدر ۴۰۰۰۰ پرتستنت در این ملک است و ۲۰۰۰۰ یهود۔ تربیت در ملک ایتالی چنان است

و جنوا و پیشا و فلارنس و چند ریاستهای دیگر که همه جمهوری بود - چون حکم روائی
پپ های روم شروع شد در سال ۷۵۵ که در بدایت امارتی بود ملّا یانه رفته رفته استیلای عظیمی
بهم رسانیده اراضی بسیاری از ملک ایتالی را در قبضه در آورد و ریاستی شد قوی در وسط ملک ایتالی -
ریاست و حکومت نیپلس را که اساس نهاد یکی از شاهزادگان نارمندی در صد سال دوازدهم
کم در تحت تصرف کونتهای آنژو در آمد و بعضی از جاهای دیگر را پادشاهان ارگان و فرانس
گرفتند و آخر الامر ملحق شد بملک اسپین تا مدّت دو صد سال - بار دیگر ملکی شد جداگانه و مستقل در دست
یکی از سلاطین اسپین در سال ۱۷۳۴ - در این بین ها ریاستهای جمهوری شمالی یکی بعد دیگری
از استقلال و عدم بستگی خود افتاد و بعضی از آنها بتصرف پادشاهان جرمنی در افتاد و بعضی دیگر مطیع
بعضی از سلاطین یا شاهزادگان ضعیف خود ایتالی شد - بالجمله ریاستهای ایتالی عاقبت چنین
شد که نیپلس و سیسلی یک ملک و ریاست گشت و آنچه در قبضهٔ پپ ها بود ملک و ریاست
دیگر و شمال ملک منقسم شد در میان متعدد شاهزادگان تا آنکه در اوایل این صد سال اخیر
همه را نپلیین مغلوب ساخت و مسخّر نمود تمام ملک ایتالی بجز سردینیا یک ملک و ریاست
واحد گشت در تحت دارائی فرانس و ملک نیپلس را پادشاهی مقرر گشت که بنام مستقل بود ولی
در واقع دست نشانده و مطیع نپلیین بود - پس از آنکه نپلیین را آفتاب جلال رو بزوال نهاد
در سال ۱۸۱۴ آن ریاستهای مختلفه متعدده که بود مجدّداً باز پس داده شد بحکم روایان
در وسای قدیمی آنها بغیر از دچی های میلان و وینس که آنها را باستریا واگذاشتند
آثار قدیمه - آثار و علامات رومیان در هر کجائی از این ملک موجود است متعدد

تاریخ ایتالی

و در ضلع تسکنی هنوز آثار و علامات تربیت و علم و دانش ظاهر است از زمان و خلقی که سالهای دراز بوده اند حتی قبل از بنا و اساس شهر رم ۔

اهالی ملک ایتالی مخلوط و ممزوج هستند از ذاتهای بسیاری مثل یونانی و گال و جرمن و گات و عرب و دیگر ذاتها که در مختلف زمن هر یک از انها نقل کرده از وطن اصلی خود آمده در انملک سکونت گزیده و با ساکنان اصلی انملک شامل شده و زبان ایشان یک رشته صاف و ملایمی است از لغت پلسگی یعنی یونانی و لتین ممزوج لیکن بهمین جهة که ملک ایتالی از سالها و زمانهای دراز منقسم بوده است باقسام ریاستهای متعدده مختلفه و نیز بجهات دیگر الآن قریب بچهل زبان در میان اهل آن تکلم می شود و این زبانها چندان مخالف یکدیگر اند که مردم یک ضلع بندرت و بسختی می توانند درک کنند زبان مردم ضلع دیگر را و چنان معلوم شده است که زبان اهالی تسکنی افصح و ابلغ زبانها است یعنی از حیثیت محاوره و لیکن رمن ها که باشندگان رم باشند بهتر تلفظ میکنند ۔

اهل ایتالی مردمی هستند بسیار خوش صورت و زنده دل و هشیار و ذهین و صاحب خیالات بدیع و دارای سلیقهٔ نیک و کمال سرگرمی و شوق و استعداد را دارند در هنر و لیکن طبیعت و خصال ذاتیه این قوم همواره معروف و مشهور است بگرمی و حدت یعنی غضب آلوده اند و بسیار خود بین و یک رای و قتل نفس و مال یکدیگر یا مردم را بردن و خوردن بسیار است در میان ایشان و میتوان گفت که تمام قوم ردی هم رفته در اسفل درجه تهذیب اند یعنی بسیار اعمال قبیحه را بجا می آورند ۔

ممالک روس

ممالک محروسهٔ روس مشتمل است بر قریب به بیست و شش یک حصهٔ فسحت کرهٔ ارض و هفت یک
سطح زمین آن و این ممالک غالباً منقسم است بر سه قسمت "روس در یورپ" "کاکشیا"
و "روس در اشیا" ـ مگر در اینجا این سه قسمت مذکوره را ما بر دو قسمت قرار میدهیم بجهة
سهولت و آسانی یعنی "روس در یورپ" و "روس در اشیا"

روس در یورپ

جغرافیا

آن حصهٔ ملک روس که حصهٔ غربی آن است و در مملکت یورپ واقع شده اهم و پر قیمت ترین
حصهٔ ممالک روس است ـ فسحت آنرا تخمین کرده اند قریب ۲۱۰۰۰۰۰ میل مربع است
و طول آن از شمال بجنوب بیش از ۲۰۰۰ میل و عرضش بیش از ۱۵۰۰ میل و محدود است
در شمال به ناروی و محیط ارکتیک و در مشرق به روس در اشیا و در جنوب به کاکشیا
و دریای اسود و ملک عثمانی و استریا و در جانب غرب به دریای بلتیک و ملک اسویدن ـ
اینملک را چهار دریا در چهار گوشه واقع است و لهذا تمام سواحل دریای آن ۲۵۰۰ میل است

جغرافیای روس

سواحل محیط ارکتیک (که ۲۰۰۰ میل است) در بین ۸ و ۹ ماه از سال را یخ بسته و منجمد است
و سواحل بلتیک (۱۰۰۰ میل) در بین چهار ماه از سال را یخ گرفته که بکلی طریق آمد و شد
جهازات وغیره مسدود است۔

بحار و خلیج وغیره که در این ملک واقع است که داخل زمین آن دویده بموجب است۔

(۱) دریای ابیض - این دریا خلیج عظیمی است که از محیط ارکتیک جدا میشود و داخل
میگردد سواحل شمالی ملک روس را قریب ۴۰۰ میل طول آن است و ۴۷۵۰۰۰ میل مربع
وسعت دارد و بسیار عمیق و قابل مسافرت جهازات بسیار عظیم الجثه است - این دریا مملو است
از اقسام ماهی مانند کاد و هرینگز وغیره و باواسطه رودهای وُلگا و دوینا
و دُان اتصال می یابد بدریای کسپیان و دریای اسود که در میان نهر بریده
واقع است و این دریا تا شش ماه یخ بسته است در سال و وجه تسمیه اش به سفید
یا د ابیض) نمایشی است که دارد در بین این موسم۔

(۲) خلیج فینلند - این خلیج رشته ایست از دریای بلتیک و ۲۰۰ میل طول است
و از ۲۵ الی ۹۰ میل عرض آن و غالباً هشت ماه یخ بسته است۔

(۳) دریای آزوف - این دریا باواسطه معبر باریکی اتصال می یابد بدریای اسود۔
غایت طول آن ۲۳۵ میل است و غایت عرضش ۱۰۰ میل و قریب ۱۳۰۰۰ میل مربع
فسحت آن است و این دریا بسیار مفید است بجهة تجارت ملک روس و ماهی در این دریا
بحساب است مگر از ماه نومبر تا ماه مارچ یخ بسته است۔

جغرافیای روس

جزایر — جزایر ملک روس بدینموجب است ـ

(۱) ویگاتز که واقع است در جانب شمال و مشرق روس و ۹۵ میل طول و ۲۵ میل عرض آن است و تمام سنگلاخ و قریب بکلّی خالی از نبات است مگر مملوست از ماهی و اقسام جانور که پوست آن مانند سموم غیره بکار می آید ـ این جزیره اگرچه معدودی خلقیت دارد مگر در موسم خاصی روسیان بمدّت در آنجا آمد و شد دارند بجهة شکار جانور و ماهی ـ

(۲) ـ نویا زملیا ـ این جزیره ۴۰۰ میل طول و ۵۶ میل عریض است و نباتش منحصرست به اینجن و ماس وحیوانات اقسام مختلفه در این جزیره یافت می شود و در این جزیره احدی سکونت ندارد مگر در تابستان صیّاد بسیاری در آن آمد و شد میکنند ـ

(۳) اسپیتز برگن ـ این لفظ یا نام وضع شده است از برای یک دسته از جزیره که مشتمل است بر سه جزیره بزرگ و در واقع این نام نام بزرگترین از آن سه است و چند جزیره خورد دیگر هم جمع است باین جزیره ـ بالجمله این جزیره ۴۰۰ میل از ساحل ملک روس دور افتاده یعنی واقع شده در وسط ۷۶ و ۸۰ لتیتیود شمالی یعنی از خط استوا حواشی و سواحل این جزیره را کوه فراگرفته و تمام مسطح است و مشتمل است بر چند لنگرگاه بسیار خوبی و خود این جزیره سراسر کوهستان است و پوشیده شده است از برف و یخ مدام و بسیار قلیل و نادر نباتی در آن میروید و سرما در این جزیره بغایت شدّت است و مدّت ۱۰ ماه از سال را یخ دارد و ۴ ماه بکلّی آفتاب از کناره افق بر نمی آید و دیده نمیشود و ۴ ماه پیوسته شب و روز یکسان است یعنی روز است و گرمی هوا بغایت شدّت و

و غایت اعتدال هوا در این جزیره در تمام سال ۵ درجه ہست - این جزیره را دریانوردی
معروف از اہالی ملک ڈچ پیدا کرد در سال ۱۵۹۶ -

(۴) جزایر متعدده دیگر ہست (۲۰۰ درعدد) که مینامند آرچی پلگه واقع در دریای بلتیک
درجائیکه داخل میشود خلیج بتنیا - قریب ۲۰ جزیره از اینها مسکون ہست و تماماً ۶۰۰۰۰ نفس
ساکن اند در آنها که اہل شان از باشندگان سویدن بوده و این جزایر مذکوره بسیار مفید ہستند
اقامتگاه جہازات و سفاین را و این جزیره نخست قبضه سویدن بود و مگر در سال ۱۸۰۰ روس گرفت -

(۵) دگه با .... خلقییت و اُسل با ۶۰۰۰۴ خلقییت دو جزیره عظیم معمور و آبادی اند
واقع در خلیج ریگا مگر تفصیلی بنظر بنده نرسیده ہست در خصوص این جزایر مذکوره -

سطح - سطح ملک روس مشتمل ہست بر یک حصه عظیم یورپ و باستثنای بعضی جاہای
کم حقیقت بکلی مسطح ہست - در جانب جنوب و مشرق آن واقع ہست ارفع اراضی وارفع قلل
جبالی که تمام یورپ راست ولیکن در وسط آن ارفع اضلاع یا اراضی از ۱۲۰۰ فوت مرتفع نیست
و بالجمله مطلقاً زمین روس در مملکت یورپ مشتمل ہست بر جنگلهای عظیمه و کویرهای منجمد که یخ بسته و
دشتهای لم یزرع وسیعه - غایت ارتفاع ملک روس از سطح دریا ۵۸۲ فوت ہست و مابین شهر
پیطرزبرغ و مسکو چندان جنگل و چندان پر ہست از اشجار و غیره که میگویند امکان دارد
طایری پرواز کند و از شهری بشهری رود بدون آنکه آنی بزمین نشیند -

جبال - جبال این ملک اینها ہست -

(۱) **کاکسس** که کشیده ہست از جانب شمال و مغرب و جنوب و مشرق میرود از دریای

جغرافیای روس

اسود و منتهی میشود بدریای اسود و ارتفع قلل آن البرز است ۱۸۵۲۶ فوت رفیع۔

این جبال را طول ۶۰۰ میل است و قلل متعدده هست که هر یک ۱۵۰۰۰ فوت مرتفع است و تماماً
پوشیده با برف و یخ اند از زمان خلقت عالم و در این جبال معادن بسیار خوب پرفایده هست و
در حوالی موش و وسط و کنار آنها بادیه های است همه سبز و خرم و حاصل خیز۔

(۲) جبال یورال که کشیده شده هستند از شمال بجنوب و حدی شده اند مابین روس یورپ
و روس در اشیا و ارتفع قلل آنها تال پاپس است ۵۵۲۰۰ فوت رفیع۔ این جبال مذکوره
مشتمل هستند بر چند قله که هر یک را بیش از ۵۰۰۰ فوت رفعت است۔

جبال کاکسس قریب ۶۰۰ میل طویل اند و مشتمل هستند بر متعدد قلل که هر یک ۱۵۰۰۰ فوت رفعت
دارد و تماماً پوشیده شده اند از برف و یخ مداما و در این جبال معادن متعدده هست
همه پر دولت و زرخیز و بادیه های گرداگرد همه بغایت معمور و آباد است۔

جبال یورال را چنین گمان کرده اند که کشیده میشوند مابین ۴۳ لتیتیود و از کناره دریای اخضر
بجانب شمال میروند و مملکت یورپ را از مملکت اشیا جدا می سازند و مشتمل اند بر چند قله که هر یک
بیش از ۵۰۰۰ فوت ارتفاع دارد و این جبال هم مشحون اند از معدنیات و فلزات بسیار قیمتی۔

انهار ـ روس واقع شده است در وسط چهار نهر عظیم که هر چهار بطور سراشیب فرو میریزند
در چهار بحر خاصی در شمال فرو میریزد در محیط ارکتیک در مغرب در بحر بلتیک در جنوب در
بحر اسود و در جنوب و شرق در بحر اخضر۔ انهار مذکوره اگرچه منشعب میشوند بشعب
متعدده مگر شعب عمده آنها بموجب ذیل است۔

جغرافیای روس

(۱) پیچرا (یا پیشرا) - این رود بلند میشود از جبال یورل و پس از انکه ۵۰۰ میل مسافت طی میکند که از ان ۴۰۰ میل قابل مسافرت سفاین است داخل میشود در محیط ارکتیک بواسطه دهنه که دران دهنه جزایر متعدده واقع گشته -

(۲) دوینا - این رود پس از انکه ۷۶۰ میل مسافت را طی کرده که تقریبا تمام قابل مسافرت است فرو میریزد در بحر ابیض از وسط خلیج ارک انجل -

(۳) نوا - هرچند که این رود بیش از ۴۰ میل طول ندارد مگر یکی از جملهٔ رودهای عمدهٔ مفیدهٔ ملک روس است زیرا که میگذرد از وسط پای تخت روس و بسیار مفید است بواسطهٔ تجارت داخلهٔ شمال ملک مذکور و بواسطهٔ رودهائی که دستی بریده اند این رود اتصال می یابد برود ولگا -

(۴) نیمن - این رود واقع است در جانب غربی روس مگر در واقع متعلق به ملک روس نیست زیرا که قبل از انکه داخل شود دریای بلتیک را میگذرد و از گوشهٔ شمال و مشرق ملک پروشیا - طول این رود ۴۷۰ میل است -

(۵) ویستولا - این رود ۵۲۰ میل است و آب ۷۲۰۰۰ میل مربع زمین را بجو میکشد و لیکن بنده نفهمیدم که چه مقدار از ان داخل ملک روس است تخمینا شاید چهار خمس آن داخل روس باشد و میریزد در دریای بلتیک

(۶) نیپر - این رود از رودهای عظیم یورپ سومین است که پس از طی ۱۰۵۰ میل فرو میریزد در دریای اسود و آب ۱۹۵۵۰۰ میل مربع زمین را بجو میکشد و چند رود دیگر نیز با این الحاق می یابد و داخل میشود و بقدر ۹۰۰ میل از ان قابل مسافرت سفاین است از زیاده باد و واسطهٔ

جغرافیای روس

چندین رود بریده اتصال مییابد به نیمن و ویسچولا و دوینا و مملو است از ماهی —

(۷)، دان در بزرگی و عظمت ثانی نیپر است و چهارمین رودهای عظیم یورپ است و پس ازانکه ۱۰۰۰ میل مسافت طی کرده داخل دریای آزف میشود بواسطه چند دهنه و آب ۱۷۶۵۰۰ میل مربع زمین را نجود میکشد و از دریا تا ۵۰۰ میل آن قابل مسافرت جهازات است ولیکن در موسم تابستان آب آن کم است و حرکت سفاین دران مشکل —

(۸)، وولگا اعظم تمام انهار ممالک یورپ است و طی میکند ۱۹۲۰ میل مسافت انگاه داخل دریای کسپیان (اخضر) میشود قریب بشهر آستر خان بواسطه ۶۰ یا ۷۰ دهنه - این رود آب ۵۲۱۶۰۰ میل مربع زمین را نجود میکشد و عمده آبی که داخل این رود میشود آب چند رود دیگر است و سراسر این رود قابل مسافرت است تا ۹۰ میل مسافت مانده بسرچشمه اش و این رود اتصال میدهد دریای بلتیک و محیط ارکتیک و دریای اسود و دریای اخضر را بواسطه انهاریکه بریده اند و این رود شاه راه عظیمی است بجهة تجارت روس و پر است از ماهی و بخصوصه دو قسم ماهی آن که میخوانند سلمان و استرجیان بسیار قیمتی و پر مصرف اند —

(۹)، یورال بلند میشود (یعنی سرچشمه آن واقع شده است) از کوهستان یورال و ۱۸۰۰ میل مسافت طی کرده آن نیز داخل دریای اخضر میشود و جدا میسازد مملکت یورپ را از اشیا و آب ۵۰۰۰۰ میل مربع زمین را نجود میکشد —

ابگیر - آبگیرهای عظیم ملک روس اینها است —

(۱)، لدوگا - این آبگیر عظیم ترین آبگیرهائی است در یورپ که آب آن عذب و شیرین است

غایت طول این آبگیر از شمال و مشرق تا جنوب و مغرب قریب ۲۵۰ میل است و غایت عرض آن ۱۳۰ میل و ۱۵۰۰۰ میل مربع زمین را فرا گرفته دارد و ۴۹ فوت از دریا مرتفع است و آب ۶۰ رود داخل آن میشود و چندان مشحون است از جزایر و سنگلاخ و اتلال و جبال و نیز محل طوفان و تلاطم واقع است که مسافرت در آن خطرناک است و نهری در آن بریده اند ۱۰۰ میل طویل و ۷۰ فوت عریض ـ

(۲) اُنگا ـ این آبگیر دومین است در آبگیرهای یورپ از حیثیت عظمت و واقع گشته مابین دریای ابیض و آبگیر لڈگا ـ طول این آبگیر ۱۴۰ میل است و عرضش از ۳۰ الی ۴۰ میل و فسحتش ۳۸۰۰ میل مربع و ۲۴۷ فوت برفراز است از دریا و آب ۱۰۰ رود داخل آن میشود و مشتمل است بر چند جزیره و چندان عمیق نیست و لهذا مسافرت سفاین در آن مشکل است و مملو است از ماهی

(۳) پیپُوس ـ این آبگیر ۸۰ میل طویل است و ۳۲ میل عریض و ۱۴۱۰ میل مربع وسیع و ۹۵ فوت مرتفع از سطح دریا و آب چند رود داخل آن میشود و آب خودش میریزد در خلیج فنلند مگر بر خلاف آن دو رود بسیار عمیق است و مسافرتش بسیار آسان و ماهی زیادی از آن حاصل میشود ـ

هوا ـ ملک روس بواسطهٔ وسعت و عظمتیکه دارد هوایش بغایت مختلف است مگر با وصف کمال سردی غالباً هوایش ناسازگار و ناملایم نیست ـ دشتهائیکه واقع است از اینلک در کنارهٔ محیط ارکتیک سردترین اراضی انیلک است چنانچه تقریباً اکثر اوقات اعتدال هوای آنها مادون درجهٔ انجماد است یعنی درجه که در آن آب یخ میکند ـ باویهائی که از روس واقع است در جنوب و مشرق هم کمال گرمی دارند و هم کمال سردی را چنانچه در تابستان درجهٔ هوای آنها میرسد به ۱۰۰ و حال آنکه در زمستان غالباً میرسد به ۳۶ ـ یک نطاقی یا زمین باریکی چون کمربند واقع است در میان این و اسکیه

پیپوس

جغرافیای روس

در فوق ذکر شد در این زمین قلت اعتدال هوا در سال از ۳۲ درجه ست الی ۴۰ درجه - بارش نمیک
بسیار کم است یعنی آن هم از ۱۵ الی ۲۰ اینچ بیشتر نمی بارد-

خاک - ملک روس مشتمل است بر اقسام مختلف خاک چنانچه زمینهای بسیار وسیع دارد که گلی
سخت و لم یزرع افتاده و از ان طرف زمین هم دارد که بغایت حاصل خیز است که گندم نمی از
بازار تمام ممالک یورپ را کفایت میکند-

حاصل - حاصل طبیعی ملک روس هم بغایت مختلف و بغایت قیمتی و اهم است - حیوانش علاوه
بر آنچه در تمام ممالک دیگر یورپ است اسپی است بغایت سخت جان و قوی که اسپ قزاقی اش
میخوانند و رین دیر و بز کوهی و بیسان - طیورش مشتمل است از یک ذات طیری که میخوانندش
خروس جنگلی مگر نام دیگری هم دارد و یک ذات دیگری که پلیکن میگویند - ماهی املک نهنگ
سفید است و چند قسم ماهی دیگر که منحصر هستند همه با نملک - نباتش مشتمل است از حبوب و چوب
فلکس و همپ و لینسید وغیره - معدنیاتش طلا و مس و آهن و زغال و سنگ آسیا است و پلتینا وغیره -

خلقیت - خلق روس بموجب یک جغرافیا در سال ۱۸۷۰ عیسوی ۶۳۶۵۸۹۲۴ نفس بود
و بموجب جغرافیای دیگر که تاریخ تخمین یا شماره آنرا معین نکرده چیزی کم از .... نفس بوده است
العلم عند الله - در هیچ ملکی از ممالک یورپ چندان فرق و ذاتهای مختلفه نیست که در ملک روس
مگر تمام آنرا بر ۵ ذات قرار داده اند-

(۱) ذات اسکلاونیک که مشتمل است از روسیان واقعی یعنی ذاتی که ایشان را روسی حقیقی میخوانند
وساکن اند در وسط این ملک و قوم دیگری که باشنده لیتوانیا هستند و نیز فرقه که ایشان را پلیش

جغرافیای روس

پلیش میخوانند یعنی باشندهٔ پلند -

(۲) ذات فین است که فرا گرفته اند ارض شمالی خلیج فینلنه و اراضی جبال یورل را -

(۳) تاتاریانند که در اراضی جنوب و مشرق سکونت دارند -

(۴) جرمن که مخلوط شده اند بارسیان در بعضی از اضلاع و اراضی معموره -

(۵) ذات گات است که مشتمل است بر اهل سویدن که اغلب و اکثر باشندگان و خلق جنوب خلیج فینلند ازین ذات است - علاوه برین فرق عظیمه فرق و ذاتهای بسیار دیگر هم بیگانه درین ملک ساکن استند ولی عمده در شهرهائی که در آنها تجارت بسیار میشود و از انجمله انگلیش است و اسکاچ و دین و یهود و ایرانی و هند و چند ذات دیگر. تا سال ۱۸۶۳ بیشترین خلق روس سرف بودند یعنی بنده و بردهٔ پادشاه و امرا و دیگر صاحبان دولت و مکنت - در روز غرهٔ ماه مارچ ۱۸۶۱ ع فرمان و حکم پادشاه روس رفت و در سال ۱۸۶۳ فرمان مذکور جریان یافت و فرمان مذکور مشعر بود بر آزادی این بردگان که بواسطهٔ آن بیش از ۲۳ ملیین خلق از عبودیت آزادی و خلاصی یافت -

لغت و علم - لغت اهالی روس یک شته ایست از لغت اسکلونیک که بنهایت مشکل است و حروف تهجی آن مشتمل است بر ۳۶ حرف که بعضی از انها یونانی است و بعضی دیگر خاص است برای آن لغت - نویسندگان قدیم آنملک شعرا بوده اند یا مورخین و قصص نویسان یا نویسندگان شرح حال شهدا مگر درین ازمنهٔ اخیر بهترین نویسندگان روس زبان جرمنی را بسیار در استعمال دارند و علمای ایشان زبان فرانسوی را جدید را بسیار استعمال میکنند و نوشته های همهٔ این زمان شرح سیاحت سیاحان است -

تقسیم ملک - بجهة انتظام و انتساق حکومتی ملک روس اکنون منقسم است به ۶۸ حکومت

جغرافیای روس

وسعت ملک که غالباً خوانده میشوند بمناسبت هر یک از شهرهای عظیمی که در هر یک از آنها واقع است و آنهم روی هم رفته در تحت ده دسته باعقد درآمده که تفصیل هر یک را اراده ما نیست که در این کتاب بنویسیم روس در یوروپ مشتمل است بر ۵ شهر که بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر خلقیت دارند پیطرزبرغ و مسکو ورشا ریگا و اودسا - و ۱۰ شهر که از ۵۰۰۰۰ الی ۱۰۰۰۰۰ خلقیت آنها است و ۵۲ شهر که از ۲۰۰۰۰ خلقیت دارند الی ۵۰۰۰۰ و ۱۰۴ شهر که از ۱۰۰۰۰ الی ۲۰۰۰۰ خلقیت هر یک از آنها است -

پیطرزبرغ - این شهر را باین نام خوانده اند بمناسبت نام پیطر بزرگ که اساس آنرا نهاد در سال ۱۷۰۳ عیسوی - این شهر پای تخت امروزه ملک روس است و یکی از شهرهای بسیار عظیمه با شکوه ملک یوروپ است مشتمل بر بناها و عمارات بسیار عالیه و خلقیت آن ۶۶۷۹۲۶ نفس است -

مسکو - این شهر دار السلطنهٔ قدیم روس است و اگرچه در مرتبه ثانی پیطرزبرغ است مگر اکثر خاندانهای عظیم الشان قدیم در این شهر سکونت دارند در هر خصوصی در تجارت و مینوفکچری بافتن پارچه‌های ابریشمین و ریسمانی و پشمین و قالیچه و جواهرآلات و دیگر چیزها مقدم و در درجهٔ اول است نسبت بآن شهر - در دار العلوم یا دار الفنون این شهر ۲۰۰۰ نفر همه روزه حاضر میشوند و بموجب یک جغرافیا ۳۷۰ و بموجب جغرافیای دیگر ۶۰۰ کلیسا و معبد دارد و ناقوسی که در این شهر است بزرگترین ناقوسهای جهان است چنانچه شصت و هفت پا یا فوت و چهار انچ گرداگرد آنست ۴۴۳۲۷۲ پوند وزن آنست که شاید بیش از پنجاه هزار من سنگ شاه میشود - خلقیت این شهر ۳۹۹۳۲۱ نفس است بموجب یک جغرافیا و بموجب جغرافیای دیگر بیش از ۶۰۰۰۰۰ نفس و در این شهر کتابخانه ایست که بقدر ۲۵۰۰۰۰ جلد کتاب در آن است -

مشاغل ـ اکثر و اغلب خلق بزراعت مشغول اند بخصوص بزراعت حبوب و فلکس و همپ و تنباکو و نیز
در پرورش مواشی ـ مینوفکچری در نهایت سرعت روی بافزایش دارد و در انمملکت بسیار امروزه شغل عظیمی است
بخصوص در ساختن و بافتن پشمینه و چرخ و آلات و پارچه های ریسمانی و پشمین و کتان و چرمینه
و چوبینه ـ کندن و ساختن و استعمال معدنیات و فلزات بغایت کثرت است ـ
ماهی گیری نیز کثرت دارد در انمملکت و یک شعبه شغل عظیم است اهل روس را ـ تجارت انملک
هم بسیار است و مال التجارهٔ خارجه اش پنبه است و چرم و حبوب و همپ و پوست سمور و چوب
وغیره که عمده و بیشتر آن بملک انگلند میرود و بعد از آن ترکی و نیدرلندز و ایتالی و جرمنی
و یونیتد استیتس در امریکا و مال التجارهٔ داخله اش پنبه است و ریسمان و نیل و کچنیل و دیبا
و شراب و سایر مسکرات و روغن بید انجیر و قهوه و بسیاری از اشیای امریکا و چای بحسابی
از چین داخل این ملک میشود با کاروان و نیز بعضی از پارچه های بافته ـ

طرق و شوارع ـ طرق و شوارع ملک روس در یوروپ بغایت خوب و پاک و پاکیزه است
مگر راههای باریک آن بسیار بد است و معابر و طرق انهار و جداول آن بغایت مفید هستند
بجهة ذهاب و ایاب در بلاد و امصار انمملکت ـ ریلوی در همه جای انمملکت روان است و از
قراریکه در یک جغرافیا نوشته ... میل ریلوی دارد و تلگراف در تمام شهرهای این ملک جاری است

حکومت و تربیت و مذهب ـ حکومت روس حکومتی است پادشاهی موروثی بالاجبار یعنی
میل و خواهش پادشاه که آنرا امپرار میخوانند و زار نیز میگویند قانون ملک است و تمام
امور حکومتی در کف اختیار و اقتدار اوست بعبارة اخری ابداع قوانین و اجرای قوانین و

احکام عدالت همه در اختیار اوست مگر با واسطهٔ وزرائی که خود معین و مقرر میکند که

مشتمل استند بر چهار صنف و جماعت.

(۱) کونسیل ممالک محروسه که مهام امور ابداع قوانین و نظم و نسق و مالیات ملک با ایشان است

(۲) مجلسی است که تمام امور اجرائیه قوانین باختیار او است.

(۳) مجلسی است که تمام امور شرعیّه یعنی مذهبیّه باختیار او است در تمام ملک.

(۴) مجلس وزراء است که منقسم و منشعب است به یازده قسمت و شعبه که و زرای متمّمیت

میگویند ولی معلوم نیست که عدد اجزای این مجالس مذکوره چند استند.

تربیت لغایت نادرست و قلیل یعنی ملاحظهٔ عموم و اکثر و اغلب خلق که بشود گویا تربیت

علم و دانش در این ملک وجود ندارد چنانچه در سال ۱۸۷۰ فقط صدی ۱۱ تن از سپاهیان روس

قدرت خواندن و نوشتن داشت مگر در این اوقات توجه زیادی شده است از جانب

حکومت در خصوص تربیت خلق و بخصوصه مدرسه های لشکری لغایت تکمیل دارد و نه مدرسه ها

هست بجهة تربیت کردن دریانوردان و سپاهیان دریائی. مگر در ملک ما از افسران

سپاه هم صدی ۱۱ نفر خواندن و نوشتن نمی دانند.

مذهب. قریب پنج از شش قسمت اهالی ملک روس متعلق استند بکلیسای یونان و بقیّه

عمده و مشتمل اند از رمن کتلیک و پرتستنت و یهود و مسلمان و تقریباً همه با عتقادی اند یعنی

بیک معبود اند این ذواتهای اخیر.

لشکر روس بسیار عظیم است و مشتمل است بر ......۸ مرد و اعلاترین درجات و مناصب حاصل

میشود بجهة خدمت در سپاه و هرگونه خطاب و انعام و جایزه که بهر که داده میشود به نحو وضع لشکری است - اگرچه سپاه دریائی و جهازات بحری بسیار دارد روس در دریای بلتیک و دریای اسود و دریای کسپین مع ذلک کاهی چنانچه باید و شاید کاری نکرده اند و زور و استیلای خود را ظاهر نساخته و جهازات تجارتی روس چندان نیست و اغلب مال التجارهٔ ممالک خارجه اش در جهازات تجارتی ممالک خارجه حمل و نقل بآن میشود.

تاریخ

باشندگان اصلی اینملک قبایل و طوایفی بودند بادیه نشین و معروف و مشهور بودند به اهالی سرمتیا و سیتیا - در صد سال پنجم عیسوی و قرون دهم بعد از آن که نزدیکی که قریب برود های دنیوب و دان است بتدریج پی در پی مورد تاخت و تاز و حملات قبایل و فرق شد که از ملک اشیا نقل مکان نموده رحل اقامت در اینجاهای مذکوره افگندند که از انجمله بودند قوم فین و اهالی اسکلونیا که چنین می نماید اقامت شان با دوام تر از سایر فرق و ذواتها بود - فرقهٔ دیگر از دزدان اسکندنیویا آمده در صد سال نهم عیسوی و اوضاع این فرق ماقبل الذکر را برهم زده موجب دردسر ایشان شد و در این سرزمین همان استیلا را بهم رسانید که قوم دین یافت در ملک انگلستان و رپک نامی اوّلین شخصی که بر این فرقه پادشاه شد اساس سلطنتی نهاد در وسط این زمین در سال ۸۶۲ عیسوی و زمینی که او در آن کاخ سلطنت خود را عمارت کرد رفته رفته در عهد جانشینان او

وکسانی که بدنبال او آمدند وسعت بهم رسانید - یکی از کسانیکه از پی اینها آمده بر این ملک
دارا شد ولدیمیر بود که در سال ۹۸۸ خواهر شاهنشاه یونان را بحبالهٔ نکاح خود در آورد
و مذهب عیسوی را در ملک خود جریان داد - پس از این زمان ملک روس منقسم شد
در میان ریاستهای متعدده و مکرر مغشوش و پر فتنه و آفت بود و پیوسته پایمال
در اواخر صد سال پانزدهم (٤٦٢ تا ١٤٢٣) این خاندان حال موجود بر تخت نشست ملک
روس را دولت و حکومت آن استقرار و استحکام پذیرفت و معروف گشت به
"گرینڈ ڈچی آو مسکو" (یعنی ڈچی بزرگ مسکو) - در صد سال هفدهم عیسوی
دو زمین معروف به "وہیت رشیا" یعنی روس سفید و "لیتیل رشیا" یعنی روس
کوچک مسخر گشت از ملک پلند و نیز گرفته شد از یوکرین که کلنیئی بود ساکنانش
همه سپاهی پیشه که اعتراف نمودند مطاع بودن شاهنشاه روس را بر خود و از این زمان
مذکور شروع شد که دولت روس موجب خوف و هراس سایر دول یورپ گردد -
جلوس پیطر بزرگ در سال ١٦٨٢ زمانی بود در تاریخ روس بی نهایت عجیب زیرا که ملک روس
اقتدار و عظمت نهایت رسانید و تیغ و سپاه روس در حدود شمال فتحهای عظیم نمود و دولت اسویدن
را منقرض ساخت و حدود و اراضی بسیار عظیمه وسیعه را در کنارهٔ دریای بلتیک بچنگ آورد
پیطر مذکور فلیتی یعنی قطاری از جهازات جنگی آماده و جاری ساخت در دریا و بنای عماراتی
نهاد موسوم بنام خودش (یعنی پیطرزبرع) و جریان داد در میان اهالی ملک خود هنرمندی
و تا یک اندازه هم علم و قانون و مراسم و بعضی چیزهای دیگر را که در ممالک دیگر یورپ جاری بود

از زمان سلطنت این شاهنشاه تاریخ نهاده شده است و باید تاریخ نهاد آغاز و شروع ترقی و تربیت مردم روس را که از عالم حیوانیت روی بتربیت و آدمیت نهادند و از آن زمان هم الی الآن پیوسته ملک روس روی بافزایش و تربیت و علم و دانش داشته. در عهد سلطنت کثرین ۲ (در سال ۱۷۶۲) روس یک قطعه زمین بسیار عظیمی را در تصرف آورد در ملک پلند و در دریای اسود که در انجا نیز اکنون همان استعمال را دارد که در دریای بلتیک دارد. در این صد سال اخیر تنازعی که واقع شد روس با نپلیین و بعد از ان با دولت عثمانی بهمین و تیره فتحمند بود و مظفر گشت و سرکشی اهل پلند در سال ۱۸۳۱ آخر شد بانیکه ملک ایشان شامل روس شد و در قبضهٔ روسیان درآمد و تابع و منقاد شدند روسیان را. این دولت باین عظمت و قوت با سپاهی که دارد نیمی حیوان و نیمی انسان کم کم خود را کشایند از طرفی بمغرب و اقصای مملکت یورپ و از طرفی بچین و از طرفی قریب بافغانستان.

آثار قدیمه. از آثار و علامات قدیمه در ملک روس بسیار کم چیزی بنظر رسیده است خبر این که گاه گاهی بعضی از قبور کفار و بت پرستان قدیم ظاهر شده از خاک بیرون آمده مع آلات جنگ و زینتهائیکه اسباب امتیاز و تشخیص ایشان است. قبوریکه در شهر کیو است که از بعضی اولیاء یار هبانان است خیلی تعریف دارد که هر سال جمعی کثیر از هر طرف ممالک یورپ عیسویان بزیارت می آیند در آنجا و این مقابر در غارهای واقع شده بغایت وسیع و عظیم و اگرچه گمان چنین رفته است که این قبور در زمان بت پرستان ساخته شده مگر در این زمان محل عبادت عیسویان است.

مملکت عثمانی در یورپ

جغرافیا

ترکی یا مملکت عثمانی مشتمل است بر اراضی وسیعه که واقع شده اند در یورپ و اشیا و افریقا
از این ممالک یا اراضی مذکوره آنچه در یورپ و اشیا واقع است آنست که میخوانند " ترکی
براپر " (یعنی ترکی واقعی) و از این حصه آنچه در یورپ واقع گشته حصه ایسیا کوچک است

ترکی در یورپ

نویسندگان را اختلاف زیادی است در مساحت و فسحت ترکی در یورپ مگر فسحت این ملک
مع ریاستهای خراج گذار آن (که رومنیا و سرویا بوده باشد) ۲۰۷۴۳۸ میل مربع است
مگر باید دانست که بنده بکلی حالا نمی توانم بنویسم فسحت ملک ترکی را آنچه در یورپ است
زیرا که از سه جغرافیائی که نزد بنده است یکی اندکی کهنه است و دوتای دیگر قبل از این جنگ
اخیر ترکی و روس چاپ شده بلکه همین معرکه بر سر ممالک ترکی در اشیا و دیگر جاها هم هست
بعلت آنکه از قراریکه در اخبار دیده میشد و شده است در مصالحه روس با ترکی کلی زمین از
ملک ترکی خارج شد و بنده اکنون نه از آن حالا کما کان خبردارم و نه جغرافیای جدیدی در

ترکی مملکت عثمانی
ترکی میخوانند
حصه ترکی در ایسیا
میخوانند

دست است و همین اشکال در عدت خلقیت و آمدنی و حاصل و لشکر و قانون و اکثر امور دیگر این ملک هست و لهذا بنده چیزی سرسری و بطور اجمال مینویسم ـ

سطح ـ سطح این ملک اکثر و اغلب کوهستان است مگر جبال آن بحدی مرتفع نیست که همواره برف بر آنها باشد ـ زمین این ملک ۱۹۰۰ فوت از دریا مرتفع است ـ در این ملک ۹ سلسله از جبال هست که ارفع تمام قلل آنها قله کوه ریلو است ۹۸۴۲ فوت رفیع که در سلسله جبال دسپوت داغ واقع است ـ از انهار و آبگیرهای اینملک نیز در اینوقت چیزی نمیتوان نوشت ـ

هوا ـ غالباً و روی هم رفته هوای ملک ترکی خوش و ملایم است مگر بعضی از قطعات ارض این ملک بد آب و هوا و مضر میباشد و در مختلف اراضی سرد و حرارت و برودت بکمال است اقل اعتدال سالیانه هوای شهر قسطنطنیه ۵۹ و ۳ است ـ

خاک ـ خاک استنبول همواره معروف بوده است بحاصل خیزی و بعضی فواید طبیعی که اینملک است معدودی از سایر ممالک عالم است ـ خاک بعضی از اراضی مسیدونیا چندان پر قوت و حاصل خیز است که غالباً یک تخم سیصد تخم میشود و در بعضی جاهای دیگر آن چنین است که در سال دو مرتبه برنج حاصل میشود از آنجاها ـ

حاصل ـ حیوان خانگی و جنگلی اینملک اکثر همان حیوانات و از همان اقسام و انواع است که در ملک استریا یافت میشود ولی اسب اینملک خوردتر است ـ گاومیش و قاطر و الاغ بسیار استعمال است در اینملک ـ گوسفند بحد وحسابی در اینملک پرورش میدهند بجهة پشم آن و بز و خوک بسیاری نیز پرورش میدهند بجهة گوشت شان ـ نباتات این ملک جنوب است و میوه و چوب و همه

بسیار خوب و ممتاز و نیز تنباکو و ابریشم و پنبه و تریاک و صمغ و اصل السوس و روناس و مازو وغیره -
گل سرخ در این ملک بی نهایت زراعت میشود بجهة کشیدن عطر آن - معدنیات این ملک امیگویند
بی نهایت است مگر سعی وجهد چندانی بکار نرفته است تا کنون که این دولت عظیم و خزاین گران از زیر
خاک بیرون شود -

خلقییت - خلقییت ترکی در یورپ را در سال ۱۸۵۶ تخمین کرده بودند ۱۵ ملیین نفس بود
چنانچه ابراهیم افندی هم در تاریخ خود در سال ۱۲۷۱ هجری برابر همین عدد را مینویسید -
ولیکن بخیال که یک ثلث از این خلقییت کم شده است در این جنگ اخیر با روس و بنده بخوبی آگه
نیستم چنانچه قبل از این نوشتم مگر انشاء الله دریافت کرده در منتخب التواریخ شاپوری بتفصیل بیان
خواهم نمود - بالجمله حلق ترکی کم از ۱۴ ذوات نیست و زبان شان عمده لغت اهالی بلغاریه است
و سرویا و اُلکیا و ملدویا و البانیا و لغت ترکی -

تقسیم ترکی

کانسطنطینوپل که قسطنطین و قسطنطنیه و استنبول ش میخوانند که از انجمله لفظ یا نام اخیر تحریف
شده است از لغت یونانیان و نامی است که خود ترکان آنرا استعمال میکنند پای تخت و دار السلطنه
این ملک است و فردوس اهالی مشرق زمین - در زمان یونانیان در میان این شهر موسوم
بود به بیزنتیم و موسس و بانی بنای آن اهالی مغریا (یا مگریا) شدند و کلنی ها در آن
روان ساختند و سکونت دادند از اهالی ملک و زمین خود در سنوات ۶۶۷ و ۶۲۸ قبل از

تاریخ عیسوی - نامیکه اکنون این شهر است بمناسبت نام پادشاه کانستنتین بزرگ است که در روز ۱۲ ماه می ۳۳۰ عیسوی اساس این شهر را مجدداً نهاد زیراکه در جنگ و جدال چندی قبل از تاریخ عیسوی این شهر پایمال شده بود و این شهری که اکنون برپاست بجای آن بیزنتیم است - شکّی نیست که بسیار شهر عظیم الشانی است و صاحب جغرافیا هم نوشته است مجلّل و باشکوه ترین بلاد و امصار یورپ است از حیثیّت مکانیّت یعنی چنان مرتفع واقع شده است که از هر طرفی که ناظر نظر کند اطراف آنرا بر نشیب می بیند و بهمین سبب فرح انگیز است و نیز چنان نشسته است در وسط ممالک و حواشی بحار که بغایت بجهة تجارت خوب است مگر عیبا و چون همه گفتی هنرش نیز بگو در همین جغرافیا می نویسد که نمایش ظاهر این شهر از باطنش بهتر است زیراکه طرق و شوارع آن همه تنگ است و کثیف و پر از گلاب و خلقیّت آن بموجب یک جغرافیا ۵ لک است و بموجب جغرافیای دیگر ۷ لک -

مشاغل - در این زمان ملک عثمانی ملک زراعت و فلاحت شده مگر باوصف این زراعتش چندان فزایش و ترقّی ندارد و عمده مقصود از زراعت حصول حبوب است و میوه و ابریشم و تنباکو و پنبه و فلکس و همپ - مینوفکچری که پیش از این فی الجمله بود اکنون کلّی معدوم شده و فقط منحصر است به پارچه های ابریشمین و پشمین و ریسمانی و قالی و چرمینه و غلیان و عطریات - عمدة ال التجارة خارجه اش ابریشم است و چرم و حبوب و پنبه و میوه و اسپنج و عمدة ال التجارة داخله اش پارچه های ریسمانی است مثل چلواری و امثال آن و پشمینه و کارد و چاقو و انگونه متعه ظروف و آلات و شنیری

طرق و شوارع - طرق و شوارع اینملک بغایت بد است و طرقیکه از برای عبور و مرد کاری

باشد که بکلی یافت نمی شود در انمملکت و معابر آبی یعنی انهار و جداول وغیره هم بسیار ناکامل و مهمل است
و حمل و نقل امتعه و مال التجاره همواره با قاطر است و دیگر چهار پایان بارکش یا با چوبهائیکه بیکدیگر
بسته در انهار جاری دارند۔ تمام ریلویی که اکنون در ملک ترکی جاریست ۰۰ تا میل است و بقدر
۱۰۰۰ میل هم اکنون در تدارک تیاری و جریانست و نیز بقدر ۲۵۰۰۰ میل تلگراف هم دارد۔

تاریخ

این ملک در میان قدما معروف و موسوم بود باین نامها مسیدونیا و تهریسیا و میسیا
و ڈسیا و البریا و تسلیا وغیره که در صد سال دوم قبل از تاریخ عیسوی رومیان همه آن را مسخر
ساختند۔ در ۳۲۶ محل حکومت و پای تخت سلطنت نقل شده از شهر روم به شهر بیزنتیم که از آن زمان
موسوم گشت به کانستنتینپل (استمبول) بنام پادشاهی که در ایام سلطنت او اساس آن نهاده شد
و این اراضیی که اکنون ذکر میشود و یا ذکر رفت وسط ممالک شرقیه یونان بود تا زمانیکه ترکان
مسخر ساختند آنها را (سال ۱۴۵۳) - ترکان عثمانی از ذات منتهی میشوند با اهالی سیتیا یعنی
قوم تاتار و مسکون بودند در اراضیی که واقع است در وسط تبت و سیبیریا و رود ارل۔
این قوم غالبا در لشکر خلفای بنی عباس اشتغال داشتند و از ایشان آموختند همان تعصب مذهبی
و همان علم جنگ جوئی را و رفته رفته قوت یافته بر ایشان استیلا بهم رسانیدند و آخر آنها را
از تخت فرود آورده خود نشستند - یکی از سران و رؤسای این قوم عثمان نام بسیار فاتح
و منصور گشت و گرفتن بعضی از ممالک اشیا مینار یعنی ارضنة الروم و خطاب سلطانی بخود قرار داد

تاریخ ترکی در یورپ

وجانشین های او مملکت خود را وسعت دادند در اواسط صد سال چهاردهم عیسوی داخل شدند
در ملک یورپ ادرینپل را گرفتند و تابع خود ساختند مسدنیا و البنیا و سرویا را در
سال ۱۴۵۳ عیسوی بود که بسرداری محمد ثانی مالک گشتند قسطنطنیه را و دولت یونان را منقرض
ساختند و این فاتح جهانگیر پیوسته و بزودی بقیه این ملک را تابع خویش نمود تا اینکه دولت عثمانی
موجب خوف و هراس عیسویان گشت. در صد سال شانزدهم عیسوی تمام ممالک یونان را فتح
نمود و مالک گشت و نیز قسمتی از ملک هنگاری و کریمیا و سواحل دریای سود و نیز ممالکی را
که اکنون معروف است به ممالک ترکی در اشیا و حجاز و مصر و تریپلی و تونیس و الجیرز را هم مسخر ساخت
نخستین آفتی که بترکان وارد آمد در جنگ لیپنٹه بود در سال ۱۵۷۱ با دولت استریا که
دان جان پادشاه استریا کشتی های جنگی ایشان را پایمال کرد. تا یکصد سال دولت عثمانی
روی بتنزل داشت ولیکن از قریب سال ۱۷۰۰ مسیحی دوا روی بترقی گذاشت و وسعت بهم رسانید
استریا ترکان را از ملک هنگاری براند و روس از کف ایشان گرفت ترنس کاکشیا
و آن اراضیی را که واقع استند در وسط رود دنیوب و کاکسس در یورپ و یونانیان هم
دولتی شدند بدون علاقه از ترکان و الجیرز را نیز فرانس مقبوض داشت. ملدویا و
والکیا در تحت استیلا و اختیار روس در آمدند مگر بنام رعیت دولت عثمانی اند و همچنین اقتدار
دولت مذکور بسیار کم است در ملک عربستان و شمال افریقا و بسیاری از جاهای اشیا مینار
مگر در این جنگ اخیر (۱۸۷۷) با روس زمینهای بسیاری از چنگ دولت عثمانی بدر شد
که ضرور به تفصیل نیست.

آثار و علامات قدیمهٔ این سرزمین یعنی ملک عثمانی در یورپ مشحون و ممزوج است با آثار و
علامات قدیمهٔ یونانیان - چنانچه در استنبول یک عمارتی است که امپراطور جستینین[1]
در صد سال ششم عیسوی خاص گردانید بجهت خدا یعنی آنرا معبد قرار داد که غالباً میخوانندش
کلیسای سینت صفیا که تا این زمان هم برپاست مگر مسلمانان آنرا مسجد کرده اند منارها
در آن ساخته اند و دیگر زینت ها بآن داده اند و دیگر در این شهر کاریزها و مجاری آبهای
بسیار و بیشماری هست که بسیار قدیمی اند - مسجدی در استنبول هست که ستونها دارد میگویند
از خرابه های شرای[2] میباشد و در خارج مسجد دیگری یک ستونی برپا ایستاده است از
برنج که مانند طناب بهم پیچیده است میگویند همان است که وقتی از اوقات در معبد دلفی
بود که محل موعظه کردن یعنی منبر بر بالای آن ساخته بودند - قریب جائیکه میخوانندش
ویدین[3] واقع است پل بسیار معروف ترجن که بالای رود ڈنیوب کشیده شده
و گمان رفته است که ابتدا مشتمل بوده است از بیست ستون سنگی بزرگ که متحمل بوده اند
عمارتی چوبین را که بیش از ۳۳۰۰ فوت طول آن عمارت بوده -

خلقی که حکمرانی میکنند در این ملک چنانچه قبل ازین اشاره شد عثمانلو هستند یعنی ترکان
عثمانی که شعبه هستند از ترکان وسط اشیا که مردم ترکستان و تاتار باشند و هرچند که کم فرد اند
سراسر ملک را فرا گرفته اند نسبت بآن ذاتهائی که تابع ایشانند بسیار معدود اند -

ازانجمله ذاتی که از همه ذاتها بیش است اهل اسکلونیا است که سکونت دارد در سرویا و بسنیا
و بلغاریه - یکی از ذاتهای دیگر پلسکی است که باشندگان یونان و اهل ولکیا و اهل البینیا

[1] جستینین
[2] شرای
[3] ویدین

ازان فرقات هستند - یهود نیز در این ملک بسیار هست و قوم جپسی در اینملک بیش از هر ملکی از ممالک
یورپ هست - درمیان این فرقها و فرق مختلفهٔ ترکان حکومتی میرانند مانند رسم فیودل که چندان
فرق ندارد با آنچه ذکر کردیم بنسبت بملک هنگاری یعنی که گاهی با ایشان مخلوط نمی شوند همیشه
از انها جدا هستند و لیکن با ابراهیت برآنها نظر میکنند و غالبًا وامیگذارند زراعت و دیگر کارها
هنرهای مفیده را بآنها یعنی اکثر کارهای مفیده را قومهای دیگر یا نصاری میکنند - بسیار مشکل است
تشخیص و تعیین اندازه و عدد هر یک ازین فرقهای مختلفه بنسبت بیکدیگر ولیکن بتعیین پیوسته
که آنهائی که اهل شان اسکلونی هست مساوی اند در عدد با تمام دیگر ذاتهای ساکنین این
ملک و کمال بدبختی هست از برای دولت عثمانی که اینقدر اعظم از رعیتش در اصل و مذهب با هم
متحد باشند با خصم قوی بازوی آن دولت روس -
لغت ترکان یکی از لغت ایشیاست که نه شیرینی دارد و نه ملاحت و نه خوش لهجه خوش آهنگ است
ولی یکی از لغات بسیار آسان هست مر اهالی یورپ را - ذاتهای مختلفه که رعیت این قوم اند همه
بلغات مخصوصهٔ خود متکلم اند مگر عربی که لغت دین و مذهب است بسیار مروّج و مستعمل است
درمیان اعالی واشراف این قوم بدون آنکه اغلب بفهمند معنی آن را -

حکومت و مذهب - حکومت شرع و عرف در اینملک هر دو مخلوط و ممزوج اند و اشد
و استیلای عظیمی دارند بر حالات و رسوم و عادات خلق - پادشاه که او را سلطان میخوانند
خلیفة الله نیز هست و لهذا جمع دارد در وجود خود هم جلال شرع و هم عظمت سلطنت را و اختیار
و اقتدارش را هیچ چیزی سدّ و مانع راه نمی شود و مختار کل هست بر هر امری از امور و میل

و خواهش خود میکنند هرچه را که میخواهد و میتواند که هر روز چهارده نفر را بکشد که گویا بموجب
الهامی است که او را می‌شود و این بدون آن است که قصوری از ایشان بنظر در آورد۔
بنده نمیدانم صدق این مقال را و این ترجمه است از کتابی که بیست سال قبل از این نوشته شده
شاید قبل از این چنین بوده حالا چنین نباشد یا آنکه حالا نیز چنین باشد العلم عند الله۔
سلطان روم لاچار است که بموجب قرآن عمل کند که حاکم آن احکام و بفعل آورنده آن دساتیر
شخصی است که آنرا مفتی میگویند و چونکه قرآن مشتمل است هم بر امور شرع و هم بر امور عرف لهذا علمائی
که در معبد عبادت دعوت میکنند و آنکه قوانین ملک را جاری میدارد یکی است یا از یک صنف اند
بدرجات مختلفه همه در تحت مفتی و این سلسله و اصناف مذکوره باین تسلسل و بستگی که بیکدیگر
دارند و بدرجات عالیه و اقتدار و اختیاری که دارند اختلاط داده اند امارت و حکمرانی را با پیشه
و حرفهٔ خود در کمال استواری و انضباط و بسا باشد که سلطان در هیچ امر عظیم مهمی اقدام نمیکند جز
بامضاء فتوی مفتی و مجلس او که آن عمل یا امر بر وفق شرع است و مکرر اتفاق افتاده که یکی از اشرار
و اوباش یا فتنه انگیزان فتوائی گرفته است از مفتی در مخالفت و خصومت سلطان یا واسطهٔ آن
فتوی آن سرکشی و مخالفت بر وفق شرع شده - جریان احکام سلطان همه بدست وزیر اعظم
او واگذار است که در تحت حکم او واقع اند حکام متعددی دیگر که در مقام خود و در جائیکه هستند
همه را حکم بر وفق دلخواه خود است و همه مستقل و مختار اند هرچه بخواهند میکنند از ظلم و تعدی
از برای انتظام و بند و بست ملکی ملک را منقسم کرده اند بچند قسمت که هر یک را ایالتی میخوانند
و هر یک از این ایالتها که بزرگتر است بیکی از پادشاهان عظیم الشان درجهٔ اول واگذار است

وکان ذلک ایالتهای درجۂ دوم بپادشاہان درجۂ دوم وایالتهای درجۂ سوم بپادشاہان درجۂ سوم۔ این حکومت ہا غالبًا بہ حکام فروختہ می شود ہر کہ زیادتر بہ ہدیۂ یعنی بہ پیشکش و ابدًا خیال نمی کنند کہ آن زر چگونہ وصول میشود۔

عادات ورسوم ترکان عثمان لو بکلی مشرقی ہست وخلاف رسوم وعادات مردم یورپ اغلب خوراک ترکان برنج ومیوہ ہست وقہوہ۔ شراب ممنوع ہست در مذہب ایشان مگر درعوض آن حظ وافری حاصل میکنند از افیون۔ حمام وقہوہ خانہ جای تفریح وتفریح دماغ است این قوم را وبازی نرد وشطرنج بسیار پسندیدہ ومطبوع ایشان ہست۔ لاقیدی ونخوت وتن پروری از جملہ اخلاق حسنہ وتہذیب ہست نزد ایشان معروفست کہ ترکان نہ تنہا دلیراند بلکہ درکلام خود ثابت اند ونہ فقط زود خشمگین میشوند بلکہ بسیار کینہ ور وتندمزاج اند چون برانگیختہ شوند۔ لفظ ترک را بسیار خوار وفرومایہ می شمارند ومطبوع طبع ایشان نیست کہ باین نام خواندہ شوند زیراکہ مرادف جنگلی وبہیمہ سیرت ہست مگر ایشان را بنام عثمان لو خواندن بسیار مایۂ افتخار ایشان ہست یعنی بسیار مردم مہذبی ہستند۔ تا چند سال قبل از این مباح بود خون ہر مسلمانی کہ تغییر دہد مذہب وطریقہ خود را مگر از سال ۱۸۴۴ عیسوی این رسم معدوم گشت وہر کسی مختار نفس خود گشت در امور مذہبیۂ خود۔ سپاہ ترک چند سال قبل از این ۳۰۰۰۰۰ نفر بود مگر اکنون معلوم نیست از آن چہ باقی ماندہ است۔ مالیات این ملک نیز بخوبے معلوم نمیشود۔

مملکت گریس یا یونان

جغرافیا

ملک گریس یعنی یونان اگرچه در این زمان آن فسحت قدیم را ندارد مع ذلک هنوز بعضی از
اضلاع و اراضی عظیم الشّان آن مملکت نام آور باقی است و این ملک اکنون بر سه قسمت است
شمالی و جنوبی و قسمتی که جزایر است و مشتمل است از چند جزیره که متحد و متّصل می باشند
بنحو زمین ملک مذکور۔

فسحت و وضع محلّیت و وقوع این ملک ۔ فسحت ملک یونان ۱۴۹۹۱ میل مربّع است
و غایت طول آن ۲۷۰ میل و غایت عرضش ۲۱۰ میل (دیگری عرض آنرا ۱۶۵ میل نوشته‌اند)
بواسطه آنکه بسیار نامساوی و ناهموار است سواحل گرداگرد این ملک و بسیاری از جاها آب
در شکم زمین دویده سواحل آن هم در مسافت بسیار است (۲۰۰۰ میل است) و هم صورت اشکال
مختلفه در آن هم رسیده بواسطه پنینسوله و خلیج متعدّدی که در آن صورت وجود یافته۔

جزایر ۔ جزایر این ملک بعدّت است و نیز بسیار اهمّ و عظیم الشّان اند یعنی پر فایده ۱۵ هستند
زیرا حالکونی که مشتمل اند بر خمس زمین خود یونان کمتر از ثلث خلقیّت ملک خلقیت آنها
نیست و بهترین و بیشترین حاصل این ملک از این جزایر است و مشتمل استند بر بهترین

نمایشگاه ها و خوشترین هواهای ملک یورپ این جزایر بر چهار دسته دیا جمله مقرر شده اند

(۱) جزایر ایونیا - (۲) جزایر سیکلیدز - (۳) وسترن اسپاریڈز

(۴) ایوبیا و ناردرن اسپاریڈز -

جزایر ایونیا واقع است در دریای ایونیا و مشتمل است بر ۱۰۰۰ میل مربع زمین و تماماً کوهستان و سنگلاخ است و ما جزیره است بزرگ و چند جزیره خرد هم دارد -

هوای این جزایر خوب است ولی مختلف است و همچنین خاک آنها و حاصل این جزایر بید انجیر است و انگور و خلق آنها ۱۸۸۷۹ نفس است -

جزایر سیکلیدز اکثر سنگلاخ و کوهستان استند و مرتفع ولی حاصل خیز و سبز و خرم و در عدد بیشمار اند - هوای اینها خوب و خاک شان مرغوب است و حاصل شان بید انجیر است و شراب و میوه و ابریشم و سنگ مرمر و خلقیت شان بیش از ۳۲۹۹ نفس است -

جزایر وسترن اسپاریڈز چندین جزیره است که غالباً کوهستان و سنگلاخ است و لم یزرع و بعضی از جاهای آنها نیز سرسبز است و روغن سوختنی و شراب و پنبه هم از انها حاصل میشود و یکی او جزایر آن اسپزیا نام دارد که بحسب خوبصورتی زنان آن جزیره معروف اند -

جزایر ایوبیا و ناردرن اسپاریڈز - (۱) ایوبیا ۱۵۰ میل طول و ۱۵ میل عرض است و ۰۰ ۱۷ میل مربع فسحت دارد و ۰۰۰ ۷۲ خلقیت - این جزیره کوهستان است مگر بعضی از جاهای آن بغایت حاصل خیز است و حبوب و شراب و مواشی و گوسفند و برد پشم و زردالو و روغن ترپتین بسیار عمده حاصل این جزیره است -

جغرافیای یونان

سطح — سطح این ملک کوهستان وسنگلاخ وناهموار است ونیز بادیه‌هائی دارد بسیار عمیق وپیوسته وتلالی دارد جنگل زار —

جبال — جبالی که سراسر اینملک را فرا گرفته ومنشعب بشعب بی شمار است هیچیک چندان رفعت ندارد که مدام برف بر قله آن ایستد وارفع قلل جبال این ملک قله جبل اُثا است که ۸۲۳۹ فوت رفعت دارد —

انهار وآبگیرها — هرچند که یونان ملکی است که پرآب وانهار است مگر ملکی نیست که بنحوی آب یابد وبخوبی آب خورد وگذشته از این بعضی جنگلها ودشتها را درین اواخر پامال کرده‌اند وحیثما این منابع انهار وچشمه‌ها بسیار قلت یافته وبالجمله آب این ملک کم است وچندان انهار آن هم قابل مسافرت نیستند —

هوا — یونان را هوائی است ملایم ومعتدل وسالم وکوهستان آن سرد است وسخت ولیکن در آتن غالباً هوا بشدت گرم است —

تابستان این ملک سه ماه است در ایام سال که در بین آن آفتاب بغایت روشن ودرخشنده وهوا صاف است وآسمان نیز مصفا وروشن است —

بهار وخزان هوای اینملک مرطوب است وغالباً طوفان است — زمستان در آتن منحصر است بدو ماه وهرچند که برف می افتد ولی نمیماند واقل اعتدال هوا در اراضی پست اینملک ۶۲ درجه است

خاک — خاک این ملک سراسر حاصل خیز است ولی زراعت آن بسیار بد میشود وفقط هفت یک این ملک زراعت می شود —

حاصل — جانوران صحرائی یونان مشتمل است بر بعضی از آن اقسام و نواتهائی که در ممالک اوسط یورپ یافت می شوند و زنبور عسل این ملک در عالم مشهور است بجهة دادن عسلی که در تمام جهان یافت نمیشود۔ جانوران خانگی و رام آن چندان تعریف ندارند نسبت بهمان انواع و اقسام جانوران ممالک دیگر و فقط اشیار ماست بندی از گوسفند و بز حاصل می شود و عمده جانور بارکش این ملک خر است۔

عمده حاصل نباتات این ملک حبوب است و روغن و انجیر و شراب و کشمش و تنباکو و ابریشم و فلکس و پنبه و روناس و اسپنج۔ در جنگلهای این ملک چوب بسیار خوب ممتازی یافت می شود بجهة ساختن جهازات۔ چنان معلوم شده است که ملک یونان بسیار پر دولت و زرخیز است از حیثیت معادن و اشیای معدنی ولیکن فقط سنگ مرمر و سنگ آسیا و سنگ عمارت بسیار بیرون آورده می شود و مفید است بحال ملک۔

خلق و زبان — خلق این ملک در سال ۱۸۷۰ تعداد شده ۱۴۵۷۲۹۶ نفس بود که سه ربع آن یونانی اند و بقیه اهالی البانیا و دیگر بیگانگان اند و تمام اینها بجز معدودی از اهل البانیا و ترکان عثمانی متکلم اند بلغت جدید یونانی۔ **آتهن** دار الملک یونان است که واقع است در دشت آتیکا قریب ۵ میل دور از خلیج آتهن۔ در زمان قدیم و ترقی یونانیان این شهر یکی از شهرهای عظیمه جهان بوده مگر اکنون اکثر جاهای آن ویران است و ویرانه هائی که از آن باقی است و از آثار قدیم آن است هم بسیار دهم مجلل و باشکوه است و بعضی از آنها هم بخوبی نگاه داشته شده است

تاکنون - در این زمان خلق این شهر ۴۲۰۰۰ نفس است -

مشاغل عمده مشاغل یونان تجارت آن است که جمع کثیری از خلق را مشغول داشته و عمده مال التجاره خارجه اش کشمش است و قلع و روغن بید انجیر و مال التجاره داخله اش پارچه های پنبه و پشمین است و زغال و آهن و شکر و چرم - نیمی از خلق این ملک مشغول زراعت اند بخصوص زراعت انگور خشک و بید انجیر و پنبه و تنباکو - مینوفکچری بسیار کم است ولیکن چندان اهم نیست -

طرق و شوارع - اکثر و اغلب مال التجاره اینملک حمل میشود در دریا ولیکن تجارت بری بکثرت غیر ممکن است در اینملک زیرا که طرق و شوارع بری آن خوب و بسیار نیست و ریلوی که در این ملک است تماما ۳۶ میل است مگر تلگراف این ملک خوب است -

حکومت و تربیت و مذهب - در قانون و اصول ملک یونان اقتدار ابداع قوانین واگذار است فقط بکف اختیار یک مجلس که اجزای آن اختیار میشوند بجهت مدت خاصی و انحکومت را میخوانند "لیمیتد مانرکی" و جریان حکومت و قوانین واگذار است بپادشاه بمعیت وزرائی که مشتمل استند از اعاظم هفت دپارتمنت یعنی ضلع عظیم ملک - ملک یونان از سال ۱۴۸۱ تا بسال ۱۸۲۱ در تحت حکومت دولت عثمانی بود عاقبت در این سال اخیر یعنی ۱۸۲۱ سرکشی آغاز نمود و بالآخره در عهد سلطنت اتّه پسر پادشاه ملک بوریا در سال ۱۸۳۲ با مدد و یاری دول عظیمه یورپ استقلال خود را باز حاصل کرد و از ملک عثمانی جدا گشت -

تربیت این ملک بتقویت دولت وی بترقی دارد و بد نیست -

مذهب اهالی این ملک عیسوی اغلب و تقریباً تمام خلق متعلق اند بکلیسای یونان -

تاریخ

یونان جدید چنانچه ذکر رفت بخشی بود از ممالک محروسهٔ عثمانی و در شکنجهٔ عذاب ترکان تا سال ۱۸۲۱ع که خلق آن بجان
آمده شورش کردند و سرکشی آغاز نمودند تا اینکه پس از زد و خورد و جنگ و جدال بحساب زیاد و سختی انگلند و فرانس
و روس در میان افتاده دست جور و تعدّی ترکان را از گریبان یونانیان کوتاه ساختند و آن قوم را مستقل و مختار
کردند در ملک خود و در سال ۱۸۲۹ع ملک مذکور در آمد در حمایت و سرپرستی دول قویهٔ یورپ - پادشاه نخست اُتّه پسر
پادشاه بویاریا بر تخت برشد در سال ۱۸۳۲ع و در بدایت اقتدارش قریب بکمال استقلال رسید مگر خلق آشوبیده شدند
در سال ۱۸۴۳ع قانونی در ملک جاری ساختند و در سال بعد از آن حکومتی برپا کردند شبیه بحکومت انگلستان - در سال
۱۸۳۵ع شهر اثن را پای تخت مقرر کردند و در این چند سال اخیر تمام ملک را بجهت نظم و نسق و بند و بست آن منقسم
ساختند بر ده نُمُرکی یعنی حکومت یا صوبه و در تعیین و تقرر نام و محل وقوع هر یکی محنت زیادی کشیده شد که همان
نام و تقسیمی که در ایام ازمنهٔ قدیم بود بجهت هر یک معین شود - کسانیکه حکومت بدست ایشانست یونانی الاصل اند
که افتخار میکنند از اولاد یونانیان قدیم اند که همالک العلم و دانش و پهلوانی خود باوج علاء و برتری معموره رسانیدند
لغت یونانیان این زمان با اندک تفاوتی همان لغت قدیم است و این قوم اختلاط زیادی یافته اند با اهالی اسکلونیا
مگر در حدود مشرق و وسط ملک این اختلاط بسیار کمتر است از سایر اراضی آنملک و سایر اهالی آنملک اکثر از اهل
البینیا هستند و بعضی از ذاتهای دیگر - مذهب این خاندانی که اکنون بر تخت یونان نشسته اند
رومن کتلیک است و لیکن عمده و اغلب خلق متعلق اند بکلیسای یونان - این کلیسا برپا شده است بموجب
قانون ملک و حکومت آن با مجمعی است که هر ساله یکبار اجزای آنرا میگزینند و به هیچ وجه اعتنائی ندارد
بکشیش اعظمی که در قسطنطنیه است - حکمتهای بسیاری پیوسته میشود بجهت وسعت دادن تربیت و حسن

تاریخ یونان

علم و دانش ودراین زمان پنج مدرسه جیمنزیا است و یک مدرسه ریاضی و یک مدرسه دار الفنون
و یک مدرسهٔ لشکری و یکی هم مدرسه که در آن علم دریا نوردی آموخته میشود و از ان گذشته
مدرسه دار العلوم بزرگی است در اثن و قریب ۲۰۰ مدرسه کوچک دیگر هم هست
مبتدیان - مردم این ملک بسیار اختلاف و افتراق دارند از یکدیگر در عادات در
مختلف جاهای انملک چنانچه بعضی مایل اند بکارهائی که خالی از فتنه و غوغا بوده باشد
و برخی دیگر بخصوص کوهستانیها و صحرا نشینان بی نهایت بی صبر و کم حوصله اند که در تحت
اطاعت حکومت باشند و عمده پیشهٔ ایشان زراعت است و چیزهائی که از دست
میسازند یا با چرخ و کارخانه درست میکنند منحصر است بآنچه که در ملک خودشان صرف
میشود و مستعمل است و عمده دولت خلق انملک همواره حاصل شده است از تجارت
دریائی و اینکه مدت های مدید ممنوع آمده بود بواسطه جنگ و جدالی که میکردند بجهة استقلال
خود اکنون مجدداً جریان بهم رسانیده - بنادر عظیمهٔ این ملک این شهرها است
اثن پیرس ناپلیا سیرا گلتا نورتیه که در آنها تجارت
بسیار میشود نه فقط با تمام جاهای بحر مدیترنیا بلکه با بسیار جاها و ملکهای
دیگر و بعید هم و جهازات این ملک میرسد به ۴۰۰۰ عدد -

ممالک ایشیا

جغرافیای اشیا

اشیا بزرگترین همه قسمتهای کرهٔ ارض است و مشتمل است بر نیمی از خلقیت تمام عالم - در طرف شمال محدود است
به محیط ارکتیک و در طرف مشرق بمحیط پسفیک و در جنوب بمحیط هند و در مغرب بدریای احمر و دریای مدیترنیا
و دریای اسود - وسعت این زمین قریب ۱۷۵۰۰۰۰۰ میل مربع است - غایت طول این زمین ۶۰۰۰ میل و غایت
عرضش ۵۰۰۰ میل است - هوای مملکت اشیا بسیار اختلاف دارد چنانچه قریب خط استوا میشوند و سیاه میکنند پوست را
و در نزدیکی قطب شمالی چندین ماه بلکه شاید تمام سال آب یخ بسته است و در وسط این دو حد نیز اختلاف کلی هست
در هوا بحسب نشیب و فراز زمین - و هرچند که در اشیا زمینهای سرسبز و خرم و حاصل خیزی هست که تمام روی زمین
مانند آنها یافت نمیشود مگر زمینهای سرسبز آن در جنب اراضی لم یزرع خشک و ریگستان آن حقیقتی ندارد و لیکن بهترین
نباتات و اشجار و فواکه عالم از اشیا حاصل میشود و هرچند که بعضی از آنها را مردم یوروپ برده اند بملک خود و بعضی دیگر
دیگر هست که بیرون آنها امکان ندارد یعنی در خاکهای دیگر تغیر بد و عمل نمی آید - از از منهٔ بسیار قدیمه معدنیات
اشیا معروف بوده است بکثرت ولی بسیاری کم از آنها ظاهر شده بیرون آمده از انجمله است بعضی سنگهای بسیار قیمتی و
فلزات بسیار مفید و اغلب فلزات بیحسابی که یافت شده است در ملک سیبریا و کوههای یورال یافت شده است
که درست و مس است و دیگر آنکه هرگونه جانوریکه در عالم هست در ملک اشیا یافت میشود بطور تکمیل و کمال خوبی
بجز دو جانور و بسیاری از جانورانیکه بنی نوع انسان تربیت داده اکنون در سایر ممالک عالم یافت میشوند از اشیا آمده است
که از انجا برده اند مثل اسب و خر و شتر و گاو و گوسفند و بر همه از اشیا بوده اند خلقیت اشیا را تخمین کرده اند
۹۴۰۰۰۰۰۰۰ نفس هستند که بسیار بیش اند در عدد از خلقیتی که در سایر ممالک عالم و حصه های دیگر هستند شاید

جغرافیای اشیا

این عدد فوق مشتمل باشد بر تمام ذاتها و قبایل عظیمهٔ بنی نوع انسان مگر از اینها عمده سه ذات اند یکی ذات
کاکیشین که قریب دو خمس تمام این خلقت اند در این ذات متضمن اند خلقی که فرا گرفته اند از کنارهٔ دریای
اسود را تا دریای بنگاله که شامل میشوند در آن ساکنان کرجستان و ارمنیه و عربستان و ایران و هندوستان
دوم ذات منگلیان هست (مغول)، که سه خمس دیگر این عدد بوده باشد که فرا گرفته است اراضی شمالی و وسط و شرقی
و جنوب شرقی اشیا را که داخل آن هست مغول و تاتار و ترک چینی و ماچینی و تبتی و ختائی و غیره

اگرچه در ملک اشیا با نواع و اقسام لغات تکلم میکنند مگر بیک وضع نادرستی این لغات مختلفه را بر سه صنف قرار داده اند

(۱) آن صنفی که بآن متکلم اند هند و عرب و ارمنی و ایرانی و اهل کاکیشیا (۲) آن صنفی که بآن متکلم اند اهل چین و ماچین و تبت و اهالی جپن

(۳) آن صنفی که بآن متکلم اند قوم فین و تنکس و کلمک و دیگران —

مذهب مردم اشیا اینها هست اسلام و مذهب براهمه و مذهب بودها و کانفشیس —

تربیت و علم و دانش مردم اشیا در این هزار سال اخیر بیک تیره مانده است و کم و بیش نشده و اکنون همچنان اند
که هزار سال قبل بوده اند و در سایر امور معیشت و زندگی و تجارت و غیره ملک نیز همان دست تا هنوز باقی اند مردم
اشیا عموما لباسی میپوشند فراخ و کشاده و دراز و بالای آن ردائی می افگنند عمامه بر سر میگذارند و کفش یا موزه بر پا
میکنند و چون داخل معابد و مساجد خود میشوند بر خلاف مردم یورپ کلاه خود را بر نمیدارند اینها کفش خود را از
پا بدر میکنند و در وقت غذا خوردن چهار زانو یا دو زانو می نشینند بالای زمین و همه دست خود را در یک ظرف طعام
می برند که بجهت صرف همه نهاده شده است بطور عموم و قناعت دارند که با انگشتان خود چیزی یعنی طعام بدهان گذارند
و اوقات بیکاری خود را صرف غلیان کشیدن و افیون خوردن میکنند و دراز میکشند بالای قالیچه یا کوچی و سر خود را میتراشند
و در عوض ریش خود را رها میکنند که بسیار بلند شود و اغلب طالب بیکاری و تن پروری اند —

ملک سیبریا

جغرافیا

اگرچه این قسمت ملک روس ...... ۵ میل مربع زمین را فرا گرفته مع ذلک خلقیت آن ...... ۴ ملیین بیش نیست
و از آنجمله نیمی بیرون شدگان و گنه کارانی هستند که از آن قسمت مملکت روس آمده اند که در ملک یوروپ واقع است
هوای آنملک بغایت سرد است چنانچه زمستان آن نه ماه طول میکشد و در بین و ماه زمستان هم سردی هوا بجائی
میکشد که زیبق منجمد میماند - امّا تابستان آن هرچند اندک زمانی بیش نیست مع ذلک بغایت گرم است
و بقدرت الهی نباتات چنان بسرعت میرویند که جای تعجب است - در بعضی جاها چنان است که نام نبات
بندرت شنیده میشود ولی برخلاف این قلّت و نابودی نبات خوراکی حیوانی چندان است که بوصف در نمی آید
و تلافی نبات را میکند. چیزی است که در چنان هوای سرد ضرورت هم بسیار دارد - ملک سیبریا بر هر ملکی
از ممالک دنیای قدیم از حیثیت معادن فوقیت دارد و از جمله معدنیات و فلزات آن مس و آهن را از همه کمتر
عمل می آورند مگر طلا و نقره و سایر فلزاتی را که بعمل می آورند در سال پنج کرور از آنها عاید و حاصل میشود و یکی از
کوههای عجیب و غریب آنملک سراسر آهن ربا است و الماس و دیگر جواهرات هم در آنملک بسیار است و در یکی از اضلاع آنملک که گرجستان
باشد معروف است که اکثر خوبصورتی بنی نوع انسان یافت میشود و صباحت و ملاحت و وجاهت ختم است بر آن ضلع - زبان
مردم آنملک مختلف است و بعضی متکلم اند بلغتی که از یک شاخهٔ لغت روسی است و برخی نیز بالسنه متکلم اند که اصل آن تورانی است که
مشتمل است از لغت اهالی مغولستان و ترکستان و غیره و لغات بیحد و حساب هم هست مستعمل که از لغات فصیح و مشتق شده اند و همهٔ آنها منسوب است

مختصری بطور تاریخ

سیبریا بممالک روس الحاق یافت در بین صد سال شانزدهم عیسوی و پادشاهان روس از زمان
زمان خود را خواند زار یا شاهنشاه ملک سیبریا در سال ۱۸۲۵ عیسوی این زمین منقسم شد بچهار
حکومت تابلسک[۱] و تامسک[۲] و ینی سیسک[۳] و ایرکتسک[۴] مع اضلاع
یکوتسک[۵] و اختسک[۶] و کمچتکا[۷] ـ عمده خلقیت این سرزمین از قبایل و طوایف خود
آن مرز و بوم اند که کم و زیاد در تحت حکومت و اطاعت روس هستند و بعضی از این طوایف مانند
کیرگیز و تنگو مردم صحرانشین هستند که پیوسته در جنگلها در حرکت اند که آذوقه بیابند بجهت حیوانات
خود یا اینکه دشتهای جنوبی و شمال و مشرق را می پیمایند که شکاری کنند ـ قریب ۱۲۰۰۰ نفر
از مخلوق این ملک مشغول اند بکندن معادن و کسانیکه کارهای دستکاری را میکنند اغلب از ملک روس آمده اند
که در این زمین سکونت دارند ـ تجارت این ملک غالباً منحصر است به دو شعبه یکی حمل و نقل فلزات
و پوست و دیگری تجارت خاصی است که از خشکی است با ملک چین ـ مذهب اهالی مغولستان مذهب
لاما است و مذهب عیسوی بموجب طریقه کلیسای یونان که اکنون فی الجمله جریان یافته ـ این چند شهری که
در فوق ذکر کردیم مسکون اند عمده از خود روسیان و قزاق ها و شهر تابلسک پایتخت
سراسر این ملک است و قریب ۲۰۰۰۰ خلقیت دارد و آن دیگر شهرها هنوز از این هم
کوچکتر و کم خلقیت تر اند مگر در این حصه زمین اینها بزرگترین بلاد اند و محل سفتن
جواهرات قیمتی اند ـ

[۱] توبلسک
[۲] تومسک
[۳] ینی سیسک
[۴] ایرکتسک
[۵] یکوتسک
[۶] اختسک
[۷] کمچتکا

مملکت عثمانی در آسیا

جغرافیا

عرض و طول این ملک بتحقیق معلوم نیست مگر آنکه از قراری که در جغرافیای قدیم معلوم میشود که تا بصره را هم داخل این زمین محسوب داشته اند برخلاف عربستان که آنرا جداگانه ذکر کرده اند بهر حال این زمین ۲۰۰۰ میل طول دارد و ۹۷۰ میل عرض و مشتمل است بر ۶۶۰۰۰۰ میل مربع و خلقیت آنرا تخمین کرده اند ۱۶۷۵۰۰۰۰ نفس است. هوای این سرزمین بسیار ملایم است در حدود شمالی مگر در حدود جنوبی بسیار گرم است در تابستان بادی می وزد که بادسامش میگویند بسیار سخت و مهلک. تا حدود فرات و دجله این سرزمین بسیار سرسبز و آباد و نبات خیز است ولیکن باید فراموش نکرد که در هیچ زمینی چندان خلقش غافل نیستند که در این زمین چنانچه بسیاری از بهترین اراضی این سرزمین غیر مزروع افتاده است حاصل طبیعی این ملک بحساب بی قیمت است هرگونه جانور و نباتی در این ملک حاصل میشود و از فلزات نقره و مس و قلع و آهن و نیز زغال و نمک و مرمر و سنگ چقماق یافت میشود در این ملک. خلقیت این زمین بیشتر از ۱۶ میلیون است و زبان مردمش آنچه در دربار حکومت و در امور ملکیه نوشتجات استعمال دارد ترکی است ولیکن لغات و السنه بسیاری دیگر هم در این زمین مستعمل است. مذهب سکان و اعراب و اهالی گرجستان و تاتاریا اسلام است و مذهب ارمنه شامیان و یونانیان و اهالی کلدیا عیسویت و اهالی کردستان مختلف المذاهب اند عیسوی و مسلم و یهود و آتش پرست و حتی بت پرست هم هستند

تاریخ ممالک عثمانی در اشیا

تاریخ قدیم این قسمت از مملکت عثمانی مشحون است ملفوف بر واقعات و کیفیات بسیار مفیده زیراکه اراضی
فوقانی یعنی کوهستان طرف شمال و مشرق این ملک جائی بود که محل نزول و هبوط و پیدایش بنی نوع بشر
واقع گشته و نقطه دایره اتفاق افتاد (یعنی زمین مذکور) که پس از طوفان نوح اصناف و انواع قبائل و
طوائف خلق از آن منتشر شدند در روی صفحه غبرا - در اراضیی که از فرات و دجله آب میخورند واقع بود ممالک و
سلطنت های بسیار عظیمه بابل و آسیریا - اشیا مینار (از منة الروم) همان زمینی است که پس از زوال
دولت بابل و اسیریا شامل دولت ایران شده از آن پس شامل دولت یونان و روم گشت که متضمن است حکایات
و واقعات بیشماری - پس از آنکه ممالک روم انقسام یافت این سرزمین در تصرف یونانیان عهد بیزنطیه ماند
تا اینکه در صد سال یازدهم ع ترکان عثمانی آنرا مسخر و مقبوض داشتند - دمشق که در آن اهالی اسیریا و یهود
در میان اهل برتیا و یونانیان و مسلمانان در مخلفت زمین کوششها کردند و فتنه ها انگیختند بجهت تسخیر و
تصرف آن در صد سال دوازدهم و سیزدهم مخصوصاً بود در آن وسط اهمیت آن میدان جنگ معرکه جدال و قتال و
محل آمد و شد اهالی یوروپ بود بامید آنکه بیت المقدس را از جنگ مسلمانان بیرون کنند ولیکن تمام این سرزمین
نیز در سال ۱۵۱۵ در افتاد در چنگ ترکان - در بین این چند سال اخیر این سرزمین بحال خود ماند بوساطت
دول معظمه یوروپ الا ابراهیم پاشا از چنگ عثمانیان گرفته بود -

تمام مملکت عثمانی که در زمین اشیاست منقسم است به هفت ایالت که هریک بدست پاشائی است مگر
قبائل صحرائی و کوهستان نشین بسیاری هم هستند در هر گوشه که بعضی از آنها غیر مستقل هستند و برخی

دیگر بکلی مستقل و خود مختار اند یعنی در اطاعت سلطان عثمانی نیستند ـ

این سرزمین وقتی از اوقات قطب دایرهٔ تربیت و علم و هنر بود و همچنین محل استیلا و قوت مذهبی دیده و مشحون بود به آثار و علامات بعید و حصری ـ از آنجمله فلسطین مشتمل است بر بسیار جاهای عظیمه و اهمه که در تورات ذکر آنها شده است و در این سرزمین مشاهده میشود آثار و علامات محل مشقات و حواریین حضرت مسیح ـ مسجد عمر واقع شده است و محل عبادت بود که در آن هیچ سنگی بالای سنگ دیگری عمارت نشده و از جملهٔ عمارات عمده که تاکنون آثاری از آن باقی است پلمیرا است که در وسط صحرای لم یزرع ایستاده است. ۱۲۰ میل در شمال مشرق دمشق که از بناهای حضرت سلیمان نبی است و در بعلبک که در قدیم الایام آنرا هلیوپلیس میخواندند معبدی است که گمان نموده اند که جهة آفتاب ساخته اند آفتاب پرستان ـ در این سنوات اخیر سعی و کوشش مردم یوروپ نینوا را پیدا و منکشف ساخت که در کنار دجله واقع است و نیز بعضی از شهرهای دیگر اسیریه و بابل را سوای ترکان عثمانی که بی حساب اند در اشیا بسیار ترکمان هم بسیار اند که یک شعبه دیگری هستند از ذات ترک که در صحاری و براری بسر میبرند در خیمه ها و سیه چادرها در ایام تابستان و در دهات و قریه ها میمانند در ایام زمستان ـ اهالی یونان بسیار اند در این سرزمین که غالباً در شهرهای سواحل دریا سکونت دارند ـ ارامنه که یکی از جملهٔ قدیمی ترین طوایف عالم اند ساکنان واقعی ملک ارمن بودند ولیکن الان فقط هفت یک خلقیت اینجا هستند مختلف قبایل کرد سکونت دارند در کردستان و دیگر اراضی حول حوش آن و تمام عادات و رسوم ایشان از روی رهزنی است همچنانکه عادات اعراب است که در اراضی و اضلاع جنوبی سکونت دارند ـ لغت عربی در تمام این سرزمین مروج است ـ

عربستان

جغرافیا وغیره

عربستان گاهی در جهان تابع و در تحت فرمان یک فرمان روا نبوده است بلکه اکثر و اغلب خلق این ملک تابع مختلف امام بوده و هستند مانند امام مسقط و امام یمن و امثال اینها - اضلاع حجاز و جائی که کوه سینا در ان واقع است تابع دولت عثمانی است آن هم فقط بنام صحرانشینان عرب غالبا بلکه تمام مستقل و خود مختار اند و اطاعت می کنند شیوخ خود را و بس -

عرض و طول این زمین ......امیل مربع است (مگر بنده را در این تحدید و تخمین شکی است العلم عند الله) - انچه در این ملک حاصل می شود از حیوان اسب و الاغ است که در تمام ارض ثانی ندارند و از سایر حیوانات هر دو چرنده و پرنده بعضی اقسام یافت میشوند در این زمین - نبات این ملک عمده خرما و قهوه هست و بعضی دیگر چیزها نیز هست که قابل ذکر نیست و اغلب اراضی این ملک خشک و لم یزرع افتاده -

عرب را دعوی این است که رشته نژادش با براهیم خلیل منتهی میشود و لغتی که تکلم میکنند معلوم می شود صدق قول ایشان زیرا که شعبه ایست از لغت شمیتک یعنی لغتی که اولاد سام

جغرافیای عربستان

ابن نوح بدان متکلم اند تماماً که نسبت و قربت تامی دارد بلغت عبرانی و میگویند باشندگان کوهستان و صحرانشینان این قوم واقعاً و بالاصاله از اولاد اسمعیل اند و بسیار کم و بندرت مخلوط با دیگر قبایل شده و میشوند و اینها خود را نامیده اند بدوی یعنی باشندگان بادیه که تمام عمر شان را در صحراها بسر می برند و درمیان چادرها و منقسم اند باقسام مختلف قبایل و طوایف که هریک از ایشان جدا است از قبیلهٔ دیگری و فقط مطیع است شیخ خود را و غالباً شغل ایشان رهزنی و دزدی است و بسیاری از ایشان فقط به شیر شتران خود بسر میبرند - و گاهی هیچ یک سلاطین و جهانگیران عالم از ابتدای عالم الی الآن باین ملک حمله نیاورده - مردم سواحل این ملک چنین می نماید که در اصل از ذات دیگری بوده اند و درمیان ایشان فی الجمله حکومت و بندوبستی بوده است و بعضی از ایشان هم اکنون به عظمت و سروری دولت عثمانی مقر استند یعنی گردن با طاعت آن نهاده دارند -

مذهب اهل اینملک اسلام است که در همین ملک اساس آن نهاده شد در صد سال هفتم عیسوی که نه فقط در اندک زمانی مذهب اهل سبا و مذهب یهود که قدیمی مذاهب این ملک بود از میان برداشت و بجای آنها مقیم گشت بلکه در اندک زمانی بزور شمشیر پیروانش مملکت وسیعی را بنیان نهاد مشتمل بر امور دینیهٔ و دنیویهٔ در تمام بلاد غربی آشیا و شمال افریقا و جنوب یورپ و این مذهب متضمن بود بر تمام علم و ادب و فضل و کمالی که در آن زمن درمیان اهل عالم معروف و مشهور بود و لغت عربی مخزن علوم

وحکم بود حالکونی که ممالک عیسویان در اواسط زمان یعنی در وسط تاریخ عیسوی در تاریکی جهل وحیوان صفتی در بودند۔ دربین زمانی که عربها در ملک اسپین حکومت داشتند اہالی یورپ از ایشان آموختند علم کیمیاگری وحساب ریاضی را ونوشتجات عرب شیرین ترین وفصیح ترین نوشتجات ہمہ طوایف ممالک شرقیہ ہست وبخصوصہ شعر وحکایات درمیان ایشان بغایت ملیح ولطیف ہست وباوجود آن کہ این قوم ہمیہ ہستند مع ذالک در تحصیل علم وخواندن غفلت نمی ورزند حتی اینکہ ادانی خلق میتوانند خواند ونوشت ودر دار العلوم ایشان اغلب نجوم نہ بلکہ علم استرلاب وحکمت وادویہ وغیرہ می آموزند سوای علم قرآن ومذہب۔ زبان اہل این ملک غالباً عربی ہست مگر عربی بی یا دسری وآن عربی کہ در قرآن نوشتہ شدہ اکنون منحصرست باہل حجاز واعرابی کہ صاحب علم اند۔

خلق این ملک تخمین شدہ اند...... ونفس ستند کہ خمس ایشان بدوی ہستند۔

مشاغل اہالی این ملک عمدہ کشتن وزراعت خرما وقہوہ ہست اگرچہ بدترین وجہی نسیند صحرا نوردی وماہی گیری وبیرون آوردن مروارید واین دو شغل اخیر جابجای ہست درمیان آن فرقی کہ در کنارہای دریا سکونت دارند۔

کارہای دستکاری منحصر است بعمان۔ در تجارت عرب معروف ہست وبسیاری از این قوم ہم در این شغل مشغول اند۔

ممالک محروسهٔ ایران

جغرافیا

پرشیا یا ایران یکی از جمله ممالک عظیم الشان و قابل الذکر صفحهٔ ارض است العینی بود و گزند
ماند خاکستر سمرستام زیرا که یکی از جمله گهواره‌های فرزند آدم است و یکی از سلطنت های بسیار قدیم
جهان است - این سرزمین سرزمینی است که بر پا خاستند و وجود گرفتند در آن سلاطینی که
جاری داشتند احکام خدا را - این مرز و بوم مرز و بومی است که محل هبوط مذهب پاک و خالص زرتشت بود
و این اقلیم اقلیمی است که بر صفحهٔ دیوان روزگار بنگاشت اشعار دلربای سعدی و حافظ را

(سراسر این عبارت از انگریزی ترجمه شده است) —

وسعت — باید دانست که در تحدید و تخمین وسعت ایران اختلاف بسیاری است و بهیچ وجه
من الوجوه بنده نمی توانم گفت عرض و طول این ملک چیست مگر در یکی از کتب نوشته است
(در سال ۱۹۱۵ ع) که از شمال بجنوب ۷۰۰ میل است و از مشرق بمغرب ۹۰۰ میل و وسعت آن
۶۲۸۰۰۰ میل مربع است العلم عند الله و محدود است در جانب شمال و مغرب با ترکستان و در
شمال و مغرب با روس و در مغرب با ترکی و در جانب مشرق با افغانستان و بلوچستان و در
جنوب با خلیج فارس - ایران ۱۵۰۰ میل ساحل دریائی است در خلیج فارس و دریای خضر
مگر ابدا فایده برنمی گیرد از آن زیرا که غالباً اهلش از دریا خائف اند چنانچه یکی از شعرای آن

جغرافیای ایران

(یعنی سعدی) گفته است " بدریا در منافع بی شمار است + وگر خواهی سلامت بر کنار است"

سطح - سطح ایران مشتمل است بر یک زمین وسیع مرتفعی که از ۳۰۰۰ الی ۶۰۰۰ پا از سطح دریا رفیع است که گرداگرد آن نطاقی کشیده است از اراضی پست و در وسط این و از هر جانبی سلسله از جبال واقع شده و در اواسط آن زمین وسیع رفیعی که عرض شده و مانند منبر است و نشسته است دشتهای سخت لم یزرعی که نمک زار و ریگزار و همچنین صحراهای سرسبز حاصل خیز بسیاری از این صور و اشکال طبیعی آنچه قابل ذکر است اینها است

امّا جبال

(۱) البرز است که بخط مستطیل میگذرد و حاشیه جنوبی دریای خضر و پوشیده است با جنگلهای بسیار -

ارفع قلل این جبال قلهٔ کوه آتش فشان دماوند است که ۲۱۵۲۰ فوت رفعت آن است -

(۲) سفید کوه است که واقع شده است در حاشیهٔ شرقی دریای خضر گرچه دیگری در جغرافیا ننوشته است منسوب برفعت وغیره این کوه -

(۳) جبال زگرس است که بخط مستطیل میرود با دجله بغداد و سلاسلی هستند از جبال که قریب ۲ میل عرض آنها است و مشتمل هستند بر چند روس و قلل پوشیده از برف که ارفع همه الوند است -

دشتهای غیر معمور

(۱) دشت عظیم نمکزاری است که منسوب است بخراسان و واقع گشته در دل این ملک که در بعضی از جاهای آن فی الجمله سبزی و خصیب است -

(۲) دشت کرمان که آن هم کویر و ریگزار است و الحاق دارد با دشت اولین و در بعضی از جاهای آن سنگلاخی هم هست -

مبدا انهای ایران

(۱) آن است که واقع است در سواحل جنوبی دریای خضر که مشتمل است بر قطعهٔ اراضی پست طرف و بد هوا ولی بغایت سرسبز و حاصل خیز قریب ۳۰۰ میل طویل و از ۵ الی ۳۰ میل عریض۔

(۲) آن است که واقع است در ساحل خلیج پارس که مشتمل است بر قطعهٔ زمینی ریگستان که گاهگاهی درخت خرمائی در آن یافت می شود و موسوم است به شتستان که قریب ۱۰۰ میل عریض است۔

میاه ۔ آب در ملک ایران بمنزلهٔ سراب و میوهٔ نایاب است و حتی جوی و جداول هم بسیار معدود است و آنهم دلبعضی از اراضی و هیچ یک از انهار آن قابل مسافرت سفاین نیست جز چند میلی از دهنه که داخل دریا میشوند و اکثری از انهار هم فقط آبِ لیلی کی جز اند که در ایام تابستان و پائیز آب آنها خشک می شود و بسیاری از انهار گاهی بدریا هم نمیرسد و یا آنکه آب شان در آبگیری ریخته میشود یا در ریگزاری فرو میرود۔ بالجمله آب های ایران بموجب ذیل است۔

انهار

(۱) **اَترَک** که سرچشمه اش در دامنهٔ جبال و اتلال شمالی خراسان است و داخل میشود در گوشهٔ جنوب و شرقی دریای کسپیا۔

(۲) **قِزِل اُوزَن** یعنی سفید رود که بلند می شود از اراضی غربی و از میان البُرز گذشته داخل همان دریا می شود۔

(۳) **کَرُون** که رشته ایست از شط العرب و از کوهستان زَگرُس جاری میشود۔

(۴) **کِرخاب** که رشتهٔ دیگر ایست از شط العرب که آن نیز از کوهستان فوق بلند می شود۔

(۵) مُرغاب که سرچشمه اش واقع است در شمال سفید کوه در دشت خیوه یا خوارزم در رمل فرو میرود

بحیره

(۱) اُورُومیه که واقع است در جانب شمال مغرب ایران و آب نمکین و تلخ است ۱۲۲۵ میل مربع و ۴۰۰۰ فوت بلند تر از سطح دریا۔

(۲) نیریز که واقع است در وسط جبال جنوب ایران که آب بسیار نمکی است رود بندامیر هم داخل آن می شود۔

هوا۔ هوای ایران بغایت مختلف است در مختلف اضلاع و محال۔ در جنوب گرمی تابستان و در شمال سردی زمستان هر دو بغایت سخت است ولیکن گرمی تابستان در شمال بحدیست که صحرانشینان در دامنهٔ جبال و اتلال و در سیه چادرها بسر می برند۔ حدود غرب و جنوب و غرب که اکثر کوهستان است هوا اکثر اعتدال است و بارش هم بخوبی میبارد۔

خاک این ملک در بادیه هائی که قریب رودبارها است بی نهایت سبز و خرم و حاصل خیز است مگر بیشتر حصهٔ زمین این ملک خشک و لم یزرع است و بی آب و چندان آب دستی هم لازم است بجهة زراعت در این زمینها که عمده و اهم شغل زارعین ایران جاری داشتن آب است و کندن قنوات و چاه ها وغیره۔

آنچه پیدا و حاصل میشود در ایران علاوه بر آنچه در یورپ پیدا میشود مشتمل است بر شیر و پلنگ و یوز و بز کوهی و گور و اسپ و شتر و قاطر و الاغ و هر گونه میوه و نباتی و انغوزه و صمغ و کتیرا و ترنجبین و ابریشم و پنبه و تنباکو و شکر وغیر اینها۔

معدنیات ایران بسیار معدود است و عمده آن فیروزه است و کبریت و نمک و نفط۔

اگرچه چند سال است که پیوسته شنیده میشود که معادن متعدده طلا و نقره هم پیدا شده است مگر معلوم میشود همه کذب و لاف بوده خدا اگر خواسته است باشد که قدری زر در ایران فراهم آید و ما بیچارگان ملک خود را رها نکنیم و بیائیم باین ملکها۔

خلقیت ایران - در تعداد خلق ایران اختلاف زیادی است در جغرافیائی که در دست من است نوشته است ...... ۸۰۰۰۰۰ مینویسد خلقیت ایران را در جغرافیای دیگری ...... و در کتاب دیگری که معتبر است می نویسد - " اندوارد استوفی ایلچی انگلیز بطور تحقیق تخمین نموده بود عدد خلق ایران در سال ۱۸۶۸ عیسوی بموجب تعداد ذیل بوده " -

شهرنشینان	۱۰۰۰۰۰ ......
صحرانشینان	۱۷۰۰۰۰۰
اهالی دهات و قری	۱۲۰۰۰۰۰
کلاً	۴۴۰۰۰۰ ....

از آنجمله (هرچه بوده باشد) قریب نیمی ایرانی الاصل است و بقیه ترک است و کرد و عرب و یهود - زبان مردم ایران غالباً پارسی است و ترکی۔

تقسیم حکومتی - بجهة جریان حکومت و انتظام و انتساق ملک ایران منقسم شده است بچندین صوبه که هریک در تحت حکومت حاکمی است و این ملک بواسطه آنکه بخوبی صوبه جات و اضلاعش محدود و معین نیست لهذا نمیتوان بطور صحت اخبار

جغرافیای ایران

دادبخوانندگان و سے عمده صوبجاتش اینها است۔

جانب		صوبه	حاکم نشین	سایر شهرهای عظیمه
جانب بحر خزر	۱	استرآباد	استرآباد	
	۲	مازندران	ساری	بارفروش - آمل
	۳	گیلان	رشت	لاهیجان - انزلی
جانب ترکی	۴	آذربایجان	تبریز	اردبیل - اہار - خی یا خوی
	۵	عراق عجم	طهران	اصفهان - قم - همدان
	۶	خوزستان	دزفول	اهواز
جانب خلیج فارس	۷	فارس	شیراز	بوشهر - مرغاب
	۸	لارستان	لار	تارم
جانب شرق	۹	کرمان	کرمان	بندرعباس - بم
	۱۰	خراسان	مشهد	یزد - نیشاپور

شهرهاے عظیمه

تبریز - یکی از شهرهای عظیمه ایران است در وسط آذربایجان که بموجب یک جغرافیا ..... ۱ خلقیت دارد و بموجب کتاب دیگری ..... ۲۱ و هرچند که تباه است مگر نمبر اول است در تجارت زیرا که تمام مال التجاره هند و روس و ترکی داخل آن می شود۔

طهران - دار السلطنة ایران است که واقع شده در پایان دشتی ۱۲ میل در جنوب البرز و ۴ میل گرداگرد آن است و ..... ۵ خلقیت دارد۔ عظیم الشان ترین عمارات این شهر ارک پادشاه است در ایام تابستان دستگاه سلطنت ایران نشیمن گاه درمیان آتلال و جبال قریب طهران است جائی که میخوانندش "چمن سلطانیه"۔

مشهد - واقع شده است جانب شمال و مشرق خراسان و یکی از اماکن مقدسه ایران است۔

اعظم عمارات این شهر مسجدی است که دران واقع است قبر امام رضا که هرساله هزارها بزیارت می آیند این شهر تجارت گاه خوبی است و پارچه های ریسمانی و پشمین و ابریشمین بسیار خوب دران بافته می شود - خلقیت این شهر از هشتاد هزار الی صد هزار نفس است -

اصفهان - دارالسلطنه ایران بود تا سال ۱۷۹۸ عیسوی و واقع است برکنار زنده رود خلقیت این شهر ۶۰۰۰۰ نفس است و یکی از شهرهای عظیم الشان ایران بود - درایامی که در نقطه اوج معموریت بود ۲۴ میل گرداگرد آن بود و ۱۵۰۰ مسجد داشت و متعدد حمام و سراها وغیره اگرچه اکنون ویران و تباه بنظر می آید هنوز در کارهای دستکاری امتیازی دارد مثل ظروف طلا و نقره و آتش خانه و شمشیر و ظرف سفالین و شیشه وغیره و تجارت آن هم خوب است با هندوستان و ترکی و افغانستان -

یزد - یکی از شهرهائی است که بسیار عظمت دارد و بسبب بافتن پارچه های ریسمانی و پشمین و ابریشمین و خلقیت آن ۴۰۰۰۰ نفس است -

شیراز - مسقط الراس و مضجع پاک تابناک سعدی و حافظ است که از ازمنهٔ قدیمه معروف است بسبب مکانیت و محل وقوع آن چنانچه در وصفش گفته اند " شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم * عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است " واقع شده است درمیان کوهستان پارس و ۳ میل گرداگرد آن است و مشتمل است بر بهترین بازارهای ایران - خلقیت این شهر از ۲۵۰۰۰ الی ۴۰۰۰۰ نفس است - شراب و گلاب شیراز معروف جهان است - شیراز پای تخت خلفا بود و در اوج بلندی و معموریت ایستاده بود در عهد سال ۱۴ ع - خرابهای عظیم الشان پرسیپلیس

(تخت جمشید) پای تخت قدیم ممالک ایران واقع است چند میلی از جانب شمال شیراز۔

طرق و شوارع ۔ ایران را نه انهار قابل مسافرت است و نه ریلوی‌ها دارد (اگرچه میگویند که لاینهای تیلگراف کشیده اند العهدة علی الراوی۔ و شاهراه آن هم بسیار معدود است و مال التجاره آن فقط بواسطه کاروان حمل و نقل می شود۔

این فقرات بعد بموجب کتاب بسیار معتبر جدیدیست

فرمانروای حال ایران و اولادش

ناصرالدین ۔ شاه ایران بزاد در روز ۴ ماه سپتمبر ۱۸۲۹ عیسوی و پسر ارشد شاه محمد (محمد شاه) است که بر تخت پدر بر شد ۱۰ سپتمبر ۱۸۴۸ عیسوی۔

اولاد شاه مذکور (۱) **مظفرالدین** است ولی عهد که بزاد در سال ۱۸۵۰ عیسوی۔

(۲) **جلال الدوله** است که بزاد در سال ۱۸۵۳ عیسوی۔

شاه ایران که ملقب است به ۔ شاهنشاه ۔ در ممالک محروسه خود پادشاه مستقل کل مختار است و مالک جان و مال رعیت خود است ۔ و علاوه بر این این پادشاه را حق آن است که ولی عهد و جانشین خود را خود مقرر و معین سازد۔

چون تمام مداخل و خراج ملک بدست ایشان بوده بنابر این این سلاطین اخیر یعنی خاندان حال را قدرت آن بوده است که دولت گرانی از برای خود بر کنار گذارند چنانچه میگویند پادشاه موجود ۴ ملین استرلینگ که ۱/۴ کرور ایران بوده باشد موجود دارد که نیمی از آن الماس است که بزرگترین

همه دریای نور است و دیگر جواهراتی که بر تاج (یا جقه) او نصب است۔

پادشاه حال ایران چهارمین پادشاه است از خاندان قاجار که متصرف داشت تاج ایران را پس از آنکه جنگی خانگی واقع شد در ایران که بیش از ۱۵ سال طول کشید از ۱۷۷۹ الی ۱۷۹۴ تاریخ جلوس هر یک از این خاندان بانیموجب است۔

آقا محمد خان	(۱۷۹۴ عیسوی)	محمد شاه	(۱۸۳۵ عیسوی)
فتح علی شاه	(۱۷۹۷ عیسوی)	ناصر الدین شاه	(۱۸۴۸ عیسوی)

پادشاه ایران را قدرت و اختیار آن است که تغییر و تبدیل دهد رسم حال ایران در باب استقرار و تعیین جانشین و تاج خود را بخشد بهر یک از اولاد خود که بخواهد۔

حکومت و تربیت

وضع حکومت ایران بعینه وضع حکومت ترکی است یعنی دولت عثمانی ـ اساس تمام قوانین بر احکام قرآن نهاده و هر چند که اقتدار پادشاه را حد و غایتی نیست مگر تا اندازه ایست که بر خلاف شرایع مذهب اسلام نیست که درج افتاده است در کتاب مقدس رسول خدا و احادیث و اخبار او و تأویلات و تفاسیر - اولاد و جانشین او و علمای ملک۔

شاه بمنزلهٔ نایب پیغمبر است بهمین واسطه است که دعوی استحقاق حرمت میکند از رعیت خود۔

در تحت او جزئی حکومت واگذار است بیک وزارتی که قبل از این مشتمل بود بر دو وزیر بسیار بزرگ که یکی وزیر اعظم بود و دیگری امین الدوله یعنی خزینه دار دولت مگر در این ایام بسیار کم

جغرافیای ایران

یعنی تازگی منقسم شد به هفت شعبه و بلباس و وضع اهالی یوروپ - ولی تاکنون هم آن دو وزیر
نخستین در درجه و پایه نخستین اند و وزیر ملک قایض و کفیل تمام مهام امور خارجه سلطنت است
و سپه سالار سپاه ملک است به نیابت سلطان در غیاب سلطان و وزیر مالیه یا امین الدوله الحق
دفاتق است تمام امور داخله ملک و مالیات آنرا -

اکثر و اغلب خلق ایران مسلمان اند و تمام خوارج از اسلام در این ملک ۱۳۵۰۰۰ نفس می‌شوند
که مشتمل استند بر ارمنی و نصرانی و یهود و گبر یا پارسی - ارامنهٔ ایران تخمین شده ۴۲۶۰ خانوار اند
که ۲۶۰۳۵ نفس بوده باشند و نصرانی ها که هم از ذات ارمن کتلیک شامل اند و هم از ذات پروتستنت
که اولین ۳۵۰۰ خانوار است و دومین ۶۰۰ خانوار روی هم رفته ۴۱۰۰ خانوار یا ۲۰۵۰۰
نفس اند - یهود این ملک ۱۹۰۰۰ نفس است و پارسی این ملک ۱۲۰۰ خانوار یا ۹۰۱۰ نفس -

مسلمانان ایران شیعه هستند که در بعضی امور مذهبیه افتراق و اختلاف دارند با ساکنان ملک
عثمانی که آنها را میخوانند سُنّی - علمای ایران مشتمل اند بر چند ذات و صنف که عمده همه از آنها
مجتهد است که در تمام ملک چهار پنج نفر بیشتر نیست از آن مگر تعیین و استقرار مسند نشینی این صنف
باکسانی است که از همین صنف باشند و پادشاه را دخل و تصرفی در این باب نیست -
پس از این صنف در درجه شیخ الاسلام است که در هر شهری یکی هست و از حکومت مواجب دارد
و در تحت حکومت اینها سه صنف از عمال و کارگزاران مذهب هستند یکی متولی مساجد و مقامات
زیارت است دیگری موذن مساجد و دیگری مُلّا - (باید دانست که البته هیچ قومی نمیتوانند کاملاً
از حالات دیگران بخوبی آگاه شود و اختلاف زیادی در این بیانات هست زیرا که این نویسندگان

پرسیده یا شنیده اند و نوشته اند)- ارامنه را دو بیشاپ (کشیش) هست و هر دو در صفهان اند
وارامنه را بهیچ وجه کسی نمیتواند متعرض شود چراکه حامی دارند برخلاف یهود و گبر
بکلی خوار و ذلیل و در شکنجه اند-

تربیت در ملک ایران فی الجمله ترقی دارد بخصوص در میان اعالی ناس و مدرسه های متعدد هم
در ملک هست که مخارج آنها بار زعموم خلق است و عمده تحصیل اهل ایران تحصیل علوم دینیه و پارسی
و عربی است و چیز بسیار کمی هم علوم حکمت وغیره و از ان طرف تربیت خانگی و خفیه هم عام است
و بالجمله سوای ملک چین هیچ ملکی در مملکت اشیا در تربیت بمرتبه و پایه ایران نمیرسد-

مالیات و لشکر

آمدنی و مخارج این ملک بطور تخمین است زیراکه کاهی جمع و خرجی از مالیات و مخارج این ملک
چاپ نشده است که معلوم گردد- بالجمله از قراریکه در سال ۱۸۶۸ احساب کرده بودند از روی
رسیدات یا اسناد آمدنی ایران ۶۱۲۶۰ ۴۳ تومان بوده است که بعبارة آخری
۶۶۴ ۱۱۴۴۴ پوند و زانگریزی بوده باشد نقد علاوه برانچه جنس داده می شود که مشتمل است
برجو و گندم و برنج و ابریشم وغیره که روی هم ۵۰۰۸۰۰ ۵ تومان می شود یا ۳۰۳۳۴ ۲ پوند
جمله این هردو میشود ۴۹۱۲۵۰۰۰ تومان یا ۱۹۶۵۰۰۰ پوند- و مالیاتی که جنس است غالباً
نگاه داشته می شود بجهة لشکر و مخارج خود پادشاه و تمام این مالیات واگذار است بضباط
و عمال که بطور وجه معیّن و مبلغ خاصّی از هر یک از شهرها و دهات و محالات یا اضلاع میگیرند

باکمال تشدد و سختی و اجحاف وقریب تمام این بار گران بر گردن فقرا و اصناف مردم و
یعنی کارکنان رعیت پادشاه است وبخصوص آنها که مسلمان اند وآن مبلغی که از
نصارا و یهود و گبر می گیرند بسیار کم قدر است -

هرچند که مالیات ایران بسیار کم است مع ذلک زیاد می آید از مخارج آن از قراریکه
نوشته بودند در سال ۱۸۶۸ بدین موجب بوده

	تومان	پوند
مخارج لشکری و ملازمات آن	۳ ½ کرور	۷۰۰۰۰۰
مواجب شاهزادگان و اراکین و سایر چاکران دیوان	۱ ½	۳۰۰۰۰۰
وظایف علما وغیرهم مطلقاً	½	۱۰۰۰۰۰
مخارج خاصهٔ پادشاهی	۱	۲۰۰۰۰۰
مخارج متفرقه	۱	۲۰۰۰۰۰
بقیه که داخل خزانهٔ پادشاهی می شود	۱	۲۰۰۰۰۰
کلاً	۸ ½ کرور	۱۷۰۰۰۰۰ پوند

حکومت ایران را قرض نیست وزری که از سالهای دراز شاه ایران مقروض داده
بود بروس از بابت مخارج جنگ سال ۱۸۲۸ که مبلغ آن ۲۰۰۰۰۰ پوند (یک کرور)
بود امپراطور حال معاف کرد در سال ۱۸۵۶ -

لشکر ایران بموجب فهرست وزیر لشکر ۱۰۵۵۰۰ عدد است که از آن ۵۰۰۰ توپخانه است
و ۷۰۰۰۰ سرباز پیاده و ۳۰۵۰۰ سوار با نظام و بی نظام - از اینجمله فقط ثلثی مشغول

خدمت پادشاه اند و بالجمله در خدمت این عساکر ذیل مشغول و تیاراند -

توپخانه	۱۵۰۰	سوار بی نظام	۱۰۰۰۰
سرباز	۱۸۰۰۰	بانظام	۵۰۰

کلاً ۳۰۰۰۰

بقیه این سپاه (۱۰۵۵۰۰) فقط نگاهداشته شده است برای وقتی که بکار آید و سرباز وغیره که باین نحو لبسر می برند مأذون اند که در دهات و قرای خود بمانند و مشغول زراعت و دیگر کارها باشند و بهیچ وجه مشق هم نکنند و دیگر خدمات لشکری را هم بجا نیارند و همه این سپاه مامور اند که در زمان طلبیدن زیر لشکر حاضر باشند جمع آوری و ترتیب این سپاه چنین است که آنها را میگیرند از اضلاع و محالات و میان قبایل - مثلاً هر ضلعی باید چند فوج سرباز بدهد و هر قبیله یک فوج وگاهی دو فوج و هر ضلعی باید یک دسته از فوج را بدهد و سرداران سپاه را غالباً از رؤسای قبایل اختیار و انتخاب می کنند یا از اضلاع یعنی از همانجاهای که سرباز را میگیرند - یهود و نصارا و مجوس معاف استند از بودن سپاه و چاکری پادشاه -

مشاغل و تجارت

غالب خلق ایران مشغول اند بزراعت و صحراگردی - کارهای دستکاری مشتمل است بر بافتن و ساختن پارچه های ابریشمین و مخمل و قالین و پارچه های ریسمانی و پشمین و شال و چیت

جغرافیای ایران

و اسباب آتشخانه و تیغه شمشیر و گتلری و کاغذ و شیشه و ظروف سنگی و جواهر آلات و
اسباب چرمینه - عمده تجارت این ملک با روس است و استمبول و ترکستان و هندوستان -
امتعه که از ممالک یورپ و هند می آرند در این ملک قماش است و پارچه های ابریشمین
و ریسمان و قرمزی و شکر و چای و جواهرات و کتلری و ظروف چینی و بلور آلات و آهن
و برنج و مس و حلبی و کاغذ و نیل و اسباب آتش خانه و آنچه ازین ملک خارج می شود
ابریشم خام است و پنبه و تنباکو و تریاک و گندم و مازوج و پشم و کرک و روناس
و خشکبار و شال و بعضی از قسمهای چیت بجهة روس و ترکی - غایت تجارت ایران را
میتوان سرسری تخمین کرد به ۴۰۰۰۰۰۰ پوند - (۱۶ کرور ایرانی) در سال که از آن ۲۵۰۰۰۰۰ پوند
باید گفت قیمت مال التجارهٔ داخلهٔ آن است و ۱۵۰۰۰۰۰ پوند دیگر قیمت مال التجارهٔ خارجه
آن است و در این چند سال اخیر بقدر ۰۰۰۰۰۰ نقصان وارد آمده است در فقرهٔ اخیر
یعنی خارجهٔ ملک مذکور بواسطهٔ تباهی حاصل ابریشم (بسکه حاصل آن زیاد بود این نقصان
هم بر آن وارد آمد) - اکثر مال التجارهٔ ایران داخل می شود و فرود می آید در شهر تبریز
که تجارت گاه عمدهٔ عظیمی است مال التجارهٔ شمال هندوستان و سمرقند و بخارا و کابل
و بلوچستان را - در یکی از ریپرت های فرنچ نوشته است که در سال ۱۸۶۸ ع
مال التجارهٔ داخلهٔ ایران که از ممالک یورپ آمده بود داخل تبریز بقدر
۶۰۰۰۰۰۰ فرانس بود یعنی ۲۴۰۰۰۰۰ پوند و حال آنکه در سال ۱۸۴۰ فقط —
۴۰۰۰۰۰۰ فرانس بود یعنی ۱۶۰۰۰۰۰ پوند - تمام مال التجارهٔ یورپ که داخل تبریز

می شود و از استمبول می آید و از طرابزاند میگذرد و از انجا با کاروان حمل و نقل میشود۔
در شهر تبریز چند خانه از اهالی یوروپ هم هست که از انجمله کارخانه ایست یعنی جائی که تجارت
میکند شخصی موسوم "رالی" از اهالی روس که در سال ۱۸۳۷ عیسوی اساس نهاده شد
و در سال ۱۸۷۱ اوضاعش برهم خورد۔ چونکه این کارخانه مدتی را حریفی در مقابل
نداشت تقریباً تمام تجارت ایران با یوروپ بدست آن بود۔ تجارت ایران با انگلند
انچه بخط مستقیم است بسیار اندک است چنانچه در هر یک از این پنج سال ۱۸۶۹ الی
۱۸۷۳ قیمت مال التجارهٔ ایران با نگلند و مال التجارهٔ انگلند با یران بموجب ذیل بود۔

مال التجارهٔ انگلند بایران	مال التجارهٔ ایران بانگلند	
پوند	پوند	
۱۶۹۸۵		۱۸۶۹
۱۵۵۵۶	۱۳۵۷۹	۱۸۷۰
۸۸۴۸	۴۰۸۶۳	۱۸۷۱
۲۳۸۱۱	۴۷۶۷	۱۸۷۲
۴۶۸۵۳	۱۰۹۹۱	۱۸۷۳

و مال التجارهٔ ایران بانگلند در سال ۱۸۷۳ اکثر مازوج بود که قیمت آن ۱۰۵۹۷ پوند
شد و مال التجارهٔ انگلند بایران چهلواری بود بقیمت ۳۹۱۸۰ پوند۔

تاریخ

مملکت ایران که در این زمان کلّی گمنام است به نسبت سایر ممالک دنیا مین وقتی از اوقات حکمرانی و دارائی داشت بر بسیاری از ممالک و طوایف جهان - باید دانست که هرچند در میان سلطنت ها سلطنت ایران بسیار قدیمی است و اعم ازاین که بوده یا نبوده هرچه بوده شکی نیست که تاریخ بسیار قدیم ایران مشحون است بر بعضی بلکه بسیاری از واقعات آمیخته با افسانه و شکی نیست که سلطنت هر ملکی در آغاز جهان با آنکه بسیار نامی بوده مشتمل نبوده است بر مملکت بسیار وسیعی و دولت بسیار گزافی بلکه بالنسبه با آن زمن بسیار عظمت داشته لهذا چیزی یعنی نوشته از خارج در دست ما نیست که تقویت کند دعوی ما را ولی نوشتجات خارجه که تقویت میکند ما را در تاریخ قدیم ایران یعنی نه زمان مه آبادیان یا پیشدادیان بلکه عهد کیان نوشتجات یونانیان و تورات است - بالجمله ڈاکٹر اهمیت در جغرافیای قدیم خود از بابت تاریخ مِدیا می نویسد که " تاریخ مدیا بسیار مبهم و در پرده خفاست و یکی از نویسندگان یونان موسوم کتسیاس تفصیلی داده است از نام متعدد سلاطین قبل از سیروس (یعنی کیخسرو) که اوّلین آنها اربَسِس نام داشته مگر یکی دیگر از نویسندگان بسیار معروف که نام او هرودتس است فقط چهار نفر از سلاطین را ذکر کرده که نخستین ایشان دِیُسِس بوده است (یعنی کیقباد) که آغاز سلطنت او در سال ۸۰۱ قبل از مسیح بود " پس مینویسد که تاریخ معتبر مدیا شروع میشود از زمان سلطنت سیازرِیس (یعنی کیکاوس) ۶۳۴ ق م که واقعات عظیمه ایام سلطنتش تنازع با اهالی توران بود و بعضی از توابع اشیا مینار که در آنوقت داخل ملکی محسوب بود موسوم به نگروس و گرفتن نینوا وغیره سعی بلیغی نمود که حاصل آرد دارائی و تفوقی را که سلطنت اسیریا را

بود بر ممالک غربی اشیا - باجمله در عهد سلطنت کیخسرو بود در سال ۵۵۸ قبل از مسیح که پارس یعنی ایران
و مدیا یکی شده در تحت دارای یک پادشاه بالاستقلال در آمد و از این زمان مورخین یونان روم
نوشته اند و اکنون بدریافت زیادی نویسندگان فرنگ را هم عقیده این است که در این زمان کوس
مملکت ایران در نقطهٔ حقیقی اوج و بلندی رسیده بود و مختصر این است که داکتر اسمیت که معتبر
ترین نویسندگان انگلستان است در جغرافیای قدیم خود این اراضی و ممالک ذیل را در آن فصلی
نوشته و شامل کرده است که حدود حدود ایران را نوشته و باین نحو می‌نویسد "اضلاع یا صوبجات
ممالک ایران" (۱) فارس (۲) سوسیانه یعنی خوزستان (۳) مدیا (۴) اریانه یعنی
هرات و در این صوبه شامل است کرمان و تمام خراسان و افغانستان و کابل وغیره -
(۵) اضلاع شمالی که مشتمل است بر مازندران و استرآباد و بلخ و بخارا و ترکستان و سمرقند
و خجند و بعد از ان هندوستان و تبت و تاتار و قسمت بسیاری از سیبریا را هم در ایران
شامل کرده است یعنی در همان فصل نوشته و تاریخی که ما از ان نوشته ایم مختصری
می نویسد که چون کیخسرو بر تخت بر آمد اتحاد داد ایرانیان قدیم و اهلی ایران را که
در حدود شرقی ملک مذکور سکونت داشتند با اهل مدیا که گمان رفته است از
جانب ولگا آمده بودند و بغایت ترقی کرده بودند در علم و دانش و کمال و هنر و همچنین
در لشکرکشی و جنگ جوئی و دلبرداری این دو قوم و دو لشکر تمام ممالک مغرب اشیا را
مسخر ساخت سوای ملک عربستان که از انهم فی الجمله را در اطاعت خود آورده بود -
جانشینان او یعنی کسانیکه پس از او آمدند مسخر ساختند قسمتی از شمال افریقا و جنوب یورپ را

در روزگاری درزد و خورد بودند با یونانیان مگر فتحمند و منصور نشدند و ملک قدیم ایران
آخر شد و انقراض یافت در عهد سلطنت دارا که اسکندر رومی او را مغلوب ساخت
در سال ۳۳۱ قبل از مسیح - سلطنت دیگری برپا شد و مملکت دیگری اساس نهاده گشت
از نو قریب یکصد سال بعد از ان موسوم به دولت پرثیا که مملکت عظیمی را در تصرف
داشت - در بین صد سال هفتم عیسوی این ملک بدست اعراب درافتاد و در تحت
حکومت خلفای عرب درآمد و در صد سال چهاردهم عیسوی امیر تیمور تاتاری برآن
تاخت آورد و در سال ۱۷۲۲ افغانان حمله برآن آوردند ولیکن ۱۴ سال بعد از ان
نادرشاه افغانان را تباه ساخت و وحشت و هراس انداخت از تیغ خود تا بملک
هندوستان - چون مرگ او در رسید در سال ۱۷۷۹ یکی از سران سپاهش حکومت
افغانستان را اساس نهاد در طرف مشرق حالکونی که دیگری حدود مغربی را گرفت
و برپای نمود این سلطنت حال ایران را ولیکن حدود این ملک بدرستی و کما کان معین
و مشخص نیست و لهذا فی الجمله بی نظم و نسق بی بند و بست هست مگر این تاریخ تا سی سال
قبل نوشته و در این بین حد و حدودی مقرر کردند از برای ایران چنانچه
جنگ افغانستان وغیره که واقع شد حدود ایران معین گشت - نام قدیم این مملکت
وسیع را موسی علیه السلام نهاد ایلم چنانچه در تورات ذکر شده و یونانیان نامیدندش
پرشیا ولی ساکنان خودش از زمانهٔ قدیم الی الآن ایرانش میخوانند -
آثار قدیمه - از جمله آثار قدیمهٔ ایران یکی خرابهای تخت جمشید هست که یونانیان

میخوانندش پرسپلیس و یکی از شهرهای عظیمه و پای تخت سلاطین ایران زمین بوده
این عمارت قریب سی میل دور در جانب شمال شیراز در پایان دشت وسیعی واقع گشته
دیگر بعضی مخروبه ها هست در دشت مرغاب که گمان رفته است که از بقایای شهر
پسرگدی است که کیخسرو ساخته است و مدفن او هم در آنجا واقع است و معروف نیست
که این شهر را ساخت بیادگار ظفری که یافته بود برا اهالی مدیا - همدان احتمال
کلی میرود که همان اگمتنا است که در تورات ذکر شده که در آنجا قبور مردشیا
و اپستر واقع است و نیز ویرانه های شوشا و سوس هست در خوزستان که یکی
از آنها البته باید قصر شوشا باشد که در تورات هست ذکر آن -

تمام شد کتاب جغرافیای عالم بطور اجمال
یعنی چند مملکت یورپ و ایران بترجمه و تصحیح
میرزا اسمعیل المتخلص به دردی بتاریخ دهم
شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۰ هجری
باهتمام میرزا زین العابدین شیرازی
در دار الطبع سرکار عالی
بزیور طبع
آراسته گردید
فقط

نامی است که مرغاب

میخوانند

هگمتنه

LĀLĪ-I-MANZŪMAH



Price, 12 Annas

LAALI MANZUMA

لآلی منظومہ

منتخبہ

ریورنڈ ایڈورڈ سیل صاحب

بی ۔ ڈی ۔ ام ۔ آر ۔ اے ۔ یس

فلو آف دی مدراس یونیورسٹی

برائے افادہ متعلمانِ فارسی خوانانِ مدراس

در مطبع نظام المطابع مدراس مطبوع گردید

سپتمبر ۱۹۰۲ع

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

بر اربابِ فکرِ رسا و اصحابِ فہم و ذکا ظاہر و باہر باد کہ طالبانِ علمِ انگریزی را فرصتِ
خواندنِ کتبِ مطوّلهٔ متداوله من اوّله الی آخره دست نمید ہد و زمانِ مقرری برائے
تحصیلِ کتب آن قدر نیست کہ خواندنِ مطوّلات امکان دارد بنا بران من پڈورڈ سیل
منتظمِ مدرسهٔ مدارس از چند کتبِ منظومهٔ متداوله منظومهٔ قدرے بطریقِ انتخاب فراہم نمودم
و بابِ سہولت بروی متعلّمان کشودم تا ایشان برؤیّهٔ کتبِ مختلفه اطّلاعی بہم رسانند
و از تاسّیِ ما لا یُدرَک کُلّه لا یُترَک کُلّه باز نمانند و قبلِ کلامِ اساتذهٔ جہابذه تذکرهٔ بتفصیل
شطرے از احوالِ کسبِ استعداد و لیاقت و نبذے از سیر و سیاحتِ ایشان و بیانِ
سالِ تولّد و مسقط الرّاس و دیگر حالاتِ ایشان حوالهٔ خامه نمودم۔

سعدی

اسمش شیخ مصلح الدّین المتخلّص به سعدی افصح المتکلّمین و املح المتاخّرین و المتقدّمین

است و یکی از ارکانِ اربعۂ ملکِ فصاحت و بلاغت است۔ درسنِ ششصد و ہشتاد و نہ ہجری
مطابقِ سنِ یک ہزار و یکصد و نود و نہ عیسوی در گلزمینِ شیراز کسوتِ حیات در کشید
و والدِ ماجدِ شیخ منصبی بزرگ و مرتبۂ سترگ در فارس داشت۔ دولتشاہ سمرقندی
نوشتہ کہ عمرِ جنابِ شیخ بہ یک صد و دو سالگی رسیدہ بود و بعضے مورخان قائلِ یک صد و بیست
گردیدہ۔ و سی سال در طالب العلمی صرف کردہ و سی سالِ دیگر بسیر و سیاحت مشغول و تحصیل
معارف کردہ چنانچہ خود می نویسد بیت در اقصائی عالم بگشتم بسے + بسر بردم
ایام با ہر کسے + تمتع ز ہر گوشۂ یافتم + ز ہر خرمنے خوشۂ یافتم + و باقی عمر در خارج
شیراز در بقعۂ منزوی و مرجعِ افاضل بودہ بعبادت و ریاضت گزاردہ۔ و اکثر مریدان
بدیدنِ او می آمدند و اطعمۂ لذیذ بخدمتِ شیخ ہدیہ می آوردند بعد از سیر شدن از انہا تتمہ
و بقیہ را در سفرہ نہادہ از زنبیلی آویختی کہ خارکشانِ شیراز در وقتِ عبور از انجا خوردندے
و جنابِ شیخ در بغداد از شیخ ابو الفرح بن جوزی اکتسابِ علومِ متنوعہ کرد و از شیخ عبد القادر
گیلانی علمِ تصوف آموخت و ہمراہِ ایشان حج گزارد۔ و بعضے گویند در طریقۂ سلوک از مریدانِ
شیخ شہاب الدین سہروردی است۔ و در عہدِ التمش کہ شاہِ دہلی بود واردِ ہندوستانِ
جنت نشان گردید۔ و اول کسے است کہ در زبانِ ریختہ شعر گفتہ و شہرۂ زبان میدانست
و لطایف کلام او بنوایت مشہور است چنانچہ در وقتِ سیاحت واردِ تبریز گردید بحمامی
در آمد کہ خواجہ ہمام و پسرش آنجا بودند خواجہ ہمام از دیدنش ناخوش شدہ از شیخ پرسید از کجائی
و در چہ طریق قدم فرسائی شیخ فرمود از خاکِ شیراز و با سخن از ان دمسازم گفت سبحان اللہ

شیرازی درین شهر از سگ بیشتر است. شیخ بدیهه فرمود بخلاف ولایت ما که در انجا
تبریز از سگ کمتر است. غرض ظهور شیخ سعدی در زمان اتابک سعد بن زنگی ست و
باین سبب سعدی تخلص نهاده. و در شیراز در سن ششصد و نود و یک ۶۹۱ هجری ازین دار فنا
بعالم بقا شتافته در بقعهٔ خود مدفون گشت چنانچه ازین نظم تاریخ برمی آید **نظم**

شب آدینه بود و ماه شوال * ز تاریخ عرب خ ص ا سال * همای روح پاک شیخ سعدی *
بیفشاند از غبار تن پر و بال * **ایضاً** ۶۹۱ همای روح پاک شیخ سعدی * چو در
پرواز شد از روی اخلاص * مه شوال بود و روز جمعه * که در دریای رحمت گشت غواص *
یکی پرسید سال فوت گفتم * ز خاصان بود از ان تاریخ شد خاص * ۶۹۱

حکایت در معنی شفقت بر رعیت

شنیدم که فرماندهی دادگر — قبا داشتی هر دو روی آستر
یکی گفتش ای خسرو نیک روز — قبایی ز دیبای چینی بدوز
بگفت این قدر ستر و آسایش است — وزین بگذری زیب و آرایش است
نه از بهر آن می ستانم خراج — که زینت کنم بر خود و تخت و تاج
چو همچون زنان حله در تن کنم — بمردی کجا دفع دشمن کنم
مرا هم ز صد گونه آز و هواست — ولیکن خزینه نه تنها مراست
خزاین پر از بهر لشکر بود — نه از بهر آیین و زیور بود
سپاهی که خوشدل نباشد ز شاه — ندارد حدود ولایت نگاه

چو دشمن خر روستائی برد / ملک باج و ده یک چرا می‌خورد

مخالف خرش برد و سلطان خراج / چه اقبال ماند در آن تخت و تاج

مروت نباشد بر افتاده زور / برد مرغ دون دانه از پیش مور

رعیت درخت است اگر پروری / بکام دل دوستان برخوری

به بی رحمی از بیخ و بارش مکن / که نادان کند حیف بر خویشتن

کسان برخورند از جوانی و بخت / که بر زیردستان نگیرند سخت

اگر زیر دستی درآید ز پای / حذر کن ز نالیدنش بر خدای

چو شاید گرفتن به نرمی دیار / به پیکار خون از مسامی میار

بمردی که ملک سراسر زمین / نیرزد که خونی چکد بر زمین

گفتار

مها زورمندی مکن بر کهان / که بر یک نمط می نماند جهان

سر پنجهٔ ناتوان بر مپیچ / که گر دست یابد بر آید به هیچ

مبر گفتمت پای مردم ز جای / که عاجز شوی گر درآئی ز پای

دل دوستان جمع بهتر که گنج / خزینه تهی به که مردم برنج

مینداز در پای کار کسی / که افتد که در پایش افتی بسی

تحمل کن ای ناتوان از قوی / که روزی تواناتر از وی شوی

بهمت برآر از ستیزنده شور / که بازوی همت به از دست زور

لب خشک مظلوم را گو مخند / که دندان ظالم بخواهند کند

ببانگ دهل خواجه بیدار گشت / چه داند شب پاسبان چون گذشت

خورد کاروانی غم بار خویش / نسوزد دلش بر خر پشت ریش

گرفتم کز افتادگان نیستی / چو افتاده بینی چرا ایستی

برینت بگویم یکی سرگذشت / که سستی بود زین سخن درگذشت

حکایت در معنی رحمت بر ناتوان در حال توانائی

چنان قحط سالی شد اندر دمشق / که یاران فراموش کردند عشق

چنان آسمان بر زمین شد بخیل / که لب تر نکردند زرع و نخیل

بخوشید سرچشمهای قدیم / نماند آب جز آب چشم یتیم

نبودی بجز آه بیوه زنی / اگر بر شدی دودی از روزنی

چو درویش بی برگ دیدم درخت / قوی بازوان سست و درمانده سخت

نه بر کوه سبزی نه در باغ شخ / ملخ بوستان خورد و مردم ملخ

در آن حال پیش آمدم دوستی / ازو مانده بر استخوان پوستی

شگفت آمدم کو قوی حال بود / خداوند جاه و زر و مال بود

بدو گفتم ای یار پاکیزه خوی / چه درماندگی پیشت آمد بگوی

بغرید بر من که عقلت کجاست / چو دانی و پرسی سوالت خطاست

نبینی که سختی بغایت رسید / مشقت بحد نهایت رسید

نه باران همی آید از آسمان — نه بر می رود دود فریاد خوان

بدو گفتم آخر ترا باک نیست — کُشد زهر جائیکه تریاک نیست

گر از نیستی دیگری شد هلاک — ترا هست بط را ز طوفان چه باک

نگه کرد رنجیده در من فقیه — نگه کردنِ عالم اندر سفیه

که مرد ار چه بر ساحلست ای رفیق — نیاساید و دوستانش غریق

من از بی نوائی نیم روی زرد — غم بی نوایان دلم خسته کرد

نخواهم که بیند خردمند ریش — نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش

بحمد الله ار چه ز ریش ایمنم — چو ریشی به بینم بلرزد تنم

منغص بود عیش آن تندرست — که باشد به پهلوی بیمار سست

چو بینم که درویش مسکین نخورد — بکام اندرم لقمه زهرست و درد

یکی را بزندان درش دوستان — کجا ماندش عیش در بوستان

حکایت

گزیری بچاهی در افتاده بود — که از هول او شیر نر ماده بود

بد اندیش مردم بجز بد ندید — بیفتاد و عاجز تر از خود ندید

همه شب ز فریاد و زاری نخفت — یکی بر سرش کوفت سنگی و گفت

تو هرگز رسیدی بفریاد کس — که میخواهی امروز فریاد رس

همه تخم نامردمی کاشتی — ببین لاجرم بر که برداشتی

که بر جان ریشت نهد مرهمی — که دلها ز ریشت بنالد همی
تو با ما همی چاه کندی براه — بسر لاجرم در فتادی بچاه
دو کس چه کنند از پی خاص و عام — یکی نیک محضر دگر زشت نام
یکی تا کند تشنه را تازه حلق — دگر تا بگردن در افتند خلق
اگر بد کنی چشم نیکی مدار — که هرگز نیارد گز انگور بار
نپندارم ای در خزان کشته جو — که گندم ستانی بوقت درو
درخت زقوم ار بجان پروری — مپندار هرگز کزو بر خوری
رطب نارد چوب خرزهره بار — چه تخم افگنی بر همان چشم دار

حکایت

قزل ارسلان قلعهٔ سخت داشت — که گردن بالوند بر می فراشت
نه اندیشه از کس نه حاجت بهیچ — چو زلف عروسان رهش پیچ پیچ
چنان نادر افتاده در روضه — که در لاجوردی طبق بیضه
شنیدم که مردی مبارک حضور — بنزدیک شاه آمد از راه دور
حقائق شناسی جهان دیده — هنرمندی آفاق گردیده
بگفتند یکی قلعهٔ خرم است — ولیکن نپندارمش محکم است
نه پیش از تو گردن کشان داشتند — دمی چند بودند و بگذاشتند
نه بعد از تو شاهان دیگر برند — درخت امید ترا بر خورند

ز دوران ملک پدر یاد کن — دل از بند اندیشه آزاد کن

چنان روزگارش بکنجی نشاند — که بر یک نفس زش تصرف نماند

چو نومید ماند از همه چیز و کس — امیدش بفضل خدا ماند و بس

بر مرد هشیار دنیا خس است — که هر مدتی جای دیگر کس است

حکایت در ثمرهٔ نکوکاری

کسی دید در خواب صدر خجند — که خاری ز پای یتیمی بکند

همیگفت و در روضها می چمید — کزان خار بر من چه گلها دمید

مشو تا توانی ز رحمت بری — که رحمت برندت چو رحمت بری

چو انعام کردی مشو خود پرست — که من سرورم دیگری زیردست

اگر تیغ دورانش انداخت ست — نه شمشیر دوران هنوز آخت ست

چو بینی دعاگوی دولت هزار — خداوند را شکر نعمت گذار

که چشم از تو دارند مردم بسی — نه تو چشم داری بدست کسی

کرم خوانده ام سیرت سروران — غلط گفتم اخلاق پیغمبران

حکایت کریم تنگدست با سائل

یکی را کرم بود و قوت نبود — کفافش بقدر مروت نبود

که سفله خداوند هستی مباد — جوانمرد را تنگدستی مباد

کسی را که همت بلند اوفتد — مرادش کم اندر کمند اوفتد

چو سیلاب ریزان که بر کوهسار ‏ نگیرد همی بر بلندی قرار

نه در خورد سرمایه کردی کرم ‏ تنک مایه بودی ازین لاجرم

برش تنگدستی دو حرفی نبشت ‏ که ای خوب فرجام فرخ سرشت

یکی دست گیرم بچندین درم ‏ که چندیست تا من بزندان درم

بچشم اندرش قدر چیزی نبود ‏ ولیکن بدستش پشیزی نبود

ق

بخصمان بندی فرستاد مرد ‏ که ای نیک نامان آزاد مرد

بدارید چندی کف از دامنش ‏ وگر میگریزد ضمان بر منش

وز انجا بزندان در آمد که خیز ‏ وزین شهر تا پای داری گریز

چو گنجشک در باز دید از قفس ‏ قرارش نبود اندر یک نفس

چو باد صبا زان زمین سیر کرد ‏ نه سیری که بادش رسیدی بگرد

گرفتند حالی جوانمرد را ‏ که حاصل کنی سیم یا مرد را

چو بیچارگان راه زندان گرفت ‏ که مرغ از قفس رفته نتوان گرفت

شنیدم که در حبس چندی بماند ‏ نه رقعه نبشت و نه فریاد خواند

زمانها نیاسود و شبها نخفت ‏ برو پارسایی گذر کرد و گفت

نپندارمت مال مردم خوری ‏ چه پیش آمدت تا بزندان دری

بگفتا که هان ای مبارک نفس ‏ نخوردم بحیلت گری مال کس

یکی ناتوان دیدم از بند ریش ‏ خلاصش ندیدم بجز بند خویش

ز پیرم به نزدیک دانش پسند — من آسوده و دیگری پای بند
بمرد آخر و نیک نامی نبرد — زهی زندگانی که نامش نمرد
تن زنده دل خفته در زیر گل — به از عالمی زنده و مرده دل
دل زنده هرگز نگردد هلاک — تن زنده دل گر بمیرد چه باک

حکایت در معنی صید کردن دلها باحسان

به ره در یکی پیشم آمد جوان — بتک در پیش گوسفندی دوان
بدو گفتم این ریسمانست و بند — که می آرد اندر پیت گوسپند
سبک طوق و زنجیر از و باز کرد — چپ و راست پوئیدن آغاز کرد
بره همچنان در پیش میدوید — که جو خورده بود از کف مرد و خوید
چو باز آمد از عیش و بازی بجای — مرا دید و گفت ای خداوند رای
نه این ریسمان می برد با منش — که احسان کمندیست در گردنش
بلطفی که دیدست پیل دمان — نیارد همی حمله بر پیلبان
بدان را نوازش کن ای نیکمرد — که سگ پاس دارد چو نان تو خورد
بران مرد کندست دندان یوز — که مالد زبان بر پنیرش دو روز

حکایت عابد بخیل

شنیدم که مردیست پاکیزه بوم — شناسا و رهرو در اقصای روم
من و چند سالوک صحرا نورد — برفتیم قاصد بدیدار مرد

سر و چشم هر یک ببوسید و دست / به تمکین و عزت نشاند و نشست

زرش دیدم و زرع و شاگرد و رخت / ولی بی‌مروت چو بی بر درخت

به لطف و کرم گرم رو مرد بود / ولی دیگدانش قوی سرد بود

همه شب نبودش قرار و هجوع / ز تسبیح و تهلیل و ما را ز جوع

سحرگه میان بست و در باز کرد / همان لطف دوشینه آغاز کرد

یکی بذله شیرین خوش طبع بود / که با ما مسافر درین ربع بود

مرا بوسه گفتا به تصحیف ده / که درویش را توشه از بوسه به

به خدمت منه دست بر کفش من / مرا نان ده و کفش بر سر بزن

باایثار مردان سبق برده اند / نه شب زنده داران که دل مرده اند

همی دیدم از پاسبان تتار / دل مرده و چشم شب زنده دار

کرامت جوانمردی و نان دهیست / مقالات بیهوده طبل تهیست

قیامت کسی باشد اندر بهشت / که معنی طلب کرد و دعوی بهشت

به معنی توان کرد دعوی درست / دم بی قدم تکیه گاهیست سست

حکایت در معنی تواضع نیک مردان

شنیدم که فرزانهٔ حق پرست / گریبان گرفتش یکی زنده مست

ازان تیره دل مرد صافی درون / قفا خورد و سر برنکرد از سکون

یکی گفتش آخر نه مردی تو نیز / تحمل دریغست ازین بی تمیز

شنید این سخن مرد پاکیزه خوی / بدو گفت زین نوع با من مگوی

درد دستِ نادان گریبانِ مرد / که با شیرِ جنگی سگالد نبرد

ز هشیارِ عاقل نزیبد که دست / زند در گریبانِ نادانِ مست

هنرور چنین زندگانی کند / جفا بیند و مهربانی کند

حکایت خواجهٔ نکوکار و بندهٔ نافرمان

بزرگی هنرمندِ آفاق بود / غلامش نکوهیده اخلاق بود

ازین خفرقی موی بالیده‌ای / بدی سرکه در روی مالیده‌ای

چو ثعبانش آلوده دندان به زهر / گرو برده از زشت رویانِ شهر

مدامش بروی آب چشمِ سبل / دویدی ز بوی پیاز بغل

گره وقتِ پختن بر ابرو زدی / چو پختند با خواجه زانو زدی

دمادم بنان خوردنش همنفس / وگر مردی آبش ندادی بکس

نه گفت اندرو کار کردی نه چوب / شب و روز ازو خانه در کند و کوب

گهی خار و خس در ره انداختی / گهی ماکیان در چه انداختی

ز سیماش وحشت فراز آمدی / نرفتی بکاری که باز آمدی

کسی گفت ازین بندهٔ بدخصال / چه خواهی ادب یا هنر یا جمال

نیرزد وجودی بدین ناخوشی / که جورش پسندی و بارش کشی

منت بندهٔ خوبِ نیکوسیر / بدست آرم این را بنخاس بر

وگر یک سپنج آورد سر به پیچ — گرانست اگر راست خواهی بسیچ

شنید این سخن مرد نیکو نهاد — بخندید کای یار فرخ نژاد

بد است این پسر طبع و خویش ولیک — مرا از وی طبیعت شود خوی نیک

چو زو کرده باشم تحمل بسی — توانم جفا بردن از هر کسی

مروت ندانم که بفروشمش — بدیگر کسی عیب بر گویمش

چو من در بلایش تحمل کنم — بسی به کنم گر تحول کنم

چو خود در پسندی کسی را پسند — تو در زحمتی دیگری را مپسند

تحمل چو زهرت نماید نخست — ولی شهد گردد چو در طبع رست

حکایت لقمان حکیم با بغدادی

شنیدم که لقمان سیه فام بود — نه تن پرور و نازک اندام بود

یکی بنده خویش پنداشتش — به بغداد در کار گل داشتش

بسالی سرایی بپرداختش — کس از بنده خواجه نشناختش

چو پیش آمدش بنده رفته باز — ز لقمانش آمد نهیبی فراز

بپایش در افتاد پوزش نمود — بخندید لقمان که پوزش چه سود

بسالی ز جورت جگر خون کنم — بیک ساعت از دل بدر چون کنم

ولی هم ببخشایم ای نیک مرد — که سود تو ما را زیانی نکرد

تو آباد کردی شبستان خویش — مرا حکمت و معرفت گشت بیش

غلامیست در خیمم ای نیکبخت
که فرمانبرش وقتها کار سخت

دگر ره نیازارش سخت دل
چو یاد آیدم سختی کار گل

هر آنکس که جور بزرگان نبرد
نسوزد دلش بر ضعیفان خرد

چنین گفت بهرام شه با وزیر
که دشخوار با زیردستان مگیر

گر از حاکمان سختت آید سخن
تو بر زیردستان درشتی مکن

حکایت پارسا و بربط‌زن

یکی بربطی در بغل داشت مست
بشب در سر پارسائی شکست

چو روز آمد آن نیکمرد حلیم
بر سنگدل برد یکمشت سیم

که دوشینه معذور بودی و مست
ترا و مرا بربط و سر شکست

مرا به شد آن زخم و برخاست بیم
ترا به نخواهد شد الا به سیم

ازین دوستان خدا بر سر اند
که از خلق بسیار بر سر خورند

حکایت

یکی آهنین پنجه در اردبیل
همی بگذرانید بیلک ز بیل

نمد پوشی آمد بجنگش فراز
جوانی جهان سوز پیکار ساز

بپرخاش جستن چو بهرام گور
کمندی بکتفش بر از خام گور

به پنجاه تیر خدنگش بزد
که یک چوبه بیرون نرفت از نمد

دلاور درآمد چو دستان گرد
بخم کمندش درآورد و برد

به لشکرگهش بر در خیمه دست — چو دزدان خونی به گردن به بست

شب از غیرت و شرمساری نخفت — سحرگه پرستاری از خیمه گفت

تو کاهن بناوک بدوزی و تیر — نمدپوش را چو فتادی اسیر

شنیدم که میگفت و خون میگریست — ندانی که روز اجل کس نزیست

من آنم که در شیوهٔ طعن و ضرب — برستم در آموزم آداب حرب

چو بازوی بختم قوی حال بود — سطبری ببیلم نمد می نمود

کنونم که در پنجه اقبال نیست — نمد پیش تیرم کم از بیل نیست

بروز اجل نیزه جوشن درد — ز پیراهن بی اجل نگذرد

کرا تیغ قهر اجل در قفاست — برهنه است اگر جوشنش چندلاست

ورش بخت یاور بود هر پشت — برهنه نشاید بساطور کشت

نه دانا بسعی از اجل جان ببرد — نه نادان بناساز خوردن بمرد

حکایت کرگس و زغن

چنین گفت پیش زغن کرگسی — که نبود ز من دوربین‌تر کسی

زغن گفت ازین در نشاید گذشت — بیا تا چه بینی در اطراف دشت

شنیدم که مقدار یک روزه راه — بکرد از بلندی به پستی نگاه

چنین گفت دیدم گرت باور است — که یکدانه گندم بهامون بر است

زغن را نماند از تعجب شکیب — ز بالا نهادند سر در نشیب

چو کرگس بر دانه آمد فراز / برو بر به پیچید قیدی دراز

ندانست از آن دانه خوردنش / که دهر افکند دام در گردنش

نه آبستن دُر بود هر صدف / نه هر بار شاطر زند بر هدف

زغن گفت از آن دانه دیدن چه سود / چو بینائی دام خصمت نبود

شنیدم که میگفت و گردن به بند / نباشد حذر با قدر سودمند

اجل چون بخونش برآورد دست / قضا چشم باریک بینش ببست

در آبی که پیدا نه دارد کنار / غرور شناور نیاید بکار

حکایت

مرا حاجی شانهٔ عاج داد / که رحمت بر اخلاق حجاج باد

شنیدم که باری سگم خوانده بود / که از من بنوعی دلش مانده بود

بینداختم شانه کین استخوان / نمی بایدم دیگرم سگ مخوان

مپندار چون سرکهٔ خود خورم / که جور خداوند حلوا برم

قناعت کن ای نفس بر اندکی / که سلطان و درویش بینی یکی

چرا پیش خسرو بخواهش روی / چو یکسو نهادی طمع خسروی

وگر خود پرستی شکم طبله کن / در خانهٔ این و آن قبله کن

گفتار اندر صبر بر ناتوانی بامید بهروزی

کمالست در نفس مرد کریم / گرش زر نباشد چه نقصان و بیم

مپندار اگر سفله قارون شود — که طبع لئیمش دگرگون شود

وگر در نیابد کریم پیشه نان — نهادش توانگر بود همچنان

سخاوت زمین است و سرمایه زرع — بده کاصل خالی نباشد ز فرع

خدایی که از خاک مردم کند — عجب دارم ار مردمی گم کند

ز نعمت نهادن بلندی مجوی — که ناخوش کند آب استاده بوی

ببخشندگی کوش کآب روان — بسیلش تفقد کند آسمان

گر از جاه و دولت بیفتد لئیم — دگر بار نادر شود مستقیم

وگر قیمتی گوهری غم مدار — که ضایع نگرداندت روزگار

کلوخ ار چه افتاده باشد براه — نبینم که در وی کند کس نگاه

وگر خرده زر ز دندان گاز — بیفتد بشمعش بجویند باز

بدر میکنند آبگینه ز سنگ — کجا ماند آئینه در زیر زنگ

پسندیده و نغز باید خصال — که گاه آید و که رود جاه و مال

حکایت در حفظ اسرار

تکش با غلامان یکی راز گفت — که این را نباید بکس باز گفت

بسالی نیامد ز دل بر دهان — بیک روز شد منتشر در جهان

بفرمود جلاد را بی دریغ — که بردار سرهای اینان بتیغ

یکی زان میان گفت و زنهار خواست — مکش بندگان کین گنه از تو خاست

تو اول نبستی که سرچشمه بود — چو سیلاب شد پیش بستن چه سود

تو پیدا مکن راز دل بر کسی — که او خود بگوید بر هر کسی

جواهر بگنجینه داران سپار — ولی راز را خویشتن پاسدار

سخن تا نگوئی برو دست هست — چو گفته شود یابد او بر تو دست

سخن دیو بندیست در چاه دل — ببالای کام و زبانش مهل

توان باز دادن ره نره دیو — ولی باز نتوان گرفتن بریو

تو دانی که چون دیو رفت از قفس — نیاید بلا حول کس باز پس

یکی طفل بر دارد از رخش بند — نیاید بصد رستم اندر کمند

مگوی آنکه گر بر ملا اوفتد — وجودی از آن در بلا اوفتد

بدهقان نادان چه خوش گفت زن — بدانش سخن گوی یا دم مزن

حکایت سلامت جاهل در حجاب خاموشی

یکی خوب خلق و خلق پوش بود — که در مصر یک چند خاموش بود

خردمند مردم ز نزدیک و دور — بگردش چو پروانه جویان نور

تفکر شبی با دل خویش کرد — که پوشیده زیر زبانست مرد

اگر من چنین سر بخود در برم — چه دانند مردم که دانشورم

سخن گفت و دشمن بدانست و دوست — که در مصر نادان تر از وی هموست

حضورش پریشان شد و کار زشت — سفر کرد و بر طاق مسجد نبشت

در آیینه گر خویشتن دیدمی — نه بیدانشی پرده ندریدمی
چنین زشت از این پرده برداشتم — که خود را نکوروی پنداشتم
کم آواز را باشد آوازه تیز — چو گفتی و رونق نماندت گریز
ترا خامشی ای خداوند هوش — وقارست و نااهل را پرده پوش
اگر عالمی هیبت خود مبر — اگر عامیی پرده خود مدر
ضمیر دل خویش منمای زود — که هر گه که خواهی توانی نمود
ولیکن چو پیدا شود راز مرد — بکوششش نشاید نهان بازکرد
قلم سر سلطان چه نیکو نهفت — که تا کارد بر سر نبودش نگفت
بهایم خموشند و گویا بشر — پراگنده گوی از بهایم بتر
چو هر دم سخن گفت باید بهوش — وگر نه شدن چون بهایم خموش
بنطق است و عقل آدمیزاده فاش — چو طوطی سخنگوی نادان مباش

حکایت

ملکزاده ای ز اسب ادهم فتاد — بگردن درش مهره برهم فتاد
چو پیلش فرو رفت گردن بتن — بگشتی سرش تا نگشتی بدن
پزشکان بماندند حیران درین — مگر فیلسوفی ز یونان زمین
سرش باز پیچید و رگ راست شد — وگر وی نبودی زمن خاست شد
دگر نوبت آمد به نزدیک شاه — نکرد آن فرومایه در وی نگاه

خردمند را سر فرو شد بشرم
شنیدم که میرفت و بگفت نرم

اگر دی نه پیچیدمے گردنش
نه پیچیدی امروز روے از منش

فرستاد تخمے بدست رہے
که باید که بر عود سوزش نہے

ملک را یکے عطسه آمد ز دود
سر و گردنش همچنان شد که بود

بعذر از پی مرد بشتافتند
بجستند بسیار و کم یافتند

مکن گردن از شکر منعم مپیچ
که روز پسین سر بر آری بهیچ

حکایت

یکے را عسس دست بر بسته بود
همه شب پریشان و دلخسته بود

بگوش آمدش در شب تیره رنگ
که شخصے همی نالد از دست تنگ

شنید این سخن دزد مغلول و گفت
تو بارے ز غم چند نالی بخفت

برو شکر یزدان کن اے تنگدست
که دستت عسس تنگ بر هم نه بست

مکن ناله از بینوائی بسے
چو بینی ز خود بینواتر کسے

فردوسی

تخلص حکیم ابو القاسم فردوسی بن اسحق بن شرف شاه الطوسی است۔ در سنه صد و بست و هشت هجری مطابق نه صد و چهار عیسوی گل وجودش در گلشن طوس به رنگ و بوی هستی رسید۔ و بعد از بلوغ به سن تمیز مشغول تحصیل کمالات شده۔ والحق شاهنامه بر وفور علم و حکمت او دلیلے ست روشن۔ در

مراتبِ سخن دری رکن رکین ارکانِ اربعه سرای سخن است

کما قال الانوری فی شانه

آفرین بر روان فردوسی	آن همایون نژاد فرخنده
او نه استاد بود ما شاگرد	او خداوند بود ما بنده

وقال النظامی

سخن گوی پیشینه دانای طوس	که آراست روی سخن چون عروس
دران نامه کان گوهر سفته راند	بسی گفتنی هاے ناگفته ماند

وقال السعدی

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد	که رحمت بران تربت پاک باد
میازار موری که دانه کش است	که جان دارد و جان شیرین خوش است

در وجه تسمیهٔ فردوسی اختلاف است بعضی گویند که فردوس نامی باغی از مالِ حاکمِ طوس بود و پدرش باهتمامِ آن میکرد ازین سبب فردوسی تخلص نهاد و بعضی گفته که وقتیکه فردوسی باستان ملک محمود سر نهاد ملک محمود خوشوقت شده فرمود که از آمدن تو خانه همچو فردوس شده ازینجا فردوسی تخلص یافت آورده اند که بعد از تحصیل علوم و تکمیل نفس و آداب رسوم از ظلم و عدوان عاملِ طوس جلای وطن اختیار کرده بجهت تظلّم العزیزین باستانِ فیض نشان سلطان محمود رفت و بعضی میگویند که (زیاده ۱۲)
گوشش خورده بود که شاعری دقیقی نامی از امرِ فیض اثرِ سلطان محمود بنظم تواریخِ ملوکِ عجم پرداخته است در دل فردوسی نیز آتش شوق مشتعل گردید که تاریخ سلاطین ایران نوشته علم اشتهار برافرازد بس

بنظمِ تاریخ ملوکِ عجم پرداخت و کتابی که مشتمل تاریخ پادشاهانِ فارس بود از جائی
بهم رسانیده تسویدش آغاز کرد بعد ازان این خبر بسماعتِ ملک محمود رسید بکمالِ
اشتیاق او را بغزنین طلبید عنصری را ازین امر آتشِ رشک در دلش آغاز
نهاد و نفری را بهرات فرستاد تا او را از ورودِ اینجا باز دارد و بگوید که ملکِ محمود ازین
شوق باز گردیده است و خیالِ تو از خاطرش بدر رفته. اگر بیائی هر آئینه اعزاز و اکرامِ
تو نخواهد شد بل باریابی از قبیلِ محالات خواهد بود و عنصری ازین ممانعت و مصلحت
شادان و فرحان شده از فرخی و عسجدی وعده گرفت که بجلدوی آن بباغی رفته بعیش
و نشاط مشغوف خواهیم شد وقتیکه ایشان دران باغ مشغولِ صحبت بودند فردوسی
نیز وارد شد و سوی آن باغ رفت و از جهت آنکه ایشان او را روستائی تصور کردند.
عسجدی گفت که بطعن و تشنیعِ ما خواهد رفت اما عنصری این تجویز را اقبال
نفرموده صلاح داد که بطریقِ امتحان او را نادم کرده روانه کنیم پس عنصری با
فردوسی گفت ای دوست ما هر سه شاعر هستیم و در مجلسِ ما غیر شاعر دیگر را مدخلی
نیست فردوسی جواب داد که بنده نیز شاعر است. عنصری گفت ما هر یک مصرعی میگوئیم
اگر تو نیز بران قافیه و وزن مصرعِ چهارم گوئی مصاحبِ ما خواهی شد و گرنه راهِ خود گیر.
فردوسی باین شرط رضا داد پس عنصری در دلِ خود قافیه قرار داد که بجز ۳ لفظ
لفظِ چهارم برای قافیه موجود نباشد پس هر یک مصرعی گفتند عنصری گفت. چون
عارضِ تو ماه نباشد روشن ٭ عسجدی گفت. مانندِ رخت گل نبود در گلشن ٭

فرخی گفت - مژگانت همه گذر کند از جوشن * بخاطر فردوسی گذشت که در تاریخ بادشاهان پوشن نامی بادشاهے بود پس بداهتہ گفت ع مانند سنان گیو در جنگ پوشن * عنصری از حسن گفتار او متعجب گردید - و بهمانی او کرد و بعد ازان او را بحضور ملک محمود برد و سلطان از دیدن او بسیار خوشحال گردید به وزیر گفت به هر هزار بیت شاهنامه که گفته شود هزار دینار طلا بدهید و درین مدت که وزیر میفرستاد فردوسی قبول نمیکرد تا بعد فراهم شدن یکمشت بگیرد - وقتیکه شاهنامه باتمام رسید محمود از تجویز وزیر فریب خورده شصت هزار دینار نقره بعوض طلا فرستاد فردوسی بسیار آزرده و ناخوش گردیده آن دینارها بمردمان تقسیم نموده بگریخت و طی منازل نموده به بغداد رسید - آخر الامر بولایت خود یعنی طوس رفت اتفاقاً روزے در وقت مشی از طفلے شنید که بیتی از اشعار هجو ملک محمود که او نوشته بود میخواند وهی هذه بیت اگر شاه را شاه بودے پدر * بسر بر نهادے مرا تاج زر * بمجرد شنیدنش حرمان خود از مکاره زمان و ظلم محمود را یاد نموده آه زده غشی کرد تا او را بخانه بردند طائر روح پر فتوح بفردوس برین پرواز کرد -

پادشاهی کیومرث اول ملوک عجم سی سال بود

پژوهنده نامهٔ باستان — که از پهلوانان زند داستان

چنین گفت کائین تخت و کلاه — کیومرث آورد کو بود شاه

چو آمد به برج حمل آفتاب — جهان گشت با فر و آئین و تاب

بتابید زان سان ز برج بره — که گیتی جوان گشت ازو یکسره

کیومرث شد بر جهان کدخدای — نخستین بکوه اندران ساخت جای

سر بخت و تختش بر آمد ز کوه — پلنگینه پوشید خود با گروه

ازو اندر آمد همی پرورش — که پوشیدنی نو بُد و نو خورش

بگیتی درون سال سی شاه بود — بخوبی چو خورشید بر گاه بود

همی تافت از تخت شاهنشهی — چو ماه دو هفته ز سرو سهی

دد و دام هر جانور کش بدید — ز گیتی به نزدیک او آرمید

دوتا می شدندی بر تخت او — ازان بر شده فرهٔ بخت او

برسم نماز آمدندیش پیش — ازان جایگه بر گرفتند کیش

پسر بد مر او را یکی خوبروی — هنرمند همچون پدر نامجوی

سیامک بدش نام و فرخنده بود — کیومرث را دل بدو زنده بود

بر آمد برین کار یک روزگار — فروزنده شد دولت شهریار

برشک اندر آهرمن بدسگال — همی رای زد تا بیاکند بال

یکی بچه بودش چو گرگ سترگ — دلاور شده با سپاهی بزرگ

سپه گرد کرد و بنزدیک راه جست — همی تخت و دیهیم کی شاه جست

جهان شد بران دیو بچه سیاه — ز بخت سیامک هم از تخت شاه

دل شاه بچه در آمد بجوش — سپاه انجمن کرد و بگشاد گوش

رفتن سیامک بجنگ دیو و کشته شدن او

بپوشید تن را بچرم پلنگ / که جوشن نبود و نه آیین جنگ
پذیره شد دیو را جنگجوی / سپه را چو روی اندر آمد بروی
سیامک بیامد برهنه تنا / برآویخت با پور آهرمنا
بزد چنگ وارونه دیو سیاه / دوتا اندر آورد بالای شاه
فکند آن تن شاهزاده بخاک / بچنگال کردش کمرگاه چاک
سیامک برآمد خود و دست دیو / تبه گشت و ماند انجمن بی خدیو
چو آگه شد از مرگ فرزند شاه / ز تیمار گیتی برو شد سیاه
فرود آمد از تخت ویله کنان / زنان بر سر و دست و بازو کنان
دو رخساره پرخون و دل سوگوار / دژم کرد بر خویشتن روزگار
وزان پس بکین سیامک شتافت / شب و روز آرام خفتن نیافت

رفتن هوشنگ و کیومرث بجنگ دیو و کشته شدن دیو و مردن کیومرث

سیامک خجسته یکی پور داشت / که نزد نیا جای دستور داشت
گرانمایه را نام هوشنگ بود / تو گفتی همه هوش و فرهنگ بود
بنزد نیا یادگار پدر / نیا پروریده مر او را ببر
چو بنهاد دل کینه و جنگ را / بخواند آن گرانمایه هوشنگ را
همه گفتنیها بدو باز گفت / همه رازها برگشاد از نهفت

که من لشکری کرد خواهم همی — خروشی برآورد خواهم همی
ترا بود باید همی پیشرو — که من رفتنی ام تو سالار نو
پری و پلنگ انجمن کرد شیر — ز درندگان گرگ و ببر دلیر
بفرمان شاهی جهان بد همه — سپاهی و وحشی مرغ و دمه
سپاهی و رود دام مرغ و پری — سپهدار با کبر گندآوری
پس پشت لشکر کیومرث شاه — نبیره به پیش اندرون با سپاه
بیامد سیاه دیو با ترس و باک — همی به آسمان بر پراگنده خاک
ز هرای درندگان چنگ دیو — شده سست بر خشم گیهان خدیو
بهم بر شکستند هر دو گروه — شدند از دد و دام دیوان ستوه
بیازید هوشنگ چون شیر چنگ — جهان کرد بر دیو نستوه تنگ
کشیدش سراپای یکسر دوال — سپهبد برید آن سر بی همال
بپای اندر افکند و بسپرد خوار — دریده برو چرم و برگشته کار
چون آمد مران کینه را خواستار — سر آمد کیومرث را روزگار
برفت و جهان مردری ماند ازو — نگر تا کرا نزد او آبرو

تمام شد ۱۲

پادشاهی هوشنگ چهل سال بود بر تخت نشستن هوشنگ شاه

جهاندار هوشنگ با رای و داد — بجای نیا تاج بر سر نهاد
بگشت از برش چرخ سالی چهل — پر از هوش مغز و پر از داد دل

چو بنشست بر جایگاه مهی ❊ چنین گفت بر تخت شاهنشهی
که بر هفت کشور منم پادشا ❊ بهر جای پیروز و فرمان روا
بفرمان یزدان پیروزگر ❊ بداد و دهش تنگ بسته کمر
وزان پس جهان یکسر آباد کرد ❊ همه روی گیتی پر از داد کرد
نخستین یکی گوهر آمد بچنگ ❊ بدانش ز آهن جدا کرد سنگ

برآوردن هوشنگ آهن از سنگ

سرمایه کرد آهن آبگون ❊ کزان سنگ خارا کشیدش برون
چو بشناخت آهنگری پیشه کرد ❊ کجا زو تبر اره و تیشه کرد
چو این کرده شد چاره آب ساخت ❊ ز دریا بر آورد هامون نواخت
بجوی و انگهی آب را راه کرد ❊ بفر کئی رنج کوتاه کرد
چو آگاه مردم برو بر فزود ❊ پراگندن تخم و کشت و درود
بسیجید پس هر کسے نان خویش ❊ بورزید و بشناخت سامان خویش
ازان پیش کاین کارها شد بسیچ ❊ نبد خوردنیها بجز میوه هیچ
همه کار مردم نبودی ببرگ ❊ که پوشیدنیشان همه بود برگ
پرستیدن ایزدی بود پیش ❊ نیا را همین بود آیین و کیش
بسنگ اندر آتش ازو شد پدید ❊ کزو روشنی در جهان گسترید
کز آباد کردن جهان شاد کرد ❊ جهانے به نیکی ازو یاد کرد

بدان ایزدی فرّ و جاهِ کیان / ز نخچیر گور و گوزنِ ژیان

جدا کرد گاو و خر و گوسفند / بورز آورید آنچه بد سودمند

جهاندار هوشنگ با هوش گفت / بدارید شان را جدا جفت جفت

بدیشان بورزید و زیشان خورید / همی خویشتن با چرا پرورید

ز پویندگان هرچه مویش نکوست / بکشت و ازیشان برآهیخت پوست

چو سنجاب و قاقم چو روباه نرم / چهارم سمورست کش موی گرم

بدینگونه از چرمِ پویندگان / بپوشید بالای گویندگان

ببخشید و گسترد و خورد و سپرد / برفت و جز از نامِ نیکی نبرد

چهل سال با شادکامی و ناز / بداد و دهش بود آن سرفراز

بسی رنج برد اندران روزگار / بافسون و اندیشهٔ بیشمار

چو پیش آمدش روزگارِ بهی / ازو مُردری ماند تختِ مهی

پسر بد مر او را یکی هوشمند / گرانمایه طهمورثِ دیوبند

بیامد بتختِ پدر بر نشست / بشاهی کمر بر میان بر ببست

پادشاهی طهمورث دیوبند سی سال بود بر تخت نشستن طهمورث و پیدا کردن آئین رشتن و رام کردن جانوران

همه موبدان را ز لشکر بخواند / بخوبی چه مایه سخنها براند

چنین گفت کامروز این تختگاه / مرا زیبد و تاج و گرز و کلاه

جدا کردشان از میان گروه — پرستنده را جایگه کرد کوه

بدان تا پرستش بود کارشان — نوان پیش روشن جهاندارشان

صفی بر دگر دست بنشاندند — همی نام نیساریان خواندند

کجا شیر مردان جنگ آورند — فروزندهٔ لشکر و کشور اند

کز ایشان بود تخت شاهی بپای — وز ایشان بود نام مردی بجای

نسودی سه دیگر گره را شناس — کجا نیست کس را از ایشان سپاس

بکارند و ورزند و خود بدروند — بگاه خورش سرزنش نشنوند

ز فرمان سر آزاده و ژنده پوش — ز آواز پیغاره آسوده گوش

بر آسوده از داور و گفتگوی — تن آباد آباد گیتی بدوی

چه گفت آن سخن گوی آزاده مرد — که آزاده را کاهلی بنده کرد

چهارم که خوانند اهنوخوشی — همان دست ورزان ابا سرکشی

کجا کارشان همگنان پیشه بود — روانشان همیشه پر اندیشه بود

بدین اندرون سال پنجاه نیز — بخورد و ببخشید بسیار چیز

ازین هر یکی را یکی پایگاه — سزاوار بگزید و بنمود راه

که تا هر کس اندازهٔ خویش را — ببینند و دانند کم و بیش را

ازین پس که اینها شد آراسته — ق — شهنشاه با دانش و خواسته

بفرمود دیوان ناپاک را — بآب اندر آمیختن خاک را

هر آنچه از گل آمد چو بشناختند
بسنگ خشت را کالبد ساختند

بسنگ و بگچ دیو دیوار کرد
نخست از برش هندسی کار کرد

چو گرمابه و کاخهای بلند
چو ایوان که باشد پناه از گزند

ز خارا گهر جست یک روزگار
همی کرد ز و روشنی خواستار

بچنگ آمدش چند گونه گهر
چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر

ز خارا بافسون برون آورید
شد آراسته بندها را کلید

دگر بویهای خوش آورد باز
که دارند مردم به بویش نیاز

چو بان و چو کافور و چون مشک ناب
چو عود و چو عنبر چو روشن گلاب

پزشکی و درمان هر دردمند
در تندرستی و راه گزند

همه رازها نیز کرد آشکار
جهان را نیامد چنو خواستار

گذر کرد زان پس بکشتی بر آب
ز کشور بکشور برآمد شتاب

چنین سال پنجه بورزید نیز
ندید از هنر بر خرد بسته چیز

همان کردنیها چو آمد پدید
بگیتی جز از خویشتن را ندید

بفر کیانی یکی تخت ساخت
چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت

که چون خواستی دیو برداشتی
ز هامون بگردون برافراشتی

چو خورشید تابان میان هوا
نشسته برو شاه فرمان روا

جهان انجمن شد بر تخت او
ازان برشده فره و بخت او

بزرگان بشادی بیاراستند / می و رود و رامشگران خواستند

بجمشید بر گوهر افشاندند / مر آن روز را روز نو خواندند

سر سال نو هرمز فرودین / برآسوده از رنج تن دل ز کین

بنوروز نو شاه گیتی فروز / بران تخت بنشست فیروز روز

چنین جشن فرخ ازان روزگار / بمانده ازان خسروان یادگار

چنین سال سیصد همیرفت کار / ندیدند مرگ اندران روزگار

نیارست کس کرد بیکارئی / نه بد دردمندی و بیمارئی

ز رنج و ز بدشان نبود آگهی / میان بسته دیوان بسان رهی

یکی تخت پرمایه کرده بپای / بر او بر نشسته جهان کدخدای

نشسته بران تخت جمشید کی / بچنگ اندرون خسروی جام می

مر آن تخت را دیو برداشته / ز هامون بابر اندر افراشته

چنین تا بر آمد برین سالیان / همی تافت از شاه فر کیان

جهان سر بسر گشته او را رهی / نشسته جهاندار با فرهی

برگشتن جمشید از فرمان خدا و برگشتن روزگار از و

یکایک بتخت مهی بنگرید / بگیتی جز از خویشتن را ندید

منی کرد آن شاه یزدان شناس / ز یزدان بپیچید و شد ناسپاس

گران مایگان را ز لشکر بخواند / چه مایه سخن پیش ایشان براند

چنین گفت با سالخورده مهان — که جز خویشتن را ندانم جهان

هنر در جهان از من آمد پدید — چو من تاجور تخت شاهی که دید

جهان را بخوبی من آراستم — ز روی زمین رنج من کاستم

خور و خواب و آرامتان از من است — همان پوشش و کامتان از من است

بزرگی و دیهیم شاهی مراست — که گوید که جز من کسی پادشاست

بدارو و درمان جهان گشت راست — که بیماری و مرگ کس را نکاست

جز از من که برداشت مرگ از کسی — دگر بر زمین شاه باشد بسی

شما را ز من هوش و جان در تن است — همی نگرود هر که اهرمن است

گر ایدونکه دانید من کردم این — مرا خواند باید جهان آفرین

همه موبدان سر فگنده نگون — چرا کس نیارست گفتن نه چون

چو این گفته شد فر یزدان ازوی — گسست و جهان شد پر از گفتگوی

سه و بیست سال از در بارگاه — پراگنده گشتند یکسر سپاه

منی چون بپیوست با کردگار — شکست اندر آورد و برگشت کار

بجمشید بر تیره گون گشت روز — همی کاست زو فر گیتی فروز

ازو پاک یزدان چو شد خشمناک — بدانست و شد شاه با ترس و باک

چو آزاده شد پاک یزدان ز وی — بدان درد درمان ندیدند روی

همی راند جمشید خون در کنار — همی کرد پوزش بر کردگار

همی کاست زو فرهٔ ایزدی | برآورد بر وی شکوه بدی

داستان مرداس تازی پدر ضحاک

یکی مرد بود اندران روزگار | ز دشت سواران نیزه گذار
گرانمایه هم شاه و هم نیک مرد | ز ترس جهاندار با باد سرد
که مرداس نام گرانمایه بود | بداد و دهش برترین پایه بود
مر او را ز دوشیدنی چارپای | ز هر یک هزار آمدندی بجای
بز و اشتر و میش را همچنین | بدوشندگان داده بود پاکدین
همان گاو دوشا بفرمانبری | همان تازی اسپ رمنده فری
بشیر آنکسی را که بودی نیاز | بدان خواسته دست بردی فراز
پسر بد مر آن پاکدین را یکی | کش از مهر بهره نبود اندکی
جهانجوی را نام ضحاک بود | دلیر و سبکسار و ناپاک بود
همان بیوراسپش همی خواندند | چنین نام بر پهلوی راندند
کجا بیور از پهلوانی شمار | بود بر زبان دری ده هزار
از اسپان تازی بزرین ستام | ورا بود بیور چو بر وند نام
شب و روز بودی دو بهره بزین | ز راه بزرگی نه از راه کین
چنان بد که ابلیس روزی پگاه | بیامد بسان یکی نیک خواه
دل مهتر از راه نیکی ببرد | جوان گوش گفتار او را سپرد

همانا خوش آمدش گفتار او ‌ نبود آگه از زشت کردار او

بدو داد هوش و دل و جان پاک ‌ پراگنده بر تارک خویش خاک

چو ابلیس دانست کو دل بداد ‌ بر افسانه‌اش گشت نهمار شاد

فراوان سخن گفت زیبا و نغز ‌ جوان را ز دانش تهی بود مغز

همی گفت دارم سخنها بسی ‌ که آن را جز از من نداند کسی

جوان گفت برگوی و چندین مپای ‌ بیاموز ما را تو ای نیکرای

بدو گفت پیمانت خواهم نخست ‌ پس آنگه سخن برگشایم درست

جوان ساده‌دل بود فرمانش کرد ‌ چنان کو بفرمود سوگند خورد

که راز تو با کس نگویم ز بن ‌ ز تو بشنوم هر چه گویی سخن

بدو گفت جز تو کسی در سرای ‌ چرا باید ای نامور کدخدای

چه باید پدر چون پسر چون تو بود ‌ یکی پندت از من بباید شنود

زمانه بدین خواجهٔ سالخورد ‌ همی دیر ماند تو اندر نورد

بگیر این سر مایهٔ درگاه او ‌ ترا زیبد اندر جهان جاه او

برین گفتهٔ من چو داری وفا ‌ جهان را تو باشی همی کدخدا

چو ضحاک بشنید اندیشه کرد ‌ ز خون پدر شد دلش پر ز درد

بابلیس گفت این سزاوار نیست ‌ دگر گوی کاین از در کار نیست

بدو گفت اگر بگذری زین سخن ‌ بتابی ز سوگند و پیمان من

بماند بگردنت سوگند و بند　　شوی خوار ماند پدرت ارجمند

سر مرد تازی بدام آورید　　چنان شد که فرمان او برگزید

بپرسید کاین چاره با من بگوی　　چه رویست این را بهانه مجوی

بدو گفت من چاره سازم ترا　　بخورشید سر برفرازم ترا

تو در کار خاموش میباش و بس　　نباید مرا یاری از هیچکس

چنان چون بباید بسازم تمام　　تو تیغ سخن برمکش از نیام

مر آن پادشا را در اندر سرای　　یکی بوستان بود بس دلگشای

گرانمایه شبگیر برخواستی　　ز بهر پرستش بیاراستی

سر و تن بشستی نهفته بباغ　　پرستنده با وی نبردی چراغ

بران راه واژونه دیو نژند　　یکی ژرف چاهی بره برکنید

پس ابلیس بیره سر ژرف چاه　　بخاشاک پوشید و بسپرد راه

سر تازیان مهتر نامجوی　　شب آمد سوی باغ بنهاد روی

چون آمد بنزدیک آن ژرف چاه　　یکایک نگون شد سر بخت شاه

چنان بدگنش شوخ فرزند او　　بخست از ره مهر پیوند او

بخون پدر گشته همداستان　　ز دانا شنیدستم این داستان

که فرزند بد گر بود نره شیر　　بخون پدر هم نباشد دلیر

پسر کو رها کرد رسم پدر　　تو بیگانه خوان و مخوانش پسر

سبک مایهٔ ضحاک بیدادگر بدین چاره بگرفت گاه پدر
به سر بر نهاد افسر تازیان بر ایشان ببخشود سود و زیان
چو ابلیس پیوسته (مرغوب و مقبول ۱۲) دید این سخن یکی بند نو دیگر افکند بن
بدو گفت چون سوی من تافتی ز گیتی همه کام دل یافتی
اگر همچنین نیز فرمان کنی نپیچی ز فرمان و پیمان کنی
جهان سر بسر پادشاهی تراست دد و مردم و مرغ و ماهی تراست
چو این گفته شد ساز دیگر گرفت دگرگونه چاره گزید ای شگفت
جوانی بیاراست از خویشتن سخن گوی و بینادل و پاک تن
همیدون بضحاک بنهاد روی نبودش بجز آفرین گفتگوی
بدو گفت اگر شاه را درخورم یکی نامور مرد خوالیگرم
چو بشنید ضحاک بنواختش ز بهر خورش جایگه ساختش
کلید خورشخانهٔ پادشا بدو داد دستور فرمانروا
فراوان نبود آن زمان پرورش که کمتر بد از خوردنیها خورش
پس اهرمن بدکنش جای مرد بدل کشتن جانور جای کرد
خورش زرده خایه دادش نخست بدان داشتش یکزمان تندرست
ز هر گوشت از مرغ و از چارپای خورش کرد و آورد یک یک بجای
بخونش بپرورد برسان شیر بدان تا کند پادشه را دلیر

سخن هرچه گویدش فرمان کند — بفرمان او دل گروگان کند

بخورد و بدو آفرین کرد سخت — مزه یافت زان مهتر شوربخت

چنین گفت ابلیس نیرنگ ساز — که جاوید زی شاه گردنفراز

که فردات زینگونه سازم خورش — کز و آیدت سربسر پرورش

برفت و همه شب سگالش گرفت — که فردا چه سازد ز خوردن شگفت

دگر روز چون گنبد لاجورد — برآورد و بنمود یاقوت زرد

خورشها ز کبک و تذرو سپید — بسازید و آمد دل پر امید

شه تازیان چون بخوان دست برد — سر کم خرد مهر او را سپرد

سوم روز خوان را بمرغ و بره — بیاراستش گونه گون یکسره

بروز چهارم چو بنهاد خوان — خورش ساخت از پشت گاو جوان

بدو اندران زعفران و گلاب — همان سالخورده می و مشک ناب

چو ضحاک دست اندر آورد و خورد — شگفت آمدش زان هشیوار مرد

بدو گفت بنگر که تا آرزوی — چه خواهی بخواه از من ای جنگجوی

خورشگر بدو گفت کای پادشا — همیشه بزی شاد و فرمان روا

مرا دل سراسر پر از مهر تست — همه توشه جانم از چهر تست

یکی حاجت استم به نزدیک شاه — اگرچه مرا نیست این پایگاه

که فرمان دهد تا سر کتف او — ببوسم بمالم برو چشم و رو

چو ضحاک بشنید گفتار او — نهانی[۹۱] ندانست بازار او

بدو گفت دادم من این کام تو — بلندی بگیرد مگر نام تو

بفرمود تا دیو چون جفت او — همی بوسه داد بر کفت او

چو بوسید شد بر زمین ناپدید — کس اندر جهان این شگفتی ندید

دو مار سیه از دو کتفش برست — غمین گشت و از هر سوئی چاره جست

سرانجام ببرید از هر دو کفت — سزد[۹۲] گر بمانی ازین در شگفت

چو شاخ درخت آن دو مار سیاه — برآمد دگرباره از کتف شاه

پزشکان[۹۳] فرزانه گرد آمدند — همه یک بیک داستانها زدند

ز هر گونه نیرنگها ساختند — مر آن درد را چاره نشناختند

بسان پزشکی پس ابلیس تفت[۹۴] — بفرزانگی نزد ضحاک رفت

بدو گفت کاین بودنی کار بود — بمان تا چه گردد نباید درود

خورش ساز و آرامشان ده بخورد — نشاید جز این چاره نیز کرد

بجز مغز مردم مده شان خورش — مگر خود بمیرند ازین پرورش

دوا بتو جز مغز آدم چو نیست — برین درد درمان بباید گریست

بروزی دو کس باید کشت زود — پس از مغز شان بباید درود

سر نره[۹۵] دیوان ازین جستجوی — چه جست و چه دید اندرین گفتگوی

مگر تا یکی چاره سازد نهان — که پردخته[۹۶] ماند ز مردم جهان

[۹۱] قوله نهانی ندانست آه یعنی ضحاک غرض اصلی ابلیس معلوم نکرده ۱۲

[۹۲] قوله سزد گر آه این جا مخاطب قصه است یعنی اگر تو ازین قصه در تعجب باشی سزاوار است ۱۲

[۹۳] پزشک بکسر حکیم و طبیب ۱۲

[۹۴] تفت بالفتح گرم و سوخته و غضبناک ۱۲

[۹۵] سر نره دیوان آه سر نره دیوان کنایه از ابلیس ۱۲

[۹۶] پردخته مخفف پرداخته یعنی خالی ۱۲

از آن پس برآمد ز مردم خروش	پدید آمد از هر سوی جنگ و جوش
سیه گشت رخشنده روز سپید	گسستند پیوند از جمشید

تباه شدن روزگار جمشید از دست ضحاک

برو تیره شد فرهٔ ایزدی	بکژی گرائید و نابخردی
پدید آمد از هر سوی خسروی	یکی نامجوئی ز هر پهلوی
سپه کرده و جنگ را ساخته	دل از مهر جمشید پرداخته
یکایک ز ایران برآمد سپاه	سوی تازیان برگرفتند راه
شنیدند کانجا یکی مهتر است	پر از هول آن اژدها پیکر است
سواران ایران همه شاه جوی	نهادند یکسر بضحاک روی
بشاهی برو آفرین خواندند	ورا شاه ایران زمین خواندند
کی اژدهافش بیامد چو باد	بایران زمین تاج بر سر نهاد
از ایران و از تازیان لشکری	گزین کرد گردان هر کشوری
سوی تخت جمشید بنهاد روی	چو انگشتری کرد گیتی بروی
چو جمشید را بخت شد کندرو	بتنگ آوریدش جهاندار نو
برفت و بدو داد تخت و کلاه	بزرگی و دیهیم و گنج و سپاه
نهان گشت و گیتی برو شد سیاه	سپردش بضحاک تخت و کلاه
چو صد سالش اندر جهان کس ندید	ز چشم همه مردمان ناپدید

کرد در علم و دانش و تربیت و محل ظهور و بروز بسیار هنرهای مفیده گشت حالکونی که سایر ممالک یوروپ
تماماً در حالت بیدانشی و بهیمگی بودند بواسطهٔ انقلاب و فتنی که فراگرفته بود یوروپ را از حملات قبایل
وفرقی که از حدود شمال فرود آمده منتشر شده بودند - ایتالی در بدایت این ترقی اخیر که بالفعل
در مملکت یوروپ وجود دارد فرد بود در تجارت و هنر و علم و مجد و ابهان علو و کمال رسید که نمایش
با زمان یونیان و رومیان دم همسری و مساوات میزد - اختراع و پیدایش چاپ کردن و بعضی از
جهات و اسباب دیگر که یکی از آنها ریفارمیشن بود که بدنبال آمد اختراع چاپ کردن رهبتر از
هر جهه ممد شدند و تقویت نمودند فزایش علم و ترقی را - ولیکن این موجبات و اسباب را هرچند در هر
ملکی اثر بود در ترقی دادن و فزودن تربیت و علم و کمال ولی در بعضی از ممالک اثر آنها بیش بود
از بعضی دیگر ولی حکام عرف و مدبران ملک حاسد و مخالف بودند آزادی چاپ کردن را که
چاپ کنندگان باختیار و کمال آزادی و خاطرجمعی چاپ میکردند هرانچه که میخواستند و نیز طرق و
شوارعی را که حامیان ریفارمیشن جاری کرده بودند در میان خلق - مگر در هیچ ملکی از ممالک سعی
و اهتمامی که شد در معدوم ساختن آزادی امور دین و حکومت چندان مظفر و منصور و بر وفق خاطرخواه
نگشت که در ملک اسپین و ایتالی و پس از ترقی کامل و علو و کمالی در علم و دانش و هنر و بینش که ممالک مذکوره
را بود در صد سال ۱۶ عیسوی تنزل نمودند از سایر ممالک بدنبال ماندند و از فراز به نشیب و از اوج
به حضیض آمدند و دیگر ممالک فوقیت یافتند بر آنها - در صد سال ۱۷ فرانس را بر تمام ممالک یوروپ
فوقیت و فضیلت بود و از آن زمان الی زماننا هذا فرانس و انگلند و جرمنی در درجهٔ اوّل و مرتبهٔ نخستین
ایستاده اند در تربیت و دانش - نتایجی که حاصل شد از انتشار و ترقی علم و دانش یکی این بود که رسم قبول

لفظ ریفارمیشن یعنی اصلاح
[illegible] این لفظ در تاریخ یوروپ مستعمل
[illegible] انقلابی که صورت وجود یافت که
بسبب آن بسیاری از ممالک یوروپ که
اول در تحت کلیسیای پاپ بودند [illegible]
[illegible]
و بانی و موجب آن یکی از علما گشت [illegible]
لوتر [illegible] بود و آغاز این ریفارمیشن در
اوایل صد سال ۱۶ عیسوی بود [illegible]
[illegible] تفصیل -

سراسر زمانه بدو گشت باز	برآمد برین روزگاری دراز
نهان گشت آئینِ فرزانگان	پراگنده شد کامِ دیوانگان
هنر خوار شد جادوئی ارجمند	نهان راستی آشکارا گزند
شده بربدی دستِ دیوان دراز	زنیکی نبودی سخن جز براز

نظامی

اسمش ابو محمد الیاس بن یوسف بن مؤید المعروف بشیخ نظام الدین در سر زمینِ گنجه کسوتِ حیات در بر کشید۔ گویا والدِ ماجدش بگنجه که از بلادِ معتبر آذربایجان و بخوشئی آب و هوا مشهور است رفته و آنجناب در انجا متولد شده۔ وخود در سکندرنامه میگوید **بیت**

نظامی ز گنجینه بکشاے بند | گرفتارِ نے گنجه تا چند چند
چو دُر گرچه در بحرِ گنجه گُمم | ولے از قهستانِ شهرِ قمم

وشیخ یکی از ارکان اربعهٔ دیارِ سخن است۔ ودر صلهٔ کتاب خسرو و شیرین مصنفهٔ او اتابک قزل ارسلان چهارده قریه مرحمت فرمود۔ وآز قولِ جامی هویدا گردد که در حینِ تصنیفِ سکندرنامه عمرش شصت ساله بود و میر غلام علی آزادی نویسد که وقتی که سکندرنامه باتمام رسانید پیالهٔ عمرش لبریز گردید۔ ودر سنِ پنجصد و نود و هفت هجری مطابق دوازده صد سنِ عیسوی همای روح مطهرش باشیانِ قدس پرواز کرد و در گنجه مدفون شد۔ ومزارش

هنوز درانجا موجود است - واز تصنیفاتِ اوست مخزن الاسرار وقصهٔ لیلی و مجنون وهفت پیکر وسکندرنامهٔ برّی وبحری که هریک ازان باسند عای صاحب تاج وسریری منظوم شده چنانچه دردیباچهٔ هریک ازانها خود نقل کرده۔

گفتن حملهٔ داستان بطریق اختصار

همه کرده شاه گیتی خرام — درین یک ورق کاغذ آرم تمام

سکندر که شاهِ جهان گرد بود — بکارِ سفر توشه پرورد بود

جهان را همه چار حد گشت و دید — که بیچار حد ملک نتوان خرید

بهر تختگاهی که بنهاد پی — نگهداشت آئینِ شاهان کی

بجز رسم زردشتِ آتش پرست — نداد آن دگر رسمها راز دست

نخستین کس او شد که زیور نهاد — بروم اندرون سکّهٔ زر نهاد

بفرمانِ او زرگر چیره دست — طلاهای زر بر سرِ نقره بست

خرد نامها را زلفظ دری — بیونان زبان کرد کسوتگری

جهان نوبتِ پاس در صبح و شام — زنوبت گهِ او برآورد نام

بآئینه شد خلق را رهنمون — زتاریکی آورد جوهر برون

برید از جهان شورشِ زنگ را — زدار استد تاج واورنگ را

زسودای هند وزصفرای روس — فرو شست عالم چو بیت العروس

شد آئینه چینیان رای او — سرِ تخت کیخسروی جای او

مضروب و همه او ضع اشیا در غیر موضع خود استعمال داشت اکنون همه و آتش هر دو موجود بود و تشبیه لازم داشت رسم فیودل درمیان آمد و در هر ملکی صدها ظالم و سرکش سر بر کشید و فقط حاکم و مصلح درمیان زور بود و شمشیر و صفحهٔ یورپ سراسر میدان و معرکهٔ جدالی شد که ضعیف بجهة آزادی تیغ میزد و قوی بجهة ملک و استیلا پادشاه وقت بی اقتدار بود و امرای انتظام و سرخود و سرکش همه در داخل ملک ظالم بودند و در خارج ملک راهزن - بهرحال حالت ممالک یورپ اینسان بود که جمعی کثیر از خلق آزادی خود را از کف دادند و بنده و برده شدند بجهة نان و رستگاری خود در بین این فتن و آشوب و تاریکی و جهالت واقعاتی چند رخ داد و اسباب چندی فراهم آمد که این بیهودگیها معدوم و منسوخ گشت و انتظام و تواضع و ادب و امثال اینها جاری گشت در میان خلق اوّل و اهم این واقعات و جهات رسم شیولری بود یعنی شجاعت و رشادت (و این قاعده داشت که بعد ذکر میشود) آسایش و امنیت صورت وجود گرفت و تیغ مرد قوی سپر حفاظت و سر است مردم ضعیف شد و آن چنان بود که امرائی که نخست ظالم و هواپرست بودند عرق حمیت شان بجوش آمد و رگی از غیرت و مردمی در وجود شان در آخر متحرک شد و بغتهً سلسلهٔ مروت و فتوت شان بحرکت در آمد که ملاحظه نمایند فایده و رفاهیت عموم خلق را تمهیدی کردند که خلاف و قبایح را از میان بردارند و عموم خلق را آسوده خاطر دارند و حفاظت ایشان نمایند - این سلسله و صنف را میخوانند نیت ها (یعنی شجاعان و دلیران)، وکسی که نیت بود در هر مقامی صاحب اعتبار و تدین و مروت و انصاف بود همچنانکه درمیان عرب و عجم همواره شجاعت اعلامت مردی و فتوت میشمرده اند و مردم شجاع خلاف و عمل قبیح را کسر و نقص اعتبار و شجاعت خود میدانسته اند - بالجمله کسی اکه

نیت که بعربی فارس ... معنی این لفظ ...
سلار فرنگیها ...
عبارت از بیگانگی ...
... سوار ...

بقطب شمالی یکی میخ او — بعرض جنوبی یکی میخ او

طنابی ازین سو بمشرق کشید — طنابی دگر زو بمغرب رسید

برین طول و عرض اندرین کارگاه — کرا بود دیگر چنین بارگاه

چو عزم جهان گشتن آغاز کرد — برشته زدن رشتها ساز کرد

ز فرسنگ و از میل و از مرحله — بدستی زمین را نکردی یله

مساحت گران داشت اندازه گیر — بران شغل بگماشته صد دبیر

رسن بسته اندازه پیدا شده — مقادیر منزل هویدا شده

بخشکی بهر جا که زد بارگاه — ز منزل بمنزل به پیمود راه

وگر راه بر روی دریاش بود — طریقی مساحت مهیاش بود

یکی را بلنگرگهِ خویش ماند — دگر را بقدر رسن پیش راند

میان دو کشتی رسن بسته بود — دو کشتی بهم باز پیوسته بود

گه آنرا گه این را رسن باختی — خطر بین کزینسان رسن تاختی

دگر باره این بسته را پای داد — شتابنده را در سکون جای داد

بدین گونه مساح منزل شناس — ز ساحل بساحل گرفتی قیاس

جهان را که از خم براحت کشید — بدین هندسه در مساحت کشید

زمین را که چنداست و ره تا کجاست — ترازوی تدبیر او کرد راست

همان ربع مسکون ازو شد پدید — بدان منزل از ما که داند رسید

بهر مرز و بومی که او راند رخش | ز آبادی آن بوم را داد بخش
همه چارها کرد در کوه و دشت | چو مرگ آمد از مرگ بیچاره گشت
ز تاریخ آن خسرو نامدار | بکار آمد آنیست کامد بکار

ظفر یافتن سکندر بر زنگیان

چو روز دگر چشمهٔ آفتاب | برانگیخت آتش ز دریای آب
دو لشکر بهم برکشیدند کوس | چو شطرنجی از عاج و از آبنوس
تذروان رومی و زاغان زنگ | شده سینه باز یعنی دو رنگ
سیاهان چو شب رومیان چون چراغ | کم و بیش چون زاغ و چون چشم زاغ
برآمد یکی ابر زنگار گون | فرو ریخت از دیده دریای خون
جهان خسرو آهنگ پیکار کرد | ببدخواه بر چشم بدکار کرد
برآراست بازار ناورد را | برانگیخت ز آب روان گرد را
قزاگندی از گور چشم حریر | بپوشید و فارغ شد از تیغ و تیر
یکی درع رخشنده چشمه دار | که در چشم آید یکی چشمه وار
سنان کش یکی نیزهٔ سی ارش | بآب جگر یافته پرورش
حمایل یکی تیغ هندی چو آب | بگوهر تر از چشمهٔ آفتاب
کلاهی ز پولاد چینی بر سرش | که گوهر بر شک آمد از گوهرش
برآویخته ناچخی زهردار | بوقت زدن تلخ چون زهر مار

نشست از بر پارهٔ کوه وش — بدیدن همایون برفتار خوش

روان کرد مرکب بمیعاد گاه (بالای اسپ ۱۲) — بدید که دشمن کی آید براه

نیامد پلنگر که پژمرده بود (معرکه ۱۲) — باندیشه (منتظر ۱۲) لنگر فرو برده بود

دگر زنگیی را چو عفریت مست — فرستاد تا گو سر آرد بدست

بیک ناچخ شه که بروی رسید — ز زنگی رگ زندگانی (ای سکندر ۱۲) برید

دگر دیو سے (نیزه ۱۲) آمد چو یکپاره کوه — کز و چشم بینندگان شد ستوه

همان خورد کان ناتراشی دگر — چنین چند را خاک خارید سر

سیه روی تر زنگیی دیو سار — به پیچش در آمد چو پیچنده مار

برو نیز شه ناچخی راند زود — بزخمی بر آورد ز و نیز دود

سیاهی دگر زان ستمگار تر — بحرب آمد از شیر خونخوار تر

همان شربت یار پیشینه خورد — زمانه همان کار پیشینه کرد

نیامد دگر کس بمیدان دلیر — که ترسیده بودند زان تند شیر (ای سکندر ۱۲)

عنان راند خسرو بسوی خیل زنگ — بدو ناخواست بدخواه خود را بجنگ

پلنگر چو دید آن چنان دست برد — شد انداختش از زخم ناخورده خورد

اگر خواست ور نی جنیبت جهاند — سوی حربگه کام و ناکام راند

عنان برشه افگند چالش کنان — بصد خواری ایش بخت نالش کنان

بسی زخمها زد به نیروی بخت — نشد کارگر بر خداوند تخت

تجارت و هنرها و علوم بسیاری از مردم اشیا آموختند و کشتی ساختن شروع کردند و در میان شان جاری شد و ملک ایتالی بی نهایت پر دولت شد و آغاز ترقی ملک ایتالی در این ترقی متأخر از این زمان بود - و همچنانکه در حالات خلق تغییری بهم رسیده بود در حالت حکومت هم تغییر کلی بهم رسید و ملاحظه فایدهٔ عام موجب شد ملاحظه حقوق عام را - چون شهرنشینان آزاد شدند و انتظامی بهم رسید در امور بند و بست داخله و خارجه ملک عوام (یعنی وکلای خلق) در اجتماعات عامه و مجالس شورای ملکی راه و بار یافتند - غلامان و چاکران چون سایر خلق آزاد شدند و نام مالک و مملوک یا رسم مولا و عبد از میان برخاست و چیزی هم در انتظام قوانین شرعیه و عرفیه افزوده شد و امتحان گناهان و قصور ظاهره خلق به آب و آتش و امثال در ملک موقوف گشت و محاربه و مقاتله در خفیه و پنهانی هم برطرف شد و بطور اتفاق رساله جستینین پیدا شد و موجب تغییر و تبدل آیین و قواعد ممالک یورپ شد و خلق را میلان و او را راغب ساخت بمطالعه کتب قوانین رومیان - بالجمله اینها بود ترقی اهل یورپ در این زمان که ذکر شد -

تاریخ یورپ در آغاز صدسال ۱۴

صاحب تاریخ میگوید فرزند آدم بمجرد که یک اسباب آسایش را از برای خود فراهم دید شروع میکند باجماع لوازم و پیرایه و نمایشات و متعلقات آن چنین بود حالت مردم یورپ در آغاز صد سال چهاردهم بلاد و امصار ملک ایتالی که از سایر جاهای مملکت یورپ زودتر امنیت و آزادی یافتند باب تجارت را با ملک هندوستان کشودند و هر گونه امتعه را بخود داخل کردند و نیز در خود بافتند و ساختند و پرداختند در نهایت خوبی و کثرت - دست بهنرهای گونه گونه و مختلف زدند که از انجمله بود نقش کندن پارچه های مس و چاپ نمودن آنها چنانچه تا کنون هم ملک ایتالی در کشیدن تصاویر چه بر مس و چه با قلم بر هر ملکی تفوق

ستاده ملک زیر زرین درفش — ز سیفور بر تن قبای بنفش

ز هر سو کشان زنگی چون نهنگ — بگردن در افسار با پالهنگ

کسی را که زیر علم ساختند — بفرمان خسرو سر انداختند

زائد ۱۲

دران وادی از زنگیان کس نماند — وگر ماند جز خورد کرکس نماند

گروهی که بر پیل کردند زور — فتادند چون پیله در پای مور

چو خصمان گرفتار خواری شدند — حبش در میان زینهاری شدند

به بخشودن سختی کارشان — ز شمشیر خود داد زنهارشان

شه آن وحشیان را که بود از حبش — بفرمود کشتن دران کشمکش

بفرمود تا داغشان بر کشند — حبش زین سبب داغ بر سر کشند

فروزنده شان کرد زان گرم داغ — کز آتش فروزنده گردد چراغ

ز بس غارت آوردن از بهر شاه — غنیمت نگنجید در عرصه گاه

چو شاه آن متاع گران سنج دید — چو دریا یکی دشت پر گنج دید

بخر گوهرین جام و زرین عمود — بخروار گوهر بانبار عود

بمعنی مقدار ۱۲

هم از زر کانی هم از لعل و در — بسی چرم قنطار ها کرده پر

ز کافور چون سیم صحرا ستوه — ز سیمی چو کافور صد پاره کوه

همان زنده پیلان گنجینه کش — همان تازی اسپان طاوس وش

بسی برده یونانی و بربری — سبق برده بر ماه و بر مشتری

غلام و کنیز ۱۲

ز برگستوانهای گوهرنگار / همان فرش زرّافه آبدار

همه روی صحرا پر از خواسته / بگنجینه گوهر آراسته

شه از فتح زنگی و تاراج زنگ / برآسود و ایمن شد از درد و رنج

بعبرت دران کشتگان بنگریست / بخندید پیدا و پنهان گریست

که چندین خلایق دران دار و گیر / چرا کشت باید بشمشیر و تیر

گنه گر بر ایشان نهم نارواست / گر از خود خطا بینم اینهم خطاست

فلک را سر انداختن شد سرشت / نشاید کشیدن سر از سرنوشت

پیروزی یافتن سکندر بر دارا و کشته شدن دارا

گذارنده نظم این داستان / سخن راند بر سنّت راستان

که چون آتش روز روشن گذشت / پر از دود شد گنبد تیز گشت

شب از ماه بربست پیرایه / شگفتی بود نور در سایه

طلایه ز لشکرگه هر دو شاه / شده پاس دارنده تا صبحگاه

یتاقی بر آمد شدن چون خراس / نیاسود درّاج از بانگ پاس

بسا خفته از هیبت پیل مست / سراسیمه هر ساعت از خواب جست

غنوده تن مردم از رنج و تاب / نظر هر زمانی در آمد ز خواب

نیایش کنان هر دو لشکر براز / که ای کاشکی بودی امشب دراز

ملوکان درازی نمودی درنگ / بدیری پدید آمدی روز جنگ

سگالش چنان شد دو کوشنده را — که ریزند صفرای جوشنده را

چو خورشید روشن برآرد کلاه — پدیدار گردد سفید از سیاه

دو خسرو عنان در عنان آورند — ره دوستی در میان آورند

بآزرم و خوشنودی از یکدگر — بتابند زان بر نتابند سر

چو دارا در آن داوری رای جست — دل رای زن بود در رای سست

سوی آشتی کس نشد رهنمون — نمودند رایش بشمشیر و خون

که ایرانی از رومی نیش خورد — بقا کم کجا ریز داند نبرد

چو فردا فشاریم در جنگ پای — ز رومی نمانیم یکتن بجای

بدین عشوه دادند شه را شکیب — یکی بر دلیری یکی بر فریب

همان قاصدان نیز کردند جهد — که بر خون او بسته بودند عهد

سکندر ز دیگر طرف چاره‌ساز — که چون پای دارد در آن ترکتاز

خیال دو سرهنگ در پیش داشت — جز آن خود که سرهنگی خویش داشت

چنین گفت با پهلوانان روم — که فردا درین مرکز سخت بوم

بکوشیم کوشیدنی مردوار — رگ جان بکوشش کنم استوار

اگر دست بردیم ماراست ملک — وگر ما شدیم آن داراست ملک

قیامت که پوشیده از راه ماست — بود روزی آنروز فردای ماست

ز اندیشهای چنین هولناک — دو لشکر غنودند با ترس و باک

چو گیتی درِ روشنی باز کرد ... جهان بازئی دیگر آغاز کرد

بآتش بدل گشت مشتی شرار ... گلیچه شد آن سیم گاورس وار

درآمد بجنبش دو لشکر چو کوه ... کزان جنبش آمد جهانی ستوه

فریدون نسب شاه بهمن نژاد ... چو برخاست از اوّلِ بامداد

همه سازِ لشکر بترتیبِ جنگ ... برآراست از جعبهٔ تیرِ خدنگ

ز پولاد صد کوه برپای کرد ... بپائین او گنج را جای کرد

چو بر میمنه سازور گشت کار ... همان میسره شد چو روئین حصار

جناح از هوا بر زمین برد تیغ ... پس آهنگ شد بر زمین پای میخ

جهاندار در قلبگه کرد جای ... درفشِ کیانیش بر سر بپای

سکندر که تیغِ جهانسوز داشت ... چنان تیغی از بهرِ این روز داشت

برانگیخت رزمی چو بارنده میغ ... تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ

جناحِ سپه را بگردون کشید ... سمِ بارگی بر سرِ خون کشید

گرانمایگان را بدان سان که خواست ... بفرمود رفتن سوی دست راست

گروهی که پرتابیان ساخت شان ... چپ انداز شه بر چپ انداخت شان

همان استوارانِ درگاه را ... ق ... کز ایشان بود ایمنی شاه را

بقلب اندرون داشت با خویشتن ... چو پولاد کوهی شد آن پیلتن

برآمد ز قلبِ دو لشکر خروش ... رسید آسمان را قیامت بگوش

تبیره بغرید چون تند شیر / درآمد برقص اژدهای دلیر

ز شوریدن نالهٔ کرنای / برافتاد تب لرزه بر دست و پای

ز فریاد رویینه خم از پشت پیل / نفیر نهنگان برآمد ز نیل

ز بس بانگ شیپور زهره شکاف / بدرید زهره بپیچید ناف

ز غریدن کوس خالی دماغ / زمین لرزه افتاد در کوه و راغ

خروشیدن کوس رویینه طاس / نیوشنده را داد بر جان هراس

جلاجل زنان از نواهای زنگ / برآورد خون از دل خاره سنگ

ز بس زخم پولاد خارا ستیز / زمین را شده استخوان ریز ریز

ز بس بردن ناچخ انداختن / نفس را نه راه برون تاختن

سنان در سنان رسته چون نوک خار / سپر بر سپر بسته چون لاله زار

گریزندگان را دران رستخیز / نه روی رهائی نه راه گریز

سواران همه تیر پرداخته / گهی تیر گه ترکش انداخته

دران مسلخ آدمی زادگان / زمین بسته کوه از بس افتادگان

ز بس کشته بر کشته مردان مرد / شده راه بربسته بر ره نورد

بران دجلهٔ خون بلند آفتاب / چو نیلوفر افگند زورق بر آب

سنان سکندر بران داوری / سبق برد بر چشمهٔ خاوری

شراری که شمشیر دارا فگند / تپش در دل سنگ خارا فگند

چو لشکر به لشکر در آمیختند ‌‌ قیامت ز گیتی برانگیختند

سیه چون پراگنده شد سوی جنگ ‌‌ فراخی درآمد بمیدان تنگ

کس از خاصگان پیش دارا نبود ‌‌ کزو در دل کس مدارا نبود

دو سرهنگ غدار چون پیل مست ‌‌ بران پیل تن برگشادند دست

درافتاد دارا بدان زخم تیز ‌‌ ز گیتی برآمد یکی رستخیز

درخت کیانی درآمد بخاک ‌‌ بغلطید در خون تن زخمناک

برنجید تن نازک از درد و داغ ‌‌ چه خویشی بود باد را با چراغ

کشنده دو سرهنگ شوریده رای ‌‌ بنزد سکندر گرفتند جای

که آتش ز دشمن برانگیختیم ‌‌ باقبال شه خون او ریختیم

بیک زخم کردیم کارش تباه ‌‌ سپردیم جانش بفتراک شاه

بیا تا ببینی و باور کنی ‌‌ بجوشش سم بارگی تر کنی

چو آمد ز ما آنچه کردیم رای ‌‌ تو نیز آنچه گفتی بیاور بجای

بما بخش گنجی که پذرفته‌ای ‌‌ وفا کن بچیزی که خود گفته‌ای

سکندر چو دانست کین ابلهان ‌‌ دلیرند بر خون شاهنشهان

پشیمان شد از کرده پیمان خویش ‌‌ که برخاستش عصمت از جان خویش

فرومیرد امیدواری زسرد ‌‌ که همسال را سر درآید بگرد

نشان جست کان کشور آرای کی ‌‌ کجا خوابگه دارد از خون و خوی

دو بیداد پیشه براه اندرون / به بیداد خود پیشه را رهنمون

چو در موکب قلب دارا رسید / ز موکب روان هیچکس را ندید

تن مرزبان دید در خاک و خون / کلاه کیانی شده سرنگون

سلیمانی افتاده در پای مور / همان پشه گرد بر پیل زور

سکندر فرود آمد از پشت بور / در آمد ببالین آن پیل زور

بفرمود تا آن دو سرهنگ را / دو گز زخمه خارج آهنگ را

بدارید بر جای خویش استوار / خود از جای جنبید شوریده وار

ببالین گه خسته آمد فراز / ز درع کیانی گره کرد باز

سر خسته را بر سر ران نهاد / شب تیره بر روز رخشان نهاد

فروبسته چشم از تن خوابناک / بدو گفت برخیز ازین خون و خاک

چو دارا برویش نظر کرد و دید / بسوز جگر آه از دل کشید

چنین داد دارا بگجسته جواب / که بگذار تا سر نهم من بخواب

رها کن که در من رهائی نماند / چراغ مرا روشنائی نماند

سپهرم بدان گونه پهلو درید / که شد در جگر پهلوم ناپدید

تو ای پهلوان کامدی سوی من / نگهدار پهلو ز پهلوی من

که با آنکه پهلو دریدم چو میغ / همی آید از پهلوم بوی تیغ

سر سروران را رها کن ز دست / تو مشکن که ما را جهان خود شکست

چه دستی که با ما درازی کنی | بتاج کیان دستبازی کنی
نگهدار دستت که دارست این | نه پنهان چو روز آشکارست این
چو گشت آفتاب مرا روی زرد | نقابی به من درکش از لاجورد
مبین سرورا در سرافگندگی | چنان شاه را در چنین بندگی
درین بندم از رحمت آزاد کن | بآمرزش ایزدی یاد کن
زمین را منم تاج تارک نشین | تلرزان مرا تا نلرزد زمین
اگر تاج خواهی ربود از سرم | یکی لحظه بگذار تا بگذرم
چو من زین ولایت کشادم کمر | تو خواه افسر از من ستان خواه سر
سکندر بنالید کای تاجدار | سکندر منم چاکر شهریار
نخواهم که بر خاک بودی سرت | نه آلوده خون شود پیکرت
ولیکن چه سود است کین کار بود | تأسف ندارد درین کار سود
اگر تاجور سر بر افراختی | کمر بند او چاکری ساختی
دریغا بدریا کنون آمدم | که تا سینه در موج خون آمدم
چرا مرکبم را نیفتاد سم | چرا پی نکردم درین راه گم
مگر ناله شاه نشنیدمی | نه روی چنین روز را دیدمی
چه بودی که مرگ آشکارا شدی | سکندر هم آغوش دارا شدی
بنزدیک من یک سر موی شاه | گرامی تر از صد هزاران کلاه

گر این زخم را چاره دانستمی طلب کردمی تا توانستمی

نفیر از جهانی که دارا گذشت نه پنهان چو روز آشکارا گذشت

بچاره گری چون ندارم توان کنم نوحه بر یاد سرو جوان

چه تدبیر داری مراد تو چیست امید از که داری و بیمت ز کیست

بگو هر که خواهی که فرمان کنم بچاره گری با تو فرمان کنم

چو دارا شنید آن دم دلنواز بخواهشگری دیده بگشاد باز

بدو گفت کای بهترین بخت من سزاوار پیرایهٔ تخت من

چه پرسی ز جان بجان آمده گلی در سموم خزان آمده

جهان شربت هر یک از یخ سرشت بجز شربت ما که بر یخ نبشت

تو سرسبز بادا بشاهنشهی که من کردم از سبزه بالین تهی

چو در خواستی کارزو بی تو چیست بوقتیکه بر من بباید گریست

سه چیز آرزو دارم اندر نهان برآید باقبال شاه جهان

یکی آنکه بر کشتن بیگناه تو باشی درین داوری دادخواه

دوم آنکه بر تخت و تاج کیان چو حاکم تو باشی نیاری زیان

دل خود بپردازی از تخم کین نپردازی از تخمهٔ ما زمین

سوم آنکه بر زیر دستان من حرم نشکنی در شبستان من

همان روشنک را که دخت منست بدان تازگی دست بخت منست

بهم خوابی خود کنی سد بلند	که فرّخ بود گوهر ارجمند
دل روشن از روشنگ بر متاب	که بارکشی به بود آفتاب
سکندر پذیرفت زو هرچه گفت	پذیرنده برخاست گوینده خفت
سکندر بران شاه فرّخ نژاد	شبانگاه بگریست تا بامداد
چو روز دگر صبح ابلق سوار	طویله برون زد برین مرغزار
سکندر بفرمود کار ندر ساز	برندش بجای نخستینه باز
زمهد زر و گنبد سنگ بست	مهیاش کردند جای نشست
چو خلوت گهش آنچنان ساختند	از و زحمت خویش پرداختند

مولانا رومی

اسمش مولانا جلال الدین بن بهاء الدین محمد بن الحسن است مهر وجودش در سن ششصد و نود و دو هجری مطابق یازده صد و نود و پنج عیسوی در سرزمین بلخ باوج هستی رسید۔ و اجداد ماجدش از فضلای عالی مقدار آن دیار بوده و سلسلهٔ او تا خلیفهٔ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنه میرسد۔ از انجا که اکثر از خواص و عوام در ست ارادت بدامن او زده بودند و بانهایت اخلاص کثرت مریدین و جمعیت معتقدین محسود سلطان محمود خوارزم حاکم بلخ شد مولانا بهاء الدین از سلطان رنجیده بافرزند و عیال از انجا هجرت کرده بعزم حج بیت اللہ بحرکت آمده و چون به نیشاپور رسید شیخ فرید الدین عطار بدیدن آنجناب رفته درانحال مولانا جلال الدین کودک بوده جنابِ

شیخ اسرار نامه بجلال الدین برسم ہدیه داد۔ مولانا بہاوالدین مدتی در سیر و سیاحت گذاشت و بعدازان به یونان رفته در سنه[2] صد و سی و یکم ہجری مطابق دوازده صد و سی و سوم عیسوی بعالمِ بقا شتافت۔ بعدازان از انتقال پدر خود جلال الدین بر مسندِ افاده متمکن گردیده سرگروه صوفیان شد و لقبِ سلطان العلما بہم رسانید۔ و شہرهٔ او بدین غایت رسید که در مدرسهٔ پدرش حینِ نیابتِ او زیاده از چار صد سوای متعلمان بیشین داخلِ مدرسه گردیده تحصیل علوم تصوف و معارف میکردند و چون بسنین شصت و نه رسید ازین عالمِ فانی بدارِ باقی رفت بشرح کمالات صوری و معنوی ایشان و وصفِ ظاهری و باطنی آنجناب از حیزِ تحریر و تقریر بیرون است و کتاب مستطاب مثنوی شریف بُرهانیست قاطع۔

قصهٔ نخچیران و بیان توکل و ترک جهد کردن

در کلیله خوانده باشی لیک آن	قشر افسانه بود و این مغز جان
طائفهٔ نخچیر در وادیٔ خوش	بوده اند از شیر اندر کش مکش
بس که آن شیر از کمین در می ربود	آن چرا[3] بر جمله ناخوش گشته بود
حیله کردند آمدند ایشان بشیر	کز وظیفه[4] ما ترا داریم سیر
جز وظیفه در پیٔ صیدی میا	تلخ بر ما تا نگردد این گیا[5]

جواب گفتن شیر نخچیران را و بیان خاصیت جهد

گفت آری گر وفا بینم نه مکر	مکرها بس دیده ام از زید و بکر

من هلاک قول و فعل مردمم — من گزیده زخم مار و کژدمم

نفس هر دم از درونم در کمین — از همه مردم بتر در مکر و کین

گوش من لا یلدغ المؤمن شنید — قول پیغمبر بجان و دل گزید

باز ترجیح نهادن نخچیران توکل را بر جهد و کسب

جمله گفتند ای حکیم با خبر — الحذر دع لیس یغنی عن قدر

در حذر شوریدن شور و شر است — رو توکل کن توکل بهتر است

با قضا پنجه مزن ای تند و تیز — تا نگیرد هم قضا با تو ستیز

مرده باید بود پیش حکم حق — تا نیاید زخم از رب الفلق

ترجیح نهادن شیر جهد و کسب را بر توکل و تسلیم

گفت آری گر توکل رهبر است — این سبب هم سنت پیغمبر است

گفت پیغمبر بآواز بلند — با توکل زانوی اشتر به بند

رمز الکاسب حبیب الله شنو — از توکل در سبب کاهل مشو

رو توکل کن تو با کسب ای عمو — جهد میکن کسب میکن مو بمو

جهد کن جدی نما تا وارهی — ور تو از جهدش بمانی ابلهی

در توکل جهد و کسب اولی تر است — تا حبیب حق شوی این بهتر است

باز ترجیح نهادن نخچیران توکل را بر جهد و کسب

قوم گفتندش که کسب از ضعف خلق — لقمهٔ تزویر دان بر قدر خلق

نیست کسبی از توکل خوب‌تر — چیست از تسلیم خود محبوب‌تر

دیدهٔ ما چون بسی علت در وست — رو فنا کن دید خود در دید دوست

جانهای خلق پیش از دست و پا — می پریدند از وفا سوی صفا

چون بامر اِهبِطوا بندی شدند — حبس خشم و حرص و خرسندی شدند

ما عیالِ حضرتیم و شیرخواه — گفت اَلخَلقُ عیالٌ لِلاِله

آنکه او از آسمان باران دهد — هم تواند کوز رحمت نان دهد

دیگر باز بیان کردن شیر ترجیح جهد بر توکل

گفت شیر آری ولی ربّ العباد — نردبانی پیش پای ما نهاد

پایه پایه رفت باید سوی بام — هست جبری بودن اینجا طمع خام

پای داری چون کنی خود را تو لنگ — دست داری چون کنی پنهان تو چنگ

سعی شکرِ نعمتِ قدرت بود — جبرِ تو کفرانِ آن نعمت بود

شکر نعمت قدرتت افزون کند — کفر نعمت از کفت بیرون کند

جبرِ تو خفتن بود در ره مخسپ — تا نه بینی آن در و درگه مخسپ

هان مخسپ ای جبری بی اعتبار — جز بزیر آن درختِ میوه دار

تا که شاخ افشان کند هر لحظه باد — بر سر خفته بریزد نقل و زاد

جبر خفتن در میانِ رهزنان — مرغ بی هنگام کی یابد امان

گر توکل میکنی در کار کن — کسب کن پس تکیه بر جبار کن

تکیه بر جبار کن تا وا رهی / ور نه افتی در بلای گمرهی

باز ترجیح نهادن نخچیران مر توکل و تسلیم را بر جهد و کسب

جمله باوی بانگها بر داشتند / کان حریصان کین سببها کاشتند

صد هزار اندر هزار از مرد و زن / پس چرا محروم ماندند از زمن

صد هزاران قرن ز آغاز جهان / همچو اژدرها گشاده صد دهان

جز آن قسمت که رفت اندر ازل / روی ننمود از شکال و از عمل

جمله افتادند از تدبیر کار / مانده کار و حکمهای کردگار

کسب جز نامی مدان ای نامور / جهد جز وهمی مپندار ای عیار

نگریستن عزرائیل علیه السلام بر مردی و گریختن آن مرد در سرای سلیمان و تقریر ترجیح توکل بر جهد و قلت فائدهٔ جهد

ساده مردی چاشتگاهی در رسید / در سرا عدل سلیمان در دوید

رویش از غم زرد و هر دو لب کبود / پس سلیمان گفتش ای خواجه چه سود

گفت عزرائیل در من اینچنین / یک نظر انداخت پر از خشم و کین

گفت هین اکنون چه میخواهی بخواه / گفت فرما باد را ای جان پناه

تا مرا زینجا بهندستان برد / بو که بنده کان طرف شد جان برد

نک ز درویشی گریزانند خلق / لقمهٔ حرص و امل زانند خلق

ترس درویشی مثال آن هراس / حرص و کوشش را تو هندستان شناس

هراس ۱۲

باد را فرمود تا او را شتاب … بر سوی خاک هندستان بر آب

پس سلیمان کرد بر باد این برات … برد باد آن مرد را در سومنات

روز دیگر وقت دیوان و لقا … شه سلیمان گفت عزرائیل را

کاین مسلمان را بخشم از چه سبب … بنگریدی بازگو ای پیک رب

ای عجب این کرده باشی بهر آن … تا شود آواره او از خان و مان

گفتش ای شاه جهان بی‌زوال … فهم کژ کرد و نمود او را خیال

من ورا از خشم کی کردم نظر … از تعجب دیدمش در رهگذر

که مرا فرمود حق کامروز هان … جان او را تو بهندستان ستان

دیدمش اینجا و بس حیران شدم … در تفکر رفته سرگردان شدم

از عجب گفتم گر او را صد پرست … او بهندستان شدن دور اندرست

چون بامر حق بهندستان شدم … دیدمش آنجا و جانش بستدم

تو همه کار جهان را همچنین … کن قیاس و چشم بگشا و ببین

از که بگریزیم از خود ای محال … از که بر تابیم از حق ای وبال

باز ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل و فوائد جهد بیان کردن

شیر گفت آری ولیکن هم ببین … جهدهای انبیا و مومنین

حق تعالی جهدشان را راست کرد … آنچه دیدند از جفا و گرم و سرد

جهد حق است و دوا حق است و درد … منکر اندر نفی جهدش جهد کرد

کسب کن سعی نما و جهد کن / تا بدانی سرّ علم من لدن
گرچه جمله این جهان پر جهد شد / جهد کی در کام جاهل شهد شد
زین نمط بسیار برهان گفت شیر / کز جواب آن جبریان گشتند سیر

مقرر شدن ترجیح جهد بر توکل

روبه و خرگوش و آهو و شغال / جبر را بگذاشتند و قیل و قال
عهدها کردند با شیر ژیان / کاندرین بیعت نیفتد در زیان
قسم هر روزش بیاید بی جگر / حاجتش نبود تقاضای دگر
عهد چون بستند و رفتند آزمان / سوی مرعی ایمن از شیر ژیان
جمع بنشستند یکجا آن وحوش / اوفتاده در میان جمله جوش
هر یکی تدبیر و رائی میزدند / هر کسی در خون هر یک میشدند
عاقبت شد اتفاق جمله شان / تا بیاید قرعه اندر میان
قرعه بر هر کو فتد او طعمه است / بی سخن شیر ژیان را لقمه است
همچنین کردند آن جمله قرار / قرعه آمد سربسر را اختیار
قرعه بر هر کو فتادی روز روز / سوی آن شیر او دویدی همچو یوز

جواب گفتن خرگوش مر آن نخچیران را

چون بخرگوش آمد این ساغر بدور / بانگ زد خرگوش کاخر چند جور

انکار کردن نخچیران بر سخن خرگوش

قوم گفتندش که چندین گاه ما — جان فدا کردیم در عهد و وفا

تو مجو بدنامی ما ای عنود — تا نرنجد شیر رو زود زود

در تاخیر رفتن خرگوش بشیر و جواب او

گفت ای یاران مرا مهلت دهید — تا بمکرم از بلا ایمن شوید

تا امان یابد بمکرم جانِ تان — ماند این میراث فرزندانِ تان

هر پیمبر امتان را در جهان — همچنین تا مخلصی میخواندشان

کز فلک راهِ برون شو دیده بود — در نظر چون مردمک پیچیده بود

مردمش چون مردمک دیدند خرد — در بزرگی مردمک کس ره نبرد

اعتراض کردن نخچیران بر سخن خرگوش و جواب گفتن خرگوش نخچیران را

قوم گفتندش که ای خرگوشِ زار — خویش را اندازهٔ خرگوش دار

هین چه لافست این که از تو بهتران — در نیاوردند اندر خاطر آن

معجبی یا خود قضامان در پیست — ورنه این دم لایق چون تو کیست

گفت ای یاران حقم الهام داد — مر ضعیفی را قوی رایی فتاد

آنچه حق آموخت مر زنبور را — آن نباشد شیر را و گور را

خانها سازد پر از حلوای تر — حق برو آن علم را بگشاد در

آنچه حق آموختِ کرمِ پیله را — هیچ پیلی داند آن گون حیله را

آدمِ خاکی ز حق آموخت علم — تا بهفتم آسمان افروخت علم

حافظ

تخلّص خواجه شمس الدین است ذات شریفش در شیراز مجموعهٔ وجود را شیرازهٔ ظهور بست - و کلام ایشان را حالتی است که در گفتار هیچیک از استادان نیست همانا واردات غیبی است - باین جهت از بزرگان لسان الغیب لقب یافته اند خواجه گوشه نشینی اختیار کرده بود وقتی که بدیدن حاکم یزد رفت این بیت نوشت -

بخت بد تا بکجا می برد آبشخور ما		ما برفتیم و تو دانی و دل غمخور ما

سلطان محمود شاه بهمنی از حافظ وعده گرفت که او بدکهن آید و بجهت اخراجات سفر بعل فرستاد - پس حافظ بهرمز بکشتی سوار شده - درین اثنا قبل از روانگی کشتی طوفانی پدید آمد لهذا حافظ رسیده به بهانه گفت که بجهت دیدن بعض از دوستان بهرمزی روم ولیکن باز نیامد چنانچه میگوید بیت

بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی ارزد		دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد
کلاه دلکش است اما بدردسر نمی ارزد		شکوه تاج سلطانی که بیم جان درو درج است
غلط کردم که یک موجش بصد گوهر نمی ارزد		بس آسان می نمود اول غم دریا به بوی زر

ازین هویدا میگردد که تصادیع و تکالیف سفر بر خود گوارا نمیداشت - وقتیکه تیمور فارس گرفت و شاه منصور را بقتل رسانید خواجه در شیراز بحیات بوده - تیمور خواجه را احضار کرده گفت که ما آنکه بجلادت و شجاعت و ملک گیری بلاد سمرقند و بخارا را که وطن مالوف ما و از آن ماست عزت تمام داده ام و تو بهندی خالی هر دو را صفت بخشیدی و گفتی

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را	بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را

خواجه بداهةً بیاکانه گفت ازین بخششهاست که باین فقر و مسکنت رسیدم تیمور خوش شده او را بجوائزات خسروانه سرفراز کرد. و روح مطهر خواجه در سن هفت صد و نود و یک پاسه ازین عالم پرواز کرد و در مصلای خارج شهر مدفون شد و تاریخ وفاتش را خاک مصلی یافته اند.

دل میرود ز دستم صاحبدلان خدا را	دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون	نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا
کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز	باشد که باز بینیم آن یار آشنا را
در حلقهٔ گل و مل خوش خواند دوش بلبل	هات الصبوح هبوا یا ایها السکارا
ای صاحب کرامت شکرانهٔ سلامت	روزی تفقدی کن درویش بینوا را
در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند	گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را
آئینه سکندر جام جم است بنگر	تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا
سرکش مشو که چون شمع از غیرتت بسوزد	دلبر که در کف او موم است سنگ خارا
گر مطرب حریفان این پارسی بخواند	در رقص حالت آرد پیران پارسا را
آن تلخوش که صوفی ام الخبائثش خواند	اشهی لنا و احلی من قبلة العذارا
هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی	کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را
خوبان پارسی گو بخشندگان عمرند	ساقی بده بشارت پیران پارسا را

فارسی گو پسند ۱۲

حافظ بخود نپوشید این خرقهٔ می آلود
ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت
کنار آب رکناباد و گلگشت مصلا را

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است
بآب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم
که عشق از پردهٔ عصمت برون آرد زلیخا را

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو
که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوستر دارند
جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

بدم گفتی و خرسندم عفاک الله نکو گفتی
جواب تلخ میزیبد لب لعل شکر خا را

غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

شب از مطرب که دل خوش باد وی را
شنیدم نالهٔ جان سوز نی را

چنان در جان من سوزش اثر کرد
که بی رقت ندیدم هیچ شی را

حریفی بد مرا ساقی که هر دم
ز زلف و رخ نمودی شمس و دی را

ق

چو شوقم دید در ساغر می افزود
بگفتم ساقی فرخنده پی را

رهانیدی مرا از شر هستی
چو پیمودی بیاپی جام می را

حماک الله عن شر النوائب
جزاک الله فی الدارین خیرا

حواشی:
ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را ۱۲ [illegible]
بده ساقی ... ۱۲
من از آن حسن ... داشت دانستم ۱۲
حکمت ۱۲ — بفکر و دانش ۱۲
اشاره به بیت سابق است ۱۲
[illegible marginal notes]

چو بیخود گشت حافظ کی شمارد
بیک جو مملکت کاوس و کی را

صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را
که سر بکوه و بیابان تو دادهٔ ما را

شکرفروش که عمرش دراز باد چرا
تفقدی نکند طوطی شکرخا را

غرور حسن اجازت مگر نداد ای گل
که پرسشی نکنی عندلیب شیدا را

بحسن خلق توان کرد صید اهل نظر
به بند دام نگیرند مرغ دانا را

چو با حبیب نشینی و باده پیمائی
بیاد آر حریفان بادپیما را

ندانم از چه سبب رنگ آشنائی نیست
سهی قدان سیه چشم ماه سیما را

جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب
که خال مهر و وفا نیست روی زیبا را

در آسمان چه عجب گر ز گفتهٔ حافظ
سماع زهره برقص آورد مسیحا را

لطف باشد گر نپوشی از گدا هاروت را
تا بکام دل ببیند دیدهٔ ماروت را

همچو هاروتیم دایم در بلای عشق زار
کاشکی هرگز ندیدی دیدهٔ ماروت را

کی شدی هاروت در چاه نگنداشش اسیر
گر نگفتی شمهٔ از حسن او ماروت را

بوی گل برخاست گوئی در چمن هاروت باد
بلبلان مست اند گوئی دیده چون ماروت را

میکنم جور و جفاهایت ز هجران ای صنم
روی بنما تا ببیند حافظ ماروت را

میدمد صبح و کله بسته سحاب — الصبوح الصبوح یا اصحاب

می‌چکد ژاله بر رخ لاله — المدام المدام یا احباب

می‌وزد از چمن نسیم بهشت — خوش بنوشید دایما می ناب

تخت زرین زدست گل به چمن — راح چون لعل آتشین دریاب

لب و دندان تو حقوق نمک — داشت بر جان سینه‌های کباب

در میخانه بسته‌اند مگر — افتح یا مفتح الابواب

در چنین موسمی عجب باشد — که ببندند میکده بشتاب

زاهدا می بنوش رندانه — فاتقوا الله یا اولی الالباب

گر نشان زآب زندگی جویی — می نوشین بجو ببانگ رباب

چون سکندر حیات اگر طلبی — لب لعل نگار را دریاب

بر رخ ساقی پری پیکر — موسم گل بنوش باده ناب

حافظا غم مخور که شاهد بخت
عاقبت برکشد ز چهره نقاب

اگر بلطف بخوانی مزید الطافست — وگر بقهر برانی درون ما صافست

بیان وصف تو گفتن نه حد امکانست — چرا که وصف تو بیرون ز حد اوصافست

چو سرو سرکشی ای یار سنگدل از ما — چه حیفهاست که بر روی ما ز اطرافست

ز چشم عشق توان دید روی شاهد ما — که نور چهره خوبان ز قاف تا قافست

دراین صد سال اخیر که اکنون در آخر آن هستیم (یعنی ۱۸۰۰) —

در صد سال هفدهم حکمت نیز بغایت ترقی کرد چنانچه در اوایل عهد جیمز اول لارد بیکن[1] نامی میان
ظلمت و تاریکی عهد خود فروزان شد مانند آفتابی که از پس تیره ابری بدر آید و امید موهومی بود که گویا
در میان هیچ قومی در تمام روی ارض تا کنون مانندش نیامده است از سلف و خلف که راهنمائی کرد
که چگونه باید صاحب عقل و دانش واقعی شوند خلق - اگرچه وی در هیچ شعبه از حکمت راه وسعت نداد
مگر بخوبی و فایده مندی گسست سلسله مجاز و عالم حقیقت و وقعیت حکمت را - اصولی که بیکن قرار داد
و راهی که او پیش پای خلق نهاد چندان مؤثر و مفید افتاد در میان خلق ملکش که شخصی هروی[2] نام که
یکی از حکما بود فقط بتأمل و قیاس دریافت که خون در جسم انسان یا حیوان متحرک است و دوران دارد
و اندک زمانی پس از آنکه دوباره چرلس ۲ تاج و تخت خود را یافت که میان مندش (یعنی این یافتن
تاج را) ریستوریشن[3] مجمعی برپا شد پادشاهی که اجزای آن در بین چند سالی بسیار چیزها و مطالب عمده
اهم پیدا کردند در ریاضی و طبیعی - و دیگر شعب حکمت نیز خالی از ترقی نماند و هابز[4] کتابی نوشت در
اخلاق و نیوتان در حکمت طبیعی که همه را سنجید و آزموده باثبات رسانید و پای خود را بجائی گذاشت
که ابدالدهر موجب حیرت جهان ست و در جهان باقی خواهد بود تا جهان باقیست - بالجمله نمیتوان رشته هر علمی را
نوشت بطور تفصیل و کم و کیف هر کتابی را که در این عهد نوشته شد و هر علمی را که اساس نهاده گشت بیان کرد در مختصر دفتر
در اواسط صد سال هفدهم تقریباً تمام تجارت کره ارض در کف انگلیش و دچ بود و لیکن تجارت دچ را شکست
فاحشی رسید از قانونی که جاری شد در انگلند معروف به انگلیش نویگیشن اکت[5] که مجلس شورای
سلطنت جمهوری انگلند در سال ۱۶۵۱ جاری کرد و جنگهائی هم که بعد از آن واقع شد در میان انگلند

ترقی دریانوردی و کلنیز نشین یا سکونت در ملک دیگر سال ۱۶۶۰ الی ۱۷۶۰

[1] بیکن
[2] هروی
[3] ریستوریشن باز یافتن ... یعنی ... سلطنت ... چرلس ... ازآن ... شده بود
[4] هابز
[5] انگلیش نویگیشن اکت ... دریانوردی یعنی قانون ... دریانوردی ... جاری شد در خصوص ... دریانوردی ...

دختران را همه جنگست و جدل با مادر ‌‌ ‌‌ پسران را همه بدخواه پدر می بینیم

هیچ رحمی نه برادر به برادر دارد ‌‌ ‌‌ هیچ شفقت نه پدر را به پسر می بینیم

پند حافظ بشنو خواجه برو نیکی کن

زانکه این پند به از دُرّ و گهر می بینیم

چندانکه گفتم غم با طبیبان ‌‌ ‌‌ درمان نکردند مسکین غریبان

آن گل که هر دم در دست خارست ‌‌ ‌‌ گو شرم بادت از عندلیبان

ما درد پنهان با یار گفتیم ‌‌ ‌‌ نتوان نهفتن درد از طبیبان

یارب امان ده تا باز بیند ‌‌ ‌‌ چشم محبان روی حبیبان

درج محبت بر مهر خود نیست ‌‌ ‌‌ یارب مبادا کام رقیبان

ای منعم آخر بر خوان وصلت ‌‌ ‌‌ تا چند باشیم از بی نصیبان

حافظ نگشتی رسوای گیتی

گر می شنیدی پند غریبان

دلبر جانان من برد دل و جان من ‌‌ ‌‌ برد دل و جان من دلبر جانان من

از لب جانان من زنده شود جان من ‌‌ ‌‌ زنده شود جان من از لب جانان من

روضهٔ رضوان من خاک سر کوی دوست ‌‌ ‌‌ خاک سر کوی دوست روضهٔ رضوان من

این دل حیران من واله و شیدای تست ‌‌ ‌‌ واله و شیدای تست این دل حیران من

یوسف کنعان من مصر ملاحت تراست ‌‌ ‌‌ مصر ملاحت تراست یوسف کنعان من

سرِ گلستانِ من قامتِ دلجوی تست	قامتِ دلجوی تست سروِ گلستانِ من

حافظِ خوشخوانِ من نقدِ کمالِ غیاث
نقدِ کمالِ غیاث حافظِ خوشخوانِ من

از خونِ دل نوشتم نزدیکِ یار نامه	اِنّی رَأَیْتُ دَهْراً مِنْ هَجْرِکَ الْقِیامَه
هر چند کازمودم از وی نبود سودم	مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدامَه
دارم من از فراقت در دیده صد علامت	لَیْسَتْ دُمُوعُ عَیْنِی هٰذا لَنا الْعَلامَه
پرسیدم از طبیبی احوالِ دوست گفتا	فِی بُعْدِها عَذابٌ فِی قُرْبِها النَّدامَه
گفتم ملامت آرد گر گردِ دوست گردم	وَاللّٰهِ ما رَأَیْنا حُبّاً بِلا مَلامَه
حالِ درونِ ریشم محتاجِ شرح نبود	خود میشود محقق از آبِ چشم خامه
باد صبا ز حالم ناگه نقاب برداشت	کَالشَّمْسِ فِی ضُحاها تَطْلَعُ مِنَ الْغَمامَه

حافظ چو طالب آمد جامی و جانِ شیرین
حَتّیٰ یَذُوقُ مِنْهُ کَأْساً مِنَ الْکَرامَه

گر تیغ بارد در کوی آن ماه	گردن نهادیم اَلْحُکْمُ لِلّٰه
من رند و عاشق انگاه توبه	اَسْتَغْفِرُ اللّٰه اَسْتَغْفِرُ اللّٰه
آئینِ تقوی ما نیز دانیم	اما چه چاره با بختِ گمراه
ما شیخ و زاهد کمتر شناسیم	یا جامِ باده یا قصه کوتاه
مهرِ تو عکسی بر ما نیفگند	آئینه رویا آه ز دلت آه

الصبر مر الثمر فان / یا لیت شعری حتام القاه
عاشق مخور غم گر وصل خواهی / خون بایدت خورد در گاه و بیگاه
حافظ نبودی زینگونه بیدل / گر می شنیدی پند نکو خواه

مظهر

تخلص شمس الدین المعروف بمیرزا مظهر جانجانان پسر مرزا جانجان جانی تخلص است. و هندی مولد و حنفی مذهب و نقشبندی مشرب است. و بعمر شانزده سالگی غبار یتیمی بر سرش نشست. و در بست سال سلسلهٔ درویشان منسلک گردید. و مدت سی سال بر در مدرسه و خانقاه جاروب کشید. و ایام برگزیدهٔ عمر درین شغل شریف گذرانید. در مدت العمر دست طلب بلوث دنیا نیالود و پای سعی درین راه نفرسود. و در سن هزار و صد و هفتاد هجری عمر آنجناب بشصت رسیده بود و از عمر چهل سال بکنج عزلت آرمیده بود

زبس با داغها دود دل آید بر زبان ما / شود محسوس همچون شاخ نافرمان فغان ما
دماغ ما سبکروحان تکلف بر نمی تابد / بود همچون صبا هر غنچهٔ گل عطردان ما
بضعف سرمه و ناله دارش چون بحرف آید / چو سوسن در دهن هرگز نمی گنجد زبان ما
کسی داد محبت از کجا خواهد باین طالع / که برق رنگ گل سر داشت از شاخ آشیان ما
ثنا خوان لب و دندان خوبانیم از عمری / کسی از لعل و گوهر پر نمی سازد دهان ما
ندارد کشتن ما صرفه رحمی کن بحال خود / چراغ خانهٔ درد و غم است ای عشق جان ما

حلاوت میچکد از گفتگوی عشق ما مظهر

چو برگِ گل زبان را در شکر گیرد بیانِ ما

بیکسی مشهور کرد آخر بیکتائی مرا / داد تشریفِ خدائی فیضِ تنهائی مرا

چون توانم دید روی او که در بزمِ از ادب / متصل چون شمع لرزد نورِ بینائی مرا

صرفِ عشقِ خویش قدران گردید نقدِ اشکِ من / کرد مفلس عاقبت این خرجِ بالائی مرا

میروم اما عنانِ من بدستِ خویش نیست / همچو کشتی ساخت سیلِ گریه دریائی مرا

پیشِ چشمم سبزه تا مژگانِ آهو فرق نیست / خوش سوادِ بهای صحرا کرد سودائی مرا

منکه مظهر دعوئ تاب و تحمل داشتم
ساخت پیشِ او خجل این ناشکیبائی مرا

باشد بوصفِ لعلِ لبِ دلستانِ ما / مانندِ غنچه پُر زر با نها دهانِ ما

از سینه تا رسید بلب ضعف کرده ماند / چون دودِ شمع گشته تصویر جانِ ما

تا رسیده

تا شکرهای مقدمِ تیغش ادا کنیم / همچون سنان ز فرق برآید زبانِ ما

از ما ستاره سوختگان باغبان مرنج / باشد سپند سوزِ چمن آشیانِ ما

بر خاکِ ما نه شمع فرستاد و نه گلی / مردیم و سینه صاف نشد بدگمانِ ما

دارد دلِ عشق هندوی زلفِ سیاهِ او / کاکل بسر چو خامه مو استخوانِ ما

مظهر ز ننگِ عشقِ تو مردیم همچو شمع
این زندگی نبود مناسب بشانِ ما

تا بتها محرم نگویم نامِ جانانِ خویش را / مهر خواهم کرد چون خاتم دهانِ خویش را

بادشاهِ عالمِ ویرانه‌ام مانندِ سیل — کرده‌ام تختِ روانِ طبعِ روانِ خویش را

دید گز گل هم دماغِ باغبان نازکتر است — از چمن برداشت بلبل آشیانِ خویش را

هر که مظهر حالِ کس پرسد ز من اوّل باو — چون کتابِ قصه گویم داستانِ خویش را

نسب درست کند گریه‌ها بزاریِ ما — همین بس است پس از مرگ خیر جاریِ ما

بغیر موج هوا نیست نردبانِ غبار — رسانده ناله بمعراجِ خاکساریِ ما

چه خوش بروی دلِ تنگ دری داکرد — خدا دراز کند عمرِ زخمِ کاریِ ما

ز طفلی ایم اسیرِ جنون که چون نرگس — بگل زمینِ چمن بود نی سواریِ ما

ایضاً

دلبر چو توئی چون منِ رنگین سخنی را — بلبل چو منی هیچ تو گل پیرهنی را

فریاد ازین قوم که چون ماهِ محرّم — بی زر نتوان دید رخِ سیم تنی را

ایضاً

نیاز ما نمک پروردِ ناز است — شبِ ما سایهٔ زلفِ دراز است

مگوئید آه پیشِ ما مگوئید — که معشوقِ کسی عاشق نواز است

ایضاً

در پردهٔ جلوه کن دلِ دیوانه نازک است — ای شمعِ بزم خاطرِ پروانه نازک است

در جای سنگ شیشه توان بر سرش زدن

طفلان دماغ مظهر دیوانه نازکست

من درین فکر پریشان که دل زار کجاست
دل درین سعی سراسیمه که دلدار کجاست

جز دل من که نمک خوار قدیم غم تست
قدردان مژهٔ حسرت دیدار کجاست

ایضاً

سینه واکرده بگلشن چو خرامان گذرد
بلبل از گل گذرد گل بگریبان گذرد

کس بتسکین غبارم نزود غیر از شک
کیست جز سیل که بر گور غریبان گذرد

حال چشمم چو زکویت گذرم هیچ مپرس
ابر از قبله چو آید همه گریان گذرد

شاید امروز نشان دگرت منظور است
گز دلم تیر نگاه تو پریشان گذرد

ای عاشق دیگر گشته شدی ۱۲

دل صد پاره بود باعث خون گرمی اشک
تپ کند طفل چو بر گنج شهیدان گذرد

واگذارند بجالش اگر این خوش نگهان
خود ۱۲
مظهر ما نتواند که از یشان گذرد

چو گلم سالی بهم سالی بگلشن شاد می آید
مرا بی اختیار ایام طفلی یاد می آید

کجا اصلاح خون عاشق از فصاد می آید
علاج سرگرانیها شمن از جلاد می آید

دبا غش نشگفد تا خون عاشق را نمی‌ریزد
انار خنده او از جلال آباد می آید
از دور ۱۲

معشوق ۱۲
قفس کی سد راه وحشت ما میتواند شد
ولیکن رحم بر تنهائی صیاد می آید

چو آن طفلی که جنباند سر زنجیر مجنونی
مرا از دست او هر عضو در فریاد می آید

کسی از تیشه مظهر جیغه بر سر کی تواند زد
قیامت میرزا ئیهاست کز فرهاد می آید
نازکی ۱۲

طفلان ناز ... (marginal notes)

بر نمازِ و روزه و بر سوز و سازِ خود مناز
یا ربی پروا است هرگز بر نیازِ خود مناز

گرد باد خاکِ ما هم خالی از انداز نیست
این همه بر دورِ داماں درازِ خود مناز

شعله از پهلوی خس این سرکشیها میکند
ای بد آموز نیازِ ما بنازِ خود مناز

روز و شب از چشمِ ما دریای آتش میرود
این قدر ای شمع بر سوز و گدازِ خود مناز

انفعال جرم بهتر از غرورِ طاعت است
مظهر ای دور از حقیقت بر نمازِ خود مناز

نه خوش کردم ز گل رنگی نه بوی یاسمن بردم
همین چاک جگر چون شعله با خود در کفن بردم

کسی با گل بباز د عشق با با باغبان سازد
بگفتم خیر باد و آشیان را از چمن بردم

مبادا ماهروئی شمع بالین کسی مظهر
که داغ تازه همراهِ ناسورِ کهن بردم

دل بجای و فتن افتاد حریفان مددے
یوسفم گم شده ارواح عزیزان مددے

گریه بر باده بی ابر ضرور افتاد است
نیست نم در مژه ام حضرت یاران مددے

تاب سوز دلم آن طفل بخواهد آورد
عرضِ حالی چو کنم دیدهٔ گریان مددے

رفتم از میکده امابد عامی خواهم
که ازین در نروم لغزش مستان مددے

دیر شد کوچه و بازار خموش افتاد است
شورِ مجنون مددے محشر طفلان مددے

گفت مظهر غزلی بهر جگر گوشهٔ تو
غوث اعظم صلهٔ قبلهٔ پاکان مددے

مولانا جامی

وهو نور الدین عبد الرحمن است. مولد آنجناب در حوالی جام. در اوایل عمر به تحصیل کمالات پرداخته در اندک زمانی سرآمد فضلای زمان گردیده همت بلندش باینمعنی قناعت نکرده دست ارادت بشیخ سعد الحق والدین الکاشغری که وی یکی از مریدان سلسلهٔ نقشبندیه بود داده. بارشاد او مدتی بریاضات و مجاهدات مشغول و مقامات عالی و درجات متعالی یافته آخر الامر صیت کمالات نفسانی ایشان بدور و نزدیک رسیده علما و زهاد بشوق ادراک صحبت ایشان ترک دیار خود کرده بفیض خدمتش مستفیض میشدند. و در مراتب نظم کمال مهارت داشته و در همه فنون سخنوری استاد است. دیوان غزلیات و رباعیات تمام کرده هفت مثنوی بسلک نظم در آورده مشهور بسبعة الحق. بعد از خمسهٔ نظامی کتابی بآن امتیاز ملاحظه نشده. و در زمان سلطان ابو سعید گورگان و سلطان حسین میرزای بایقرا معزز و محترم. و در محفل شاهان و شهزادگان وجودش مغتنم. و رسایل بسیار در اکثر علوم نظماً و نثراً فارسی و عربی بدینموجب نوشته که اکثر آنها در یک جلد بخط مولانا مزبور بنظر فقیر رسیده شواهد النبوة نفحات الانس اشعة اللمعات لوایح شرح قصیدهٔ ابن فارض شرح ابیات امیر خسرو سخنان خواجه پارسا ترجمهٔ چهل حدیث مناقب مولوی خواجه انصار بهارستان شرح رسالهٔ مناسک حج رسالهٔ عروض و قافیه رسالهٔ موسیقی فواید ضیائیه فی شرح مشکلات الکافیه رسالهٔ معما دیوان قصاید

اهالی اسوتیزرلند که معروف جهان بودند و حب آزادی و حب وطن و روزگاران معتاد بودند که خون خود را بفروشند بدیگر طوایف یورپ همچنانکه دیگر طوایف حاصل خاک ملک خود را میفروشند بکمال سعی و اهتمام را نمودند که جبال لم یزرع خود را سراسر سبز و مزروع سازند و جهابمجنت حصول زر حب وطن را از کف دادند و ملک هالند بکلی هرج و مرج افتاد و بجز تخم حرص و جتماع دولت تخم دیگر چیزی در دشت خاطر ساکنان آن پاشیده نمی شد - ایتالی باز در بین صد سال بجد هم یک آب و تاب دیگری بهم رسانید بواسطهٔ دربار های سلطنت ٹورین و نیپلز که در آنها هنر و کمال و علم و دانش را بغایت تشویق میکردند و اگرچه نقاشی و حجاری روی بتنزل نهاد و لوازندگی و شعر بغایت کمال رسید در این ملک و صنع مدینه بی نهایت ترقی یافت در اسپین در زمان استیلا و سلطنت پادشاهان خاندان بوربان و معاشرت و مخالطت مرد و زن عمومی بهم رسانید و آسان گشت و یک سلیقه و ذوقی هم پیدا شد در میان خلق آن ملک در زراعت و هنر و منیوفکچری و حتی حدت و گرمی نیز در میان شان پیدا گشت بجهة شمشیر و جهانگیری و بلندی همت - پرتگال هم پس از رفع و دفع سلسلهٔ جزوایت یک چنین حالتی بهم رسانید و ذوق و سرگرمی رحل اقامتی انگندد ران - در فرانس چنانچه قبل از این بیان شد حالت مدینه قبل از انقضای صد سال هفدهم در غایت عروج و کمال اوج بود در تربیت و دانش و لیکن بدبختی هائی که روی بملک مذکور آورد در سنوات اخیر سلطنت لوئیس ۱۴ رفتار خلق را غبار آلود ساخت و مذهبی بهم رسید در دربار فرانس اسرار یه که جمعی را گرفتار کرد و هر کسی آنرا پیشه خود ساخت چنانچه

۱ ٹورین
۲ نیپلز (ناپلی)
۳ بوربان

این نکته بشنو از من زنهار مشنو آن را

سیمین ذقنا سنگدلا ساده عذارا
خوش کن بنگاهی دل غم پرور ما را

این قالب فرسوده گر از کوی تو دور است
اَلقَلبُ عَلیٰ بابِکَ لَیلاً وَ نَهارا

آزرده مبادا که شود آن تن نازک
از بهر خدا جست مکن بند قبا را

چون برگذرم از سر کوی تو که آنجا
یارای گذشتن نبود باد صبا را

خوش آنکه زمی مست شوی بیخبر افتی
پنهان ز تو من بوسه زنم آن کف پا را

گر هست چو مجمر نفسم گرم عجب نیست
اِذ حُبُّکَ قَد اَوقَدَ فی قَلبِیَ نارا

جامی نکند جز هوس بزم تو لیکن
در حضرت سلطان که دهد راه گدا را

عاشقم بیچاره ام در مانده ام
بی دل و بی دین و دلبر مانده ام

عاشقی باخواب و خور ناید درست
لاجرم بی خواب و بی خور مانده ام

روز و شب در انتظار مقدمت
چشم بر ره گوش بر در مانده ام

چون ز وی تیغی مکن بس زانکه من
زنده بهر تیغ دیگر مانده ام

تا چو جام می ز دستم رفته
بادل پر خون چو ساغر مانده ام

رفته ام در باغ و ز شوق قدت
روی بر پای صنوبر مانده ام

جامی از من سجده طاعت مجوی
چون من اکنون پیش بت سر مانده ام

رباعیات

دل ... (marginal notes)

یارب ز دو کون بی نیازم گردان
وز افسر فقر سرفرازم گردان
در راهِ طلب محرمِ رازم گردان
زان ره که نه سوی تست بازم گردان

ایضاً

یارب برهانیم ز حرمان چه شود
راهی دهیم بکوی عرفان چه شود
بس گبر که از کرم مسلمان کردی
یک گبر دگر کنی مسلمان چه شود

ایضاً

راهیست ز حق بسی وشن ور است
راهیست ز خلق سوی حق پر کم و کاست
هر کس که دران رهش رساند رسید
وانکس که درین رهش فکنند نخاست

ایضاً

جامی عمری بخلق عالم پیوست
زان شیوه نیامدش بجز باد بدست
فارغ ز همه کنون بکنجی بنشست
وز دوستی و دشمنیٔ خلق برست

تمت

۱۲۰۹۱